بسم الله الرحمن الرحیم

وقف کتابخانه آستانه قدس رضوی علیه السلام
سال ۱۳۴۸
بازبینی شد

بسم الله و بالله و الحمد لله
و الصلوة علی رسول الله و آله و اللعنة علی اعدائهم الی یوم لقائه

بر عالم معانی واضح و معلوم است که کتاب مستطاب جامع عباسی که ...
تا خرج از دریای افکار حضرت شیخ الاسلام و المسلمین ... ایمان المؤمنین ...
دقایق العلوم و ... رسوم المسلمین ... المؤلف المقدم ...
الاوحد ... العترة الطاهرة و ... المذهب ... العارفین
و الیقین الشیخ بهاء الدین روح الله روحه ... حضرت
الشیخ نظام الدین الساوجی ... مفتوحه ...
اول فقه ... عبارات ... مستحبات و محرمات و مکروهات ...
در هر ... العبد الورب ...
و ... علیه ... اعلم ... و ... در کتاب ...
در کار ... کمال ... در هر عصر ...
شود تا خواص و عوام در هر نوع مسائل محتاج الیها و احکام تکالیف خود را ...
حضرت حجة الاسلام ... الملک العلام ... العصر ... الباهر ...
القاطعة آقا سید محمد کاظم الیزدی النجفی ... بتقاریر ...
بر آمد ... ضخم ... نسخ این کتاب بود از اغلاط و کثرت اختلاط ...
و این ... بعضی ... عبارات ... بعضی ...
جزاه الله عن اهل الایمان احسن الجزاء ... بتصحیح و تنقیح
اصل کتاب و در حواشی ... تنبیهات مهمه ... نسخه المبارکه
فرد انتخاب کردید امید است که عموم ... الدین ...
کردند و ... اخوان مؤمنین و مقدسین ... دعا ...
و استغفار از برای بانی و مباشر و مصحح و کاتب ...
... مقصود ...
در انتهای این کار ... شده اند ...
و ممتاز ... الله عزوجل ...
و الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً

باسمه تعالی
فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت:	۵۳۸۶
رده‌بندی دیویی:	۱۳۲۵ ع ۲ ج / ۹۱۳ ش ۲۲ ۳۴۲ / ۲۹۷ مرجع ☐
سرشناسه:	شیخ بهائی، محمد بن حسین، ۹۵۳ - ۱۰۳۱ ق.
عنوان قراردادی:	[جامع عباسی. حاشیه].
عنوان:	جامع عباسی
شرح پدیدآور:	
کاتب:	محمد حسن بن محمد علی اصفهانی تاریخ کتابت: ۱۳۲۵ ق.
محل نشر:	[تهران] ناشر: — تاریخ نشر: —
صفحه شمار:	۵۶۷ ص. مصور ☐ درسی ☐ گراور یا افست ☐
زبان:	فارسی ابعاد: ۲۴×۱۶ نوع خط: نسخ
روش تهیه:	وقفی ☑ اهدایی ☐ خریداری ☐ ارسالی ☐
واقف:	عبدالکریم آهنگر. تاریخ ثبت: مهر ۱۳۴۶
یادداشتها:	
موضوع(ها):	۱. فقه جعفری - رساله عملیه. ۲. زبان فارسی.
شناسه(های) افزوده:	الف. یزدی، محمد کاظم بن عبدالعظیم، ۱۲۴۷؟ - ۱۳۲۸؟ ق، محشی. ب. اصفهانی، محمد حسن بن محمد علی، کاتب. ج. آهنگر، عبدالکریم، واقف. د. عنوان: جامع عباسی. حاشیه. هـ. عنوان.
فهرستگار:	محمد نصیری مقدم تاریخ فهرستگاری: آذر ۸۶

۱۱۴۱
فارسی
مهر ۱۳۴۶

بسم الله الرحمن الرحیم
وقف کتابخانه آستانه مقدس رضوی علیه السلام

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

بسم الله وبالله والحمد لله
والصلوة على رسول الله واللعنة على اعدائهم الى يوم لقائه
[illegible] کتاب مستطاب جامع عباسی [illegible]
[illegible] شیخ الاسلام والمسلمین [illegible]
[illegible]
والیقین الشیخ بهاء الدین روح الله روحه [illegible]
[illegible]
آقا سید محمد کاظم الیزدی [illegible]
[illegible]
واستغفار از برای بانی وساعی ومصحح وکاتب مینماید [illegible]
[illegible]
والحمد لله اولا وآخرا وظاهرا وباطنا

۱۱۴۱
۲۹۷۲۴
ج ۹۱۴۲ س
۹۷۲۴

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب: جامع عباسی — فارسی
مصنف / مؤلف: بهاء الدین محمد مشهور بشیخ بهائی
خطی / چاپی: سنگ نسخ تهران
سال چاپ یا تحریر: ۱۳۲۵ ق — عدد اوراق:
جزء کتب: فقه — شماره: ۱۳۸۶
شمارهٔ عمومی: ۳۹۲۲۲ — شمارهٔ قبض:
واقف: عبدالکریم آهنگر — تاریخ وقف: مهر ۱۳۴۶
طول: ۲۶ — عرض: ۱۶ — گنجه:
۴۹۷ صفحه

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

فهرست ابواب و فصول کتاب جامع عباسی با تعیین صفحات آنها

باب اول در مسائلی که تعلق بطهارت دارد

- ص ٦ [illegible]
- ص ٩ [illegible]
- ص ١١ در بیان احکام [illegible]
- ص ١٦ در تخلیه و [illegible] آنها واجب و سنت
- ص ١٧ [illegible]
- ص ١٨ [illegible]
- ص ٢٠ در بیان احکام [illegible]
- ص ٢٢ در بیان احکام [illegible]
- ص ٢٣ در بیان احکام [illegible]
- ص ٢٤ در بیان احکام [illegible]
- ص ٢٦ در بیان احکام نفاس
- ص ٢٧ [illegible]
- ص ٢٨ [illegible]
- ص ٣٠ [illegible]

باب دویم از کتاب جامع عباسی در بیان مسائل نماز واجبی و سنتی

- ص ٤٩ در بیان احکام نماز [illegible]
- ص ٦١ [illegible]
- ص ٦٢ [illegible]
- ص ٦٣ [illegible]
- ص ٧١ [illegible]
- ص ٧٣ [illegible]
- ص ٧٤ [illegible]
- ص ٨٢ [illegible] خانه کعبه
- ص ٨٩ در نوافل [illegible] و اوقات آنها
- ص ٩٠ [illegible]
- ص ٩٢ [illegible]
- ص ١٠٣ [illegible]
- ص ١٠٩ [illegible]
- ص ١١١ [illegible]
- ص ١١٩ در کیفیت [illegible]

باب سیم از کتاب جامع عباسی در بیان احکام زکوة واجبی و سنتی و خمس واجب و سنتی

- ص ١٣٣ [illegible]
- ص ١٣٧ [illegible]

باب چهارم از کتاب جامع عباسی در بیان احکام روزه واجب و سنتی

- ص ١٤١ [illegible]
- ص ١٤٣ [illegible]
- ص ١٤٥ [illegible]
- ص ١٤٦ در بیان روزه حرام
- ص ١٤٧ [illegible]
- ص ١٥٠ [illegible]

باب پنجم از کتاب جامع عباسی در بیان حج و احکام و شرایط آن

- ص ١٥١ [illegible]
- ص ١٥٢ [illegible]
- ص ١٥٤ [illegible]
- ص ١٥٥ در بیان انواع حج
- ص ١٥٦ [illegible]
- ص ١٥٧ [illegible]
- ص ١٦١ [illegible]
- ص ١٧٣ [illegible]

باب ششم از کتاب جامع عباسی در [illegible] و تصدق [illegible] بنده آزاد کردن و جهاد با کفار کردن

- ص ١٩٣ [illegible]
- ص ١٩٥ در بیان قرض [illegible]
- ص ١٩٨ در بیان بنده آزاد کردن
- ص ٢٠٥ در بیان آزاد شدن بملک
- ص ٢٠٦ در بیان آزاد شدن بعوارض
- ص ٢١٧ در بیان صلح کردن با کفار

باب هفتم از کتاب جامع عباسی در زیارت حضرت رسالت [illegible] و حضرات ائمه معصومین [illegible]

- ص ٢٣١ [illegible] فاطمه علیها السلام
- ص ٢٤٥ در بیان زیارت حضرت [illegible]
- ص ٢٥١ در بیان زیارت حضرت [illegible]

باب هشتم از کتاب جامع عباسی [illegible]

باب هفتم از کتاب جامع عباسی در بیان بیع کردن
در بیان نذر کردن و عهد نمودن ص ۲۵۹
در بیان سوگند خوردن و احکام آن ص ۲۶۲
[illegible] ص ۲۶۴
در رهن نمودن و شفعه گرفتن و توابع آن
در بیان اقسام تجارت و مکاسب ص ۲۶۸
در بیان [illegible] ص ۲۷۰
در بیان اقسام بیع و احکام آنها ص ۲۷۸
در آنچه در بیع کردن داخل است ص ۲۸۳
[illegible] ص ۲۸۴
در بیان احکام [illegible] ص ۲۹۰
در بیان [illegible] و احکام آن ص ۲۹۱
در بیان [illegible] شفعه گرفتن ص ۲۹۵
در بیان [illegible] بیع ص ۲۹۷
در جماعتی که منع از تصرف ص ۲۹۸
در بیان متعهد شدن و احکام آن ص ۳۰۰
در بیان حواله و شروط آن ص ۳۰۱
در بیان کفالت [illegible] ص ۳۰۲
در بیان صلح و [illegible] ص ۳۰۳

باب هشتم از کتاب جامع عباسی در بیان اجاره دادن و عاریت و احکام غصب نمودن و توابع آن
[illegible] ص ۳۰۶
در بیان عاریت [illegible] ص ۳۱۰
در بیان امانت نزد کسی نهادن ص ۳۱۲
در بیان احکام غصب [illegible] ص ۳۱۳
[illegible] ص ۳۱۴
در بیان [illegible] و احکام آن ص ۳۱۷
در بیان احکام مزارعه ص ۳۱۸
در بیان احکام مساقات ص ۳۲۰
در بیان احکام شریک شدن ص ۳۲۱
در بیان احکام مضاربه ص ۳۲۲
[illegible] ص ۳۲۶
[illegible] ص ۳۲۹
در بیان احکام [illegible] و شروط آن ص ۳۳۰
در بیان اقسام لقطه و احکام آن ص ۳۳۱
[illegible] ص ۳۳۷
در بیان [illegible] و احکام آنها ص ۳۳۹

باب نهم از کتاب جامع عباسی در بیان نکاح کردن بدوام و متعه و تحلیل و ملک یمین
[illegible] ص ۳۴۳
در بیان احکام [illegible] ص ۳۴۴
[illegible] ص ۳۴۶
در بیان مقدمات نکاح دائمی ص ۳۴۷
در شرط عقد نکاح دائمه ص ۳۵۱
[illegible] ص ۳۵۲
[illegible] ص ۳۵۳
[illegible] ص ۳۶۱
[illegible] ص ۳۶۳
[illegible] ص ۳۶۴
در بیان احکام مهر و صداق ص ۳۷۶
در اینکه بعد از [illegible] مهر مسمی واجب میشود ص ۳۷۸
در اینکه در چند موضع نکاح فسخ میشود ص ۳۷۹
[illegible] ص ۳۸۴
[illegible] ص ۳۸۵
[illegible] ص ۳۸۶
[illegible] ص ۳۸۷
در بیان شب خوابیدن پیش زنان ص ۳۸۹
در بیان بحثی که بین زن و شوهر بهم رسد ص ۳۹۰
در الحاق کردن اولاد به پدر ص ۳۹۱
در بیان احکام ولادت فرزند ص ۳۹۲
[illegible] ص ۳۹۴
[illegible] ص ۳۹۶

باب دهم در بیان طلاق زنان نگاه داشتن و عده ایشان و خلع و مبارات و ظهار و ایلاء و لعان با ایشان
در بیان اقسام طلاق دادن ص ۳۹۹
در بیان شروط طلاق دادن ص ۴۰۱
[illegible] بعد از طلاق ص ۴۰۳
در بیان عده داشتن زنان ص ۴۰۴
در بیان خلع و مبارات ص ۴۰۹
[illegible] و شروط آن ص ۴۱۰
[illegible] ص ۴۱۳

باب سیزدهم از کتاب جامع
[illegible] ص ۴۱۴
در کیفیت لعان کردن و شروط آن ص ۴۱۵
[illegible] ص ۴۱۷
عباسی در بیان شکار کردن

باب چهاردهم از کتاب جامع عباسی در بیان
[illegible] ص ۴۱۸
در بیان شروط شکار کردن ص ۴۲۰
[illegible] ص ۴۲۲
ذبح حیوانات و حلال و حرام حیوانات و غیرها
[illegible] ص ۴۲۳
[illegible] ص ۴۲۴

باب پانزدهم در بیان آداب طعام خوردن و آب [illegible]
[illegible] ص ۴۲۷
[illegible] ص ۴۲۹

باب شانزدهم کتاب جامع عباسی در قضا پرسیدن و شروط و احکام آن
[illegible] ص ۴۳۳
[illegible] ص ۴۳۷
در بیان آداب [illegible] و آداب آن ص ۴۴۰
[illegible] ص ۴۴۱
[illegible] ص ۴۴۲
[illegible] ص ۴۴۵
[illegible] ص ۴۴۷
در آنچه تعلق بقضا پرسیدن دارد ص ۴۵۵
در تحقیق نمودن دعوی و جواب گفتن ص ۴۵۷
در بیان آنچه سبب حکم حاکم میشود ص ۴۶۱
[illegible] ص ۴۶۳
[illegible] ص ۴۶۵
در بیان شهادت و شروط آن ص ۴۶۶
[illegible] ص ۴۶۷

باب هفدهم از کتاب جامع عباسی در اقرار و وصیت نمودن

باب هجدهم از کتاب جامع عباسی در قسمت کردن ترکه و میراث
در بیان اقرار کردن و احکام آن ص ۴۷۵
در بیان وصیت نمودن و احکام و شروط آن ص ۴۸۲
[illegible] ص ۴۸۸
[illegible] ص ۴۹۷
در تفصیل صاحبان فرض و قرابت و سهام ایشان ص ۵۰۱
در بیان قواعد حسابیه [illegible] ص ۵۰۵
[illegible] ص ۵۰۷
[illegible] ص ۵۱۸

باب نوزدهم در بیان حدود و ذکر جهت زنا و لواط و [illegible]
[illegible] ص ۵۲۳
[illegible] ص ۵۲۶
[illegible] ص ۵۲۷
در بیان حد لواط کردن ص ۵۲۹
[illegible] ص ۵۳۰
[illegible] ص ۵۳۲
[illegible] ص ۵۳۳

باب بیستم کتاب جامع عباسی در بیان خونبهای آدمی و خونبهای جراحات و قطع اعضا [illegible]
[illegible] ص ۵۳۸
در بیان احکام قتل عمد و جراحت ص ۵۴۱
[illegible] ص ۵۴۲
در بیان [illegible] اعضای آدمی ص ۵۴۷
[illegible] ص ۵۴۸
[illegible] ص ۵۵۵
در اینکه در چند موضع خونبها ساقط است ص ۵۶۰
[illegible] ص ۵۶۱
[illegible] ص ۵۶۳
[illegible] ص ۵۶۴

[illegible] والملتمس [illegible] صالح الدعا

هذا کتاب مستطاب جامع عباسی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی اشرف الاولین و الآخرین محمد سید
المرسلین و علی علی بن ابی طالب امیر المؤمنین و افضل الوصیین و اولادهما الطاهرین
صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین **اما بعد** چون توجه خاطر ملکوت ناظر
اشرف اقدس کلب آستان علی بن ابی طالب **شاه عباس الحسینی الموسوی**
الصفوی بهادر خان که اسم اشرفش از بینات خلد الله ملکه هویدا و ظاهر است بانتشار
مسایل دینی و اشتهار معارف یقینی مصروف و معطوف است و ارادهٔ خاطر اقدس آن
که جمیع خلایق و شیعیان و غلامان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام عارف بمسایل دین
مبین و واقف بر احکام حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین باشند
لهذا امر اشرف اقدس عز صدور یافت که این بندهٔ دعاگوی **بهاء الدین محمد**
عاملی کتابی ترتیب نماید که مشتمل باشد بر مسایل ضروری دین مثل وضوء و غسل و تیمم
و نماز و زکوة و حج و جهاد و زیارت حضرت رسالت پناه و حضرت امیر المؤمنین و باقی

بسم الله الرحمن الرحیم عمل این کتاب مستطاب با حواشی این حقیر ان شاء الله تعالی صحیح و مجری است حرره الاحقر محمد کاظم الطباطبائی محل خاتم مبارک حضرت آیة الله آقای آقا سید محمد کاظم یزدی دام الله ایام افاضاته العالی

حضرات ائمه معصومین و ایام مولود و وفات ایشان و مسایلی که اغلب اوقات بآن
واقع میشود و احتیاج مثل مسایل وقف و تصدق و بیع و نکاح و طلاق و نذر و کفاره
دادن و بنده آزاد کردن و مقدار خونبهای قتل آدمی و مقدار خونبهای قطع اعضا او و
زخمهائی که شخصی بر شخصی زند و آدابی که از حضرات ائمه معصومین صلوات الله
و سلامه علیهم اجمعین نقل شده در باب طعام خوردن و آب نوشیدن و رخت پوشیدن
و شکار کردن و امثال آن امتثالا لامر الاشرف الارفع این کتاب سمت تحریر یافت و
مسایل آنرا بعبارت واضح نزدیک بفهم مؤدی ساخت تا جمیع از خواص و عوام از مطالعهٔ
آن نفع یابند و بهره مند گردند و ثواب آن بروزگار فرخنده آثار نواب اقدس همایون
خلد الله ملکه عاید گردد و این کتاب را **بجامع عباسی** موسوم ساخت و الله ولی
التوفیق و علیه التکلان و ابواب آن بدین تفصیل است باب اول در بیان طهارت
یعنی وضو و غسل و تیمم و توابع آن باب دوم در بیان نمازهای واجبی و سنتی باب سیم
در زکوة و خمس واجبی و سنتی باب چهارم در روزهٔ واجبی و سنتی باب پنجم در حج
گذاردن باب ششم در وقف کردن و تصدق نمودن و قرض دادن و بنده آزاد کردن
و با کافران جهاد کردن باب هفتم در زیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
و حضرت امیر المؤمنین ع و باقی حضرات ائمه معصومین و ایام مولود و وفات ایشان
باب هشتم در نذر کردن و عهد نمودن و سوگند خوردن و کفاره دادن باب نهم
در بیع کردن و رهن نمودن و شفعه گرفتن و توابع آن باب دهم در اجاره دادن و
عاریت نمودن و احکام غصب کردن و توابع آن باب یازدهم در نکاح کردن دوام
و متعه و تحلیل مملوک باب دوازدهم در طلاق دادن و خلع و عده داشتن زنان
باب سیزدهم در شکار کردن و شروط آن باب چهاردهم در ذبح حیوانات و حلال
و حرام آن باب پانزدهم در آداب طعام خوردن و آب نوشیدن و رخت پوشیدن

خاص و عام

کتاب مستطاب جامع عباسی

باب شانزدهم در قضا پرسیدن و شروط آن باب هفدهم در اقرار کردن و وصیت نمودن باب هجدهم در قسمت کردن ترکهٔ میت باب نوزدهم در حدودی که در شرع مقرر است بجهت دزدی و زنا و لواطه و سحق و غیر آن باب بیستم در بیان خونبهای قتل آدمی و خونبهای قطع اعضای آدمی و خونبهای زخمی که بر آدمی زنند و خونبهای سگ شکاری و سگ گله و سگی که محافظت باغ یا زراعت کند

باب اول

در مسائلی که تعلق بطهارت دارد و در آن دو مطلب است

مطلب اول

در بیان طهارتی که احتیاج به نیت دارد و این طهارت یا بآبست یا بخاک و طهارت بآب وضوء و غسل است و طهارت بخاک تیمم است و در نماز کذاردن کاهی وضوء کافیست و احتیاج بغسل نیست و کاهی غسل تنها کافیست و احتیاج بوضوء نیست و کاهی وضوء تنها و غسل تنها کافی نیست بلکه وضوء و غسل هر دو باید کرد تا نماز صحیح باشد و کاهی هم تیمم و هم وضوء باید کرد کاهی هم غسل و هم تیمم باید کرد تا نماز صحیح باشد و کاهی در نماز کذاردن هیچ یک از وضوء و غسل و تیمم احتیاج نیست **و اما** جائی که در نماز کذاردن وضوء کافیست و احتیاج بغسل نیست آن وقتی است که شخصی بخواب رفته باشد یا بیهوشی او را دست داده باشد یا بول یا غائط یا باد از موضع معتاد بیرون آمده باشد یا زن استحاضهٔ قلیله داشته باشد چنانکه مذکور خواهد شد اما جائی که غسل کافی است و احتیاج بوضوء نیست آن وقتی است که آدمی جنب باشد که چون غسل جنابت کند نماز میتواند کذارد و احتیاج بوضوء نیست بلکه اکثر علماء فرموده اند که وضوء ساختن با غسل جنابت حرام است اما جائی که در نماز کذاردن هم وضوء باید و هم غسل آن وقتی است که زن از حیض پاک شده باشد یا از نفاس یا استحاضهٔ کثیره یا متوسطه داشته باشد یا عضوی از اعضای آدمی بعضوی از اعضای میت آدمی برسد به پنج شرط اول آنکه

(در بیان طهارتی که احتیاج به نیت دارد)

وهرچه عقل را زائل کند چون دیوانگی و مستی ظم طبا مد ظله العالی انتهی

میت سرد شده باشد دوم آنکه او را غسل نداده باشند سیم آنکه شهید نباشد که شهید را غسل دادن جایز نیست و اگر بدن کسی ببدن او برسد بر آنکس نیز غسل واجب نمیشود چهارم آنکه دو عضوی که بهم رسد جنوة داشته باشد مثل ناخن و موی و استخوان نباشد پنجم آنکه میت در حال حیوة واجب القتل نشده باشد و خود را غسل میت نداده باشد که اگر واجب القتل شده باشد بحسب شرع بر او واجبست که خود را غسل میت بدهد و چون او را بکشند غسل دادن او لازم نیست و اگر بدن کسی ببدن او برسد بر آنکس نیز غسل واجب نمیشود اما جائی که هم وضوء باید ساخت و هم تیمم تا نماز صحیح باشد آن وقتیست که زن از حیض یا از نفاس پاک شده باشد یا استحاضهٔ کثیره یا متوسطه داشته باشد یا شخصی مس میت کرده باشد و آب نایافت شود که وضوء را کافی باشد پس در این صورت تیمم بدل غسل باید کرد و وضوء نیز بجا آورد تا نماز صحیح باشد اما جائی که هم غسل باید کرد هم تیمم آن وقتیست که یکی از انجاست یافت شود و آب باید که غسل را کافی باشد پس در این صورت غسل باید کرد و تیمم بدل از وضوء تا نماز صحیح باشد اما جائی که هیچ یک از وضوء و غسل و تیمم احتیاج نیست آن نماز میت است که احتیاج باینها ندارد بلکه جنب و زن حائض نماز میت میتوانند کذارد **فصل** با آب غصبی وضوء و غسل درست نیست و بخاک غصبی نیز تیمم درست نیست و در مکان غصبی نیز وضوء و غسل و تیمم صحیح نیست و کفش غصبی نیز حکم مکان غصبی دارد پس در کفش غصبی وضوء و تیمم باطل است هر چند زمین مباح باشد اما اگر کفش غصبی در پا داشته باشد و بر آن کفش قرار نگرفته باشد یعنی سنگینی بدن بر آن نباشد وضوء و تیمم در آن کفش صحیح است اگرچه نماز درست نیست اما اگر شخصی را در مکان غصبی حبس کرده باشند وضوء و غسل و تیمم و نماز آن شخص در آن مکان صحیح است **فصل** بدانکه آداب طهارتخانه رفتن بیست و یک چیز است سه چیز واجب و پنج چیز سنت است و هشت چیز مکروه

در ناخن و استخوان غسل واجبست ما تر باشند یا ممسوس بلحم مو ما ستا یا ممسوسا واجب نیست ظم طبا مد الله ظله العالی

وهمچنین صحیح نیست وضوء و غسل هرگاه ظرف آب یا محل ریختن آب غصبی باشد ظم طبا دام ظله

و پنج چیز حرام امّا آن سه چیز که واجبست اوّل پوشیدن عورتین از نامحرم امّا از
طفل کوچک که تمیز ندارد لازم نیست پوشیدن دوّم آنکه از قبله منحرف نشیند یعنی
رو و پشت بقبله نکند سیّم مخرج بول را بآب مطلق طهارت دادن نه بکلوخ و امثال
آن و نه بکلوخ و آن مذهب سنیانست امّا مخرج غائط را اگر حوالی آن آلوده نشده باشد
بکلوخ و لته و امثال آن طاهر میتوان کرد هر چند که آب میسّر باشد امّا لازم است که
از سه نوبت کمتر نباشد اگرچه بدو نوبت و کمتر پاک شود و اگر حوالی آن آلوده باشد
پاک کردن حوالی آن بآب میباید و بس امّا آن پنج چیز که حرام است اوّل مخرج غائط
را بسرگین پاک کردن هر چند سرگین از حیوانی باشد که گوشت آن حلال است دوّم
بچیزی پاک کردن که خوردنی باشد مثل میوه و غیر آن سیّم باستخوان پاک کردن که آن
نیز حرام است چهارم بچیزی پاک کردن که محترم باشد مثل کاغذ که علم دین نوشته
باشد و اگر بیکی از این سه چیز اوّل پاک کند طاهر میشود امّا آن فعل حرام است امّا اگر
با خبز پاک کند از روی استخفاف کافر میشود پنجم بدستی استنجا کردن که در آن دست
انگشتری باشد که نام محترم بر آن نقش شده باشد که نام یکی از ائمّه معصومین علیهم السلام
هرگاه که آن باشد که نجس میشود و امّا آن پنج چیز که سنّت است اوّل آنست که در جائی
نشیند که هیچکس او را نبیند مثل گودالی یا پس دیوار دوّم آنکه در وقت داخل شدن
بطهارتخانه اوّل پای چپ خود را پیش کند و در وقت بیرون آمدن پای راست سیّم
آنکه در وقت طهارت کردن سنگینی بدن خود را بر پای چپ اندازد چهارم آنکه سه
نوبت از مقعد تا بیخ ذکر مسح نماید و همچنین از بیخ ذکر تا سر حشفه و بعد از آن سه نوبت
ذکر را بیفشارد پنجم آنکه اوّل مقعد را طهارت دهد و بعد از آن ذکر را و امّا آن
هشت چیز که در وقت طهارت کردن بفعل آوردن آن مکروه است اوّل آنکه روی یا پشت
را بجانب آفتاب یا ماه کردن یعنی آنکه نور آفتاب یا ماه بعورتین او نتابد یا بجانب باد

یعنی من عدا
زن و کنیز هر چند از محارم باشند ظم طبا مدظله
در حال تخلّی بلکه در حال استبراء و استنجاء نیز بنا بر احوط ظم طبا دام ظله
دو نوبت ظم طبا مدظله
یعنی بسته یا دچه یا بلت یا دچه که سه گوشه داشته باشد بنا بر اقوی هر چند احوط سه پارچه بود نیست ظم طبا دام ظله
بلکه پاک کردن تمام آن نخصو حوالی بنا بر احوط ظم طبا مدظله العالی
مناط استقبال باشد بعورت باید نیست اگر چه نور با هم نتابد ظم طبا مدظله العالی

کردن دوّم بهشت داشت استنجاء کردن سیّم بول کردن در زمین سخت که بیم آن
باشد که قطرات بول بر گردد چهارم بول کردن در سوراخهای حیوانات مثل مور و جرو
مار و امثال آن پنجم طهارت کردن در شارع و در جائی که مردم از آنجا آب میبرند
و در جائی که مردم در آنجا جمع میشوند ششم طهارت کردن در آب خواه روان و خواه
ایستاده هفتم طهارت کردن در زیر درختی که میوه داشته باشد یا میوه خواهد
داد هشتم حرف زدن در وقت طهارت کردن مگر بیکی از چهار چیز اوّل ذکر خدا تعالی
دوّم آیة الکرسی خواندن سیّم حکایت یعنی هرچه مؤذن بگوید آنکس نیز بگوید چهارم
اگر امر ضروری باشد که اگر حرف نزند از او فوت شود بدانکه طهارت یا موقوفست
بر نیّت قربت و بیان صحیح نیست یا احتیاج به نیّت قربت ندارد و بیان صحیح است
نوع اوّل طهارت حقیقی است و آن وضوء و غسل و تیمم است نوع دوّم ازاله
نجاست است و احکام نوع اوّل در سه مقصد مبیّن میشود

مقصد اوّل

در بیان احکام وضوء بدانکه پنجاه چیز است که تعلّق بوضوء ساختن دارد از آنجمله
و یک امر واجبست و بیست امر سنّت و نه امر مکروه امّا آن بیست و یک امر که واجبست
اوّل آنکه مکان وضوء غصبی نباشد یعنی آنچه در وقت وضوء ساختن بر آن قرار گیرد
نباشد پس اگر در زمین غصبی وضو سازد آن وضوء باطل است و همچنین بر فرش غصبی
وضوء باطل است اگرچه زمین غصبی نباشد امّا در جامهٔ غصبی وضوء درستست اگرچه
نماز درست نیست و بر کفش غصبی وضوء جایز نیست اگرچه آن کفش قرار گرفته و وضوء
از آفتابه طلا و نقره درستست اگر بر دست بریزند امّا آن فعل حرام است یعنی ریختن
آب از آفتابه بر دست که رو یا دستها را بآن بشوید حرام است دوّم میباید که آب
وضوء طاهر باشد و مشتبه بآب نجس نباشد پس اگر دو کاسه آب بوده باشد و یکی از آنها

بلکه در وقت تخلّی یا در بیت الخلاء مطلقا ظم طبا مدظله
در بیان احکام وضوء
تعریف وضوء
و همچنین هم چنین گرفتن کردن آن وضوء میکرد و محل ریختن آب وضوء غصبی نباشد ظم طبا مدظله العالی
مشکلست
و همچنین در ظرف غصبی ظم طبا مدظله العالی

نجس نباشد و ما ندانیم که نجس کدام است از هیچ یک وضو ساختن جایز نیست و تیمم
لازم است و اگر آب یک کاسه از این دو کاسه مضاف باشد بعضی گمان برده اند که یکی از
این دو وضو درست خواهد بود اگرچه آن شخص دست و روی و پای خود را طهارت
ندهد نماز نمیتواند گذارد اما این گمان باطل است و حق آنست که هیچ یک از این دو
وضو درست نیست بجهت آنکه آب مشتبه بنجس حکم نجس دارد و وضو بآن صحیح نیست
و حدیث باین معنی از حضرات ائمه معصومین علیهم السلام منقولست سیم میباید که آب
وضو مضاف نباشد پس مثل گلاب یا عرق بید مشک وضو ساختن درست نیست و
این مذهب کل علمای ماست مگر ابن بابویه که او وضو را بگلاب جایز میداند و این
مذهب ضعیف است اما اگر دو کاسه باشد یکی آب یکی گلاب بعینه و یکدیگر مشتبه
باشد و آب دیگر نباشد درین صورت واجبست که از هر یک یک وضو بسازد که یکی
از این دو وضو صحیح خواهد بود چهارم میباید که آب وضو غصبی نباشد که وضو
باب غصبی جایز نیست اگر داند که آب غصبی است و اگر شخصی نداند که آب غصبی است و از
آن آب وضو سازد وضوی او درست است احتیاج بوضوی دیگر نیست اما بر او لازم است
که اگر آن آب قیمت داشته باشد قیمتش را بصاحبش برساند و اگر داند که آب غصبی است
و اما نداند که وضو باب غصبی جایز نیست و بآن آب وضو سازد آن وضو باطل است پنجم
میباید که اعضای وضو پاک باشد پیش از وضو ساختن پس اگر دست مثلا نجس باشد
یکشستن از برای ازاله نجاست و وضو کافی نیست بلکه اول ازاله نجاست باید بعد
از آن بجهت وضو باید شست ششم نیت وضو است و نیت چنین کند که وضو
واجب میسازم از برای مباح بودن نماز بقربة الی الله و اگر بجای مباح بودن رفع
حدث گوید درست است و این نیت را هر زبانی که بگوید درست است و اگر بزبان نیاورد
و این معنی را در دل بگذراند وضو صحیح است هفتم مقارن داشتن نیت است باید

صحت وضوء
بنحو مذکور خالی از قوة
نیست هرچند با وجود
آب دیگر خلاف احتیاط
است و با انحصار احوط
جمع ما بین وضوء با این
بنحو و تیمم است و حدیث
منصرف از این قسم است
و شستن محل وضوء
با آب دیگر از برای نماز
هم لازم نیست بنابر اقوی
ظم طاب ظله
العالی

و هم چنین است
اگر غصبیت مکان و
ظرف را نداند ظم طاب
دام ظله العالی

نیت وجوب
و ندب در وضوء و هم چنین
در سایر عبادات لازم
نیست هرچند احوط است
و هم چنین نیت رفع حدث
یا استباحه نماز ظم طاب
دام ظله العالی
انتم

شستن روی هشتم شستن رو است و آن از رستنگاه موی سر است تا آخر زنخ در
طول و آنچه انگشت مهین و میانین او فرا گیرد در عرض و آنچه از روی در زیر محاسن باشد
و هیچ وجه نمایان نباشد لازم نیست که شسته شود و شستن مو کافیست اما آنچه
در بعضی اوقات نمایان میباید شستن آن واجبست و اگر محاسن از زنخ گذشته باشد
شستن آن واجب نیست نهم شستن دست راست از آرنج تا سر انگشتان و اگر
شخصی دست زائد داشته باشد و اصلی از زائد معلوم نباشد واجبست که هر دو
را بشوید و اگر دست زائد معلوم باشد پس اگر در زیر مرفق است باید شستن و اگر
بالای مرفق است شستن آن لازم نیست دهم شستن دست چپ است بطریق
دست راست یازدهم مسح موی سر است که بالای پیشانی است یا جای آن اگر موی
در آنجا نباشد دوازدهم مسح پای راست است از سر انگشتان تا بند پا سیزدهم
مسح پای چپ است بهمان طریق چهاردهم آنکه هر سه مسح بتری وضو باشد نه باب
تازه پس اگر در دست تری وضوء باقی نباشد از موی ریش یا ابرو فرا گیرد و مسح نماید
پانزدهم موالاتست یعنی پی در پی بجا آوردن افعال وضو پس اگر روی خود را بشوید
و بعد از لحظه دست راست را بشوید فعل حرام کرده اما وضوی او درست است اما اگر
آنقدر صبر کند که روی خشک شود و بعد از آن دست راست را بشوید وضوی او باطل
است و هم چنین در باقی اعضا شانزدهم ترتیب وضو است بطریقی که در
وضوء مذکور شد پس اگر دست چپ را پیش از دست راست بشوید واجبست که دست
راست را نوبت دیگر بشوید و بعد از آن دست چپ را و در مسح پا بعضی از مجتهدین جایز
داشته اند که پای چپ را اول مسح کند و بعد از آن پای راست را هفدهم آنکه با نیت
قربت چیز دیگر قصد نکند مثل خنک ساختن اعضا یا چرک را از دست و رو برطرف کردن
هیجدهم آنکه در شستن روی و دستها از بالا گرفته بزیر آید پس اگر بعکس کند وضوء

همینکه صدق
کند که موی احاطه بآن کرده
واجب نیست شستن زیر آن
هرچند دیده شود ظم طاب
دام ظله العالی

بلکه مطلق بشره
سر هرچند بشره بالای پیشانی نیست
ظم طاب متظله

با بقاء اعضا
وضو علی الاقوی هرچند
بجز قصر بمذکور بین است
ظم طاب متظله

حرمت معلوم
نیست خصوصا بمقدار لحظه
ظم طاب ظله

اعاده شستن
راست واجب نیست بلکه بعد
دیگر چپ را بشوید کافیست بشرط
اینکه قصد تشریع نکرده باشد
و الا وضو را از سر گیرد
ظم طاب متظله

تقدیم پای چپ
مشکلست بلی مسح کردن
آن دو را با هم جایز است
هرچند احوط تقدیم پای راست
است ظم طاب ظله

اگر داعی قربت
مستقل باشد و قصد
خنک کردن و چرک بردن
تبع باشد ضرر ندارد ظم
طاب متظله

باطل است امّا سیّد مرتضی عکس را جایز میدانند و باقی مجتهدین با او موافقت نکرده
اند نوزدهم آنکه خود افعال وضو را بجا آورد پس اگر شخصی دیگر آب بر روی او بریزد یا
بر دستها و بریزدان وضو باطل است مگر آنکه شلّ باشد یا بیمار و قوّت آن نداشته باشد
که خود افعال وضو را بجا آورد در اینصورت واجبست که شخصی را بفرماید که او را
وضو دهد و اگر آن شخص مزد خواهد واجبست باو مزد دادن اگر قادر باشد بیستم
آنکه آب وضوء بر روی و دستها روان باشد پس اگر دست تر سازد و تر روی و دستها مالد
آن وضو باطل است بیست و یکم تخلیل کردن آنچه مانع رسیدن آب باشد مثل
انگشتر و زهگیر که تنگ باشد پس باید که آنرا حرکت دهد تا آب بزیر آن برسد امّا
آن بیست امر که در وضو سنّت است اوّل آنکه چون خواهد که شروع در وضو کند این
دعاء بخواند بسم الله و بالله اللّهمّ اجعلنی من التوّابین واجعلنی من المتطهّرین
دوّم آنکه هرگاه از ظرف سرگشاده مثل کاسه یا طاس یا امثال آن وضو سازد
باید قبل از آنکه دست در آن ظرف کند هر دو دست را از بند دست یکنوبت بشوید
اگر بول یا خواب کرده باشد و دو نوبت اگر غائط کرده باشد سیّم آنکه ظرف سرگشاده
را بر جانب راست گذارد چهارم آنکه آب را از ظرف بدست راست بردارد پنجم
آنکه سه نوبت مضمضه کند بسه کف آب ششم آنکه سه نوبت استنشاق کند بسه
کف آب هفتم مسواک کردن اگر چه بانگشت باشد هشتم آنکه در وقت وضو ساختن
روی بجانب قبله باشد نهم آنکه روی و ابدست را بشوید دهم آنکه مسح سر بقدر
عرض سه انگشت باشد یازدهم آنکه بکل کف دست مسح پای نماید دوازدهم
آنکه آب وضو بمقدار یکمدّ باشد و آن چهار یک صاع است و صاع بوزن پنجاه و شش
هزار و یکصد و شصت جو میانه است پس مدّ بوزن چهارده هزار و چهل جو میانه است و آن
چهار یک من تبریز است سیزدهم آنکه در وقت مضمضه کردن این دعاء بخواند

اگر آن شخص مباشر شستن باشد وامّا اگر آن شخص آب بریزد لکن خودش مباشر شستن و اجراء آن بر اعضا شود باطل نیست بلی مکروه است ظم طاب مدّ ظلّه العالی انتهی

در بیان مستحبات وضوء

لکن تیمّم وضو را خودش بکند ظم طاب مدّ ظلّه

مطلق جریان بمعنی انتقال از جزئی بجزء کفایت میکند هرچند باعانت دست مالیدن باشد ظم طاب مدّ ظلّه

صاع ششصد و چهارده مثقال و ربع مثقال است ظم طاب مدّ ظلّه العالی انتهی

اللّهمّ لقّنی حجّتی یوم القاک واطلق لسانی بذکرک وشکرک چهاردهم آنکه در وقت
استنشاق این دعا بخواند اللّهمّ لا تحرّم علیّ طیبات الجنّة واجعلنی ممّن یشمّ ریحها
وروحها وریحانها وطیبها پانزدهم آنکه در وقت شستن رو این دعاء بخواند اللّهمّ
بیّض وجهی یوم تسودّ فیه الوجوه ولا تسوّد وجهی یوم تبیضّ فیه الوجوه شانزدهم
آنکه در وقت شستن دست راست این دعاء بخواند اللّهمّ اعطنی کتابی بیمینی والخلد فی الجنان
بیساری وحاسبنی حسابا یسیرا هفدهم آنکه در وقت شستن دست چپ این دعا بخواند
اللّهمّ لا تعطنی کتابی بشمالی ولا من وراء ظهری ولا تجعلها مغلولة الی عنقی واعوذ
بک من مقطّعات النیران هیجدهم آنکه در وقت مسح سر این دعاء بخواند اللّهمّ غشّنی برحمتک
وبرکاتک نوزدهم آنکه در وقت مسح پاها این دعا بخواند اللّهمّ ثبّت قدمی علی الصراط
یوم تزلّ فیه الاقدام واجعل سعیی فیما یرضیک عنّی یا ذا الجلال والاکرام بیستم
آنکه چون از وضوء فارغ شود این دعاء بخواند اللّهمّ انّی اسألک تمام الوضوء وتمام
الصلوة وتمام رضوانک والجنّة این است آن بیست چیز که در وضو سنّت است بدانکه
جمعی از مجتهدین را مذهب اینست که روی و دستها را در وضوء دو نوبت باید شست
نوبت اوّل واجب و نوبت دوّم سنّت امّا شیخ ابوجعفر محمّد بن یعقوب کلینی و شیخ محمّد
بن بابویه را مذهب اینست که نوبت دوّم سنّت نیست و این مذهب بسیار قوّة دارد
و در کتاب مشرق الشمسین و حبل المتین بیان شده بنابر این باید که روی و دستها را
زیاده از یکنوبت نشوید اگر نوبت دوّم بشوید آب وضو نخواهد بود پس مسح سر و
پای باب تازه خواهد شد و وضوء باطل خواهد شد و امّا آن ده چیز که بفعل آوردن
آن مکروه است اوّل استعانت نمودن بغیر یعنی دیگری آب در کف دست این کس بریزد
که این کس روی خود و دستهای خود را بشوید امّا اگر آب وضوء را بریزد و یا دست این کس
بضرورت بریزد تا وضوء صحیح نیست دوّم وضوء ساختن بآبی که در آفتاب گرم

در بیان ادعیه وضوء

رحمتک
ثبّتنی

مذهب اوّل اقوی است ظم طاب مدّ ظلّه

در بیان مکروهات وضوء

که نشسته که هرگاه مباشر شستن خودش باشد بعد از ریختن آن کس ضرر ندارد هرچند مکروه است ظم طاب مدّ ظلّه العالی انتهی

باب اول در بیان طهارت

شده باشد سیم وضو ساختن از ظرفی که بران صورت حیوانی نقش شده باشد
چهارم وضو ساختن از ظرفی که طلاکوب یا نقره کوب باشد پنجم وضو ساختن
در مسجد از حدثی که غیر باد و خواب باشد اما از حدث باد و خواب در مسجد وضو
ساختن مکروه نیست ششم وضو ساختن بابی که رنگ و یا بوی آن تغیر یافته
باشد بغیر نجاست هفتم آب وضو را خشک کردن بروپاک یا به آفتاب یا بغیر آن
هشتم وضو ساختن بابی که سؤر حیوانی باشد که خوردن گوشت آن حرامست
هرگاه آن حیوان طاهر باشد مثل باز و گربه و میمون نهم وضو ساختن بابی که
سؤر حیوانی باشد که خوردن گوشت آن مکروه است خواه کراهت شدید باشد
مثل استر و خواه کراهت قلیل مثل اسب **فصل** وضو جهة سه چیز واجب
است و جهة بیست و دو چیز سنت اما آن سه چیز که وضو جهة آنها واجب است اول
نماز که بی وضو درست نیست مگر نماز میت که آنرا بی وضو میتوان گذاردن چنانکه
گذشت بلکه جنب و زن حائض نیز میتواند گذارد هرچند قدرت بر غسل داشته باشد
دوم طواف خانهٔ کعبه هرگاه طواف واجب باشد اما طواف سنت را بی وضو
تواند کرد سیم عضوی از اعضا خود را بخط مصحف رسانیدن یعنی حرفها آن و
یا بجای قائم مقام حرفست مثل تشدید و همزه بشرط آنکه آن عضو حس داشته باشد پس
ناخن و موی خود را بی وضو بخط مصحف میتوان رسانیدن و اما آن بیست و
دو چیز که وضو جهة آنها سنتست اول قرآن خواندن و نوشتن دوم مصحف
برداشتن سیم درآمدن بمسجد چهارم نماز میت گذاردن پنجم سعی در حاجت
مؤمنی یا در حاجت خود کردن ششم زیارت قبر مؤمنی کردن هفتم اگر شخصی
بخواهد که بخوابد سنتست که اول وضو بسازد بتخصیص اگر آن شخص جنب باشد
هشتم اگر شخصی محتلم شده باشد و خواهد که مجامعت کند سنتست که اول وضو

در بیان طهارت که در حج در کار است

بسازد تا ایمن شود از دیوانه بودن فرزندی که از آن جماع بهم رسد نهم اگر خواهد که بار
ایستن مجامعت کند اول وضو بکیرد تا ایمن شود از آنکه فرزندی که در شکم مادر است
بیفهم و بخیل باشد دهم اگر میت را غسل داده باشد و خواهد که مجامعت کند
سنتست که وضو سازد یازدهم اگر زنی حیض داشته باشد سنتست که در وقت
هر نماز وضو سازد و مشغول بذکر خدا تعالی باشد دوازدهم اگر شخصی از
روی میل زنی را ببوسد سنتست که بار دیگر وضو سازد سیزدهم اگر شخصی را
مذی بیرون آید و آن آبیست چسبنده که از ملاعبت زنان بهم رسد چهاردهم
اگر از شخصی ودی بیرون آید و آن آبیست غلیظ چسبنده که بعد از بول بیرون می آید پانزدهم
اگر مرد دست بفرج زن رساند شانزدهم اگر شخصی قی کند و او را از آن قی کراهت
بهم رسد هفدهم اگر شخصی وضوی ناقص کرده باشد بجهة ضرورتی مثل وضوی جبیره
یا نقیه یا بجهة بیماری شخص دیگر او را وضو داده باشد یا بجهة تعجیل قافله بر موزه
یا بر چاقشور مسح پای کرده باشد و بعد از وضو ساختن عذر برطرف شود سنتست
که نوبت دیگر وضو سازد هیجدهم اگر شخصی دندان خود را خلال کند و از آن خلال
کردن خون بهم رسد نوزدهم اگر شخصی را رعاف یعنی خون دماغ بهم رسیده باشد
بیستم اگر کسی زیاده بر چهار بیت از شعر باطل بخواند سنتست که نوبت دیگر وضو
بسازد و شعر باطل آنست که مشتمل باشد بر مدح شخصی بصفتی چند که در آن شخص
نباشد یا مشتمل باشد بر هجو مؤمنی یا بر ترغیب مردم بامر حرام و امثال آن بیست و یکم
بجهة وضو بیست و دوم سنتست که دائم با وضو باشد **فصل** اگر
اگر شخصی داند که وضو ساخته اما شک دارد که بعد از وضو حدث کرده یا نه بر او
لازم نیست که وضو بسازد و بهمان وضوء نماز میتواند کرد و اگر داند که حدث
کرده اما شک دارد که بعد از آن وضوء ساخته یا نه در این صورت لازم است

در بیان احکام غسل

در تعداد اغسال واجب است

در تعداد اغسال مستحبه است

کر وضوء سازد و اکر شخصی داند که از او هم حدث واقع شده وهم وضو اما
نداند که کدام یکی پیشتر است بر این شخص نیز واجبست که وضوء سازد

مقصد دوّیم

در بیان احکام غسل بدانکه غسلها مشهور چهل و شش غسل است شش غسل واجب
چهل غسل سنّت امّا شش غسل واجب اوّل غسل جنابت دوّیم غسل حیض سیّم
غسل استحاضه متوسطه و کثیره که بعد از این بتفصیل مذکور خواهد شد چهارم
غسل نفاس پنجم غسل مسّ میّت ششم غسل دادن میّت وامّا چهل غسل
سنّت اوّل غسل جمعه و آن از طلوع فجر روز جمعه تا پیشین روز جمعه اداء است و بعد
از پیشین تا وقت شام روز شنبه قضا است و اکر شخصی ترسد که روز جمعه مانعی بهم رسد
در روز پنجشنبه و شب جمعه به نیّت تقدیم بجا آورد و هر چند از اداء و قضا و تقدیم هر چند
به پیشین روز جمعه نزدیکتر باشد ثوابش بیشتر است دوّیم غسل شبهای افراد
ماه مبارك رمضان یعنی شبهائی که در شماره طاق است مثل شب اوّل و سیّم و پنجم و در شب
بیست و سیّم دو غسل سنّت است یکی در اوّل شب و یکی در آخر شب سیّم غسل شب
عید ماه رمضان چهارم غسل روز عید ماه رمضان پنجم غسل روز عید قربان
ششم غسل شب نیمه ماه رجب هفتم غسل شب نیمه ماه شعبان هشتم
غسل روز مبعث و آن بیست و هفتم ماه رجب است نهم غسل روز مولود حضرت
رسالت پناه صلّی الله علیه و آله و آن هفدهم ماه ربیع الاول است دهم غسل
روز مباهله و آن بیست و چهارم روز ماه ذیحجّه است یازدهم غسل روز دحو
الارض است و آن بیست و پنجم ماه ذیقعده است دوازدهم غسل روز عید غدیر
است که هیجدهم ماه ذیحجّه است سیزدهم غسل روز عرفه است که نهم ماه ذیحجّه
است چهاردهم غسل روز ترویه است که هشتم ماه ذیحجّه است پانزدهم

ولکن بهتر اینست که قصد اداء و قضاء نکند بلکه بنیّت قربت بجا بیاورد ظاهرا مدّ ظلّه

در بیان بقیه اغسال مستحبه است

غسل روز نوروز است شانزدهم غسل احرام حجّ است هفدهم غسل احرام
عمره است هیجدهم غسل طواف خانه کعبه است نوزدهم غسل زیارت هر یك
از چهارده معصوم علیهم السلام است بیستم غسل توبه است چه هر گاه شخصی از گناه توبه
کند سنّت است که بعد از توبه کردن غسل کند بیست و یکم غسل جهت داخل شدن
حرم مکّه است بیست و دوّیم غسل جهت داخل شدن مکّه است بیست و سیّم
غسل جهت داخل شدن مدینه است بیست و چهارم غسل جهت داخل شدن مسجد
مدینه است بیست و پنجم غسل جهت داخل شدن مسجد الحرام است بیست و ششم
غسل جهت داخل شدن خانه کعبه است بیست و هفتم غسل جهت طلب حاجت است
بیست و هشتم غسل جهت استخاره کردن است بیست و نهم غسل دادن فرزند
در آن وقت که زائیده شود سی‌ام غسل کردن هر گاه خواهند که بنماز طلب باران
روند سی و یکم غسل نمودن شخصی که عمداً ترك نماز کسوف یا خسوف کرده باشد
بشرط آنکه تمام قرص آفتاب یا ماه کرفته شده باشد سی و دوّیم اکر شخصی را آن حلق
کشیده باشند و شخصی بعد از سه روز بقصد دیدن او برود و او را ببیند سنّت
است که غسل کند سی و سیّم اکر شخصی مس میّت کند بعد از آنکه او را غسل داده
باشند سنّت است که غسل کند سی و چهارم اکر شخصی وزغه را یعنی چلپاسه را
بکشد بعد از آن سنّت است که غسل کند سی و پنجم اکر شخصی غسل ناقص کرده باشد
بجهة بیماری یا بجهة ضرورت مثل جبیره یا تقیه یاد بکری یا ورا غسل داده باشند سنّت
است که چون عذر برطرف شود نوبت دیکر غسل کند سی و ششم اکر شخصی غسل رافع
حدث کرده باشد و شك کند که بعد از آن امری که موجب غسل باشد از او صادر شده
یا نه سنّت است که نوبت دیکر غسل کند سی و هفتم غسل جهت رمی جمرات حجّ است
که بعد از این مذکور خواهد شد سی و هشتم اکر شخصی دیوانه بوده باشد و باز هوش

بلکه احوط است اگر چه واجب نیست ظاهرا دام ظلّه

ابد سنتست که غسل کند سی و نهم غسل جهت کفن کردن میت چهلم اگر شخصی جنب
بمیرد سنتست که او را قبل از غسل میت یا بعد از آن غسل جنابت دهند **فصل**
سی و دو چیز در غسل معتبر است هفده امر واجب و پانزده امر سنت اما هفده
چیز که واجب است **اول** انکه مکان غسل غصبی نباشد **دویم** انکه اب غسل
ظاهر باشد **سیم** انکه اب غسل مضاف نباشد مثل کلاب و غیره **چهارم** انکه اب غسل
غصبی نباشد اما اگر نداند که اب غصبی است و بان اب غسل کند ان غسل صحیح است
و احتیاج بغسل دیگر نیست **پنجم** انکه هر عضوی از اعضا طاهر باشد پیش از انکه
اب غسل بران برسد **ششم** نیت است و نیت چنین کند که غسل واجب میکنم
از برای مباح بودن نماز از برای انکه واجبست قربة الی الله و اگر بجای مباح بودن
نماز رفع حدث گوید صحیح است اما بشرط انکه زن استحاضه و کثیره یا متوسطه
نداشته باشد که اگر داشته باشد بمباح بودن نماز اکتفا نماید و رفع حدث نگوید
هفتم انکه اگر غسل ترتیبی کند نیت را مقارن شستن جزئی از سر یا جزئی از گردن
سازد و اگر غسل ارتماسی کند نیت را مقارن شستن هر جزئی از اجزای بدن که
خواهد بکند و باقی بدن را بی فاصله تابع ان کند **هشتم** شستن سر و گردن نست
و هر یکی را بر دیگری مقدم داشتن جایز است **نهم** شستن جانب راست **دهم**
شستن جانب چپ است و ناف و عورتین را با هر یک از جانبین که بشوید روا است
یازدهم انکه در غسل ترتیبی اول سر و گردن را بشوید و بعد از ان جانب راست و بعد
از ان جانب چپ را پس اگر شستن یکی از این دو جانب را بر شستن سر مقدم دارد
باجماع ان غسل باطل است اما اگر جانب چپ را بر جانب راست مقدم دارد در
باطل بودن ان غسل خلافست بعضی بر انند که غسل صحیح است اما اکثر بر انند که غسل
باطل است **دوازدهم** انکه خود افعال غسل را بجا اورد مگر انکه عاجز باشد چنانکه

وهم چنین فضای
که در ان غسل میکنند
و محل ریختن اب غسل و
ظرف اب ان ظم طباقد
ظله العالی

وهم چنین است
مکان و ظرف و محل ریختن
که هر گاه نداند غصبیت
ان را ضرر ندارد ظم طبا
دام ظله العالی

نیت وجوب
و رفع حدث با استباحه
واجب نیست چنانچه
در وضوء گذشت ظم طبا
مد ظله العالی

بلکه تنصیف
کند با هر یک از طرفین
تمام انها را بشوید ظم طبا
دام ظله العالی

این قول اقوی نیست ظم طباقد ظله
العالی

در بحث وضوء مذکور شد **سیزدهم** انکه اب بر هر یک از اعضا روان باشد پس
اگر در غسل ترتیبی دست را تر سازد بر اعضا مالد غسل باطل خواهد بود و هم چنین
اگر در غسل ارتماسی در زیر اب نیت کند و مقارن نیت اصلا حرکت نکند در این صورت
نیز غسل باطل است **چهاردهم** تخلیل نمودن انچه مانع رسیدن اب باشد مثل
انگشتری و زهکیر و غیره **پانزدهم** انکه در غسل ارتماسی وقتی که در اب فرو رود
پاها را از زمین قلیلی اندک غیر نفع سازد و حرکت دهد تا اب بر کف پاها برسد
و اگر هر دو پا یا یک پا بر زمین قلیلی چسبیده و اب بران نکند رد غسل باطل خواهد
بود **شانزدهم** بر حکم نیت بودن از اول غسل تا اخر غسل یعنی قصد امری
که منافی غسلست نکند مثل قصد ریاء یا خنک ساختن بدن یا چرک برطرف کردن
از بدن یا قصد حدث اکبر کردن در اثنای ان اما اگر قصد حدث اصغر کند این غسل
نزد بعضی از مجتهدین باطل است چنانکه عنقریب بتفصیل مذکور خواهد شد **هفدهم**
انکه غسل ارتماسی نکند هرگاه احرام یا روزه واجب داشته باشد و افطار بر او حرام
باشد که ان غسل باطل است چه سر در اب فرو بردن در احرام و در روزه واجب حرامست
اما اگر روزه سنتی داشته باشد غسل ارتماسی کند صحیح است و هم چنین اگر در روزه
واجب بسهو غسل ارتماسی کند ان غسل صحیح است و هرگاه شخصی باب غوطه خورد
و در زیر اب بیاد اورد که روزه واجب دارد و خواهد که در ان وقت غسل ارتماسی کند
باید در وقتی که خواهد از زیر اب بیرون اید نیت غسل کند و در اثنای بیرون امدن
غسل را تمام کند ان غسل صحیح است **و اما** ان پانزده چیز که در غسل سنت
است **اول** انکه اگر مرد یا زن را انزال شده باشد قبل از غسل بول کند تا بقیه منی
با بول بیرون اید و اگر بول نیاید استبراء کند بطریقی که در اداب طهارت خانه رفتن مذکور
شد **دویم** انکه چون دست در اب گذارد ابتدا بخواند بسم الله و بالله اللهم

هر گاه اب از
جزئی بجزئی دیگر منتقل
شود که قصد و جریان
کند کافی است چنانچه
در وضوء گذشت ظم طبا
قد ظله العالی

مگر انکه پیش
از شستن جزئی برگردد
بقصد و نیت اول یا اگر
جزئی را شسته با ان
قصد انرا اعاده کند بلی
در ریاء مطلقا باطل است
هر چند ان جزء را اعاده
کند ظم طباقد
ظله

ولکن در صورت
عمد روزه او باطل می
شود ظم طبا
مد ظله

اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین سیم آنکه هر دو دست را تا بمرفق سه مرتبه قبل از غسل بشوید چهارم سه نوبت مضمضه کردن پنجم سه نوبت استنشاق کردن ششم مسواک کردن هفتم آنکه هر یک از سر و جانب راست و جانب چپ را سه نوبت بشوید هشتم دست بر بدن مالیدن نهم اعضا را پی در پی شستن بی آنکه مکثی در میان شستن اعضا واقع شود دهم شستن سر و گردن و ابدا بدست راست یازدهم این دعا را در اثنای غسل خواندن اللهم طهر قلبی واشرح لی صدری واجر علی لسانی مدحتک والثناء علیک اللهم اجعله لی طهوراً وشفاءً ونوراً انک علی کل شیء قدیر دوازدهم آنکه غسل ترتیبی را بر غسل ارتماسی اختیار نماید سیزدهم آنکه در وقت غسل کردن فوطه داشته باشد چهاردهم آنکه هرگاه غسل مس میت نماید یا غسل حیض یا استحاضه یا نفاس وضو را بر غسل مقدم دارد پانزدهم آنکه چون از غسل فارغ شود این دعا بخواند اللهم طهر قلبی و زک عملی واجعل ما عندک خیراً لی اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین

فصل اگر شخصی را در اثنای غسلی از غسلهای واجب حدثی واقع شود مثل بول یا باد پس اگر آن غسل غیر غسل جنابت است غسل را تمام کند و وضو بسازد و بر او چیزی دیگر لازم نیست و اگر غسل جنابت است مجتهدین را در آن سه قول است بعضی بر آنند که غسل را تمام کند و بعد از آن وضو بسازد و بعضی بر آنند که غسل را تمام کند و وضو لازم نیست و بعضی بر آنند که غسل را از سر گیرد از این سه قول قول اول بهتر است و اگر شخصی را انزال منی شده باشد و غسل جنابت کند و بعد از غسل رطوبتی از او بیرون آید و نداند که آن رطوبت منی است یا غیر منی پس اگر قبل از غسل بول کرده و استبراء نیز از بول کرده با آن غسل نماز میتواند گذارد و وضو لازم نیست و اگر بول کرده اما استبراء از بول نکرده بر او لازم است که وضو بسازد و اگر نه بول کرده

یعنی اقوی نیست والا بهتر این است که غسل را از سر گیرد و وضو هم بسازد ظم طبا مدظله

دهم کم رطوبت مشتبه بعد از غسل

دعا هنگام حدث اصغر در اثنای غسل

و نه استبراء از منی بر او لازم است که غسل را از سر گیرد و اگر از منی استبراء کرده اما بول نکرده پس اگر قادر بر بول کردن نبود با آن غسل نماز میتواند گذارد و وضو لازم نیست و اگر بر بول کردن قادر بوده غسل را از سر گیرد **فصل** بر جنب هشت امر حرام است و هفت امر مکروه **اما** هشت امری که حرام **اول** نماز واجب و سنت مگر نماز میت چنانکه گذشت **دویم** طواف خانه کعبه **سیم** عضوی از اعضای خود را بخط مصحف رسانیدن یا بنام خدا تعالی یا بنام یکی از چهارده معصوم علیهم السلام بشرطی چند که در وضو مذکور شد **چهارم** قرآن نوشتن چنانچه در کتاب مشرق الشمسین بیان این شده **پنجم** در مسجد مکه یا مدینه داخل شدن **ششم** در باقی مساجد درنگ نمودن **هفتم** سوره عزیمه خواندن خواه کل و خواه بعض اگرچه یک کلمه باشد و سوره‌های عزیمه چهار است اول اقرأ باسم دوم والنجم اذا هوی سیم حم تنزیل من الرحمن الرحیم چهارم الم تنزیل الکتاب **هشتم** چیزی در مسجد گذاشتن اما اگر مال او در مسجد باشد بیرون آوردن جایز است **اما** هفت امری که بر جنب مکروه است **اول** عضوی از اعضای خود را بجلد مصحف رسانیدن یا بحاشیه آن **دوم** زیاده بر هفت آیه از سوره‌های غیر عزیمه خواندن و بعضی از مجتهدین مطلق قرآن خواندن را بر جنب حرام میدانند **سیم** مصحف برداشتن خواه در دست و خواه در بغل و خواه در **چهارم** چیزی خوردن **پنجم** آب نوشیدن اما اگر قبل از این هر دو مضمضه و استنشاق کند کراهیت برطرف میشود **ششم** خضاب کردن **هفتم** روغن بر بدن مالیدن **فصل** در احکام حیض بدانکه خون حیض اغلب اوقات سیاه و تیره و غلیظ و تند بوست و اندک سوزشی دارد و از جانب چپ میآید و تا زن نه ساله نشود خونی که میبیند خون حیض نیست و اگر سن او از پنجاه سال بگذرد و آن زن از طایفه قریش یا طایفه نبط نباشد خون او نیز خون حیض نخواهد بود اما اگر یکی از آن دو طایفه باشد

فرق ما بین قدرت بر بول و عدم آن معلوم نیست پس مطلقاً از سر گیرد ظم طبا مدظله العالی

احکام جنب

با اینکه در حاشیه مذکور شد ظم طبا مدظله

حرمت قرآن نوشتن هرگاه مستلزم مس آن نباشد معلوم نیست ظم طبا مدظله

امور که بر جنب مکروه است

حرمت قرائت ما عدای آیات سجده معلوم نیست هرچند احوط است ظم طبا دام ظله

هرگاه مستلزم هتک [illegible] معلوم نیست هرچند احوط است ظم طبا مدظله

در احکام حیض

اگر وضو بگیرد نیز برطرف میشود ظم طبا مدظله العالی

معلوم نیست ظم طبا مدظله العالی

انتم

باب اول در بیان طهارت

تا شصت سال ممکن است که خون حیض باشد و اگر دختر بکر را ازاله بکارت شود و خون از او آید و معلوم نشود که خون بکارت است یا غیر آن پنبه بخود بردارد و بتطوق و عدم تطوق معلوم نماید و کیفیت معرفت تطوق و عدم تطوق آنست که بر پشت بخوابد و نزدیك ببو باماندن و پاها را برداشته بران گذارد و پنبه را بدست راست باندرون فرج کند و اندکی صبر نماید و بعد از آن پنبه را باهستگی بیرون آورد و ملاحظه کند اگر خون تمام روی پنبه را سرخ کرده باشد خون بکارت نخواهد بود و اگر سرخیان بر گرد پنبه بطریق طوق باشد خون بکارت است و میانه مجتهدین خلافست در آنکه زن آبستن خون حیض می‌بیند یا نه بعضی بر آنند که نمی‌بیند بجهة آنکه در وقت آبستنی خون حیض دو قسم منقسم میشود قسمی بپستانها میرود شیر میشود و قسمی دیگر از راه ناف بشکم طفل میرود خوراك او میشود پس چیزی زیاد نمیماند که بیرون آید و بعضی بر آنند که هرگاه مزاج زن گرم باشد و غذاهائی که مولد خون باشد بسیار تناول نماید ممکن است بود که آنچه از شیر و غذای طفل زیاده باشد بحیض بیرون آید **فصل** مادام که زن حیض داشته باشد طلاق دادن او صحیح نیست بشرطی چند که ان شاء الله تعالی در کتاب طلاق مذکور خواهد شد و مجامعت با او نیز در وقت حرام است باجماع اما وقتیکه از حیض پاك شده باشد و هنوز غسل نکرده باشد در جواز مجامعت خلافست بعضی از مجتهدین حرام میدانند و بعضی مکروه و احتیاط آنست که قبل از غسل مجامعت نکند اما اگر شخصی در وقت حیض مجامعت کند جمعی از مجتهدین بر آنند که اگر مجامعت در اول حیض واقع شود چهار یك مثقال و بعضی بر آنند که کفاره دادن سنت است و واجب نیست **فصل** خون حیض از سه شبانه روز کمتر و از ده شبانه روز بیشتر نمی‌باشد و مدت پاکی میانه دو حیض کمتر از ده شبانه روز نمی‌باشد پس هر خونی که کمتر از سه شبانه روز باشد خون حیض نیست و همچنین هر خونی که از ده شبانه روز زیاده باشد از زیاد

در بنطیه اشکال است ظم طبا مد ظله

گمان نمی‌کنم که شخص جنب تکلیف داشته باشد بغیر از زن

قول این بعض اقوی نیست ظم طباطبا مد ظله

واحوط ترك مجامعت در دبر است نیز ظم طباطبا مد ظله

لکن این احتیاط واجب نیست طباطباطبا مد ظله

اقوی قول اول است طباطبائی مد ظله

بلکه سه روز و شبها و لیالی آخر داخل نیست و همچنین در اکثر حیض و اقل طهر که ده روز است شب داخل نیست بنابر اقوی هر چند مراعات احتیاط در هر دو بهتر است طباطبائی دام ظله

طهارت حدثی دارد در ترك احتیاطیت

خون حیض نیست و بیان آنکه زن یا عادت مقرره دارد یا نه و آنکه عادت مقرره داشته باشد همین ایام عادت او حیض است و در باقی روزها تا ایام عادت رسیدن عمل استحاضه کند بطریقیکه بعد از این مذکور خواهد شد و اگر نوبت اول است که حیض دیده و مضطربه باید ملاحظه نماید اگر خون او در بعضی اوقات شبیه بحیض است و در بعضی اوقات شبیه بحیض نیست پس بر او لازم است که در اوقاتی که خون او شبیه بحیض است نماز و روزه را ترك کند و در اوقاتی که خون او شبیه بحیض نیست عمل استحاضه کند بشرط آنکه در اوقاتی که خون او شبیه بحیض است از سه شبانه روز کمتر و از ده شبانه روز بیشتر نباشد و اگر خون او همیشه یك طریق باشد در اینصورت ایام حیض خود را بطریق ایام عادت اقوام خود داند اگر عادت ایشان موافق یکدیگر باشد خواه اقوام پدری خواه اقوام مادری مثل خواهر و عمه و خاله و دختران ایشان و باقی ایام را استحاضه داند و اگر عادت ایشان مختلف باشد عمل کند بعادت اکثر ایشان و اگر اکثر هم معلوم نباشد یا اقوام نداشته باشد عمل نماید بعادت همسالان خود بشرط آنکه هم شهری او باشند و اگر ایشان نیز مختلف باشند و اکثر هم معلوم نباشد در ماهی سه روز حیض داند و در ماهی ده روز یا در هر ماه هفت روز و در باقی ایام عمل استحاضه کند **فصل** اگر زن عادت مقرره داشته اما فراموش کرده که عادت او چند روز بود پس اگر اول وقت عادت را داند که اول هر ماه اول عادت او بود یقین خواهد دانست که روز اول و دویم و سیم ماه از ایام حیض او است پس بر او واجب است که در این سه روز نماز و روزه را ترك کند و اگر وسط عادت را داند مثل آنکه داند که اول هر ماه وسط عادت او بود پس یك روز قبل از اول ماه و یك روز بعد از آن حیض خواهد بود یقین و ترك نماز و روزه در این سه روز واجب است و اگر آخر وقت عادت را داند که آخر هر ماه آخر عادت او بود پس روز آخر ماه و دو روز قبل از آن ایام

در تمییز اصطلاح

بافرض استمرار خون طباطبا مد ظله

کفایت مجرد اکثریت مشکل است مگر اینکه غیر اکثر نادر باشد طباطبا دام ظله

اعتبار عادت همسالان محل اشکال است طباطبائی مد ظله

اقوی اینست که در هر ماه مخیر است ما بین سه روز و شش روز و هفت روز طباطبائی مد ظله

در بیان اطهار و تمیز

حیض نیست و ترک نماز و روزه در آن سه روز واجبست و اگر داند که روز اول هر ماه
در حیض میبوده اما نداند که آن روز اول حیض او بوده یا وسط یا آخر در اینصورت همان
یک روز حیض است بیقین پس در همین روز ترک نماز و روزه کند و در این چهار صورت
در ایامی که احتمال حیض دارد بر او واجبست که عمل مستحاضه کند و روزه و نماز را ترک
نکند **فصل** خون استحاضه اغلب اوقات سیاه و غلیظ نیست و بزردی
مایلست و در وقت آمدن سوزش آن کمتر از سوزش خون حیض است و گرمی آن
نیز کمتر است و استحاضه سه قسم است قلیله و کثیره و متوسطه قلیله آنستکه خون
بطرف پنبه که بجانب بیرون فرج است نرسد در اینصورت واجبست که آن پنبه را بردارد
و پنبهٔ پاک بجای آن بردارد و از برای هر نماز وضو سازد و متوسطه آنست که خون از
طرف دیگر پنبه بگذرد اما از آن لته که در کمربند میکنند نگذرد در اینصورت آنچه
در قلیله واجبست بر او نیز واجبست با تغییر دادن لته و یکنوبت غسل کردن از
برای نماز صبح و کثیره آنستکه خون از لته بگذرد در اینصورت آنچه در قلیله و
متوسطه واجبست بر او نیز واجبست با دو غسل دیگر یکی از برای نماز پیشین و
پسین و یکی از برای نماز شام و خفتن و مادامیکه وضو و غسل را بطریقی که مذکور
شد بفعل نیاورد نمازش صحیح نیست و مجامعت با او نیز در قبل حرامست و بعضی
بر آنند که مجامعت با زن مستحاضه بی آنکه عملهای مذکوره را بفعل آورد مکروهست
و حرام نیست **فصل** نفاس خونیست که با زائیدن آید یا بعد از زائیدن پس
اگر قبل از زائیدن آید نفاس نیست و هرچه بر حائض حرام است مثل نماز و روزه و درنگ
کردن در مسجد و غیره بر صاحب نفاس نیز حرام است و مجامعت با او و کفارهٔ مجامعت
بطریقی است که در حیض مذکور شد و عدد ایام نفاس مقدار عدد ایام حیض است اگر
صاحب عادت باشد و غسل نفاس مثل غسل حیض است و اگر زن بزاید و مطلقا خون

نبیند غسل بر او واجب نمیشود و بدانکه میان مجتهدین خلافست در آنکه اکثر
مدت نفاس چند است اصح آنستکه ده روز است و اگر بعد از زائیدن بلحظهٔ خون
ببیند و دیگر مطلقا خون نبیند تا روز دهم نیز یک لحظه خون ببیند و نیز منقطع شود
در اینصورت کل آن ده روز ایام نفاس است و اگر این ده روز از رمضان باشد و روز
اول غسل کرده باشد و تا روز دهم نماز و روزه را بجا آورده باشد آن نماز و روزه باطل
خواهد بود و بر او قضای آن نمازها واجب نیست اما قضای روزهها واجبست **فصل**
در احکام غسل دادن میت و مقدمات و توابع آن بدانکه صد و بیست و شش امر
استکه تعلق بمیت دارد از وقت احتضار یعنی سکرات تا وقتی که او را در قبر سپارند
از آنجمله بیست و هفت امر واجبست و هفتاد و یک امر سنت و بیست و شش امر مکروه
و دو امر حرام و این صد و بیست و شش امر بتفصیل مذکور خواهد شد و اما آنچه
متعلق است از وقت احتضار تا وقتی که شروع در شستن او کنند که بجا باید آورد پانزده
امر است یک امر واجب و یازده امر سنت و سه امر مکروه اما یک امر واجب آنستکه
روی او را بقبله بگردانند یعنی بر پشت بخوابانند بطریقی که کف پاهای او بجانب قبله باشد
و اما یازده امر سنت **اول** آنکه او را تلقین کلمهٔ اسلام و اقرار بامامان اثنا عشر
علیهم السلام نمایند باین طریق یا عبد الله اذکر العهد الذی فارقتنا علیه من دار الدنیا
الی دار الآخرة شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و
رسوله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون و ان
خلیفته من بعده امیر المؤمنین و سید الوصیین علی بن ابی طالب ثم ولده الحسن
ثم الحسین ثم علی بن الحسین ثم محمد الباقر ثم جعفر الصادق ثم موسی الکاظم
ثم علی الرضا ثم محمد التقی ثم علی النقی ثم الحسن العسکری ثم الخلف
المنتظر محمد المهدی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین علی هذا جئت

وَعلیٰ هذا متّ وَعلیٰ هذا تبعث انشاء الله تعالی واگر میت زن باشد بجای یا
عبدالله اذکر العهد یا امة الله اذکری العهد بگوید **دوّیم** انکه سورهٔ الصافات
ویس نزد او بخوانند **سیّم** انکه اگر جان بدشواری دهد او را نقل نماید بجائی که همیشه
در انجا نماز میکرده تا جان باسانی سپارد **چهارم** انکه چون اجابت امر حق نماید چشم
ودهان واو را بهم اورند **پنجم** انکه او را تحت الحنک بندند تا دهانش باز نشود **ششم**
انکه او را بچادر شبی یا پردهٔ جامه شویٔ بپوشانند **هفتم** انکه هر دو دست او را به پهلوی او بکشند
هشتم انکه بعد از والصافات ویس انچه میسر شود از قران نزد او بخوانند
نهم اگر شب باشد چراغ نزد او روشن کنند **دهم** انکه مؤمنان را خبر کنند تا به تشیع
جنازهٔ او حاضر شوند **یازدهم** انکه چون جان سپارد در برداشتن و تعجیل نمایند
واما ان سه امر یکه مکروه است **اول** انکه جنب یا حائض نزد او حاضر شوند
دوّیم انکه بر شکم او اهن گذارند **سیّم** انکه او را تنها گذارند **فصل** سیم
و پنج امر تعلق بمیت دارد از وقتی که اراده نمایند او را غسل دهند تا وقتیکه خواهند
او را کفن نمایند دوازده امر واجب است و پانزده امر سنت و شش امر مکروه و
دو امر حرام **اما** دوازده امر واجب **اول** انکه در وقت غسل دادن عورتین
او را بپوشانند **دوّیم** انکه مرد را مرد بشوید و زن را زن مگر زن شوهر خود را
و شوهر زن خود را که هر یک میتوانند دیگری را غسل دادن و اقا کنیز خود را میتوانند
غسل دادن اما در غسل دادن کنیز اقا را بعضی توقف کرده اند مجتهد انکه بملک
وارث انتقال یافته و مرد دختر سه ساله را و زن پسر سه ساله را میتوانند غسل
دادن و حاجت بپوشیدن عورتین نیست و هرگاه زن یافت نشود که زن را غسل
دهد شخصی از اقوام ان زن که محرم او باشد از بیرون پیراهن او را غسل دهد و
مرد نیز همین طریق **سیّم** انکه بعد از ازالهٔ نجاست او را با سدر غسل دهند

در امور مکروهه در وقت احتضار

در تعلق بغسل میت

در امور واجبه در غسل میت

مراعات احتیاط ترک نشود طباطبائی مدظله العالی

و نیت چنین کند که غسل میدهم این میت را با اب سدر برای انکه واجب است
تقرب بخدا و مقارن نیت سر و گردن میت را بشوید بعد از ان جانب راست او را
و بعد از ان جانب چپ او را بطریق غسل جنابت **چهارم** انکه او را بعد از اب سدر بهمان
طریق بشوید باب کافور **پنجم** انکه او را بعد از اب کافور باب خالی بهمان طریق بشوید
ششم انکه در وقت غسل دادن روی میت را بجانب قبله باشد بطریق احتضار
هفتم انکه اگر سدر و کافور یافت نشود عوض انها دو نوبت باب خالی بشوید
هشتم انکه اگر اب متعذر باشد او را سه تیمم بدهند عوض هر غسل یک تیمم
و در تیمم اول نیت چنین کند که تیمم میدهم این میت را عوض اب سدر واجب
تقرب بخدا و در نیت تیمم دوّیم بجا عوض اب سدر اب کافور بگوید و در تیمم
سیّم عوض اب خالی اورد و مقارن نیت دو کف دست خود را بر خاک زند و پیشانی
میت را بان مسح کند و نوبت دیگر هر دو کف را بر خاک زند و پشت کف دست
راست او را مسح کند و بعد از ان پشت کف دست چپ او را **نهم** انکه اب غسل طاهر
باشد **دهم** انکه اب غسل مضاف نباشد **یازدهم** انکه اب غصبی نباشد
دوازدهم انکه زمین و تخته که در ان غسل میدهند غصبی نباشد **واما**
ان پانزده امر که سنت است **اول** انکه چون خواهند که میت را غسل دهند پیراهن
او را از پا بدر برند اما برخصت وارث اگر بالغ و عاقل باشد و اگر طفل یا مجنون
باشد و نیت پیراهن جایز نیست **دوّیم** انکه در وقت پیراهن کندن او را بر
پهلو نگردانند بلکه چنانکه بر پشت خوابیده پیراهن او را از زیر بکشند **سیّم**
انکه انگشتان او را بنرمی نرم نمایند **چهارم** انکه در وقت غسل دادن بطریق حالت
احتضار رو بقبله باشد **پنجم** انکه جنابتی که از غسل جدا میشود گود بکنند
ششم انکه در وقت غسل دادن میان میت و اسمان حائلی بوده باشد مثل سقف

وجوب این امر معلوم نیست هر چند بعضی گفته اند بلکه بعد از این از جملهٔ مستحبات شمرده است از احتیاط مدظله العالی

ولحوظ این است که یک تیمم دیگر بدهند بقصد ما فی الذمه از هر سه غسل طباطبائی مدظله

اقوی کفایت یکدفعه زدن دستها از برای مسح پیشانی و دستهای او طباطبائی مدظله

در امور مستحبه در وقت غسل میت

و همچنین فضا و ظرف اب که محل ریختن اب غسل طباطبائی مدظله

کوبی علیمه

تا بسا پیان و غیر آن هفتم آنکه میت را قبل از غسل یا بعد از غسل وضو دهند
تر این وضو مضمضه و استنشاق سنت نیست هشتم آنکه غسال در وقت غسل
دادن در جانب راست میت باشد نهم آنکه قبل از هر غسل دو دست خود را تا
مرفق بشوید دهم آنکه آب سدر را بر هم زند تا کف کند و بکف آن سر میت را بشوید
یازدهم آنکه عورتین میت را قبل از غسل سه نوبت با اشنان بشوید دوازدهم
آنکه در هر غسلی از آن سه غسل هر یک از جانب راست و چپ را سه نوبت بشوید سیزدهم
آنکه در غسل اول و دوم امسینه دست بر شکم میت کشد چهاردهم آنکه اگر
میت جنب باشد او را بعد از سه غسل یا قبل از آن غسل جنابت دهند چنانکه قبل
از این گذشت و نیت چنین کند که غسل جنابت میدهم این میت را سنت قربة الی الله
پانزدهم آنکه چون از غسل فارغ شوند بدن میت را خشک کنند و اما
آن شش امر که مکروه است اول آنکه با آب گرم میت را غسل دادن دوم ناخن
میت را چیدن سیم محاسن او را شانه کردن چهارم موی سر او را شانه کردن پنجم
موی‌ها را او را تراشیدن ششم چیزی از آب غسل میت در طهارتخانه سرداب دادن
و اما آن دو امر که حرام است آنست که اگر میت با احرام حج یا احرام عمره داشته
باشد حرام است که او را بکافور غسل دهند و همچنین حرام است که او را حنوط کنند
فصل بیست و نه امر تعلق بمیت دارد از وقتی که از غسل او فارغ شوند تا وقتی
که بر او نماز گذارند سه چیز واجبست و دوازده چیز سنت و هشت چیز مکروه اما
آن سه چیز که واجبست اول حنوط کردن میت است یعنی کافور رسانیدن بهفت
عضوی که بر آن سجده نماز واقع میشود و آن پیشانیست و دو کف دست و دو زانو
و دو انگشت بزرگ پاها دوم آنکه کفن سه پارچه باشد لنگ و پیراهن و چادری
که میت را سراپا فرا گیرد و آنرا لفافه گویند سیم آنکه هیچ یک از این سه پارچه

حریر نباشد خواه میت مرد باشد خواه زن چهارم آنکه طلاباف و طلادوز نباشد
پنجم آنکه طاهر باشد ششم آنکه غصبی نباشد هفتم آنکه نیز بانک نباشد
بحیثیتی که بدن میت از زیر آن نمایان شود هشتم آنکه قماشی باشد لایق بحال
میت پس نسبت ببعضی کرباس واجبست و نسبت ببعضی قماش بازیک بلند قیمت
اما اگر قرض میت مساوی ترکه او باشد یا بیشتر قرض خواهان را میرسد که مانع شوند
از کفن کردن او در قماشی بلند قیمت نهم آنکه هرچند زن مالدار باشد کفن او
بر شوهر واجبست بسه شرط اول آنکه زن دائمی باشد نه متعه دوم آنکه ناشزه
نباشد سیم آنکه مرد را قدرت بر کفن بوده باشد پس اگر مرد بی‌چیز باشد زن را
از مال خودش کفن باید کرد اما اگر مرد بمیرد کفن او بر زن واجب نیست و اما
آن دوازده چیز که سنتست اول آنکه کافور حنوط میت سیزده درهم شرعی
باشد و دو دانگ درهم و اگر این مقدار نباشد چهار درهم و اگر چهار درهم میسر
نباشد یک درهم دوم آنکه کافور را در کف دست نرم سازند نه در هاون و
غیر آن سیم آنکه آنچه از کافور حنوط زیاده ماند بر سینه میت نهند چهارم آنکه
جریدتین را با میت گذارند یعنی دو چوب تر از نخل خرما و اگر نباشد از درخت انار
و اگر نباشد از درخت انار و اگر نباشد از درخت ... بید و اگر نباشد از درختهای دیگر
و میباید که هر یکی از آن دو چوب بدرازی یک ذرع دست باشد یکی را بر پهلوی راست
میت گذارند و دیگری را بر پهلوی چپ و آنکه بر پهلوی راست است میباید که میان
آن و بدن میت کفن حایل نباشد و آنکه بر پهلوی چپ است میباید که میان آن و
بدن میت پیراهن حایل باشد و میباید که سر جریدتین بچنبر گردن میت برسد
پنجم آنکه کفن میت از پنبه باشد نه از جنس دیگر ششم آنکه سفید باشد نه
رنگین هفتم آنکه ریسمانی که کفن را بان میدوزند از کفن برگرفته و دزده باشند

وهم چنین باید از پوست نباشد بلکه از شعر و وبر ما لا یؤکل لحمه هم نباشد طاب ثراه ذام ظله العالی

د ثم متعه نیز واجبست بر زوج هم چنین ناشزه طاب ثراه ذام ظله

یعنی ثلث درهم طاب ثراه ذام ظله العالی

هشتم انکه مرد را عمامه بر سر پیچد که تحت الحنک داشته باشد و هر دو سر عمامه را از زیر تحت الحنک بیرون کنند و بر سینه او اندازند نهم انکه پارچه که طول ان سه ذرع و نیم باشد بذرع دست بر ان‌ها میت باین طریق بر پیچد که اول سر ان پارچه را شق کنند انقدر که بدو جانب شق بر کمر میت توان بستن بطریقی که ببندند وان پارچه را از عقب از میان دو پای او بیرون کنند و از زیر کمر بهند او بیرون اورند و بر ران‌های او بپیچند دهم انکه زن را بجای عمامه مقنعه بر سر کنند یازدهم انکه لته پهنی بر سینه زن ببندند که پستان‌ها او را بگیرد و دو طرف ان لته را بر پشت او گره زنند دوازدهم انکه تقیه نسبا بر عورتین میت گذارند و اگر چیزی بیرون اید که موجب نقض وضوی زندگان باشد لازم نیست که نوبت دیگر او را غسل دهند و همچنین اگر او را وضو داده باشند لازم نیست که نوبت دیگر او را وضو دهند و بعضی از مجتهدین بر انند که هر گاه ناقض وضو بیرون اید نوبت دیگر غسل باید داد و این قول ضعیف است و اما ان هشت امر که مکروه است اول کفن را باهن یا فولاد بریدن دویم به اهنی که بجهت کفن میت قطع کنند استین گذاشتن اما اگر میت را در پیراهن خودش کفن کنند استین داشتن ان نه مکروه نیست اما مکروه است که تکمه داشته باشد سیم ریسمانی را که کفن را ان میدوزند باب دهن تر ساختن چهارم کفن را بخور کردن پنجم در کتان کفن کردن ششم رنگ مثل قطنی و غیر ان کفن کردن هفتم بسیاهی چیزی در کفن نوشتن هشتم کافور در چشم و گوش میت گذاشتن و بدانکه اگر زنی ابستن باشد و بمیرد و فرزندی که در شکم دارد زنده باشد واجبست که شکم او را از جانب چپ بدرند و فرزند را بیرون اورند و شکم او را بدوزند و اگر فرزند در شکم بمیرد و مادر زنده باشد و نتوان درست بیرون اوردن زنی دست بشکم او برد و طفل را پاره کند و بیرون اورد

پس اگر طفل چهار ماهه باشد او را بطریق مقرر غسل دهند و در سه پارچه بدستوری که گذشت کفن کنند و دفن نمایند و اگر کمتر از چهار ماهه باشد در لته بپیچند و بی غسل دفن نمایند **فصل** اینچه متعلق است از وقتی که از کفن کردن او فارغ شوند تا وقتی که او را بخاک بسپارند چهل و هفت امر است پنج امر واجب و سی و سه امر سنت و نه امر مکروه اما پنج امر واجب اول نماز کردن بر میت بطریقی که در کتاب نماز مذکور خواهد شد دویم نقل کردن او بجانب قبر و اگر در دریا بمیرد و خشکی متعذر باشد در خم یا صندوقی گذارند و سر انرا محکم سازند و اگر خم و صندوق نباشد چیز سنگینی بر او ببندند و در این دو صورت بطریقی که در لحد میگذارند رو بقبله کرده در دریا اندازند سیم انکه او را در قبر بجانب راست رو بقبله بخوابانند بطریقی که در وقت احتضار مذکور شد اما اگر زن ذمیه بمیرد و فرزندی از مسلمان در شکم داشته باشد و ان فرزند نیز مرده باشد باید که چون او را دفن کنند پشت او را بقبله کنند بجهت انکه روی طفل در شکم مادر بجانب پشت مادر است چهارم انکه قبر او را بنوعی بپوشانند که بدن میت از جانوران محفوظ باشد و بوی عفونت بیرون نیاید پنجم انکه زمین قبر مباح باشد پس اگر ظاهر شود که در زمین غصبی دفن شده و صاحب زمین بان راضی نشود واجبست که میت را بجای دیگر نقل نمایند و اما ان سی و سه امر که سنت است اول انکه جماعتی که تشییع جنازه میکنند از عقب جنازه روند یا از دو جانبان و در پیش جنازه نروند دویم برداشتن جنازه بتربیع یعنی دوش راست میت را بدوش راست برداشتن و چند قدم رفتن و بعد از ان پای راست را بدوش راست برداشتن و چند قدم رفتن و بعد از ان بهمان طریق پای چپ را بدوش چپ برداشتن سیم انکه چون جنازه را ببیند این دعا بخواند الله اکبر هذا ما وعدنا الله و رسوله اللهم زدنا

ودوش چپ را بدوش چپ

وصدق الله و رسوله

وقرنا ایماناً وتسلیماً الحمد لله الذی تعزّز بالقدرة وقهر العباد بالموت الحمد لله الذی
لم یجعلنی من السواد المخترم **چهارم** آنکه مقبره نزدیک را ترجیح دهند بر مقبرهٔ دور
مگر آنکه در مقبرهٔ دور شخصی از صلحاء واکابر دین مدفون باشد **پنجم** آنکه عمق
قبر بمقدار قد آدمی باشد واگر تا چنبر گردن باشد سنت بعمل میاید **ششم**
لحد در قبر کندن مگر آنکه زمین سست یا نرم باشد وترسند که فرو ریزد **هفتم**
آنکه لحد بجانب قبله باشد **هشتم** آنکه فراخ باشد بقدری که در آن توان نشست
نهم آنکه میت را در جانب پای قبر لمحه بگذارند بعد از آن در وقدم بجانب قبر نقل
نمایند ولمحه بگذارند وباز نوبت دیگر نقل کنند ولمحه بگذارند وبعد از آن بقبر نقل کنند
واگر میت زن باشد این سه نقل سنت نیست **دهم** اگر میت مرد باشد اول سر
او را داخل قبر سازند بعد از آن پا فی بدنرا واگر زن باشد بیکنوبت در قبر نهند **یازدهم**
آنکه وقتی که زن را در قبر میخهند روی قبر را بجامه درشتی یا پرده یا امثال آن بپوشند **دوازدهم**
آنکه شخصی که داخل قبر میشود ومیت را در قبر میگذارد سر برهنه وپا برهنه باشد **سیزدهم**
آنکه اگر میت زن باشد آنشخص که داخل قبر میشود واو را بخاک میسپارد باید که محرم
او باشد وشوهر او اولیستر از جمیع محارم واگر میت مرد باشد باید که آن شخص بیگانه
باشد **چهاردهم** آنکه در وقتی که در لحد گذارند این دعا بخوانند بسم الله وبالله
وفی سبیل الله وعلی ملّة رسول الله صلی الله علیه وآله عبدک وابن عبدک
نزل بک وانت خیر منزول به اللهمّ افسح له فی قبره والحقه بنبیّه اللهمّ انّا
لا نعلم منه الّا خیراً وانت اعلم به منّا واگر میت زن باشد بجای عبدک وابن
عبدک امتک وبنت عبدک بگوید وبجای نزل بک نزلت بک وبجای افسح له
فی قبره والحقه بنبیّه افسح لها فی قبرها والحقها بنبیّها بگوید وبجای لا نعلم منه
لا نعلم منها وبجای انت اعلم به منّا انت اعلم بها منّا بگوید **پانزدهم** آنکه خاک

حاشیه: مستحبات قبر — دعای که در وقت گذاردن میت در لحد بخواند — افسح خ ل — افسح خ ل — افسح خ ل

زیر سر میت را بطریق بالش بلند سازند **شانزدهم** آنکه در زیر سر میت خاک
کربلا گذارند **هفدهم** آنکه گرههای کفن را بگشایند **هیجدهم** آنکه روی میت
را باز کنند **نوزدهم** آنکه بر پی پشت میت کلوخی گذارند تا بر پشت نیفتد
بیستم تلقین کردن میت در قبر باینطریق بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی
لا یبقی الّا وجهه ولا یدوم الّا ملکه کلّ شیءٍ هالک الّا وجهه له الحکم والیه
ترجعون یا عبد الله اذکر العهد الذی خرجت علیه من دار الدنیا الی دار الآخرة
شهادة ان لا اله الّا الله وحده لا شریک له الهاً واحداً احداً صمداً فرداً وتراً
حیّاً قیّوماً دائماً ابداً لم یتّخذ صاحبة ولا ولداً وانّ محمّداً صلی الله علیه وآله
خاتم انبیائه وسیّد رسله ارسله بالهدی ودین الحقّ لیظهره علی الدین کلّه و
لو کره المشرکون وانّ علیّاً صلوات الله علیه ولیّ الله ووصیّ رسوله وخلیفته
من بعده القائم بامره وانّ الاوصیاء من ولده الحسن والحسین وعلیّاً ومحمّداً
وجعفراً وموسی وعلیّاً ومحمّداً وعلیّاً والحسن والخلف المنتظر محمّد المهدیّ
صلوات الله علیهم حجج الله علی الخلق اجمعین یا عبد الله اذا جاءک الملکان
المقرّبان رسولان کریمان النازلان من عند الله تبارک وتعالی یسئلانک
عن ربّک وعن دینک وکتابک ونبیّک وامامک فقل ولا تخف ولا تحزن و
قل فی جوابهما الله ربّی ومحمّد نبیّی والاسلام دینی والقرآن کتابی والکعبة قبلتی
وعلیّ امامی والاوصیاء المذکورون من بعده ائمّتی وحججی واشهد انّ الموت
حقّ والقبر حقّ وسؤال منکر ونکیر فی القبر حقّ والبعث حقّ والنشور حقّ و
الحساب حقّ والکتاب حقّ والمیزان حقّ والصراط حقّ والجنّة حقّ والنار حقّ
وانّ الوقوف بین یدی الله تعالی حقّ هذا اعتقادی علیه حییت وعلیه متّ
وعلیه ابعث انشاء الله تعالی واگر میت زن باشد بجای یا عبد الله اذکر

حاشیه: در بیان تلقین میت — وسلامه خ ل

العهد الذی بیننا یا امة الله اذکری العهد بگوید و بجای یا عبد الله اذا جاءک یا امة
الله و کاف جاءک و یاء فی کافیها خطاب را مکسور بخواند و بجای فقل و لا تخف و لا تحزن
فقولی و لا تخافی و لا تحزنی بگوید بیست و یکم لحد را بخشت خام و گل بپوشند
بیست و دویم در وقت لحد پوشیدن این دعا بخواند اللهم صل وحدته
و آنس وحشته و آمن روعته و اسکن الیه من رحمتک رحمة تغنیه بها عن رحمة
من سواک فانما رحمتک للظالمین و اگر میت زن باشد ضمیر مؤنث بجای
مذکر بیاورد بیست و سیم آنکه حاضران غیر اقوام میت خاک را به پشت دست
در قبر بریزند بیست و چهارم آنکه در وقت خاک ریختن بگویند انا لله و انا
الیه راجعون بیست و پنجم آنکه قبر را بمقدار چهار انگشت تا یک وجب بلند
سازند بیست و ششم آنکه بر روی قبر ریگ بریزند و اگر ریگ سرخ باشد ثواب آن
بیشتر است بیست و هفتم آنکه نشانه بر سر قبر میت نصب نمایند بیست و هشتم
آنکه آب بر روی قبر بریزند باین طریق که از سر گرفته بجانب پا آیند و از جانب پا بجانب
سر باز گردند و آنچه از آب بماند در وسط قبر بریزند و باید که ریختن آب از اول تا آخر
منقطع نشود بیست و نهم آنکه شخصی که آب میریزد رو بقبله باشد سی ام
آنکه بعد از آب ریختن حاضران کف دست بر قبر گذارند بحیثیتی که نشان انگشتان
بر قبر بماند سی و یکم آنکه در وقت دست بر قبر نهادن رو بقبله کنند سی و دویم
آنکه در آن وقت سوره انا انزلناه فی لیلة القدر هفت نوبت بخوانند و بعد از آن
این دعا را بگویند بخوانند اللهم جاف الارض عن جنبیه و اصعد الیک روحه
و لقه منک رضوانک و اسکن قبره من رحمتک ما تغنیه عن رحمة من سواک و اگر
میت زن باشد بجای ضمیر مذکر ضمیر مؤنث بیاورد سی و سیم آنکه ولی میت
یا شخصی که رخصت دهد بعد از رفتن حاضران باواز بلند تلقین میت کند بطریق تلقین

در قبر و اما آن نه امر که مکروه است اول رفتن عورات با جنازه میت
دویم دو میت بر یک جنازه برداشتن سیم دو میت در یک قبر دفن کردن
چهارم زمین قبر را بتخته یا غیر آن فرش کردن پنجم ریختن خویشان میت خاک
در قبر میت ششم خاک بیگانه یعنی غیر خاکی که از قبر کندن رسیده باشد در قبر ریختن
هفتم صورت قبر را مسنم کردن یعنی ماهی پشت ساختن هشتم تجدید قبر
نمودن بعد از آنکه منهدم شده باشد نهم بر قبر تکیه کردن و پا نهادن و نشستن
و این همه وقت مکروه است و باید آنکه هرگاه میت در مقبره عام دفن شده باشد
و آنقدر وقت گذشته باشد که یقین شود که از میت خاک شده در این صورت
واجب است که صورت قبر را بر طرف سازند و حرام است که نمایان گذارند بلکه
باید که قبر را با زمین برابر سازند تا هر کس خواهد میت خود را در آنجا دفن نماید
اما اگر آن میت یکی از بزرگان دین باشد در این صورت باید که صورت قبر او را نمایان
گذارند تا به زندگان از زیارت او فیض و بمردگان از جوار قبر او نفعی برسد و
سنت است تعزیت دادن اقوام میت را یعنی پرسش نمودن و تسلی دادن و در
وقت تعزیت این دعا جهة ایشان کردن جبر کم الله و هنکم و احسن عزاکم و رحم موتاکم و سنت است
که تا سه روز هر روز طعام جهة ایشان فرستادن و مکروه هست نزد ایشان طعام خوردن

مقصد سیم

در بیان احکام تیمم بدانکه بیست و یک امر است که تعلق به تیمم کردن دارد دو
امر واجب است و هفت امر سنت و دو امر مکروه اما دوازده امر واجب اول
آنکه مکان تیمم غصبی نباشد بطریقیکه در وضو مذکور شد دویم آنکه آنچه بآن
تیمم میکند خاک باشد چه اصح آنست که تیمم بسنگ و آجر و مانند آن درست نیست
سیم آنکه خاک تیمم طاهر باشد چهارم آنکه غصبی نباشد پنجم آنکه ممزوج

معلوم نیست که بجز آنکه زمین وقف باشد و مردم محتاج بآن باشند السید محمد کاظم الطباطبائی

و هم چنین فضا که در آن واقع میشود طباطبائی مدظله العالی

در بیان احکام تیمم و در امور که واجبست

بنابر احوط و اقوی جواز تیمم بسنگ و کلوخ و رمل و نحو آن است بلی تیمم با جر مشکل است مثل گچ و نوره و نحو اینها طباطبائی مدظله العالی

نباشد بغیر خاک پس اگر ممزوج باشد بحیثیتی که نام خاک بر ان اطلاق نشود تیمم
بر او درست نیست ششم انکه اعضای تیمم قبل از تیمم کردن طاهر باشد هفتم
نیت است باینطریق که تیمم میکنم تیمم واجب بدل وضوء جهة مباح بودن نماز
تقرّب بخدا و در تیمم عوض غسل بجای بدل وضوء بدل غسل گوید هشتم انکه انگشتر
و زهگیر و انچه حائل باشد از دست بیرون کند نهم مقارن نیت دو کف دست
بر خاک زدن دهم مسح رو کردن بهر دو کف از رستنگاه موی سر تا طرف بینی
یازدهم مسح پشت دست راست بکف دست چپ دوازدهم مسح پشت
دست چپ بکف دست راست و بدانکه مابین مجتهدین خلافست بعضی برانند
که در تیممی که بدل وضوءاست یکنوبت دستها را بر خاک باید زدن و اگر بدل
غسلست دو نوبت یکی از برای مسح رو و یکی از برای مسح دستها و بعضی برانند
که در تیممی که بدل وضوء باشد هم دو نوبت دست بر خاک باید زدن بطریق تیممی که
بدل غسلست و این مذهب احوط است **و امّا** ان هفت امر که در تیمم سنّت است
اوّل انکه خاک تیمم خالص باشد یعنی ممزوج بغیر خاک نباشد هر چند اطلاق اسم
خاک بر ان توان کرد دویم انکه خاک تیمم از زمین مرتفع باشد سیم انکه در وقت
زدن دست بر خاک انگشتها را از یکدیگر دور سازد چهارم انکه بعد از دستها بر
زمین زدن هر دو دست را از خاک بتکاند پنجم انکه اگر کف دست کسی را قطع کرده باشند
بجای قطع را بخاک مسح کند ششم انکه تیمم را باخر وقت اندازد هر چند که در اخر وقت
یافت نخواهد شد هفتم انکه جهت هر نماز تیمم علیحده کند هر چند تیمم سابق نقض نشده باشد
امّا ان دو امر که در تیمم مکروه است اوّل بر ریگ تیمم کردن دویم بر زمین شوره تیمم کردن

مطلب دویم

در بیان مسائل طهارتی که احتیاج بنیت ندارد یعنی طهارت را ازاله نجاسات

اقوی کفایت یکدفعه زدن است خصوصاً در تیمم بدل غسل بلی مانع از احوط است و بهتر دو دفعه است بل احتیاط این است که یکدفعه بزند و پیشانی و دستها را مسح کند و دفعه دیگر بزند و دستها را مسح کند طباطبائی مدظله العالی

در بیان مستحبات و مکروهات تیمم

در بیان مسائل طهارتی که احتیاج بنیت ندارد

گویند و ازاله نجاسات بدوازده چیز میشود که در شرع انها را مطهّرات گویند اوّل
اب دویم زمین سیم افتاب چهارم اتش پنجم استحاله ششم انتقال هفتم
انقلاب هشتم نقص نهم اسلام دهم زوال عین یازدهم مسح بظاهر دوازدهم
تبعیت و احکام این مطهّرات دوازده گانه بتفصیل مذکور میشود امّا احکام اب
که اوّل پاک کنندها است بدانکه اب یا مطلق است یا مضاف و اب مطلق انست که در
عرف و عادت اب گویند بی انکه قیدی با او باشد و مضاف انست که با قید اب گویند
مثل گلاب و اب غوره و اب مطلق یا جاریست یا غیر جاری و اب غیر جاری چهار قسم است
اب مساوی کرّ و اب کم از کرّ و اب زیاده بر کرّ و اب چاه پس اب مطلق بر پنج قسم منقسم
شد امّا اب جاری در شرع ابیست که از زمین بجوشد غیر اب چاه و ان بملاقات نجاست
نجس نمیشود اگر چه کمتر از کرّ باشد مگر انکه رنگ یا بو یا طعم ان بنجاست تغییر
یابد و اب باران مادام که میبارد حکم اب جاری دارد و اب حمّام نیز حکم اب جاری
دارد اگر متّصل بماده باشد که ان ماده کرّ یا زیاده بر کرّ باشد **فصل** و امّا
اب کرّ ابیست که مساحت ان در طول و عرض و عمق چهل و دو وجب و هفت ثمن
وجب باشد بوجب مستوی الخلقه و ان بوزن یکهزار و دویست رطل بوزن عراق
است و هر رطلی یکصد و سی درهم شرعیست و هر درهمی چهل و هشت جو متوسط
است پس رطل عراق عرب شش هزار و دویست و چهل جو متوسط است پس
کرّ هفت هزار هزار و یکصد و چهل هزار جو متوسط است و این اب نجس نمیشود
بملاقات نجاست مگر انکه رنگ یا بو یا طعم ان بنجاست متغیر شود پس بنابراین
اگر دست شخصی بخون الوده باشد و در حوضی فرو برد که یک کر باشد بی زیاده
و کم اب ان حوض تمام نجس میشود بجهة انکه معلوم است که اندکی از ان اب بخون رنگ تغییر
یافته و تتمه ان کم از کر است پس کل ان اب نجس است امّا اگر دست شخصی بو مجر

در بیان عدد مطهرات

در بیان مطهر اوّل و اقسام اب و احکام ان

در بیان تحدید کر بحسب مساحت و وزن

کر شصت و چهار من شاه است الا بیست مثقال که هر منی هزار و دویست و هشتاد مثقال باشد السید محمد کاظم الطباطبائی

سده باشد و بول خشك باشد و ان شخص دست خود را دران حوضی که مساوی کر است فرو برد ان حوض نجس نمیشود و دست ان شخص طاهر میشود بجهة انکه چیزی از ان اب بنجاست تغییر نیافته بجهة نجس نباید کرد اکر انچه از نیافته اما اکر اب حوض زیاده بر کر باشد و قطرهٔ خون دران افتد و بعضی از ان اب برنك خون تغییر یابد نجس نباید کرد اکر انچه از اب ان حوض که تغییر نیافته مقدار کر است ان اب طاهر است و اکر کمتر است نجس است و اکر در ابی که یك کر است بی زیاده و کم موئی از سك مثلا در انجا افتد و شخصی بکاسه ان مو را از روی اب بیکدفعه بردارد اندرون کاسه با ابی که در او آمده نجس خواهد بود و بیرون کاسه با ابی که مانده طاهر است و اکر ان مو بکاسه در نیامده باشد بعکس خواهد بود یعنی اندرون کاسه با ابی که در او در امده طاهر است و بیرون ان کاسه با ابی که مانده نجس است و اما اب کم از کر نجس میشود بملاقات نجاست هر چند هیچ یك از رنك و بو و طعم ان تغییر نیابد **فصل** بدانکه در اب چاه میانه مجتهدین خلافست بعضی بر انند که مادام که رنك یا بوی یا طعم ان بنجاست تغییر نیابد نجس نمیشود و بعضی بر انند که نجس میشود هر چند تغییر نیابد و بعضی بر انند که اکر مقدار یك کر است یا زیاد نجس نمیشود مکر بتغییر و اکر کمتر از کر است نجس میشود اکر چه تغییر نیابد و مذهب اول اقوی است و واجبست نزد ان مجتهدین که قائلند بنجاست اب چاه بملاقات نجاست انکه کل اب را نزح نمایند اکر شتری در او بمیرد یا کاو یا مسکری مایع بالاصالة دران افتد یا فقاع یا منی یا خون حیض یا استحاضه یا نفاس دران ریخته شود نیز اکر نزح کل اب متعذر باشد واجبست که چهار مرد بنوبت اب بکشند باین طریق که دو مرد اب بکشند تا مانده شوند پس ان دو مرد دیکر اب بکشند چون ایشان نیز مانده شوند ان دو مرد اول بکشند و هم چنین از طلوع فجر تا غروب افتاب و اکر اسبی یا خری یا کاو ماده در چاه

در حکم اب قلیل غیر جاری

در احکام اب چاه است

در بیان غیر جاری

بمیرد مقدار یك کر از ان بکشند و اکر ادمی دران بمیرد هفتاد دلو بکشند خواه ادمی مرد باشد و خواه زن و خواه بالغ و خواه طفل اما اکر کافر باشد دران خلافست بعضی از مجتهدین کشیدن کل اب را واجب میدانند و بعضی زیاده بر هفتاد دلو واجب نمیدانند و اکر غایط تر در چاه افتد یا خون بسیار مثل انقدر خون که از ذبح کردن کوسفند بیرون اید بنجاه دلو باید کشید و اکر خون کم ریخته شود مثل انقدر خون که از ذبح کبوتر بیرون اید ده دلو باید کشید و هم چنین اکر غایط خشك در چاه افتد و اکر موش در چاه افتد و بمیرد و از هم پاشد یا سك افتد و زنده بیرون اید هفت دلو بکشند و اکر موش از هم نپاشیده باشد سه دلو باید کشید و اکر خرکوش یا روباه یا کوسفند یا خوك یا سك یا کربه در چاه بمیرد چهل دلو بکشند و هم چنین اکر بول مرد در چاه ریزد و اکر کنجشکی در چاه بمیرد یك دلو باید کشید و هر ابی که مضاف باشد مثل کلاب و عرق بید مشك و غیره بمجرد رسیدن بنجاست با و نجس میشود اکر چه ده کر باشد و وضو و غسل با ان صحیح نیست نزد جمیع مجتهدین مکر ابن بابویه که او تجویز وضو ساختن و غسل کردن بکلاب کرده و باقی مجتهدین تجویز نکرده اند **دویم** از پاك کنندها زمین است که زیر کفش و ته پاها را طاهر میسازد و اکر پای شخصی زبریده باشد و بجای پا از چوب چیزی ساخته باشد زیر ان چوب را نیز طاهر میسازد **سیم** از پاك کنندها افتاب است که طاهر میسازد زمین نجس را و حصیر و بوریا را هرکاه نجس باشد و خشك سازد و هم چنین طاهر میسازد هر چه قابل نقل و تحویل نباشد مثل درخت و میوه که بر درخت باشد و درها و پنجرهها که داخل عمارت شده باشد و اکر از کل نجس دیواری بطرح چینه بنا شده باشد و افتاب بر یك روی ان بتابد و کل ان دیوار را خشك کند روی دیکر ان دیوار اندرون او همه پاك میشود **چهارم** از پاك کنندها اتش است

احوط اقتصار است بر انجائی که نجاست از راه رفتن بر زمین نجس حاصل شده باشد نه از خارج السید محمد کاظم الطباطبائی مد ظله

خالی از اشکال نیست طباطبائی مد ظله

در حکم مطهرات

در بیان طهارت و تطهیر زمین و افتاب

اندرونش پاك نمیشود اما روی دیکر نیز خالی از اشکال نیست و محتمل است فرق ما بین دیواری که بسیار کلفت باشد و دیوار رقیق طباطبائی دام ظله

وان طاهر میشود از دو چیز اگر انگشت یا خاک نرم کنند اما اگر از گل نجس خشت بزنند
وخشت را آجر سازند در طاهر شدن آن خلافست وهمچنین اگر از گل نجس کوزه
سازند وشیخ طوسی علیه الرحمه بر آنست که این هر دو طاهر میشود واین قول قوت
دارد پنجم از پاک کنندها استحاله است یعنی تغییر صورت ونام شی نجس مثل
انکه منی حیوان طاهر شود یا سگ در نمکزار افتد ونمک شود ششم انتقال
یعنی از جائی بجائی نقل شود مثل خون آدمی که بشکم پشه رود هفتم انقلاب مثل
انکه خمر سرکه شود هشتم نقص مثل شیرهٔ انگور که چون فرا بجوشانند نجس
میشود وچون دو حصه از آن کم شود طاهر میشود نهم اسلام وان پاک میسازد
کافر را از نجاست کفر دهم زوال عین یعنی برطرف شدن نجاست مثل انکه دهن
اسب یا بعضی اعضای ان آلوده بخون شود پس بمجرد انکه خون برطرف شود طاهر
میشود یازدهم مسح بطاهر وان در استنجا از غائط است که چون مخرج را بسه
سنگ یا بسه کلوخ یا بسه لته یا غیر ان بشرط انکه طاهر باشد پاک کنند مخرج
طاهر میشود دوازدهم تبعیت مثل انکه شخصی طفلی را از کافر حربی اسیر
کند ان طفل بتبعیت ان مسلمان طاهر میشود وهمچنین شیرهٔ انگور که چون نجس شد
نجس میشود وچون دو حصه ان برطرف شود دیگ وچمچه ان ورخت وبدن
پزنده ان بتبعیت ان طاهر میشود **فصل** نجاسات یازده است اول
بول دوم غائط بشرط انکه این هر دو از حیوانی باشد که گوشت ان حرام است
وخون جهنده داشته باشد سیم خون از هر حیوانی که خون جهنده داشته
باشد خواه گوشت ان حلال باشد وخواه حرام مگر خونی که بعد از ذبح در اعضای
حیوان بماند بشرط انکه در وقت ذبح خون معتاد بیرون امده باشد پس هر خونی
که بعد از بیرون امدن خون معتاد در اعضای ان حیوان بماند طاهر است وخوردن

آنکه عند غایبت استبلی حرمتان بعد از جوش امدن وپیش از رفتن چهار دانگ بی اشکالست طباطبائی مدظله العالی

از حیوان غیر انسان یا از بواطن انسان طباطبائی دام ظله

یا بسه گوشه یک سنگ و بخوان طباطبائی دام ظله

واز مطهرات شمرده اند استبراء از بول که مطهر رطوبت مشتبه است که بعد از ان خارج شود وجدا شدن غساله که مطهر رطوبات باقیه در محل است وبیرون امدن خون از محل ذبح ونحر بقدر متعارف که مطهر خون باقی مانده در حیوانست وغایب شدن مسلم که بدن یا جامه او نجس باشد با احتمال تطهیر واستعمال ان در ما یشترط فیه الطهاره طباطبائی مدظله

بلکه دوازده است ودوازدهم عرق جنب از حرام است وعرق شتر جلال است بلکه عرق مطلق حیوان جلال بنابر احوط طباطبائی

ان خون حلالست وبعضی از فقها بر انند که خوردن وقتی حلالست که با گوشت
باشد اما اگر ان خونیکه بعد از بیرون امدن خون ذبح بماند جمع کنند خوردن ان بی گوشت
حلال نیست چهارم منی از حیوانی که خون جهنده داشته باشد خواه گوشت ان حلال
باشد وخواه حرام پنجم سگ غیر سگ ابی که طاهر است اما حرامست ششم
خوک غیر خوک ابی که ان حکم سگ ابی دارد واگر سگی بگوسفندی بجهد وبچه از ایشان
حاصل شود پس اگر بسگ شبیه باشد نجس است واگر بگوسفند شبیه است یا بهیچ
حیوانی شبیه نیست طاهر است اما اگر سگی بخوکی بجهد وبچه حاصل شود که بهیچ
کدام شبیه نباشد در نجس بودن ان میانهٔ مجتهدین خلافست واحتیاط انست که
نجس است هفتم کافر خواه ذمی وخواه حربی وخواه اهل کتاب باشد وخواه
نباشد اما قلیلی از مجتهدین را مذهب انست که یهود ونصاری طاهرند واین مذهب
ضعیف است هشتم هرچه مست کننده باشد بشرط انکه در اصل روان باشد
وشیخ ابن بابویه جایز میداند نماز در جامهٔ که آلودهٔ بخمر باشد وحرام میداند
نماز کردن در خانه که دران خمر باشد نهم شیرهٔ انگور هر گاه بجوشد که چهار
دانگ کم نشده باشد دهم فقاع یعنی بوزه وان نجس است اگرچه مست کننده
نیست یازدهم حیوانیکه بمیرد بشرط انکه در حال حیوة خون جهنده داشته باشد
خواه گوشت ان حلال باشد وخواه حرام وجمیع اجزای ان نجس است مگر اجزائی که
حس نداشته باشد مثل مو واستخوان وشاخ وسم از حیوانی که نجس العین نباشد وسید
مرتضی بر انست که اجزای نجس العین که حس نداشته باشد مثل مو واستخوان سگ و
خوک طاهر است وباقی مجتهدین خلاف کرده اند **فصل** اگر سگ ظرفی را بزبان
بلیسد وخواهند که باب قلیل ان را طهارت دهند باید که اول ان را بخاک پاک بمالند وبعد
از ان دو نوبت باب بشویند واگر خاک متعذر باشد مثل اشنان وسبوس عوض خاک

مشکل است مگر انچه جزء گوشت نباشد السید محمد کاظم الطباطبائی مدظله العالی

گذشت که اقوی طهارت انست هرچند احتیاط اولی است طباطبائی دام ظله العالی

یا دران اسبابی مانع دیگر بجوید طباطبائی دام ظله العالی

عوض خاک نمیشوند ونایب شستن نرکهاست نمیکند طباطبائی دام ظله العالی

میشوند و بعضی بر انند که عوض خاك یکنوبت باب بشویند و امّا اگر ان ظرف را
باب کثیر مثل کرّ یا اب روان طهارت دهند یکنوبت باب فرو بردن کافیست بعد
از انکه از ان خاك مالیده باشند و بعضی از مجتهدین بر انند که اگر باب کثیر طهارت
دهند خاك مالیدن لازم نیست و قول اول اصح است و اگر خوك ظرفی را بلیسد
بعضی بر انند که ان ظرف را هفت نوبت باب باید شستن و بعضی بر انند که بطریق
لیسیدن سگست **فصل** اگر جامه مثلا ببول نجس شده باشد و خواهند
که انرا باب قلیل طهارت دهند پس اگر ببول طفل شیر خواره نجس شده باشد
بمجرد ریختن اب بران طاهر میشود و احتیاج بافشردن نیست امّا بسه شرط اول
انکه ان طفل پسر باشد نه دختر دویم انکه اکثر غذای او شیر باشد سیم انکه سن
او کمتر از دو سال باشد و اگر ببول غیر طفل شیر خواره نجس شده باشد باید که
بعد از انکه اب بران بریزند یکنوبت بیفشرند و باز اب بران بریزند و نوبت دیگر
بیفشرند و اگر بغیر بول نجس شده باشد بیکنوبت اب ریختن و یك نوبت افشردن
طاهر میشود بعد از ازالهٔ عین نجاست و احتیاج بدو نوبت نیست امّا اگر
در اب کرّ یا اب روان طهارت دهند یکنوبت در اب فرو بردن کافیست بعد
از انکه عین نجاست از ان ازاله شده باشد و افشردن لازم نیست و اگر پوست
یا دوشك و بالش و مانند انرا باب قلیل طهارت دهند احتیاج بافشردن
نیست و مالیدن ان کافیست و بدانکه هرگاه جامه مثلا نجس شود بنجاستی
که رنگ داشته باشد مثل خون یا غیر ان از ابشویند و رنگ ان نجاست در جامه
بماند ان رنگ پاکست و ازالهٔ ان لازم نیست **فصل** اگر ظرف نجس را مثل
کاسه دیك و خم خواهند که باب قلیل طهارت دهند قدری اب در ان کنند و
حرکت دهند تا اب بهمه جای ان برسد و ان اب را بریزند و باز نوبت دیگر اب کنند

واخوط نفی
است السید محمد
کاظم الطباطبائی ...
مدظله ...

[illegible]

احوط
این نوالنبالی
از نوبت نیست و همچنین
است هرگاه موش خز
در ظرفی بمیرد و احوط در
اول شستن خاك مالی است
بر شستن هفت دفعه
هر چند واجب نیست
طباطبائی مدظله
العالی

ظرف نجس را سه نوبت
باب قلیل

وحرکت دهند و بریزند انظرف طاهر میشود و اگر ان ظرف نجس را در زمین محکم
کرده باشند مثل دیك دکان کندن ان لازم نیست و بهمین طریق طهارت میتوان
داد و اگر اندك اب در ان ریختن نمانده و البته با پنبه بردارند و بدانکه از ظرف طلا
و نقره چیزی خوردن یا چیزی در ان گذاشتن حرام است بر مرد و زن امّا ان اب و طعام
و میوه که در انظرفست حرام نمیشود و لیکن از انظرف بیرون اوردن ان بقصد انکه
برجائی گذارند و بعد از ان بخورند حلالست و از افتابه طلا و نقره دست شستن
حرام است و همچنین از طاس طلا و نقره اب بر خود یا بر دیگری یا برجائی ریختن و
همچنین از دوات طلا و نقره چیزی نوشتن و از سرمه دان طلا و نقره سرمه کشیدن
امّا بقلم و میل طلا و نقره حلال است و اگر از طاس و کوزه نقره کوب یا طلا کوب
اب خورد واجبست که لب خود را بنقره و طلای ان نرساند و اگر مس را طلا اندود
کنند پس اگر از ان طلا حاصل شود حکم ظرف طلا خواهد داشت و اگر طلا
حاصل نشود میانه مجتهدین خلافست و اصح انست که حکم ظرف مس دارد و غسل در حوض
طلا و نقره صحیح نیست خواه غسل ترتیبی و خواه غسل ارتماسی امّا اگر زمین انحوض غیر طلا و
نقره باشد غسل در ان صحیح است با تمام رسید باب اول بتوفیق الله تعالی و تقدّس

باب دویم

از کتاب جامع عباسی در بیان مسائل نماز واجب و سنّتی و در ان مقدّمه و سه مطلب است

مقدّمه بدانکه نماز واجب دوازده است **اوّل** نماز شبانروزی
که انرا نماز یومیه گویند **دویّم** نماز جمعه **سیّم** نماز عید ماه رمضان **چهارم**
نماز عید قربان **پنجم** نماز طواف خانهٔ کعبه **ششم** نماز ایات یعنی کسوف و
خسوف و زلزله و هر امر اسمانی که موجب خوف باشد مثل باد های سیاه و سرخ و
امثال ان **هفتم** نماز میت **هشتم** نمازیکه بنذر واجب شود **نهم** نمازیکه

ظرف نجس را
سه نوبت باید شست
هرگاه باب قلیل بشویند
السید محمد کاظم الطباطبائی
دام ظله العالی

[illegible]

حرمت در مثل
دوات و سرمه دان
معلوم نیست طباطبائی
مد ظله
العالی

[illegible]

بسو کند واجب شود دهم نماز یکه بعهد واجب شود یازدهم نماز یکه باجاره واجب شود دوازدهم نماز یکه از پدر فوت شده باشد بر پسر بزرگ تر واجب میشود اما نمازهای سنتی بسیار است و آنچه در کتاب مذکور میشود بیست و چهار نماز است اول نماز نوافل یومیه که هر روز و هر شب سنت است که کذارده شود دویم نماز یکه بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منسوبست سیم نمازی که بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام منسوبست چهارم نمازی که بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام منسوبست پنجم نماز جعفر طیار ششم نماز اعرابی هفتم نماز طلب باران که انرا نماز استسقا کویند هشتم نماز عید غدیر نهم نماز روز اول هر ماه دهم نماز نافلهٔ ماه رمضان یازدهم نماز روز مبعث حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله دوازدهم نماز شب مبعث سیزدهم نماز روز مباهله چهاردهم نماز زیارت پانزدهم نماز زیارت غایب شانزدهم نماز شب نصف ماه رجب هفدهم نماز شب نصف ماه شعبان هیجدهم نماز شب عید ماه رمضان نوزدهم نماز ساعت غفلت بیستم نماز ارادهٔ سفر بیست و یکم نماز توبه بیست و دوم نماز هدیهٔ میت بیست و سیم نماز روز عاشورا بیست و چهارم نماز روز نوروز

مطلب اول

در بیان نمازهای واجبه و در ان نه مقصد است

مقصد اول

در نماز یومیه یعنی نمازهای پنج کانه که در هر شبانه روز واجبست بر هر بالغ و عاقل مگر زنی که حائض باشد یا نفسا باید انکه مقدمات نماز یعنی چیزی چند که پیش از شروع در نماز بفعل باید اورد شش است اول طهارت از حدث دویم نجاست بر طرف کردن از بدن و جامه سیم پوشیدن عورت چهارم ملاحظه نمودن مکان نماز که

نجس و غصبی نباشد پنجم ملاحظه نمودن وقت نماز ششم تحقیق نمودن قبله و از این شش چیز دو چیز اول در باب اول این کتاب بتفصیل مذکور شد و چهار باقی در چهار مبحث مذکور میشود

مبحث اول

در پوشیدن عورت و آن در نماز واجبست خواه کسی باشد که نگاه کند و خواه نباشد و خواه نگاه کننده محرم باشد مثل زن و کنیز اینکس و خواه نامحرم پس اکر شخصی در خانهٔ تاریک خالی نماز کذارد و عورت خود را نپوشد نمازش باطل است و بر مرد همین پوشیدن قبل و دبر و خصیه واجبست اما بر زن واجبست پوشیدن کل بدن غیر روی و کف دستها و قدمها اما اکر زن بنده باشد پوشیدن سر و مو واجب نیست و برختی که بر ان نماز کذارند بیست و هفت امر متعلق است پنج امر واجب و هفت امر سنت و پانزده امر مکروه اما پنج امر واجب اول انکه غصبی نباشد دویم انکه حریر محض نباشد که نماز مرد در حریر محض جایز نیست و شیخ ابن بابویه بر انست که زن را نیز در حریر محض نماز جایز نیست اما این قول ضعیف است و جایز است مرد را حریر پوشیدن بواسطهٔ ضرورت مثل سرما یا دفع شپش و در روز جنگ نیز پوشیدن حریر مردان را جایز است سیم انکه طلا نباشد که نماز مرد در طلا باطل است چهارم انکه طاهر باشد مکر در شش جا اول انکه جراحتی یا دملی داشته باشد که خون از ان روان باشد پس با ان خون نماز صحیح است تا وقتیکه ان دمل و جراحت به شود دویم انکه اکر بول شخصی نتواند و جامهٔ او بان بول نجس شود در این حال در ان جامه نجس ببول نماز صحیح است بشرط انکه در هر شبانه روز یکنوبت ان جامه را طهارت دهد سیم اکر زنی طفلی را تربیت نماید خواه ان طفل پسر باشد یا دختر و غیر از یک جامه نداشته باشد نماز او در ان جامه صحیح است بشرط انکه در هر شبانه روز یک نوبت ان جامه را طهارت دهد و افضل انست که نماز ظهر و عصر را بعد از

بشرط انکه نوعا مشقت داشته باشد

مشکل است مکر جرح شخص باشد پس حکم تابع انست

هرگاه نجاست از بول ان طفل باشد نه غایط

طهارت دادن جامه بفاصله در آخر وقت گذارد و شام و خفتن را در اول وقت
گذارد تا چهار نماز در جامهٔ طاهر یا قلیل النجاسه دریافته باشد چهارم آنکه خون
باشد کمتر از مقدار درهم بغلی و آن بقدر بند بالای انگشت ذهکبر است پس اگر
در جامه یا در بدن تا مقدار خون باشد نماز صحیح است و برطرف کردن آن لازم نیست
مگر آنکه از مکان خود بجامه یا بدن سرایت کند یا خون حیض یا استحاضه یا نفاس
یا خون سگ یا خوک یا خون کافر باشد پس در این هفت جا برطرف کردن آن
از بدن و جامه واجبست اگر چه کمتر از مقدار درهم بغلی باشد پنجم آنکه نجاست در
پوششی باشد که ستر عورت بآن نتوان کرد مثل کلاه و بند جاقشور و بند زیر جامه
هر چند نجاست آن مغلظه باشد یعنی از آن شش خون نباشد که قبل از این مذکور
شد ششم هر نجاستی که نماز گذارنده قادر بر ازالهٔ آن نباشد مثل آنکه جامهٔ نجس را
بجهت شدت سرما نتواند کندن پس در آن جامه نماز صحیح است اما در غیر مسجد
پنجم از واجبات ساتر آنست که ساتر پوست حیوانی نباشد که خوردن گوشت
آن حرامست مثل سمور و روباه و همچنین مو و پشم آنها اما دو حیوانست که گوشت
آنها حرامست و با وجود این نماز در پوست و پشم آنها صحیح است یکی از آن دو حیوان
خز است و آن جانوریست آبی که در خشکی زنده نمی ماند و دیگری سنجاب است و بعض
از مجتهدین منع نماز کرده اند در پوست و پشم سنجاب و اما آن هفت امر که
سنت است اول آنکه آنچه پوشش نماز است سفید باشد دوم آنکه نظیف ترین
و پاکیزه ترین پوششهای آنکس باشد سیم آنکه ممزوج با ابریشم نباشد چهارم
آنکه اگر سفید نباشد رنگ سیر نداشته باشد پنجم آنکه مصلی دستار بر سر
داشته باشد ششم آنکه دستاری که در آن نماز گذارد تحت الحنک داشته باشد
هفتم در بغل عرقی نماز گذاردن و اما آن پانزده امر که مکروه است اول

۱ با خون میته
بلکه با خون حیوان غیر
ماکول اللحم ما عدا انسان
بنا بر احوط السید محمد کاظم
الطباطبائی مدظله

۲ بدون فرق بین
آنکه در محل خود باشد
یا نه پس جایز است نماز
در هر محلی که ستر عورت
بآن نتوان کرد طباطبائی
مدظله العالی

۳ هر گاه عین
آن خونها موجود باشد
مشکل است طباطبائی
دام ظله العالی

۴ فرقی ما بین
مسجد و غیر مسجد نیست
بلی هر گاه نجاست مسری
باشد که موجب تلویث
مسجد شود جایز نیست
نماز در مسجد طباطبائی
دام ظله العالی

۵ بلکه مطلق لباس
بلکه مطلق آنچه همراه مصلی
است یا بدن از اجزاء یا فضلات
حیوان غیر ماکول اللحم
نباشد غیر از انسان
طباطبائی مدظله العالی

در جامهٔ مصور نماز کردن دوم بر جا نماز ابریشمی نماز گذاردن سیم در لباس
سیاه نماز کردن مگر دستار و منبجی که نماز کردن در این هر دو و اگر سیاه باشد مکروه
نیست چهارم در لباسی که کافر بافته یا دوخته باشد نماز گذاردن پنجم در لباسی
که بر بالای پیراهن بسته باشد نماز کردن ششم نماز کردن در رخت شخصی که
از نجاست ملاحظه نکند هفتم نماز کردن در رخت شخصی که از غصب کردن مال
مردم ملاحظه نکند هشتم نماز گذاردن و در دست انگشتر آهن باشد نهم
بدون ردا نماز گذاردن دهم آنکه زن بدون گردن بند یا قلاده نماز کردن
یازدهم آنکه در پای خلخال داشته باشد که صدا کند دوازدهم در قبای
بند بسته نماز کردن سیزدهم آهن ظاهر با خود داشتن اما اگر پنهان باشد
با خود داشتن آن مکروه نیست چهاردهم نماز کردن مرد در جامهٔ زرد یا سرخ
پانزدهم اشتمال الصماء یعنی دو طرف ردا را از زیر بغل بر آوردن و بر یک دوش انداختن

مبحث دوییم

در مکان نماز بدانکه بیست و سه امر است که بمکان نماز تعلق دارد دو امر واجب و چهار
امر سنت و هفده امر مکروه اما دو امر واجب اول آنکه مکان نماز
غصبی نباشد که نماز در مکان غصبی باطلست مگر آنکه مالک رخصت دهد همچنین
در ملک شخصی بی رخصت او نماز صحیح نیست و رخصت چهار نوع است اول رخصت
صریح مثل آنکه مالک بگوید که در منزل من نماز بگذار دوم رخصت ضمنی مثل آنکه بگوید
امروز در منزل من باش سیم رخصت فحوی مثل آنکه مهمانی را بمنزل خود آورد
چهارم رخصت شاهد حال و آن در مثل صحراء و حمام و کاروانسرا است که حال معلوم
است با آنکه مالک به نماز کردن در آن راضی است دوییم آنکه مکان نماز نجس
نباشد بنجاستی که نجاست ببدن مصلی یا لباس او سرایت کند اگر چه کمتر از درهم

۱ در عبا سیاه
نیز مکروه نیست
السید محمد کاظم
الطباطبائی دام ظله
العالی

[illegible]

۲ عدم جواز در صورت
سرایت خون کمتر از
درهم معفو نیست بلی
هر گاه بدن یا جامه
متنجس بشود بآن بلکه
آنکه خود خون سرایت
کند جایز نیست طباطبائی
دام ظله العالی

بغلی باشد امّا اگر مکان خشک باشد و نجاست ان سرایت نکند نماز دران صحیح
است مگر جای سجده که اگر ان نجس باشد نماز صحیح نیست هرچند خشک باشد و نجاست
ان ببدن و رخت مصلّی نرسد **و امّا** ان چهار امر است که تعلّق بمکان نماز دارد
اوّل انکه کل مکان نماز طاهر باشد **دوّیم** انکه مکان پیشانی در بلندی و پستی
با مکان ایستادن برابر باشد یا انکه مکان پیشانی از مکان ایستادن پست تر باشد
سیّم انکه در برابر مصلّی ستره باشد و مراد از ستره انست که دیواری یا حائلی
در قبلهٔ مصلّی باشد که میانهٔ مصلّی و ان بیش از دو ذرع یا سه ذرع دست نباشد
و اگر عصائی در برابر باشد کافیست **چهارم** انکه نماز واجب در مسجد گذارده شود
خصوصا در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلّی الله علیه و آله و در حدیث امده که ثواب
یکنماز در مسجد الحرام برابر ثواب صد هزار نماز است و ثواب یکنماز در مسجد پیغمبر
صلّی الله علیه و آله برابر ثواب ده هزار نماز است و در هر یک از مسجد اقصی و مسجد
کوفه برابر ثواب هزار نماز است و در مسجد جامع برابر ثواب صد نماز است و در مسجد
محلّه برابر ثواب بیست و پنج نماز است و در مسجد بازار برابر ثواب دوازده نماز است امّا زنها
نماز در خانه افضل است از نماز در مسجد و نماز او در خانهٔ اندرونی افضلست از
خانهٔ بیرونی و نماز او در ایوان منزل افضل است از نماز او در صحن منزل و نماز او
در صحن منزل افضلست از نماز او بر بام منزل و بر بامی که فصیل دارد افضل است از
بامی که فصیل ندارد **و امّا** ان بیست و هفت امر مکروه که تعلّق بمکان نماز دارد
اوّل نماز در اندرون حمّام گذاردن امّا در جامه کن حمّام و بر بام حمّام مکروه نیست
دوّیم در کشتی نماز گذاردن هرگاه قدرت بر بیرون رفتن باشد **سیّم** در خانهٔ
کعبه نماز واجب گذاردن امّا نماز سنّت مکروه نیست **چهارم** در جائی نماز گذاردن
که در برابر مصحف گشاده باشد یا کتابی یا کاغذ نوشته بشرط انکه خط او نمایان باشد

در امور مستحبّه متعلّقه بمکان مصلّی

بلکه خالی نیست که مکان ایستادن بلندتر از مکان پیشانی یا پستتر ازان باشد بمقدار زیادتر از چهار انگشت هم بنده السیّد محمد کاظم الطباطبائی عفی عنه

و از بعض اخبار مستفاد میشود هزار هزار طباطبائی دام ظلّه العالی

در جامه کن نیز اولی ترک است طباطبائی مدّظلّه العالی

بلکه احوط ترک نماز واجبست در جوف کعبه طباطبائی مدّظلّه العالی

پنجم در جائی که در برابر او چراغی باشد یا اتش افروخته **ششم** در جائی که در
برابر او عورتی خوابیده باشد هرچند محرم باشد و پیشانی او بجانب مصلّی باشد **هفتم**
در جائی که شخص رو بروی باشد **هشتم** در جائی که سلاح بی غلاف در برابر باشد **نهم**
در خانهٔ که مجوسی در انجا باشد امّا در خانهٔ که یهودی و نصاری باشد نماز کردن مکروه
نیست **دهم** در خانهٔ که دران سگ باشد **یازدهم** در جائی که دری گشاده در
برابر باشد **دوازدهم** در گورستان نماز کردن **سیزدهم** در جائی که چهارپایان
در انجا بسته میشود مثل طویله و مانند ان هرچند چهارپایان در انجا نباشد **چهاردهم**
در خانهٔ که مست کننده دران باشد **پانزدهم** برروی خرمن گندم نماز کردن هرچند
انرا بگل اندوده باشند **شانزدهم** در محلّی که اکثر اوقات اتش در انجا میسوزد
مثل تون حمّام و مطبخ هرچند که در وقت نماز از اتش خالی باشد **هفدهم** انکه مرد
در جائی نماز گذارد که در پهلوی او یا مقدّم بر او زنی نماز گذارد خواه محرم باشد و
خواه نامحرم هرگاه میانهٔ ایشان حائلی نباشد یا مقدار ده ذرع بذرع دست دوری
نباشد امّا اگر زن در پس سر مرد باشد کراهت برطرف میشود و احتیاج بحائل یا
دوری ده ذرع نیست و بعضی از مجتهدین نماز مرد و زن را باطل میدانند هرگاه مقارن
هم تکبیر احرام گویند و الّا نماز انرا که تکبیر احرام بعد از دیگری گوید باطل میدانند
بشرط انکه زن در پهلوی مرد یا مقدّم بر مرد نماز گذارد و حائل و یا دوری ده ذرع نباشد
هیجدهم نماز گذاردن بر ان خاکی که مورچها از سوراخ خود بیرون میاورند
نوزدهم در جائی که حیوانات در انجا ذبح میشوند **بیستم** در شوره زار نماز
گذاردن **بیست و یکم** برروی برف نماز گذاردن **بیست و دوّیم** در گذرگاه اب
نماز کردن هرچند که انجا اب نباشد **بیست و سیّم** بر ریگ روان نماز گذاردن
بیست و چهارم در جادهٔ راه نماز کردن **بیست و پنجم** در زمینی که شقایق بود در ان

و هم چنین در خانهٔ مجوسی هرچند در حال الصلوة مجوسی دران نباشد طباطبائی مدّظلّه العالی

روئیده باشد بیست و ششم در خانه که مصوّر باشد بیست و هفتم در جائی که شتران در آنجا می خوابند هر چند که از شتر خالی باشد **فصل** دُرّ احکام مساجد
مسجد بنا نهادن و عمارت کردن ثواب عظیم دارد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هر کس مسجدی بنا کند خدا تعالی جهة او خانه در بهشت بنا
میکند و احادیث در ثواب بنا کردن مسجد بسیار است **و بدانکه** چهل و یک امر تعلّق بمسجد دارد و دوازده امر سنّت و هفده امر مکروه و یازده امر حرام **امّا**
دوازده امر سنّت **اوّل** انکه بنا مسجد بسیار بلند و بسیار پست نباشد **دوّم**
انکه طهارتخانه مسجد را نزدیک در مسجد بنا زند **سیّم** انکه شخصی که داخل مسجد
میشود اوّل پای راست را پیش کند و وقتی که از مسجد بیرون میرود پای چپ را
چهارم انکه پیش از داخل شدن ملاحظه کفش خود کند که نجس نباشد **پنجم**
انکه در وقت داخل شدن بمسجد این دعا بخواند بِسْمِ اللّٰهِ وَالسَّلَامُ عَلٰی رَسُولِ اللّٰهِ
وَصَلَوَاتُ اللّٰهِ وَصَلَوَاتُ مَلٰئِكَتِهٖ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَالسَّلَامُ عَلَيْهِمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ
وَبَرَكَاتُهُ رَبِّ اغْفِرْ لِي ذُنُوبِي وَافْتَحْ لِي أَبْوَابَ فَضْلِكَ **ششم** انکه در وقت بیرون
رفتن نیز همین دعا بخواند **هفتم** با وضو بودن در وقت داخل شدن **هشتم**
انکه چون داخل شود دو رکعت نماز تحیّت مسجد بگذارد **نهم** اکثر اوقات بمسجد تردّد
نمودن و مسجد را خوشبو کردانیدن **دهم** در مسجدی و بقبله نشستن و حمد
خدا بجای آوردن و صلوات فرستادن و حاجات از خدا طلبیدن **یازدهم** چراغ
در مسجد روشن کردن چه از حضرت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله منقولست که هر کس
در مسجدی چراغ روشن کند جمیع ملائکه و حاملان عرش از جهة او استغفار می کنند
مادام که آن چراغ روشن باشد **دوازدهم** مسجد را جاروب کردن خصوصًا
در روز پنجشنبه و شب جمعه و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که

حضرت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود که هر کس روز پنجشنبه یا شب جمعه مسجدی
را جاروب کند و بمقدار سرمه که در چشم میکشند خاکروبه از مسجد بیرون کند خدا
تعالی جمیع گناهان او را می آمرزد **و امّا** هفده امر مکروه که بمسجد تعلّق دارد
اوّل انکه دیوار مسجد کنگره داشته باشد **دوّم** آواز در مسجد بلند کردن
سیّم شمشیر از غلاف بیرون کردن **چهارم** شعر خواندن **پنجم** خواب کردن
ششم خرید و فروخت کردن **هفتم** حکایات مورد بنا کردن **هشتم** اطفال
و دیوانها را گذاشتن که داخل مسجد شوند **نهم** وضو کردن در مسجد از حدث بول
یا حدث غائط **دهم** برهنه کردن عورتین یا ناف یا ران یا زانو **یازدهم** قضا
پرستیدن **دوازدهم** شخصی را حدّ زدن **سیزدهم** بر دیوار مسجد چیزی کشیدن
که جان داشته باشد مثل درخت و غیره **چهاردهم** آب دهن یا بلغم در مسجد افکندن
پانزدهم داخل شدن شخصی در مسجد که از دهن او بوی سیر یا پیاز آید **شانزدهم** مسجد
را مکتب کردن **هفدهم** بعمل آوردن اهل حرفه حرفه خود را در مسجد مخصوص
نیز تراشیدن **هیجدهم** در مسجد ترکی یا فارسی یا بزبان دیگر غیر زبان عربی حرف زدن
امّا آن یازده امر که حرامست **اوّل** مسجد را بطلا نقاشی کردن **دوّم** سنگ یا
که فرش مسجد است از مسجد بیرون کردن **سیّم** در مسجد چیز نجس داخل کردن هر چند
سرایت بمسجد نکند **چهارم** درنگ نمودن جنب و حائض و نفساء در مسجد **پنجم** فروشی که وقف
مسجد باشد در غیر مسجد انداختن **ششم** چیزی از مسجد طهارت دادن اگر چه در آب کر باشد
اینجا باشد **هفتم** چیزی از زمین مسجد داخل ملک خود یا داخل کوچه کردن **هشتم** میّتی در مسجد
دفن کردن **نهم** صورت جاندار در دیوار مسجد کشیدن **دهم** مصالح مسجدی که منهدم
شود و قابل تعمیر نباشد در غیر مسجد بکار بردن **یازدهم** در مسجد درخت نشاندن

مبحث ششم

باعدم سرایت حرمت معلوم نیست مگر آنکه موجب هتک باشد السیّد الطباطبائی مدّظلّه العالی

حرمت ظاهر در کثیر جاها معلوم نیست بلکه بسیار غساله را داران تجویز بلی هرگاه در مورد مستلزم هتک باشد جایز نیست طباطبائی مدّ اللّه ظلّه العالی

در ملاحظه نمودن اوقات نماز بدانکه اول وقت نماز صبح برآمدن صبح صادق و
وقت آن میکشد تا برآمدن آفتاب و اول وقت پیشین زیاده شدن سایه شخص است
بعد از آنکه بنهایت کوتاهی رسیده باشد چنانکه در این بلاد واقع میشود یا ظاهر
شدن سایه است بعد از آنکه برطرف شده باشد چنانکه در مکه مشرفه واقع میشود
و این وقت را زوال گویند و اول وقت عصر وقتی است که از زوال آفتاب بمقدار نماز
ظهر گذشته باشد نظر بحال مصلی پس اگر متطهر و مقیم باشد بمقدار چهار رکعت
گذشته باشد وقت عصر داخل شده و اگر محدث باشد بمقدار طهارت و چهار رکعت
گذشته باشد و اگر مسافر و متطهر باشد بمقدار دو رکعت و اگر مسافر و محدث باشد
مقدار طهارت و دو رکعت گذشته باشد و آخر وقت ظهر وقتیست که تا غروب آفتاب
مقدار نماز عصر مانده باشد نظر بحال مصلی چنانچه معلوم شد و این مقدار وقت
مخصوص عصر است و مقدار ادای ظهر از اول زوال مخصوص ظهر است و ما بین دو
وقت مخصوص مشترک است میان ظهر و عصر و آخر وقت عصر غروب آفتابست و آن
اول وقت نماز شام است و علامت آن برطرف شدن سرخیست که در جانب مشرق ظاهر
میشود و اول وقت نماز خفتن وقتیست که از غروب آفتاب بمقدار سه رکعت گذشته
باشد اگر متطهر باشد یا بمقدار سه رکعت با طهارت اگر محدث باشد پس وقت
مشترک میشود میان شام و خفتن تا آنکه باقی ماند بنصف شب بمقدار که نماز
خفتن را بآن ادا توان کردن و آن مخصوص نماز خفتن است نظر بحال مصلی چنانکه
گذشت و جمعی از مجتهدین بر آنند که تا سرخی جانب مغرب برطرف نشود وقت نماز
خفتن داخل نمیشود **فصل** نماز در اول وقت گذاردن ثواب عظیم دارد خصوص
نماز صبح و مغرب و تأخیر نماز از اول وقت بغایت مکروه است مگر در چند جا که
تأخیر نماز از اول وقت سنت است و از آنجمله دوازده جا که مشهورتر است مذکور

وقت مخصص مقدار رکعات نماز است بدون مقدمات لکن هرگاه از جهت اینکه بعض نماز در ما قبل الوقت واقع شده یا از جهت دیگر پیش از مضی مقدار رکعات فارغ شد از نماز اول میتواند نماز بعد را اتیان کند هر چند در وقت مختص باشد چنانچه در آخر وقت هرگاه نماز دویم را سهواً مقدم داشته بر نماز اول میتواند در وقت مختص بدویم نماز اول را اتیان کند و همچنین در مغرب و عشا لکن در ظهر و عصر بهتر این است که این نماز چهار رکعتی بکند بقصد ما فی الذمه و بدون تعیین اینکه ظهر است یا عصر چون محتمل است که عصر را که مقدم داشته ظهر محسوب شود چنانچه مفاد نص صحیح است که فرموده اند انما هی اربع مکان اربع السید محمد کاظم

مینمائیم

مینمائیم **اول** تأخیر نماز خفتن تا وقتی که سرخی مغرب برطرف شود و بعضی از
مجتهدین این تأخیر را واجب میدانند **دویم** تأخیر نماز ظهر در بلادی که هوا
بغایت گرم میشود تا وقتی که گرمی هوا کمتر شود **سیم** تأخیر نماز عصر تا وقتی که
سایه که بعد از زوال حادث شده مساوی شاخص شود **چهارم** تأخیر زنی که استحاضه
کثیره دارد هر یک از نماز ظهر و عصر و مغرب را با آخر وقت تا دو نماز را بیک غسل دریابد
پنجم تأخیر نماز صبح و ظهر و عصر جهت گذاردن نافلهای آن **ششم** تأخیر پیشنماز
نماز را تا وقتیکه مأمومین جمع شوند **هفتم** تأخیر مأمومین نماز را تا وقتیکه پیش
نماز حاضر شود **هشتم** تأخیر مسافر نماز را تا فرود آمدن هرگاه آداب نماز را در
منزل بهتر بجا تواند آورد **نهم** تأخیر نماز مغرب شخصی را که جمعی انتظار او کشند که
با او افطار نمایند و یا خود روزه بود و بغایت گرسنه شده باشد و خفتن تا رسیدن
بمشعر الحرام چنانچه در کتاب حج مذکور خواهد شد **دهم** تأخیر نماز مغرب شخصی
را که جمعی انتظار او کشند که با او افطار نمایند و یا خود روزه بود و بغایت گرسنه
شده باشد **یازدهم** تأخیر مربیه طفل ظهر و عصر و مغرب را با آخر وقت تا چهار
نماز را در جامه طاهر یا در جامه قلیل النجاسه دریابد چنانکه در کتاب طهارت مذکور
شد **دوازدهم** تأخیر شخصی که بقضای نمازهای گذشته مشغول است نماز حاضره
را با آخر وقت اندازد و سید مرتضی تأخیر نماز حاضره را در این صورت واجب میداند
و مذهب او اینست که هر کس را نماز قضا در ذمه باشد واجب است که علی الفور
بجا آورد و او را جایز نیست که هیچ امر مباح یا سنت اشتغال نماید تا وقتیکه ذمه
خود را از جمیع آن نمازها فارغ سازد اما جمعی کثیر از مجتهدین در این مسئله با سید
مرتضی موافقت نکرده اند **فصل** در احکام اذان گفتن چون وقت هر یک
از نمازهای پنجگانه داخل شود اذان گفتن سنت مؤکد است خصوصاً از برای نماز

اگر چه بعید نیست که بیش از آن نیز از وقت فضیلت باشد السید محمد کاظم الطباطبائی مدظله العالی

کراهت

که قرائت را بلند باید خواند و بعضی از مجتهدین اذان را از برای ان واجب میدانند و بعضی مخصوص نمیدانند بلکه اذان را از برای هر یک از نمازهای پنجگانه واجب میدانند و بعضی همین از برای نماز صبح و مغرب واجب میدانند و بس و اذان از برای غیر نمازهای پنجگانه سنت نیست بلکه حرام است اما سنت است که سه نوبت الصلوة گفته شود و در اذان گفتن از برای نماز یومیه ثواب عظیم است و احادیث در این باب از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و حضرات ائمه معصومین علیهم السلام بسیار است مثل انکه در حدیث امده که هر کس در شهری از شهرهای اسلام اذان بگوید بهشت بر او واجب میشود و بدانکه لازم نیست که موذن بالغ باشد پس اگر طفل ممیز اذان بگوید کافیست و اذان زن از برای زنان و از برای مردانی که محرم او باشند جایز است بشرط انکه نامحرم اواز او را نشنود اما اگر زن بسیار پیر باشد و از شنیدن اواز او خوف فتنه نباشد جایز است که مردان نامحرم بشنوند **تتمه** انچه باذان متعلق است سی امر است نوزده امر سنت و نه امر مکروه و دو امر حرام **اما** نوزده امر سنت **اول** انکه اذان را در اول وقت بگوید **دویم** انکه موذن در وقت اذان رو بقبله باشد **سیم** انکه اذان را بلند بگوید **چهارم** انکه ایستاده اذان بگوید **پنجم** انکه در وقت اذان گفتن وضوء داشته باشد **ششم** انکه بر جای بلند بایستد **هفتم** انکه دو انگشت خود در دو گوش کند **هشتم** انکه اذان را بتانی بگوید نه بشتاب **نهم** انکه در اخر هر فصل سکوت قلیل نماید **دهم** انکه اختیار موذنی کند که عدالت داشته باشد **یازدهم** انکه موذن وقت شناس باشد **دوازدهم** انکه خوش اواز باشد **سیزدهم** انکه حرف نزند در وقت اذان گفتن **چهاردهم** دانستن موذن مسائل اذان را بطریقی که فقها و علماء قرار داده اند **پانزدهم** صلوات فرستادن موذن و کسی که اذان میشنود در وقت نام بردن حضرت پیغمبر

لکن اقوی عدم اکتفاء مرد است باذان زن هر چند محرم باشد السید محمد کاظم الطباطبائی مد ظله العالی

در تمام موارد کفایت ... متعلق ... اذان ... است

صلی الله علیه و آله و شیخ ابن بابویه صلوات فرستادن را واجب میداند بهر کس که نام انحضرت ببرد یا بشنود و ابن عقیل کال فوت دارد **شانزدهم** اظهار کردن موذن حرف ها را در لفظ الله و اله و اشهد و الصلوة **هفدهم** اظهار کردن حرف ها را در لفظ الفلاح **هیجدهم** انچه موذن از فصول اذان گوید شنونده نیز انرا بگوید **نوزدهم** اعاده نمودن موذن اذان صبح را اگر قبل از طلوع فجر بفعل اورده باشد **و اما** ان نه امر که در اذان مکروه است **اول** حرف زدن موذن در اثنای اذان **دویم** سکوت طویل در اثنای اذان **سیم** نگاه کردن موذن بجانب راست و چپ **چهارم** هر یک از شهادتین را زیاده بر دو نوبت گفتن چنانکه مخالفان میکنند **پنجم** اذان گفتن در وقت راه رفتن **ششم** سواره اذان گفتن **هفتم** اذان گفتن جهة عصر روز جمعه هر گاه نماز جمعه گذارند **هشتم** اذان گفتن جهة عصر روز عرفه شخصی را که حج میگذارد **نهم** اذان گفتن جهة عشاء در مشعر الحرام شخصی را که حج میگذارد و بعضی از مجتهدین اذان گفتن در این سه جا را حرام میدانند **و اما** ان دو امر که حرام است **اول** اذان گفتن قبل از انکه وقت نماز داخل شود مگر اذان نماز صبح که قبل از طلوع فجر جایز است **دویم** گفتن الصلوة خیر من النوم در اذان صبح مگر بواسطه تقیه که نزد مخالفان گفتن ان سنت است **فصل** اقامه بعد از اذان سنت موکد است و با انکه اذان ثواب عظیم دارد ثواب اقامه بیش از انست و سنت است که اواز در اقامه بلند نکند و تانی در ان سنت نیست بلکه ترک تانی سنت است و سید مرتضی علیه الرحمه اقامه را در نمازهای پنجگانه واجب میداند و بعضی وضو را در اقامه گفتن و احرام میداند و ایستادن را در ان واجب میداند و حرف زدن را بعد از گفتن قد قامت الصلوة حرام میداند مگر حرفی که بنماز تعلق دارد مثل اتمام کردن حاضران از شخصی عادل که پیشنماز

لکن اقوی اینست که مستحب موکد است السید محمد کاظم الطباطبائی مد ظله

در ... مواضع ... کراهت ... است

هر گاه جمع کنند ما بین صلوتین بلکه هم چنین است هر گاه ظهر گذارند طباطبائی مد ظله العالی

احوط عدم ترک اقامه است در صلوات پنجگانه از برای مردان مگر در مقام سقوط طباطبائی مد ظله العالی

ایشان کند یا امر کردن ماموین را بانکه صفهای خود را است بدارند و مانند این
و بدانکه هرگاه شخصی اذان و اقامه بجا نیاورد و داخل نماز شود سنتست که نماز را
قطع کند و هر دو را بجا آورده نماز از سر گیرد و این مشروط به پنج شرط است اول
انکه بسهو ترک اذان و اقامه کرده باشد نه بعمد دویم انکه هنوز در رکعت اول یا
سیم انکه رکوع نکرده باشد چهارم انکه وقت نماز انقدر تنگ نشده باشد که اگر
تلافی اذان و اقامه نماید بعضی از نماز در خارج وقت واقع شود پنجم انکه لازم
نیاید که بعضی از نماز در مکان غیر مباح یا در جامه غیر مباح واقع شود مثل انکه
صاحب خانه یا صاحب جامه گوید که رخصت است که دو رکعت نماز در خانه من یا
در جامه من بگذاری و زیاده از ان رخصت نیست در این صورت جایز نیست که نماز
را قطع کند و بعد از گفتن اذان و اقامه نماز را از سر گیرد بجهة انکه اخر نماز در مکان غیر
مباح یا در جامه غیر مباح واقع خواهد شد و واجبست که چون خواهد که بواسطه
تلافی اذان و اقامه نماز را قطع کند قبل از قطع بگوید السلام علیک ایها النبی
و رحمة الله و برکاته و هرگاه در اثنای اذان از مؤذن حدثی سر زند سنتست
که اذان را قطع کند و وضو بسازد و اذان را از انجا که قطع کرده با تمام رساند و لازم
نیست که اذان را از سر گیرد اما اگر در اثنای اقامه از مؤذن حدث واقع شود اقامه
را از سر گیرد و سنتست که ما بین اذان و اقامه فاصله واقع شود بدو رکعت یا
بیک سجده یا بیک نشستن یا بیک گام برداشتن یا بگفتن سبحان الله یا الحمد لله
و اگر فصل بسجده یا بنشستن کند در اثنای این دعا بخواند اللهم اجعل قلبی بارا
وعیشی قارا ورزقی دارا واجعل لی عند قبر رسولک صلی الله علیه واله مستقرا
وقرارا و در وقت نشستن نیز این دعا بخواند سبحان من لا تبید معالمه سبحان
من لا ینسی ذکره سبحان من لا یخیب سائله سبحان من لیس له حاجب یرشی ولا

در حکم فراموشی اذان و اقامه

وجوب
معلوم نیست ظاهرا
مد الله ظله

در ذکر فاصله بین
اذان و اقامه

ترجمان یناجی سبحان من اختار لنفسه احسن الاسماء سبحان من فلق البحر
لموسی سبحان من لا یزداد علی کثرة العطاء الا کرما وجودا سبحان من هو هکذا
ولا هکذا غیره و بعد از اقامه این دعا بخواند اللهم رب هذه الدعوة التامة
والصلوة القائمة بلغ محمدا صلی الله علیه واله الدرجة والوسیلة والفضل و
الفضیلة بالله استفتح وبالله استنجح وعلی الله اتوکل وبمحمد صلی الله علیه واله اتوجه
اللهم صل علی محمد واله واجعلنی بهم عندک وجیها فی الدنیا والاخرة ومن المقربین

مبحث چهارم

در ملاحظه نمودن قبله بدانکه شخصی که نماز میگذارد از چهار حال بیرون نیست یا در
اندرون خانه کعبه است یا بر بام خانه کعبه یا بخانه کعبه انقدر نزدیک است که اگر خواهد
خانه کعبه را تواند دید یا از شهر مکه انقدر دور است که دیدن خانه کعبه او را میسر
نیست پس اگر در اندرون خانه کعبه است بهر طرف که نماز بگذارد نماز او صحیح است بلکه
در نماز چهار رکعتی میتواند که در هر رکعتی رو بیک دیوار از دیوارهای خانه کعبه کند بشرط
انکه فعل کثیر لازم نیاید و اگر بر بام خانه کعبه باشد نیز این حکم دارد اما واجبست که
انچنان باشد که در وقت سجده کردن از بام خانه کعبه قدری در قبله او باشد و همچنین
اگر در اندرون خانه کعبه نباشد و رو بجانب در خانه کعبه نماز کند واجبست که قدری از استانه
در کعبه در قبله او باشد و اما شخصی که نزدیک خانه کعبه باشد بحیثیتی که کعبه را تواند
دید مثل مردمی که در مکه اند بر او لازم نیست که در وقت نماز خانه کعبه را ببیند اما
بر او واجبست که بطریقی نماز بگذارد که اگر از میان دو قدم او با میان پیشانی او در وقت
سجود خطی بکشند ان خط راست بخانه کعبه بخورد و باید دانست که از خانه کعبه تا
اسمان و تا زیر زمین تمام حکم خانه کعبه دارد پس اگر شخصی که بر کوهی که در شهر مکه است
یا در چاهی عمیق نماز کند نماز او صحیح است اگر چه خطی که از میان دو قدم او بطریقی

در بیان احکام قبله

که مذکور شد بکنند بر عین خانهٔ کعبه بخود را امّا هرگاه با بچه در حکم خانهٔ کعبه است
میر رسد کافی نیست و نماز درست است **فصل** امّا آن شخصی که از شهر مکّه دور است
بجهتی که دیدن خانهٔ کعبه او را ممکن نیست مثل آنکه در شهرهای دیگر باشد قبلهٔ او
عین کعبه نیست بلکه اعتقاد آن جانب که مُصلّی در هر جزئی از اجزای آن تجویز کند
که خانهٔ کعبه بوده باشد و جزم کند که از اعتقاد بیرون نیست و آنرا بقبلهٔ مساجد
وقبرهای مسلمانان معلوم میتوان کرد و بعلاماتی که در میانهٔ فقها مشهور است نیز
معلوم میشود مثلاً علامت قبلهٔ بعضی از عراق عرب مثل بغداد آنست که جدی بر پشت
دوش راست بگیرند و علامت بعضی دیگر از آن بلاد مثل شهر موصل آنست که مشرق را
بر جانب چپ و مغرب را بر جانب راست بگیرند و علامت قبلهٔ بعضی از بلاد شام آنست
که جدی را بر دوش چپ بگیرند و علامت بعضی از آن بلاد آنست که سهیل را در وقتی
که بغایت بلندی برسد در میان چشمها بگیرند و علامت بلاد یمن آنست که سهیل را
در وقت مذکور در پس سر میان دوشها بگیرند و اکثر این علامات از علم هیئات
معلوم شده و در دانستن قبله اعتماد بر این علم جایز است امّا اگر شخصی در صحرا
باشد و از علامات چیزی ظاهر نباشد و شخصی یافت نشود که از قول او ظن قبله
هم رسد بر آن شخص واجب است که نماز را چهار نوبت بچهار جهت بگذارد اگر وقت
وسیع باشد و اگر وقت تنگ باشد هر قدر که وقت گنجد نماز بگذارد اگر چه یک نوبت
باشد بهر جهت که خواهد بگذارد **فصل** اگر شخصی بعد از آنکه نماز گذارده
باشد ظاهر شود که در حال نماز روی او بقبله نبوده بلکه پشت او بقبله بوده نماز را اعاده
نماید اگر وقت باقی باشد و قضا کند اگر وقت باقی نباشد و اگر ظاهر شود که قبله
در جانب راست او یا در جانب چپ بوده نماز را اعاده نماید اگر وقت باشد و اگر وقت
گذشته نمازی که گذارده است کافی است و قضای آن لازم نیست و اگر معلوم شود

قبله مطلع عین
کعبه است حتی از برای بعید
و محاذات عرفی کافی است
و هر قدر بعد بیشتر باشد
محاذات اوسع میشود
و باید با امکان علم بمحاذات
داشته باشد و اگر ممکن
نباشد علم ظن کافی است
الاقوی فالاقوی و اگر ظن
هم ممکن نباشد نماز بچهار
جهت کند السیّد محمّد کاظم
الطباطبائی مدّ
ظلّه

با عدم صحرا
طباطبائی مدّظلّه العالی

احوط قضا کردن
است طباطبائی مدّ
ظلّه العالی

که قبله در پس پشت او در یکی از دو جانب او نبود در این صورت از چهار حال بیرون
نیست یا قبله در میان پیش روی و جانب راست بوده یا در میان پیش روی و جانب
چپ یا در میان پس پشت و جانب راست یا در میان پس پشت و جانب چپ پس
در دو صورت اوّل اگر وقت باقی باشد نماز را اعاده نماید و اگر وقت باقی نباشد
قضا لازم نیست و در دو صورت آخر نماز را از سر گیرد خواه وقت باقی باشد و
خواه نباشد و بدانکه گاهی در نماز واجب روی بقبله کردن ساقط میشود مثل آنکه
شخصی از دشمنی که در جانب قبله باشد بگریزد و وقت نماز تنگ باشد پس بر آن شخص
واجب است که در اثنای گریختن پشت بقبله نماز بگذارد و همچنین اگر مالک خانه
شخصی را امر کند که از خانهٔ من بیرون رو و در خانه در طرف قبله نباشد و وقت
نماز تنگ باشد امّا اگر وقت نماز تنگ نباشد نماز را در وقت گریختن و بیرون رفتن
نگذارد بلکه صبر نماید تا وقتی که عذر برطرف شود **فصل** آنچه در نماز معتبر
است دوازده نوع است یا فعل است یا ترک فعل و هر یک از این دو یا واجبست
یا سنّت و هر یک از اینها یا بزبان است یا بدل است یا باعضا و جمیع آنچه بنماز
تعلّق دارد از این دوازده نوع بیرون نیست **اوّل** آنچه بزبان بجا آوردن آن واجب است
مثل تکبیرة الاحرام **دوّیم** آنچه بدل بجا آوردن آن واجب است مثل نیّت نماز **سیّم** آنچه
باعضا بجا آوردن آن واجبست مثل سجود **چهارم** آنچه بزبان بجا آوردن آن سنّت
است مثل خواندن قنوت **پنجم** آنچه بدل بجا آوردن آن سنّت است مثل بخاطر
گذرانیدن معنی آنچه در نماز خوانده میشود **ششم** آنچه باعضا بجا آوردن آن سنّت
است مثل دستها برداشتن در حال قنوت **هفتم** آنچه بزبان ترک آن واجبست
مثل تکلّم کردن بدو حرف که قرآن و دعا نباشد **هشتم** آنچه بدل ترک آن واجب است
مثل قصد کردن ریاء ببعضی افعال نماز **نهم** آنچه باعضا ترک آن واجب است مثل

اعاده واجب
نیست اگر چه احوط است
السیّد الطباطبائی
مدّظلّه

باطل است بنا
بر فتوی طباطبائی مدّظلّه
العالی

دست بستن در نماز چنانچه مذهب سنیانست دهم آنچه بزبان ترك آن سنت
است مثل قرائت ماموم با وجوب شنیدن قرائت امام یازدهم آنچه بدل ترك آن سنت
است مثل فکر در کار دنیا دوازدهم آنچه باعضا ترك آن سنت است مثل آنکه دست
بر کمر زند بطریق متکبران و ما در رسالهٔ اثنی عشریه که حسب الامر اشرف ارفع بفارسی
ترجمه شده بیان کردیم که هر یك از این دوازده نوع دوازده قسم است و همهٔ اقسام
را بتفصیل در آن رسالهٔ مذکور ساختیم **فصل دوم** بدانکه در جمیع نمازهای پنجگانه
یومیه سیصد و هفتاد و دو فعل واجب است باین تفصیل در رکعت اول بیست و یك
فعل واجبست اول ایستادن دویم رو بقبله کردن سیم نیت کردن چهارم
تکبیر احرام گفتن پنجم درنگ نمودن بعد از تکبیر (در وقت آن) ششم قرائت کردن هفتم
درنگ نمودن بعد از قرائت هشتم خم شدن بجهة رکوع نهم درنگ نمودن در
رکوع بقدر ذکر دهم ذکر گفتن یازدهم سر از رکوع برداشتن دوازدهم
لحظه درنگ نمودن سیزدهم خم شدن بجهة سجود چهاردهم درنگ نمودن در
سجود بقدر ذکر پانزدهم ذکر گفتن شانزدهم سر از سجده برداشتن هفدهم
نشستن در میان دو سجده هیجدهم لحظه درنگ نمودن نوزدهم خم شدن بجهة
سجدهٔ دویم بیستم درنگ نمودن بقدر ذکر بیست و یکم ذکر گفتن و این بیست و
یکفعل رکعت اول تمام است و در رکعت دویم از این بیست و یکفعل سه فعل کم میشود
نیت و تکبیر احرام و درنگ کردن در تکبیر احرام پس اعمالی که واجب است در رکعت
دویم هیجده است و بعد از آن چهار فعل دیگر واجب است که آنها را داخل رکعت نمی
شمارند اول سر از سجده برداشتن دویم نشستن سیم تشهد خواندن چهارم درنگ
نمودن در تشهد و اگر نماز دو رکعتی باشد سه فعل دیگر واجب است اول نشستن
بجهة سلام گفتن دویم سلام گفتن سیم درنگ کردن بعد از سلام گفتن پس در نماز

سلمه
در نماز جهریه
باشنیدن قرائت امام
یا همهمه او واجب است
ترك قرائت و در نماز
اخفاتیه بهتر ترك است چه
شنود یا نه طباطبائی مدظله
العالی

[illegible]

[illegible]

سلمه
بعض طمأنینه
و آرام گرفتن السید محمد
کاظم الطباطبائی
مدظله

[illegible]

سلمه
سر از سجده دویم
برداشتن و نشستن بعد
از آن در رکعت اول نیز
واجب است و همچنین
در رکعت سیم از چهار
رکعتی الطباطبائی
مدظله

صبح چهل و شش فعل واجبست و در نماز شام شصت و هشت فعل و در هر یك
از نماز ظهر و عصر و عشا هشتاد و شش فعل واجب است این است جمیع سیصد
و هفتاد و دو فعل که واجبست در نمازهای پنجگانه شبانروزی بفعل آوردن
آن و بدانکه از جملهٔ این افعال هشت فعل است که احتیاج به بیان دارد و آن
نیت است و تکبیر احرام و قیام و قرائت و رکوع و سجود و تشهد و تسلیم و بیان
این هشت فعل در هشت فصل بتفصیل می‌آید

فصل اول

در بیان آنچه تعلق بنیت دارد بدانکه نیت هر یك از عبادات قصد بجای آوردن
آن عبادت است از برای رضای خدا و در نیت اولا تعیین نماز باید نمود که کدام نماز
است ادا است یا قضاء واجبست یا سنت بعد از آن قصد کند که او را بجای می‌آورد
از برای رضای خدا و این قصد در دلها بی‌اساس نیست و هیچ اشکالی ندارد و وسواس
که بعضی مردم در نیت میکنند از فعل شیطانست و باین مضمون حدیثی از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست و آنکه بعضی گمان برده‌اند که
نیت نماز مرکبست از چند چیز مثل تعیین نماز و آنکه واجب است یا سنت یا اداء است
یا قضا این گمان غلط است بلکه این امور منویات‌اند یعنی نیت بر اینها واقع میشود

فصل دویم

در بیان آنچه تعلق بتکبیر احرام دارد و آن چهارده امر است هفت امر واجب و هفت
امر سنت **اما** هفت امر واجب **اول** آنکه بلفظ عربی گفته شود پس اگر بجای الله
اکبر خدا بزرگتر است بگوید مثلا نماز باطل خواهد بود **دویم** آنکه حروف تکبیر احرام
را از مخرج بیرون آورد بطریقی که مقرر است **سیم** آنکه مقارن نیت باشد پس اگر
اندك فاصله در میان تکبیر احرام و نیت واقع شود مثل اندك سکوتی یا لفظی در

در بیان نیت و تفصیل آن

سلمه
نیت اداء و قضا
لازم نیست مگر هرگاه
تعیین موقوف بر آن
باشد و همچنین وجوب
و سنت السید محمد
کاظم الطباطبائی
مدظله

در بیان امور متعلقه بتکبیرة الاحرام

سلمه
چون نیت عبارت
از داعی است بر مقدار
از سکوت ضرر ندارد هر چند
نیت را باخطار کند بلکه
اگر اخطار را واجب بدانیم
نیز سکوت کمی ضرر ندارد
طباطبائی مدظله
العالی

سنت مؤکد است و معنی آن دعا است خواه دست خود را در اثنای آن بردارد
و خواه برندارد و شیخ ابن بابویه قنوت را واجب میداند و نماز بی قنوت را باطل میداند
و اگر فراموش شود بعد از سر برداشتن از رکوع سنت است که به نیت قضا بجا آورد
و اگر از آنجا نیز فراموش شود بعد از سلام دادن نشسته قضا کند و اگر از آنجا نیز فراموش
شود و در وقت راه رفتن بخاطر رسد هرجا رو بقبله کند و بجا آورد و در قنوت
هفت امر سنت است اول الله اکبر گفتن قبل از قنوت دوم دست بالا کردن تا
نزدیک گوش در وقت تکبیر سیم آنکه در وقت قنوت دستها را بالا بلند در برابر روی
و محاذی آسمان چهارم آنکه انگشتان را بهم بچسباند مگر دو انگشت بزرگ که از انگشتان
دیگر دور سازد پنجم تطویل کردن قنوت ششم کلمات فرج در قنوت خواندن و آن
اینست لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب
السموات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و ما تحتهن و ما
فوقهن و هو رب العرش العظیم و الحمد لله رب العالمین بعد از آن بگوید اللهم
اغفر لنا و ارحمنا و عافنا و اعف عنا فی الدنیا و الآخرة هفتم بلند خواندن پیش
نماز و منفرد قنوت را و آهسته خواندن ماموم آن را و اما آن سه امر که در قنوت مکروه
است اول دست بر کمر زدن بطریق منکران دوم تورک نمودن یعنی سنگینی خود
را گاهی بر پای راست گاهی بر پای چپ انداختن سیم کفها را بعد از قنوت بر رو مالید و در قنوت
کردن فارسی بنا علی الخلاف و اصح آنست که جایز نیست و در کتاب حبل المتین بیان آن شده

فصل چهاردهم

در بیان آنچه تعلق بقرائت فاتحه و سوره دارد واجبست قرائت فاتحه و سوره در
رکعت اول و دوم از نمازهای پنجگانه اما در رکعت سیم و چهارم مصلی مخیر است
اگر خواهد فاتحه بخواند و اگر خواهد تسبیحات اربع چنانچه بتفصیل مذکور خواهد

قوله وظیفه قنوت بفارسی حاصل نمیشود لکن دعا فارسی خواندن در حال قنوت با سایر خوا[ندن] نماز جایز است هر چند خلاف احتیاط است السید کاظم الطباطبائی مدظله

شد و آنچه تعلق بقرائت فاتحه و سوره دارد سی و دو امر است یازده امر واجب و
ده امر سنت و پنج امر مکروه و شش امر حرام اما یازده امر واجب اول آنکه فاتحه
و سوره بزبان عربی خوانده شود پس اگر بزبان دیگر ترجمه آن را بخواند نماز باطل
است دوم تمیز حرفها را از مخارج مقرره اخراج نمودن سیم اعراب الفاظ و
تشدیدها ملاحظه کردن چهارم موافق یکی از هفت قرائت مشهور خواندن
و لازم نیست که از اول تا آخر یک قرائت بخواند پس اگر بعضی را مثلا بقرائت عاصم
و بعضی را بقرائت حمزه و بعضی را بقرائت باقی قراء بخواند جایز است بلکه سنت اینست
که در قرآن خواندن التزام بیک قرائت کند پنجم مقدم داشتن فاتحه بر سوره
پس اگر بسهو سوره را مقدم دارد نوبت دیگر بعد از فاتحه سوره را بخواند و اگر
عمدا سوره را مقدم دارد نماز باطل است ششم آنکه در میان الفاظ قرائت
فاصله واقع نشود خواه سکوت و خواه بیک کلمه که غیر قرآن و دعا باشد اما
فاصله بهر یک از قرآن و دعا جایز است بشرط آنکه انتظام قرائت فوت نشود [هفتم]
آنکه اگر مصلی مرد باشد نماز صبح و دو رکعت اول شام و خفتن را بلند بخواند
و باقی را آهسته هشتم آنکه در اول فاتحه و سوره بسم الله بخواند و ترک نکند
که آن مذهب بعض سنیان است نهم آنکه فاتحه و سوره را از بر بخواند پس اگر
از روی نوشته بخواند تا آنکه از بر تواند خواند نماز باطل است دهم آنکه در وقت
اراده سوره خواندن قصد سوره معین کند قبل از آنکه بسم الله بخواند پس اگر
بعد از بسم الله سوره را تعیین نماید نماز باطل است یازدهم آنکه چون سوره
الم تر کیف بخواند سوره لایلاف در عقب آن بخواند و چون سوره والضحی بخواند
سوره الم نشرح در عقب آن بخواند و اما آن ده امر که در خواندن فاتحه و
سوره سنت است اول آنکه قبل از شروع در فاتحه اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

قوله بنابر احوط ... کاظم الطباطبائی مدظله العالی

قوله و اسله بغیر قرآن و دعا اگر از روی سهو باشد نیز چنین است مگر اگر انتظام قرائت فوت شود ضرر ندارد بلکه سکوت نیز در سوره که مزید از کم مفوت انتظام باشد مدظله العالی

قوله و اما در نماز ... در آن سه نماز نیز احتیاط این است بلند بخواند و در باقی باید آهسته بخواند طباطبائی مدظله

قوله یعنی حمد و سوره اما آنچه بنابر اذکار طباطبائی مدظله العالی

قوله مگر ظهر روز جمعه که مستحب است در آن بلند خواندن مثل نماز جمعه طباطبائی مدظله

قوله بنابر احوط اقوی جواز خواندن از روی نوشته است حتی با تمکن از خواندن از بر طباطبائی دام ظله

قوله بنابر احوط و اقوی عدم وجوب است بلی هرگاه بقصد سوره

امر سنت و چهار امر مکروه اما شش امر واجب اول انکه بمقدار خم شود که کف
دستها بزانو برسد اما دست بر زانو کذاشتن واجب نیست دوم سبحان ربی
العظیم و بحمده کفتن یا سه نوبت سبحان الله و اکر ضرورتی باشد یکنوبت سبحان
الله کفتن کافی است سیم درنک نمودن بمقدار ذکر چهارم انکه چنان کوید
که خود بشنود اکرچه بتقدیر باشد چنانچه در فصل تکبیر احرام مذکور شد پنجم
سر بر داشتن از ان ششم لحظه درنک نمودن بعد از سر برداشتن **و اما** ان
شانزده امر که در رکوع سنت است **اول** انکه چون خواهد که خم شود الله اکبر
بکوید **دوم** انکه در حال رکوع زانوها را به پس برد و پیش نهاد و **سیم** انکه
پشت خود را راست بدارد بنوعی که اکر قطرهٔ ابی بران ریخته بجای خود بایستد
چهارم انکه کردن را موازی پشت بکشد **پنجم** انکه نظر بمابین دو قدم خود
اندازد **ششم** انکه دو دست خود را از دو پهلوی خود دور دارد **هفتم** انکه دو
کف خود را بر دو زانو بکذارد **هشتم** انکه انکشتان را از هم دور کند **نهم** انکه دست
راست را بر زانو پیش از دست چپ کذارد **دهم** انکه زن دو کف دست خود را
بالاتر از زانو کذارد **یازدهم** مکرر کفتن سبحان ربی العظیم و بحمده تا سه نوبت
و پنج نوبت فاضلتر است و افضل از ان هفت نوبت است **دوازدهم** انکه
قبل از کفتن سبحان ربی العظیم و بحمده این دعا بخواند اللهم لک رکعت و لک
اسلمت و بک امنت و علیک توکلت و انت ربی خشع لک سمعی و بصری و
شعری و بشری و لحمی و دمی و مخی و عصبی و عظامی و ما اقلته قدمای غیر مستنکف
و لا مستکبر و لا مستحسر **سیزدهم** انکه اکر پیشنماز باشد ذکر رکوع را بلند
کوید **چهاردهم** اکر ماموم باشد اهسته بکوید **پانزدهم** اکر منفرد باشد
ذکر را بطریق قرائت خواند در جهر و اخفات **شانزدهم** انکه چون سر از رکوع

بردارد بکوید سمع الله لمن حمده الحمد لله رب العالمین اهل الکبریاء و العظمة
و الجود و الجبروت **و اما** ان چهار امر که در رکوع مکروه است **اول** دستها
در وقت رکوع بدو پهلو چسبانیدن **دوم** سر بزیر افکندن بنوعی که سر و
کردن موازی پشت نباشد **سیم** انکه پیشنماز ذکر رکوع را زیاده بر سه نوبت
کوید اکر کمان داشته باشد که بعضی از ماموین بواسطهٔ ضرورتی تعجیل دارند
چهارم دو کف دست را در وقت رکوع در ما بین زانوها کذاشتن و بعضی از
مجتهدین انرا حرام میدانند

فصل ششم

در بیان انچه تعلق بسجود دارد و ان سی و هفت امر است ده امر واجب و بیست و
پنج امر سنت و دو امر مکروه **اما** ده امر واجب **اول** انکه بر مجموع هفت
عضو سجده کند که ان پیشانی است و دو کف دستها و دو زانوها و دو انکشت بزرک
پاها **دوم** انکه سنکینی خود را بر کل این هفت عضو اندازد پس اکر بر بعضی
مطلقا سنکینی نیندازد نماز باطل است اما لازم نیست که سنکینی انداختن بر همه
عضوها برابر باشد **سیم** انکه هر یک از این هفت عضو مستقر باشد یعنی بر محل
خود قرار کرفته باشد پس اکر بر روی برف نرم یا پنبه یا پشم سجده کند بحیثیتی که بعضی
اعضا مستقر نباشد نماز باطل است **چهارم** انکه پیشانی را بر خاک کذارد یا بر
چیزی که از خاک روییده باشد بشرط انکه خوردنی و پوشیدنی نباشد بحسب عادت
پنجم کفتن سبحان ربی الاعلی و بحمده یکنوبت یا سه نوبت سبحان الله چنانچه
در رکوع کذشت **ششم** درنک کردن بمقدار ذکر **هفتم** انکه ذکر را چنان کوید
که خود بشنود چنانکه در رکوع کذشت **هشتم** سر از سجدهٔ اول برداشتن
نهم بعد از سر برداشتن لحظه درنک نمودن **دهم** نوبت دیکر سجده کردن بطور
سجدهٔ اول **و اما** ان بیست و پنج امر که در وقت سجود بفعل اوردن ان سنت است

محمد المهدی صلوات الله علیهم ائمتی بهم اتولی ومن عدوهم ابرء بعد از آن سه
نوبت بگوید اللهم انی انشدک دم المظلوم وبعد از آن بگوید اللهم انی انشدک
بایوائک علی نفسک لاولیائک لتظفرهم بعدوک وعدوهم ان تصلی علی محمد و
آل محمد وعلی المستحفظین من آل محمد وآل محمد صلی الله علیه وآله بعد از آن سه
نوبت بگوید اللهم انی اسئلک الیسر بعد العسر بعد از آن جانب راست روی خود را
بزمین گذارد وبگوید یا کهفی حین تعیینی المذاهب وتضیق علی الارض بما رحبت
یا باری خلقی رحمة بی وکان عن خلقی غنیا صل علی محمد وآل محمد وعلی المستحفظین
من آل محمد صلی الله علیه وآله بعد از آن جانب چپ رو را بر سجده گاه گذارد وسه
نوبت بگوید یا حنان یا منان یا کاشف الکرب العظام بعد از آن نوبت دیگر پیشانی
را بر سجده گاه گذارد وصد نوبت شکرا شکرا بگوید بعد از آن حاجت خود را از خدا
عز وجل بطلبد وچون سر از سجده بردارد دست راست را سه نوبت بر سجده گاه
گذارد وهر نوبت بر جانب چپ رو وپیشانی وجانب راست رو بمالد وبگوید بسم الله الذی
لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة هو الرحمن الرحیم اللهم انی اعوذ بک من
الهم والحزن والسقم والعدم والصغار والذل والفواحش ما ظهر منها وما بطن

مقصد دویم

در نماز جمعه است وبدانکه میانه مجتهدین در وجوب نماز جمعه در زمان غیبت امام
علیه السلام خلافست واصح آنستکه مکلف مخیر است میانه گذاردن نماز جمعه ونماز
ظهر اما چون ثواب نماز جمعه بیش از ثواب نماز ظهر است اولی آنستکه بجای نماز ظهر نماز
جمعه گذارده شود واگر کسی خواهد که بجهة احتیاط نماز ظهر را بعد از آن بگذارد جایز
است واز آن منهی نیست ونماز جمعه دو رکعتست مثل نماز صبح واز هشت کس
ساقط است اول از زن دویم بنده سیم مسافر چهارم کور پنجم پیر عاجز ششم

یا مذل کل جبار ویا معز کل ذلیل قد وعزتک بلغ بی مجهودی بعد از آن سه نوبت بگوید شکرا

در بیان نماز جمعه است

سلمه
بلکه احوط
است السید محمد
کاظم الطباطبائی مد
ظله العالی

بیمار عاجز هفتم شلی که از راه رفتن عاجز باشد هشتم از کسی که از او تا جائی که نماز
جمعه گذارده میشود زیاده بر دو فرسخ باشد واگر کسی از این جماعت غیر از زن حاضر
شود نماز جمعه از او ساقط نیست وآنچه بنماز جمعه تعلق دارد سی امر است آنچه امر
واجب وبیست ویک امر سنت اما نه امر واجب اول ملاحظه وقت نماز جمعه
است ووقت آن از زوال آفتابست تا وقتی که سایه که بعد از زوال حادث شده
مساوی شاخص شود وبعضی از مجتهدین بر آنند که وقت نماز جمعه مثل وقت نماز ظهر است
دویم آنکه بجماعت گذارند چه فرادی گذاردن نماز جمعه حرامست سیم آنکه جماعت
که نماز جمعه منعقد گردد کمتر از پنج نفر نباشند که یکی از ایشان پیشنماز است چهارم
آنکه پیشنماز با غیر او قبل از نماز جمعه دو خطبه بخواند که هر یک از آن دو خطبه مشتمل
باشد بر حمد وثنای خدا وصلوات بر پیغمبر وآل او و وعظ وخواندن یک سوره
کوتاه یا یک آیه تامة الفائده پنجم آنکه خطیب در وقت خطبه خواندن ایستاده باشد
ششم آنکه وضو داشته باشد هفتم آنکه هر دو خطبه را بر پنج نفر از حاضران
باواز بلند بشنواند هشتم آنکه در مابین دو خطبه لمحه بنشیند نهم آنکه هر گاه دو
جماعت در دو جا نماز جمعه گذارند واجبست که میانه ایشان یک فرسخ یا زیاده
فاصله بوده باشد پس اگر میانه ایشان کمتر از یک فرسخ باشد وهر دو بیکبار شروع
در نماز کرده باشند نماز هر دو باطل است والا نماز سابق صحیح است ونماز لاحق باطل
واما آن بیست ویک امر سنت که تعلق بنماز جمعه دارد اول غسل جمعه کردن
چنانچه در باب طهارت مذکور شد دویم سر تراشیدن وسبیل وخط تراشیدن
سیم محاسن شانه کردن چهارم ناخن چیدن پنجم سبیل گرفتن ششم بهترین
وپاکترین رخوت خود پوشیدن هفتم خود را ببوی خوش معطر ساختن هشتم
قبل از زوال پیاده بمسجد رفتن نهم آنکه جماعتی را که در زندان محبوسند رخصت

سلمه
وغیر از بنده
ومسافر السید محمد
کاظم الطباطبائی مد ظله
العالی

سلمه
باید پیشنماز
خطیب هم و یکی باشد
بنا بر احوط با امکان
طباطبائی مد ظله

سلمه
وعنوان خطبه دویم
علاوه کند صلوات بر
ائمه مسلمین وطلب مغفرت
از برای مؤمنین ومؤمنات
طباطبائی مد ظله

سلمه
ویک ولیا
او ظاهر نباشد طباطبائی
مد ظله العالی

رمضان باشد قبل از رفتن بمصلی چیزی خوردن و اگر عید قربان باشد بعد از برگشتن

مقصد چهارم

در نماز طواف خانه کعبه و آنچه بآن متعلق است چهار امر است دو امر واجب و دو امر سنت اما دو امر واجب اول آنکه اگر طواف واجب باشد این نماز را در پس مقام ابرهیم علیه السلم بگذارند یا در یکی از دو جانب آن اگر طواف سنت باشد در هر جا از مسجد الحرام که خواهد بگذارد دویم آنکه نماز را بعد از فراغ از طواف و قبل از شروع در سعی بگذارد و اما دو امر سنت اول خواندن سوره قل یا ایها الکافرون در رکعت اول و سوره توحید در رکعت دویم دویم آنکه بی‌فاصله بعد از طواف نماز بگذارند

مقصد پنجم

در نماز آیات یعنی کسوف و خسوف و زلزله و هر امر آسمانی که موجب خوف باشد مثل باد سیاه و سرخ و امثال آن و این نماز دو رکعت است در رکعت اول پنج رکوع واجب است باین طریق که چون بعد از تکبیر احرام فاتحه و سوره بخواند برکوع رود و چون سر از رکوع بردارد نوبت دیگر فاتحه و سوره بخواند باز برکوع رود تا پنج نوبت و بعد از سر برداشتن از رکوع پنجم دو سجده بجا آورد و رکعت دویم را نیز باین طریق بگذارد و بعد از آن تشهد بخواند و سلام دهد و این نماز را باین طریق بجا آوردن افضل است و جایز است که در هر رکعت بعد از فاتحه یک آیه یا زیاده از سوره بخواند و برکوع رود و چون سر از رکوع بردارد از موضع قطع یک آیه دیگر باز بی فاتحه بخواند و برکوع رود و همچنین تا قبل از رکوع پنجم سوره تمام شود و اول وقت نماز کسوف و خسوف ابتدای گرفتن آفتاب و ماهتاب است و آخر آن شروع در انجلا و سید مرتضی آخر وقت را آخر انجلا ... دانسته‌اند و اگر شخصی این نماز را در وقت ترک کند از روی عمد پس اگر تمام قرص آفتاب یا ماه گرفته شده باشد قضای آن واجب است و

دو مطلب در طواف
در طواف واجب ما دام که ممکن باشد باید در پس مقام باشد هر چند دور باشد از آن و اگر ممکن نباشد در یکی از دو جانب آن و اگر این هم ممکن نباشد در هر جا از مسجد الاقرب فالاقرب جایز است طباطبائی مدظله

نماز زلزله و آیات در هر زمان که بیفتد

بلکه در هر جا از مکه جایز است طباطبائی دام ظله العالی

بلکه بعکس چنانچه در باب طواف خواهند فرمود طباطبائی دام ظله العالی

بلکه احوط بی‌فاصله بودن است در طواف واجب طباطبائی مدظله العالی

قول سید اصح است طباطبائی مدظله

اگر بعضی گرفته باشد قضا ندارد و بعضی از مجتهدین قضا را واجب میدانند خواه تمام قرص گرفته شده باشد و خواه بعض و نماز زلزله در تمام عمر ادا است و در باد سیاه و سرخ و امثال آن بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر وقت نماز را نمی‌گنجد نماز ساقط میشود و بعضی بر آنند که ساقط نمیشود و بعضی بر آنند که اگر وقت گنجایش طهارت و یک رکعت داشته باشد نماز واجبست و الا ساقط است **تتمه** هشت امر سنت باین نماز متعلق است اول جهر نمودن مصلی در قرائت خواه در روز این نماز واقع شود و خواه در شب دویم خواندن سورهای طویل مانند سوره انبیا و کهف هرگاه وقت باشد سیم الله اکبر گفتن بعد از سر برداشتن از هر رکوع مگر در رکوع پنجم و دهم که در آنجا سمع الله لمن حمده بگوید چهارم قنوت کردن بعد از رکوع پنجم و دهم پنجم آنکه این نماز را در مسجد بگذارند یا جائی که سقف نداشته باشد ششم آنکه مقدار زمان هر یک از رکوع و سجود و قنوت مساوی زمان قرائت باشد هفتم آنکه بجماعت گذارده شود خواه همه قرص گرفته باشد و خواه بعضی و شیخ ابن بابویه بر آنست که اگر همه قرص گرفته نشده باشد بجماعت گذاردن جایز نیست هشتم آنکه اگر قبل از تمام انجلا از نماز فارغ شود نماز را اعاده کند و سید مرتضی بر آنست که اعادهٔ نماز در اینصورت واجبست و بدانکه اگر وقت این نماز با وقت یکی از نمازهای یومیه جمع شود و وقت نماز هر دو وسعت داشته باشد در اینصورت مکلف مخیر است در تقدیم هر کدام که خواهد و اگر وقت یکی مضیق باشد و وقت دیگری موسع تقدیم آنکه وقت آن مضیق است باید و اگر وقت نسبت بهر یک مضیق باشد واجبست تقدیم نماز یومیه و همچنین اگر این نماز جمع شود با نماز میت یا نماز طواف خانه کعبه اگر واجب باشد و اگر در اثنای این نماز وقت یکی از نمازهای یومیه داخل شود جایز است که این نماز را قطع کند اگر وقت تنگ باشد و

این قول اوجه است طباطبائی مدظله

و همچنین مستحب است تکبیر از برای رفع سر از رکوع در هر رکعتی جز پنجم و دهم طباطبائی

مطلب سیم در احکام نماز جمعه

بلکه بیشتر از پنجم و دهم و جز این نیست که بیش از هر چیز مثل دویم و چهارم و ششم تا آخر قنوت بخواند که مجموع ده قنوت باشد و جایز است اقتصار کند بر یکی پیش از دهم طباطبائی مدظله

جمع شدن آیات با فریضه یومیه

بلکه اگر تنگ هم نباشد نیز جایز است ... کند بجهت ادراک وقت فضیلت یومیه هر چند خلاف احتیاط است طباطبائی مد ظله

بنا بر عموميه مشغول شود و چون سلام دهد این نماز را از انجا که قطع کرده باتمام رساند

مقصد ششم

در نماز میت و این نماز واجب کفائی است یعنی هرگاه یک شخص بگذارد از همه کس ساقط میشود و نماز کردن بر میت واجبست بشرطیکه مسلمان باشد یا در حکم مسلمان مثل اطفال مسلمان بشرط انکه شش سال تمام کرده باشد و اکر کمتر از شش سال داشته باشد نماز بر ایشان سنت است و کیفیت این نماز انست که مصلی بعد از نیت تکبیر احرام بجا اورد و بگوید اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ تکبیر دویم بجا اورد و بگوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَبارِکْ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَتَرَحَّمْ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ کَاَفْضَلِ ما صَلَّیْتَ وَبارَکْتَ وَتَرَحَّمْتَ عَلیٰ اِبْرٰهِیمَ وَآلِ اِبْرٰهِیمَ اِنَّکَ حَمِیدٌ مَجِیدٌ باز تکبیر سیم بجا اورد و بگوید اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِناتِ وَالْمُسْلِمِینَ وَالْمُسْلِماتِ الْاَحْیاءِ مِنْهُمْ وَالْاَمْواتِ تابِعْ بَیْنَنا وَبَیْنَهُمْ بِالْخَیْراتِ اِنَّکَ مُجِیبُ الدَّعَواتِ اِنَّکَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ باز تکبیر چهارم بجا اورد و بگوید اگر میت مرد مؤمن باشد اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰذا عَبْدُکَ وَابْنُ عَبْدِکَ وَابْنُ اَمَتِکَ نَزَلَ بِکَ وَاَنْتَ خَیْرُ مَنْزُولٍ بِهِ اَللّٰهُمَّ اِنّا لا نَعْلَمُ مِنْهُ اِلّا خَیْراً وَاَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنّا اَللّٰهُمَّ اِنْ کانَ مُحْسِناً فَزِدْ فِی اِحْسانِهِ وَاِنْ کانَ مُسِیئاً فَتَجاوَزْ عَنْهُ وَاحْشُرْهُ مَعَ مَنْ کانَ یَتَوَلّاهُ مِنَ الْاَئِمَّةِ الطّاهِرِینَ و اگر ناصبی باشد بجای ان بگوید اَللّٰهُمَّ امْلَأْ جَوْفَهُ ناراً وَقَبْرَهُ ناراً وَسَلِّطْ عَلَیْهِ الْحَیّاتِ وَالْعَقارِبَ و اگر میت مستضعف باشد یعنی مذهب حق را ندانند و عناد هم نداشته باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلَّذِینَ تابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِیلَکَ وَقِهِمْ عَذابَ الْجَحِیمِ و اگر اعتقاد میت را مطلقا ندانند بعد از تکبیر چهارم بگوید اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰذِهِ النَّفْسَ اَنْتَ اَحْیَیْتَها وَاَنْتَ اَمَتَّها اَللّٰهُمَّ وَلِّها ما تَوَلَّتْ وَاحْشُرْها مَعَ مَنْ اَحَبَّتْ

و اگر میت طفل باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ لِاَبَوَیْهِ وَلَنا سَلَفاً وَفَرَطاً وَذُخْراً و اگر زن مؤمنه باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰذِهِ اَمَتُکَ وَابْنَةُ عَبْدِکَ وَابْنَةُ اَمَتِکَ نَزَلَتْ بِکَ وَاَنْتَ خَیْرُ مَنْزُولٍ بِهِ اَللّٰهُمَّ اِنّا لا نَعْلَمُ مِنْها اِلَّا خَیْراً وَاَنْتَ اَعْلَمُ بِها مِنّا اَللّٰهُمَّ اِنْ کانَتْ مُحْسِنَةً فَزِدْ فِی اِحْسانِها وَاِنْ کانَتْ مُسِیئَةً فَتَجاوَزْ عَنْها وَاحْشُرْها مَعَ مَنْ کانَتْ تَتَوَلّاهُ مِنَ الْاَئِمَّةِ الطّاهِرِینَ و آخر نماز میت تکبیر پنجم است و بان ختم نماز میشود **تتمه** انچه باین نماز تعلق دارد بعد از نیت و پنج تکبیر و دعاها نوزده است چهار امر واجب و دوازده امر سنت و سه امر مکروه **اما** چهار امر واجب **اول** انکه در وقت نماز گذاردن سر میت بجانب راست مصلی باشد پس اگر خلاف این ظاهر شود اعاده نماز واجبست **دویم** انکه میت را بر پشت بخوابانند نه بر پهلو و اگر خلاف این ظاهر شود اعاده نماز واجب است **سیم** انکه مصلی ایستاده و رو بقبله باشد **چهارم** انکه نماز گذاردن بعد از تغسیل و تکفین باشد و بدانکه انچه در این نماز مجزیست و کمتر از ان مجزی نیست انست که بعد از نیت تکبیر احرام بگوید اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ و بعد از تکبیر دویم بگوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ و بعد از تکبیر سیم بگوید اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِناتِ و بعد از تکبیر چهارم دعا میت را بجا اورد و در تکبیر پنجم نماز را ختم کند **و اما** اندوازده امر که در این نماز سنت است **اول** انکه مصلی متطهر باشد **دویم** انکه پیش نماز محاذی کمر میت بایستد اگر مذکر باشد و محاذی سینه میت بایستد اگر مؤنث باشد **سیم** کفش از پا بیرون کردن **چهارم** نزدیک ایستادن بجنازه چنانکه اگر باد وزد دامن مصلی بتابوت برسد **پنجم** انکه مصلی در هر یک از پنج تکبیر دستها را برابر نزدیک گوش رساند **ششم** انکه این نماز را بجماعت گذارند **هفتم** انکه اگر ماموم یک تن باشد در پس سر پیشنماز

ایستد امّا در غیر این نماز سنّت است که در جانب راست پیشنماز بایستد هشتم ایستادن در صف آخر جماعت که ثواب آن بیشتر است نهم نماز گذاردن بر طفلی که کمتر از شش سال داشته باشد بشرط آنکه زنده از رحم جدا شده باشد پس اگر در رحم زنده بوده و مرده جدا شده نماز بر او سنّت نیست دهم آنکه نماز میّت را روز گذارند اگر عذری نباشد یازدهم آنکه مرد را بجانب مصلّی گذارند و زن را بجانب قبله اگر جمع شوند امّا بنوعی که سینهٔ زن محاذی کمر مرد شود و اگر طفلی که کمتر از شش سال داشته باشد با ایشان جمع شود از زن مؤخّر گذارند و بر هر سه یک نماز جایز است و دعا بجهة هر یک بطریقی که مذکور شد بفعل آورد و اگر هر سه را در یک دعا شریک سازد هم جایز است مثل آنکه بگوید اللّهمّ ارحم هؤلاء الأموات دوازدهم آنکه چون از نماز فارغ شود پیش نماز در مکان خود ایستد تا تابوت را بردارند و امّا آن سه امر که مکروه است اوّل نماز بر میّت در مسجد گذاردن دویّم فاتحه با سوره در این نماز خواندن هرگاه تقیّه نباشد سیّم سلام دادن در آخر این نماز در وقتی که تقیّه نباشد و بعضی از مجتهدین سلام دادن را در این نماز مکروه نمیدانند و این نماز را جنب و زن حائض را میتوانند گذارد چنانچه در باب طهارت مذکور شد

مقصد هفتم

در نمازی که بنذر واجب میشود یا بعهد یا بسوگند و شرط نمازی که بیکی از این سه امر واجب میشود آنست که کیفیّت آن مخالف کیفیّت نمازهای متعارف شرع نباشد پس اگر نذر کند که پنج رکعت نماز بیک سلام بگذارد یا دو رکعت بچهار رکوع آن نذر باطلست امّا اگر نذر کند که سه رکعت بیک سلام یا یک رکعت بیک سلام بگذارد در صحّت آن نذر خلافست و اصحّ صحّت است و اگر نذر کند که نماز عید یا نماز کسوف را در غیر وقت عید و کسوف بگذارد اولی عدم صحّت است و اگر شخصی نماز

اگر قصد او آنست رکعتی مغرب و از یک رکعتی وتر نباشد صحیح نیست طباطبائی مدّظلّه العالی

بلکه اقوی است السیّد محمّد کاظم الطباطبائی دام ظلّه

واجب مثل یکی از نمازهای یومیّه را نذر کند نذر او صحیح است و وجوب آن مؤکّد میشود پس اگر بجا نیاورد کفّاره بر او لازم است و مقدار کفّاره در باب نذر مذکور خواهد شد و چون کفّاره دهد گناه مخالفت نذر تخفیف مییابد امّا گناه ترک نماز بحال خود باقیست و بکفّاره دادن تخفیف نمییابد و اگر شخصی نذر دو رکعت از نمازهای نافله کند بعضی از مجتهدین را مذهب آنستکه واجبست که در هر رکعت بعد از فاتحه سوره بخواند هرچند در نافله سوره واجب نیست و اگر شخصی نذر کند که هر روز دو رکعت نماز گذارد و یکروز عمداً ترک کند نذر او برطرف میشود و لازم نیست که دیگر بگذارد امّا کفّارهٔ خلاف نذر لازم است و اگر نذر کند که سجده بجا آورد نذر او صحیح است امّا اگر نذر کند که رکوعی یا تکبیر احرامی بجا آورد آن نذر باطل است

مقصد هشتم

در نمازها که باجاره واجب میشود هرگاه در ذمّت شخصی نماز واجبی باشد واجب است که وصیّت کند که شخصی را اجاره کنند که نمازی که در ذمّت او است بگذارد و این وقتی است که آن شخص پسر نداشته باشد که اگر پسر دارد قضا نماز پدر بر او است چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد و بر پدر واجبست که پسر را بر آن مطّلع سازد و شخصی را بجهة قضا نماز میّت باجاره گیرند و وجه اجاره را از ثلث متروکات او اخراج باید کرد و اگر وصیّت نکند بر ورثه لازم نیست که اخراج کنند و بعضی از مجتهدین بر آنند که وجه اجارهٔ نماز بطریق وجه اجارهٔ حجّ از اصل ترکه باید داد خواه وصیّت کرده باشد و خواه نکرده باشد و شخصی را که باجاره میگیرند که نماز جهة میّت بگذارد میباید که مسائل ضروری نماز را بداند و عادل باشد و عاجز از بعض افعال نماز مثل قیام و غیر آن نباشد و واجب نیست که بعد از وقوع اجاره علی الفور باشتغال نماز باید اکثر اوقات بآن مشغول باشد بلکه این قدر کافیست که بعضی اوقات بجا آورد

وافوی عدم وجوب است السیّد محمّد کاظم الطباطبائی مدّظلّه العالی

مگر آنکه نماز در هر یک از نذرها مستقلّ ملحوظ بود و باشد نه مجموع من حیث المجموع طباطبائی مدّظلّه العالی

الثانی احوط است بلکه خالی از قوّه نیست طباطبائی مدّظلّه

بجهتی که بحسب عرف گویند که او اشتغال دارد و کاهلی نمیکند و جایز است که دو
شخص را اجاره بجهة قضاء نماز یک شخص باجاره کیرند اما وقت نماز هر یک از آن
جماعت میبایدکه معین باشد تا دیگری در آن وقت بقضاء نماز میت اشتغال
ننماید و نماز او بترتیب قضا شود و چون مرد نماز خود را بجهة قضاء نماز زنی باجاره دهد
مخیر است مابین جهر و اخفات و همچنین اگر زن خود را بجهة قضاء نماز مرد باجاره
دهد بشرط آنکه نامحرم آواز او را نشنود بتفصیلی که قبل از این مذکور شد

مقصد نهم

در نمازی که از پدر فوت شده باشد بر پسر واجبست که بعد از فوت پدر بجا آورد
بدو شرط اول آنکه میت را پسری بزرگتر از او نباشد که اگر بزرگتر باشد بر پسر کوچک
واجب نیست اما اگر دو پسر داشته باشد یا زیاده که همه در سن برابر باشند واجب
که نماز پدر را بالسویه قضا کنند و اگر یک نماز باقی بماند مثل آنکه چهار پسر از او بماند
و پنج نماز از او فوت شده باشد در این صورت قضاء آن یک نماز بر ایشان واجب کفائی
است یعنی هر کدام که بجا آورند از دیگران ساقط میشود دویم آنکه پدر وصیت
نکرده باشد که شخصی را غیر پسر بزرگتر جهة نماز استیجار نماید که اگر وصیت کرده
باشد قضاء نماز پدر از پسر بزرگتر ساقط است و بعضی از مجتهدین شرط ثالث کرده اند
و آن است که آن نماز بواسطه بیماری یا عذرا از پدر فوت شده باشد پس اگر عمدا بعد
از او فوت شده باشد قضاء او بر پسر لازم نمیدانند و بعضی دیگر شرط رابع
کرده اند و آن است که پسر بزرگتر در وقت فوت پدر بالغ و عاقل باشد پس اگر
طفل یا مجنون باشد قضاء نماز پدر را بعد از بلوغ و عقل بر او واجب نمیدانند

مطلب دویم

در نمازهای سنتی و انواع آن بسیار است و در این کتاب از آنجمله بیست و چهار نماز

حاشیه: مناط در جهر و اخفات نایب و متبایست نه منوب عنه لمؤلفه طاب ثراه مد ظله
حاشیه: با از منا درینا برا ظهر لمؤلفه مد ظله
در بیان نماز پدر که فوت شده باشد
حاشیه: بشرطیکه بوصیت عمل شود و الا ساقط نیست لمؤلفه مد ظله
حاشیه: این قول اقوی است هرچند احوط عدم اشتراط است لمؤلفه مد ظله
حاشیه: این شرط ثابت نیست بلکه اقوی و احوط عدم اشتراط است السید محمد کاظم الطباطبائی مد ظله
در بیان نمازهای سنتی

مذکور میشود چنانچه قبل از این مذکور شد **اول** نوافل یومیه است که هر شبانه
روز بجا آورده نان ستنیست و آن سی و چهار رکعتست هشت رکعت نافله ظهر است مقدم
بر ظهر و هشت رکعت نافله عصر است مقدم بر عصر و چهار رکعت نافله مغرب است
بعد از مغرب و دو رکعت نشسته که بیک رکعت حساب است و آنرا وتیره گویند نافله خفتن
است بعد از خفتن و هشت رکعت نماز شب است و دو رکعت نماز شفع است و یک رکعت
نماز وتر و دو رکعت نماز صبح است مقدم بر صبح و اول وقت نافله ظهر از زوال آفتاب
است و آخر آن وقتیست که سایه شاخص بمقدار دو قدم بر سایه وقت زوال افزاید
در جائیکه وقت زوال شاخص را سایه باشد و در جائیکه سایه در وقت زوال معدوم
میشود آخر آن وقتیست که سایه بعد از عدم بدو قدم برسد و مراد از قدم هفت یک
شاخص است و اول وقت نافله عصر فارغ شدنست از نماز ظهر که در اول وقت
گذارده و آخر آن وقتیست که سایه شاخص بمقدار چهار قدم برسد و اول وقت
نافله مغرب فارغ شدنست از نماز مغرب که در اول وقت گذارده شود و آخر آن
برطرف شدن سرخیست که در جانب مغرب بهم میرسد و اول وقت نافله خفتن
فارغ شدنست از نماز خفتن که در اول وقت گذارده شود و آخر آن تا نصف شب
است و وقت نماز شب از نصف شب است تا طلوع فجر دویم و هرچند بفجر دویم
نزدیکتر باشد ثواب آن بیشتر است و اگر بعد از گذاردن چهار رکعت فجر دویم طالع
شود چهار رکعت باقی را مخفف بگذارد و اگر قبل از گذاردن کمتر از چهار رکعت طالع
شود نافله را قطع کند و بنماز صبح اشتغال نماید و جایز است که نماز شب را در اول شب
بگذارد هرگاه نترسد که تا نصف شب بیدار نشود و وقت نماز شفع و وتر بعد از فارغ
شدن نماز شب است و افضل آنست که شفع و وتر را مابین فجر اول و دویم بجا آورد
و وقت نافله صبح بعد از فارغ شدنست از شفع و وتر و وقت آن ممتد است تا پیدا شدن

در بیان فضیلت نوافل و وقت هر یک
حاشیه: و جایز است ایستادن در آن دو چنانچه بعد از این خواهد فهمید هرچند خلاف احتیاط است السید محمد کاظم الطباطبائی مد ظله
حاشیه: بعید نیست بقاء وقت نافله ظهر و عصر تا غروب و تحدید بدو قدم و چهار قدم برای بیان فضیلت است لکن احوط بعد از قدمین و اربعه اقدام ترک نیت اداء و قضا است طباطبائی مد ظله العالی
در تعیین وقت نماز شب

سرحمی مشرق و ادعیه و آداب نوافل یومیه بسیار است و آنرا در کتاب مفتاح الفلاح
بتفصیل مذکور ساخته‌ایم و در این کتاب آنچه اهم است مذکور مینمائیم بدانکه چون زوال
آفتاب متحقق شود یعنی وقت ظهر داخل شود باید که این دعا بخواند که حضرت امام
محمد باقر صلوات الله علیه تعلیم محمد بن مسلم داده و فرموده که محافظت کن چنانکه
محافظت میکنی بر چشمهای خود و آن اینست سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ
وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ
الذُّلِّ وَكَبِّرْهُ تَكْبِيرًا بعد از آن وضو سازد و شروع در نافلهٔ ظهر کند و در رکعت
اول تکبیرات سبعهٔ افتتاحیه را با آن ادعیه بآن طریقی که در فصل تکبیر احرام مذکور
شد بجا آورد و بعد از فاتحه سورهٔ قل هو الله احد بخواند و در رکعت دویم بعد از
فاتحه سورهٔ قل یا ایها الکافرون پس سلام دهد و بعد از سلام سه تکبیر بگوید و
تسبیح فاطمهٔ زهراء علیها السلام بجا آورد و این دعا بخواند اللّٰهُمَّ اِنِّي ضَعِيفٌ فَقَوِّ
فِي رِضَاكَ ضَعْفِي وَخُذْ اِلَى الْخَيْرِ بِنَاصِيَتِي وَاجْعَلِ الْاِيمَانَ مُنْتَهَى رِضَايَ وَبَارِكْ لِي
فِيمَا قَسَمْتَ لِي وَبَلِّغْنِي بِرَحْمَتِكَ كُلَّ الَّذِي اَرْجُو مِنْكَ وَاجْعَلْ لِي وُدًّا وَسُرُورًا لِلْمُؤْمِنِينَ
وَعَهْدًا عِنْدَكَ پس دو رکعت دیگر نافلهٔ ظهر بگذارد بطریقی که ذکر شد سوای شش
تکبیر افتتاحیه و ادعیه آن پس دو رکعت دیگر را بهمان طریق بجا آورد و بعد از هر دو
رکعت از این شش رکعت آنچه میسر باشد از تعقیب بجا آورد و بعد از آن اذان ظهر
بگوید و بعد از آن دو رکعت دیگر نافلهٔ ظهر را بجا آورد و بعد از فارغ شدن از نماز ظهر
و متعلقات آن شروع کند در نافلهٔ عصر و در هر رکعت بعد از فاتحه هر سوره که خواهد
بخواند و چون از دو رکعت اول فارغ شود این دعا بخواند اللّٰهُمَّ اِنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ
الْحَيُّ الْقَيُّومُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ الْخَالِقُ الرَّازِقُ الْمُحْيِي الْمُمِيتُ الْمُبْدِئُ الْبَدِيعُ
لَكَ الْحَمْدُ وَلَكَ الْمَنُّ وَلَكَ الْكَرَمُ وَلَكَ الْجُودُ وَلَكَ الْاَمْرُ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ يَا وَاحِدُ

در بیان نافلهٔ ظهر و تعقیب آن

در بیان نافلهٔ عصر و تعقیب آن

يَا اَحَدُ يَا صَمَدُ يَا مَنْ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا اَحَدٌ وَلَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا
وَلَدًا صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ پس حاجت خود بخواهد و بعد از آن دو رکعت دیگر نافلهٔ عصر
بگذارد و بطریق دو رکعت دیگر نافلهٔ عصر اول پس این دعا بخواند اللّٰهُمَّ رَبَّ السَّمٰوَاتِ
السَّبْعِ وَرَبَّ الْاَرَضِينَ السَّبْعِ وَمَا فِيهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ وَمَا تَحْتَهُنَّ وَرَبَّ الْعَرْشِ
الْعَظِيمِ وَرَبَّ جَبْرَئِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَاِسْرَافِيلَ وَرَبَّ السَّبْعِ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَ
رَبَّ مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاَسْاَلُكَ بِاسْمِكَ الْاَعْظَمِ الَّذِي بِهِ تَقُومُ
السَّمٰوَاتُ وَالْاَرْضُ وَبِهِ تُحْيِي الْمَوْتَى وَتَرْزُقُ الْاَحْيَاءَ وَتُفَرِّقُ بَيْنَ الْمُجْتَمِعِ وَتَجْمَعُ بَيْنَ
الْمُتَفَرِّقِ وَبِهِ اَحْصَيْتَ عَدَدَ الْآجَالِ وَوَزْنَ الْجِبَالِ وَكَيْلَ الْبِحَارِ اَسْاَلُكَ يَا مَنْ هُوَ
كَذٰلِكَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ پس حاجت خود را بخواهد پس دو رکعت دیگر
بگذارد باین طریق و بعد از آن این دعا بخواند اللّٰهُمَّ اِنِّي اَدْعُوكَ بِمَا دَعَاكَ بِهِ عَبْدُكَ
يُونُسُ اِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ اَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ
سُبْحَانَكَ اِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَاسْتَجَبْتَ لَهُ وَنَجَّيْتَهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذٰلِكَ تُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ
فَاِنَّهُ دَعَاكَ وَهُوَ عَبْدُكَ وَاَنَا اَدْعُوكَ وَاَنَا عَبْدُكَ وَسَاَلَكَ وَهُوَ عَبْدُكَ وَاَنَا
اَسْاَلُكَ وَاَنَا عَبْدُكَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَسْتَجِيبَ لِي كَمَا اسْتَجَبْتَ لَهُ وَ
كَشَفْتَ مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْتَهُ اَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ فَاِنَّهُ دَعَاكَ وَهُوَ عَبْدُكَ وَاَنَا اَدْعُو
وَاَنَا عَبْدُكَ وَسَاَلَكَ وَهُوَ عَبْدُكَ وَاَنَا اَسْاَلُكَ وَاَدْعُوكَ بِمَا دَعَاكَ بِهِ عَبْدُكَ
اَيُّوبُ اِذْ مَسَّهُ الضُّرُّ فَدَعَاكَ اَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فَاسْتَجَبْتَ لَهُ
وَكَشَفْتَ مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْتَهُ اَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ فَاِنَّهُ دَعَاكَ وَهُوَ عَبْدُكَ وَاَنَا
اَدْعُوكَ وَاَنَا عَبْدُكَ وَسَاَلَكَ وَهُوَ عَبْدُكَ وَاَنَا اَسْاَلُكَ وَاَنَا عَبْدُكَ اَنْ تُصَلِّيَ
عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تُفَرِّجَ عَنِّي كَمَا فَرَّجْتَ عَنْهُ وَاَنْ تَسْتَجِيبَ لِي كَمَا اسْتَجَبْتَ لَهُ وَ
اَدْعُوكَ بِمَا دَعَاكَ بِهِ عَبْدُكَ يُوسُفُ اِذْ فَرَّقْتَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اَهْلِهِ وَهُوَ فِي السِّجْنِ

در تعقیب نافلهٔ عصر و دعای آن

ینبغی ان یقرء تقدر بالیاء مبنیا للمفعول

در بعض از تعقیبات نماز ظهر

فانّه دعاك وهو عبدك وانا عبدك وسألك وهو عبدك وانا اسألك وانا
عبدك ان تصلّی علی محمّد وال محمّد وان تفرّج عنّی كما فرّجت عنه وان تستجیب لی كما
استجبت له فصلّ علی محمّد وال محمّد پس حاجت خود را بخواهد وبعد از ان دو ركعت
دیگر نافلهٔ عصر را بگذارد پس این دعا بخواند یا من اظهر الجمیل وستر القبیح یا من لم
یؤاخذ بالجریرة ولم یهتك الستر یا كریم الصفح یا عظیم المنّ یا حسن التجاوز یا واسع
المغفرة یا باسط الیدین بالرحمة یا سامع كلّ نجوی ویا منتهی كلّ شكوی یا مبتدئًا
بالنعم قبل استحقاقها یا ربّاه یا ربّاه یا ربّاه یا ربّاه یا سیّداه یا سیّداه یا سیّداه
یا غایة رغبتاه یا ذا الجلال والاكرام اسألك بحقّ محمّد وعلیّ وفاطمة والحسن
والحسین وعلیّ ومحمّد وجعفر وموسی وعلیّ ومحمّد وعلیّ والحسن ومحمّد صاحب
الزمان سلام الله علیهم اجمعین ان تصلّی علی محمّد وال محمّد وان تكشف كربی
وتغفر ذنبی وتنفّس همّی وتفرّج غمّی وتصلح شأنی فی دینی ودنیای واخرتی
وان تدخلنی الجنّة ولا تشوّه خلقی بالنار ولا تفعل بی ما انا اهله برحمتك یا ارحم
الراحمین پس اذان واقامت بگوید برای نماز عصر وبعد از نماز عصر تعقیب بجا اورد
وبعد از ان بگوید استغفر الله الّذی لا اله الّا هو الحیّ القیّوم الرحمن الرحیم ذو
الجلال والاكرام واسأله ان یتوب علیّ توبة عبد ذلیل خاضع فقیر بائس مسكین
مستكین مستجیر لا یملك لنفسه ضرًّا ولا نفعًا ولا حیوة ولا نشورًا اللهمّ انّی
اعوذ بك من نفس لا تشبع ومن قلب لا یخشع ومن علم لا ینفع ومن صلوة لا ترفع
ومن دعاء لا یسمع اللهمّ انّی اسألك الیسر بعد العسر والفرج بعد الكرب
والرخاء بعد الشدّة اللهمّ ما بنا من نعمة فمنك وحدك لا شریك لك لا اله الّا
انت استغفرك واتوب الیك وسنّتست كه بعد از نماز عصر هفتاد نوبت استغفار
كند وسورهٔ انّا انزلناه فی لیلة القدر ده نوبت بخواند وبعد از ان دو سجدهٔ شكر

در بعضی از تعقیبات نماز عصر

ولا قوّة ... ظ

در کیفیت نماز مغرب و فضیلت نوافل آن

بجا اورد بطریقی كه قبل از این مذكور شد وباید كه اخر دعاهائی كه بعد از نماز عصر
میخواند این دعا باشد اللهمّ انّی وجّهت وجهی الیك واقبلت بدعائی علیك
راجیًا اجابتك طامعًا فی مغفرتك طالبًا ما اوجبت به علی نفسك مستنجزًا وعدك
اذ تقول ادعونی استجب لكم فصلّ علی محمّد وال محمّد واقبل الیّ بوجهك وارحمنی
واستجب دعائی یا اله العالمین **فصل** چون وقت نماز مغرب داخل شود
باید كه بی تأخیر متوجّه بنماز مغرب شود بجهة انكه وقت ان مضیّق است چنانكه قبل
از این مذكور شد وبعد از انكه نماز مغرب بگذارد وتعقیب را بطریقی كه مذكور
شد بجا اورد سه نوبت بگوید الحمد لله الّذی یفعل ما یشاء ولا یفعل ما یشاء
غیره پس نافلهٔ مغرب را بگذارد واز ائمّهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
مبالغه وتأكید در گذاردن نافلهٔ مغرب بسیار است چنانچه از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه منقولست كه انحضرت فرمودند بحارث بن مغیرة كه ترك
مكن چهار ركعت را بعد از مغرب در سفر ودر حضر اگرچه گریخته باشی از اعداء
وایشان در عقب تو باشند ومكروهست حرف زدن میانهٔ چهار ركعت نافلهٔ
مغرب وهرگاه فوت شود وقت نافلهٔ مغرب قضا كند انرا همچو سایر نوافل و
چون شروع در نافلهٔ مغرب كند هفت تكبیر افتتاحیه را با ادعیهٔ ثلثه بجا اورد و
در ركعت اوّل بعد از حمد سورهٔ قل هو الله احد سه نوبت بخواند ودر ركعت دوّم
بعد از حمد سورهٔ انّا انزلناه بخواند واگر خواهد در ركعت اوّل سورهٔ قل یا ایّها الكا
بخواند ودر ركعت دوّم سورهٔ قل هو الله احد واگر در هر دو ركعت بالحمد تنها اكتفا
كند جایز است همچنانكه در سایر نوافل وباید كه قرائت را در نافلهٔ مغرب وجمیع
نوافل شب بلند بخواند وبعد از فارغ شدن از دو ركعت اوّل این دعا بخواند اللهمّ
انّك تری ولا تری وانت بالمنظر الاعلی وانّ الیك الرجعی والمنتهی وانّ لك

بعنی وقت فضیلت از السیّد محمّد كاظم الطباطبائی مدّظلّه

در کیفیت تعقیب نماز مغرب و تعقیب نافله

سرمداً الابد بحمد الخلائق وشكرهم اجمعين لكنت مقصراً في بلوغ اداء شكر
خفي نعمة من نعمائك علي ولو اني كربت معادن حديد الدنيا بانيابي وحرثت
اراضيها باشفار عيني وبكيت من خشيتك مثل بحور السموات والارضين دماً
وصديداً لكان ذلك قليلاً مني في كثير ما يجب من حقك علي ولو انك الهي عذبتني
بعد ذلك بعذاب الخلائق اجمعين وعظمت للنار خلقي وجسمي وملأت طبقات
جهنم مني حتى لا يكون في النار معذب غيري ولا يكون لجهنم حطب سواي لكان
ذلك بعدلك علي قليلاً في كثير ما استوجبه من عقوبتك پس ده نوبت بگويد
يا الله يا الله پس ابتدا بخواند اللهم صل على محمد وآله وارحمني وثبتني على دينك
ودين نبيك ولا تزغ قلبي بعد اذ هديتني وهب لي من لدنك رحمة انك انت الوهاب

فصل بعد از فارغ شدن از هشت ركعت نماز شب وآداب ادعيه شروع كند
كند در دو ركعت شفع ومفرده وتر وافضل اوقات آن ما بين فجر اول وفجر دوم
است ودر هر يك از دو ركعت شفع بعد از حمد سوره توحيد بخواند واگر خواهد
در ركعت اول سوره قل اعوذ برب الفلق ودر ركعت دوم سوره قل اعوذ برب
الناس بخواند وبعد از سلام دادن اين دعا بخواند الهي تعرض لك في هذا الليل
المتعرضون وقصدك فيه القاصدون وامل فضلك ومعروفك الطالبون و
لك في هذا الليل نفحات وجوائز وعطايا ومواهب تمن بها على من تشاء من
عبادك وتمنعها من لم تسبق له العناية منك وها انا ذا عبدك الفقير اليك المؤمل
فضلك ومعروفك فان كنت يا مولاي في هذه الليلة تفضلت على احد من خلقك
وعدت عليه بعائدة من عطفك فصل على محمد وآله الطيبين الطاهرين الخيرين
الفاضلين وجد علي بطولك ومعروفك يا رب العالمين وصلى الله على محمد
خاتم النبيين وآله الطاهرين الذين اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً

ان الله حميد مجيد اللهم اني ادعوك كما امرت فاستجب لي كما وعدت
انك لا تخلف الميعاد پس اشتغال نمايد بگذاردن مفرده وتر وافتتاح كند
بتكبيرات سبعه وادعيه ثلثه وبخواند در او بعد از حمد سوره توحيد را سه نوبت
ومعوذتين پس بردارد دستها را برابر رو وقنوت كند در حاليكه گريه بكند يا
بگرياند خود را باين دعا لا اله الا الله الحليم الكريم لا اله الا الله العلي العظيم
سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضين السبع وما فيهن وما بينهن
ورب العرش العظيم اللهم انت الله نور السموات والارض وانت الله
زين السموات والارض وانت الله جمال السموات والارض وانت الله
عماد السموات والارض وانت الله قوام السموات والارض وانت الله صريخ
المستصرخين وانت الله غياث المستغيثين وانت الله المفرج عن المكروبين
وانت الله المروح عن المغمومين وانت الله مجيب دعوة المضطرين وانت
الله اله العالمين وانت الله الرحمن الرحيم وانت الله كاشف السوء وانت
الله بك تنزل كل حاجة يا الله ليس يرد غضبك الا حلمك ولا ينجي من عقابك
الا رحمتك ولا ينجي منك الا التضرع اليك فهب لي من لدنك يا الهي رحمة
تغنيني بها عن رحمة من سواك بالقدرة التي بها احييت جميع ما في البلاد و
بها تنشر ميت العباد ولا تهلكني غماً حتى تغفر لي وترحمني وتعرفني الاستجابة
في دعائي وارزقني العافية الى منتهى اجلي واقلني عثرتي ولا تشمت بي عدوي
ولا تمكنه من رقبتي اللهم ان رفعتني فمن ذا الذي يضعني وان وضعتني فمن
ذا الذي يرفعني وان اهلكتني فمن ذا الذي يحول بينك وبيني او يتعرض لك
في شيء من امري وقد علمت ان ليس في حكمك ظلم ولا في نقمتك عجلة فانما
يعجل من يخاف الفوت وانما يحتاج الى الظلم الضعيف وقد تعاليت عن ذلك

يا الهي فلا تجعلني للبلاء غرضا ولا لنقمتك نصبا ومهلني ونفسني واقلني عثرتي
ولا تتبعني ببلاء على اثر بلاء فقد ترى ضعفي وقلة حيلتي استعيذ بك الليلة
فاعذني واستجير بك من النار فاجرني واسألك الجنة فلا تحرمني پس بخواند در
قنوت هر دعا كه خواهد وهفتاد نوبت استغفار كند باين طريق استغفر الله ربي
واتوب اليه وبعد از ان دعا كند از براى چهل شخص يا بيشتر از برادران مؤمن
باين طريق اللهم اغفر لفلان وفلان واسم ايشان را ذكر كند تا اخر واكر صد
نوبت استغفار كند افضل است وثواب ان بيشتر است پس هفت نوبت بكويد
استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم لجميع ظلمي وجرمي واسرافي على نفسي
واتوب اليه پس بكويد رب اسأت وظلمت نفسي وبئس ما صنعت وهذه يدي
يا رب جزاء بما كسبت وهذه رقبتي خاضعة لما اتيت وها انا ذا بين يديك
فخذ لنفسك من نفسي الرضا حتى ترضى لك العتبى لا اعود پس سيصد نوبت
بكويد العفو العفو پس بكويد رب اغفر لي وارحمني وتب علي انك انت التواب
الرحيم وبدانكه قنوت در نماز وتر در ركعت سيم است پس در ركعت دويم شفع
قنوت نخواند واكر وقت تنك باشد از تطويل قنوت اختصار كند بر انچه وقت
وسعت ان داشته باشد وبعد از سلام تسبيح فاطمه زهرا عليها السلم بجا اورد
وبعد از ان سجده كند وابتدا بخواند اللهم صل على محمد واله وارحم ذلي بين
يديك وتضرعي اليك ووحشتي من الناس وانسني بك يا كريم يا كائنا بعد كل
شيء يا كائنا قبل كل شيء يا مكون كل شيء لا تفضحني فانك بي عالم ولا تعذبني فانك علي
قادر اللهم اني اعوذ بك من كرب الموت ومن سوء المرجع في القبور ومن
الندامة يوم القيمة اسألك عيشة هنيئة وميتة سوية ومنقلبا كريما غير
مخز ولا فاضح اللهم ان مغفرتك اوسع من ذنوبي ورحمتك ارجى عندي

من عملي فصل على محمد وال محمد واغفر لي يا حيا لا يموت وبعد از فارغ شدن
از مفرده وتر وانچه متعلق است بان از ادعيه واداب در ركعت نافله صبح را بكذارد
ودر ركعت اول بعد از حمد سوره قل يا ايها الكافرون را بخواند ودر ركعت دويم
در ركعت دويم بعد از حمد سوره قل هو الله پس چون سلام دهد بر پهلوی راست
بخوابد رو بقبله وجانب راست رو را بدست راست بكذارد واين دعا بخواند
استمسكت بعروة الله الوثقى التي لا انفصام لها واعتصمت بحبل الله المتين
واعوذ بالله من شر فسقة العرب والعجم ومن شر فسقة الجن والانس ربي الله
ربي الله ربي الله امنت بالله وتوكلت على الله ولا حول ولا قوة الا بالله العلي
العظيم ومن يتوكل على الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لكل شيء
قدرا حسبي الله ونعم الوكيل اللهم من اصبح وله حاجة الى مخلوق فان حاجتي
ورغبتي اليك وحدك لا شريك لك الحمد لله رب الصباح الحمد لله فالق
الاصباح الحمد لله ناشر الارواح الحمد لله قاسم المعاش الحمد لله جاعل الليل
سكنا والشمس والقمر حسبانا ذلك تقدير العزيز العليم اللهم صل على محمد
وال محمد واجعل في قلبي نورا وفي بصري نورا وعلى لساني نورا ومن بين يدي
نورا ومن خلفي نورا وعن يميني نورا وعن شمالي نورا ومن فوقي نورا ومن تحتي نورا
واعظم لي النور واجعل لي نورا امشي به في الناس ولا تحرمني نورك يوم القيمة
پس بخواند اية الكرسي وقل اعوذ برب الناس وقل اعوذ برب الفلق وپنج اية اخر
سوره ال عمران ان في خلق السموات والارض واختلاف الليل والنهار لايات
لاولي الالباب الذين يذكرون الله قياما وقعودا وعلى جنوبهم ويتفكرون في
خلق السموات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانك فقنا عذاب النار
ربنا انك من تدخل النار فقد اخزيته وما للظالمين من انصار ربنا اننا

سَمِعنا مُنادِیاً یُنادی لِلایمانِ اَن آمِنوا بِرَبِّکُم فَآمَنّا رَبَّنا فَاغفِر لَنا ذُنوبَنا وَکَفِّر
عَنّا سَیِّئاتِنا وَتَوَفَّنا مَعَ الاَبرارِ رَبَّنا وَآتِنا ما وَعَدتَنا عَلی رُسُلِکَ وَلا تُخزِنا یَومَ
القِیمَةِ اِنَّکَ لا تُخلِفُ المیعادَ پس تسبیح فاطمه زهرا علیها السلم بجا آورد و بعد از
آن صد نوبت بگوید سُبحانَ رَبِّیَ العَظیمِ وَبِحَمدِه اَستَغفِرُ اللهَ رَبّی وَاَتوبُ اِلَیهِ بعد
از آن هفت نوبت بگوید بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیمِ لا حَولَ وَلا قُوَّةَ اِلّا بِاللهِ العَلِیِّ
العَظیمِ پس دو سجدهٔ شکر بجا آورد بطریقی که قبل از این مذکور شد و این دعا را
نیز بخواند اَللّهُمَّ رَبَّ الفَجرِ وَاللَّیالِی العَشرِ وَالشَّفعِ وَالوَترِ وَاللَّیلِ اِذا یَسرِ وَرَبَّ
کُلِّ شَیءٍ وَاِلهَ کُلِّ شَیءٍ وَخالِقَ کُلِّ شَیءٍ وَمَلیکَ کُلِّ شَیءٍ صَلِّ اللهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ
مُحَمَّدٍ وَافعَل بی وَبِفُلانٍ وَفُلانٍ یعنی نام برادران مؤمن ببرد ما اَنتَ اَهلُهُ وَلا
تَفعَل بِنا ما نَحنُ اَهلُهُ فَاِنَّکَ اَهلُ التَّقوی وَاَهلُ المَغفِرَةِ **دویم** از نمازها
سنتی نمازیست که بحضرت رسالت پناه منسوبست و آن دو رکعت است در هر
رکعتی فاتحه یکنوبت و اِنّا اَنزَلناهُ پانزده نوبت و در رکوع نیز اِنّا اَنزَلناهُ پانزده
نوبت بخواند و همچنین در هر سر برداشتن از رکوع و در هر سجود و در هر سر برداشتن
از سجود **سیم** نمازیست که بحضرت امیر المؤمنین علی علیه السلم منسوبست و آن
چهار رکعت است بدو سلام در هر رکعت فاتحه یکنوبت بخواند و قُل هُوَ اللهُ پنجاه
نوبت **چهارم** نمازیست که بحضرت فاطمهٔ زهراء علیها السلم منسوبست و آن دو رکعت
است در رکعت اول فاتحه یکنوبت و اِنّا اَنزَلناهُ صد بار و در رکعت دویم فاتحه
یکبار و قُل هُوَ اللهُ صد بار **پنجم** نمازیست که منسوبست بجعفر طیار رضی الله
عنه و آن چهار رکعت است بدو سلام در رکعت اول بعد از فاتحه اِذا زُلزِلَت بخواند
و در رکعت دویم بعد از فاتحه وَالعادِیاتِ و در رکعت سیم بعد از فاتحه اِذا جاءَ
و در رکعت چهارم بعد از فاتحه قُل هُوَ اللهُ و قبل از هر رکوع سُبحانَ اللهِ وَالحَمدُ

لِلّهِ وَلا اِلهَ اِلّا اللهُ وَاللهُ اَکبَرُ پانزده نوبت بخواند و در هر رکوع ده نوبت و در
هر سر برداشتن از سجده ده نوبت این تسبیح در این نماز سیصد نوبت گفته
میشود و این نماز را اگر هر شب گذارند ثواب عظیم دارد و اگر میسر نشود هر هفته
یکنوبت گذارند و الا هر ماه یکنوبت و الا هر سال یکنوبت و اگر شخصی نوافل
یومیه را باین طریق گذارد ثواب هر دو را در می یابد و بعضی از مجتهدین بر آنند
که نماز واجب یومیه را نیز باین طریق میتوان گذارد و مصلی ثواب هر دو را خواهد
یافت و جایز است که در رکعت اول این نماز بجای این سوره سورهٔ قُل هُوَ اللهُ
بخواند و سنت است که چون از این نماز فارغ شود این دعا بخواند سُبحانَ مَن
لَبِسَ العِزَّ وَالوَقارَ سُبحانَ مَن تَعَطَّفَ بِالمَجدِ وَتَکَرَّمَ بِهِ سُبحانَ مَن لا یَنبَغِی التَّسبیحُ
اِلّا لَهُ سُبحانَ مَن اَحصی کُلَّ شَیءٍ عِلمُهُ سُبحانَ ذِی المَنِّ وَالنِّعَمِ سُبحانَ ذِی القُدرَةِ
وَالکَرَمِ سُبحانَ ذِی العِزَّةِ وَالفَضلِ سُبحانَ ذِی القُوَّةِ وَالطَّولِ وَالاَمرِ اَللّهُمَّ
اِنّی اَسئَلُکَ بِمَعاقِدِ العِزِّ مِن عَرشِکَ وَمُنتَهَی الرَّحمَةِ مِن کِتابِکَ وَبِاسمِکَ الاَعظَمِ
وَکَلِماتِکَ التّامّاتِ الَّتی تَمَّت صِدقاً وَعَدلاً صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَاَهلِ بَیتِهِ بعد از آن
حاجت خود را بخواهد **ششم** نماز اعرابی و آن ده رکعتست دو رکعت بیک سلام
بعد از آن هشت رکعت دیگر هر چهار رکعت بیک سلام و وقتش چاشت روز جمعه
است در رکعت اول بعد از فاتحه قُل اَعوذُ بِرَبِّ الفَلَقِ هفت نوبت بخواند و در
رکعت دویم بعد از فاتحه قُل اَعوذُ بِرَبِّ النّاسِ هفت نوبت و چون سلام دهد
آیة الکرسی را هفت نوبت بخواند و بعد از آن هشت رکعت باقی را بگذارد و در هر رکعت
بعد از فاتحه سورهٔ اِذا جاءَ یکنوبت بخواند و قُل هُوَ اللهُ بیست و پنج نوبت و چون
سلام دهد هفتاد نوبت بگوید سُبحانَ اللهِ رَبِّ العَرشِ الکَریمِ وَلا حَولَ وَلا قُوَّةَ
اِلّا بِاللهِ العَلِیِّ العَظیمِ **هفتم** نماز طلب باران و آنرا نماز استسقا گویند و

در نماز استسقاء

و اگر در مکه باشد ـ

در پیش روند ـ

در کیفیت آن

در نماز عید غدیر و بعضی مستحبات آن روز

کذاردن آن بجماعت افضل است و سنتست که امام در خطبه روز جمعه مردم را امر
کند بتوبه و بانکه سه روز بعد از روز جمعه روزه بدارند و در روز سیم که روز دوشنبه
است بصحرا روند اگر در مکه نباشند که در مکه این نماز را در مسجد الحرام کذارند و
سنتست که پا برهنه بخضوع و خشوع و استغفار کنان بصحرا روند و مردان پیر
و زنان پیر و اطفال و چهارپایان را ببرند و اطفال را از مادران جدا سازند و زنان
جوان و مخالفان ملت را همراه نبرند و موذنان پیش پیش باشند و در وقت نماز
بجا اذان سه نوبت الصلوه بگویند و وقت این نماز وقت نماز عید است و آن دو
رکعتست بطریق نماز عید مکرر دعا قنوت که در قنوت این نماز این دعا بخواند اللهم
اسق عبادك وبهائمك وانشر رحمتك واحي بلادك الميتة و چون از نماز فارغ
شوند پیش نماز بر منبر رود و ردا خود را بگرداند یعنی انچه بر دوش راستست بر دوش
چپ اندازد و بر عکس و دو خطبه بخواند و چون از خطبه فارغ شود رو بقبله کند
و صد نوبت الله اکبر بگوید و بعد از آن رو بجانب چپ کند و صد نوبت سبحان
الله بگوید و بعد از آن رو بجانب حاضران کند و صد نوبت الحمد لله بگوید و همه
حاضران با او جمیع این ذکرها را با واز بلند بگویند هشتم نماز عید غدیر است
و آن دو رکعتست در هر رکعت فاتحه یکنوبت بخواند و هر یك از ایه الکرسی و انا
انزلناه و قل هو الله را ده نوبت بخواند و اول وقت آن قبل از زوال است به نیم
ساعت و سنتست که بعد از نماز دعا طویل که در مصباح مذکور است بخواند
و بعد از دعا حاجت خود را بطلبد و خطبه این نماز قبل از نماز است بطریق نماز
جمعه و زیارت حضرت امیر المومنین علیه السلام از دور و نزدیك در این روز سنتست
است و در حدیث امده که شهرت عید غدیر در اسمان بیش از زمین است و ثواب
تصدق بکند هم در این روز برابر ثواب تصدق هزار هزار درهم است و غسل

۲ و بعد از آن رو بجانب راست کند و صد نوبت لا اله الا الله بگوید

در ذکر نماز اول هر ماه

در نماز نافله ماه رمضان و کیفیت آن و کمیت آن

در نماز روز مبعث حضرت رسول صلعم

کردن و روزه داشتن و روزه دار را افطار کردن در این روز ثواب عظیم دارد
نهم نماز روز اول هر ماه و آن دو رکعتست در رکعت اول فاتحه یکبار بخواند و
قل هو الله سی بار و در رکعت دویم فاتحه یکبار و انا انزلناه سی بار دهم نماز نافله
ماه رمضان و آن هزار رکعتست و کذاردن آن بدو طریق است طریق اول انکه در
شب اول تا بیست شب هر شب بیست رکعت کذارد هشت رکعت میانه شام و
خفتن و دوازده رکعت بعد از خفتن و در شب نوزدهم صد رکعت افزاید تا پانصد
رکعت که باقی میماند در ده شب اخر هر شبی سی رکعت بگذارند هشت رکعت میانه
شام و خفتن و بیست و دو رکعت بعد از خفتن و در شب بیست و یکم صد رکعت افزایند
و همچنین در شب بیست و سیم طریق دویم انکه در هر شب یك از شب نوزدهم و
بیست و یکم و بیست و سیم بصد رکعت اکتفا کند و از هشتاد رکعت که میماند چهل
رکعت را در چهار روز جمعه بگذارد در هر روز ده رکعت چهار رکعت نماز حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام و دو رکعت نماز فاطمه زهراء علیها السلام و چهار رکعت نماز
جعفر طیار و اگر پنج جمعه در ماه رمضان اتفاق افتد مخیر است اگر خواهد در
یك جمعه هیچ نگذارد و اگر خواهد چند رکعت از آن جمله در جمعه پنجم بگذارد
و از چهل رکعت باقی بیست رکعت نماز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در شب
جمعه اخر بگذارد و بیست رکعت نماز حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در شب شنبه
که بعد از جمعه اخراست بگذارد و اگر ماه رمضان از سی روز کمتر باشد نماز شب
سی ام ساقط است و قضا آن شرعی نیست و هر چه عمدا از آن کذارده نشود قضا
آن سنتست یازدهم نماز روز مبعث حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
و اله و آن بیست و هفتم ماه رجب است و این نماز دوازده رکعتست هر دو رکعت
بیک سلام در هر وقت از آن روز که خواهد بگذارد و در هر رکعت فاتحه یکبار و هر

نماز شب و روز مبعث بهتر دیگر نیز وارد است السید محمد کاظم الطباطبائی مدظله

دعا بخواند اللّهمّ انّی استودعک نفسی واهلی ومالی ودینی ودنیای وآخرتی وخواتیم عملی **بیست و یکم** نماز توبه وآن دو رکعتست در هر رکعت فاتحه و هر سوره که خواهد بخواند واین نماز را بعد از توبه وغسل توبه بگذارد و چون از نماز فارغ شود دعاء توبه را که در صحیفه کامله مذکورست بخواند **بیست و دویم** نماز هدیه میت است وآن دو رکعتست در رکعت اول فاتحه یکنوبت وآیة الکرسی یکنوبت ودر رکعت دویم فاتحه یکنوبت وانّا انزلناه ده نوبت و چون سلام دهد بگوید اللّهمّ صلّ علی محمّد وآل محمّد وابعث ثواب هاتین الرکعتین الی قبر فلان ونام میت را ببرد ووقت این نماز شب اول دفن میت است **بیست و سیم** نماز روز عاشورا وآن چهار رکعتست بدو سلام در رکعت اول فاتحه یکنوبت بخواند و قل یا ایّها الکافرون یک نوبت و در رکعت دویم فاتحه یکنوبت و قل هو الله یکنوبت و در رکعت سیم فاتحه یکنوبت و سوره احزاب یکنوبت و در رکعت چهارم فاتحه یک نوبت و سوره منافقین یکنوبت و بعد از نماز زیارت حضرت امام حسین علیه السلام کند **بیست و چهارم** نماز روز نوروز است وآن چهار رکعتست بدو سلام در رکعت اول فاتحه یکنوبت وانّا انزلناه ده نوبت و در رکعت دویم بعد از فاتحه ده نوبت قل یا ایّها الکافرون و در رکعت سیم بعد از فاتحه ده نوبت قل هو الله احد و در رکعت چهارم بعد از فاتحه هر یک از قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس ده نوبت و بعد از سلام بسجده رود واین دعا را در سجده بخواند اللّهمّ صلّ علی محمّد وآل محمّد الاوصیاء المرضیّین وعلی جمیع انبیائک ورسلک بافضل صلواتک وبارک علیهم بافضل برکاتک وصلّ علی ارواحهم واجسامهم اللّهمّ بارک علی محمّد وآل محمّد وبارک لنا فی یومنا هذا الذی فضّلته وکرّمته وشرّفته وعظّمت خطره اللّهمّ بارک لی فیما اعطیتنی حتّی لا اشکر احدا غیرک ووسّع علیّ فی رزقی یا ذا الجلال والاکرام ووقت این نماز

در بیان نماز و تعقیب

در نماز هدیه میت و نماز لیلة الدفن

در نماز روز عاشورا

در نماز روز نوروز

بعد از فارغ شدن از نماز ظهر وعصر و نافله آن که در اول وقت گذارده شود

مطلب سیم

در بیان احکام خللی که در نماز واقع میشود ودر آن سه مقصد است

مقصد اول

در بیان احکام خللی که موجب بطلان نماز است وآن بیست و سه امر است **اول** حدث کردن در اثنای نماز خواه از روی عمد واقع شود وخواه از روی سهو و خواه از روی اختیار وخواه از روی اضطرار وخواه قبل از سر برداشتن از سجده آخر نماز وخواه بعد از آن وشیخ ابن بابویه بر آنست که اگر حدث در نماز بعد از سر برداشتن از سجده آخر واقع شود نماز باطل نمیشود وواجبست که وضو بسازد ونماز را باتمام رساند **دویم** عمداً پشت بقبله کردن بضرورت واگر ضرورت باشد مثل وقت جنگ که خصم رو بقبله باشد ووقت نماز تنگ شده باشد نماز باطل نیست امّا اگر پشت بقبله کردن از روی سهو واقع شود در این صورت شرط بطلان نماز آنست که وقت نماز باقی باشد که اگر بعد از خروج وقت بخاطر رسد که پشت بقبله نماز کرده این نماز صحیح است چنانکه در بحث قبله مذکور شد **سیم** انحراف از قبله بجانب یمین یا یسار از روی عمد که بی ضرورت واقع شود امّا اگر از روی سهو باشد وقتی آن نماز باطل است که وقت نماز باقی باشد چنانکه سابقا مذکور شد **چهارم** هر گاه ظاهر شود که غسل یا وضو یا تیمم خللی داشته مثل آنکه ظاهر شود که بعضی اعضا را نشسته یا مسح نکرده یا آب وضوء یا غسل یا خاک تیمم مضاف بوده یا مشتبه بمضاف یا نجس بوده یا مشتبه بنجس یا آب یا خاک غصبی بوده یا مشتبه بغصبی ذا نسته وضو یا غسل یا تیمم کرده باشد امّا اگر در وقت وضو یا غسل یا تیمم عالم بغصبیت یا اشتباه نباشد وبعد از آن ظاهر شود که غصبی بوده یا مشتبه بغصبی در این

در بیان خللی که در نماز واقع میشود

در بیان خللی که موجب بطلان نماز است

در بحث قبله مذکور شد که در صورتی که قضا اکند السید محمد کاظم الطباطبائی سلّمه الله تعالی مدّ ظلّه العالی
منه
ومذکور شد که احوط قضا است اگر بعد تبیین وقت رسیده باشد طباطبائی مدّ ظلّه العالی

صورت نمازیکه صحیح است **پنجم** هرگاه نداند که یک رکعت گذارده یا دو رکعت **ششم**
شک در عدد رکعات نماز مغرب کردن **هفتم** رکنی از ارکان خمسه نماز که نیت و
تکبیرة الاحرام و قیام و رکوع و دو سجده است زیاد یا کم کردن اگر چه از روی سهو باشد
هشتم فعل کثیر در اثنای نماز کردن بجنبشی که در عرف او را مصلی نگویند اگر چه سهو
باشد امّا اگر فعل قلیل باشد مثل کفش کندن یا عقرب یک ضرب کشتن یا یک قدم
پیش یا پس رفتن نماز باطل نمیشود **نهم** سکوت طویل کردن بطوریکه فعل کثیر کرده در
عرف او را مصلی نگویند **دهم** یک رکعت یا زیاد فراموش کردن و بخاطر نرسد مگر
مگر وقتی که در ما بین امری از او صادر شده باشد که نماز بآن باطل شود عمدًا و سهوًا
مثل حدث یا پشت بقبله کردن امّا اگر در ما بین امری صادر شده باشد که اگر
عمدًا صادر شود نماز باطل میشود و اگر سهوًا صادر شود نماز باطل نمیشود مثل
تکلّم بدو حرف در این صورت نماز باطل نمیشود و باتمام باید رسانید **یازدهم** در نماز
چهار رکعتی یک رکعت سهوًا زیاده کردن بشرط آنکه در رکعت چهارم بمقدار تشهد
نشسته باشد که اگر بمقدار تشهد نشسته باشد نماز او صحیح است هر چند تشهد
نخوانده باشد **دوازدهم** کل نماز را پیش از وقت بجا آوردن خواه عمدًا و خواه
سهوًا امّا اگر بگمان آنکه وقت داخل شده نماز بگذارد و در اثنای نماز وقت داخل شود
در این صورت نماز او صحیح است **سیزدهم** دانسته در مکان غصبی یا جامه
غصبی نماز گذاردن **چهاردهم** در جامه یا بدن نجس که پیش از نماز میدانست
که نجس است و بعد از آن فراموش کرد نماز گذاردن **پانزدهم** بی تقیه عمدًا
بطریق سنیان دست بسته نماز خواندن **شانزدهم** در اثنای نماز عمدًا چیزی خوردن هر چند
اندک باشد **هفدهم** عمدًا بدو حرف تکلّم نمودن **هیجدهم** عمدًا بقهقهه خندیدن
نوزدهم ز برای امور دنیا عمدًا گریه کردن **بیستم** عمدًا ترک واجبی از واجبات نماز

وهم چنین هرگاه نداند دو رکعت است یا سه یا دو رکعت است یا چهار یا دو و رکعت است یا سه یا چهار پیش از اکمال سجدتین طباطبائی مدظله العالی

وهم چنین نماز صبح وهر نماز واجب دو رکعتی غیر از نماز احتیاط طباطبائی مدظله العالی

یعنی ما حی صورت صلوة باشد طباطبائی مدظله

زیادهٔ رکعت مطلقا مبطل است چه نماز چهار رکعتی چه غیر آن بمقدار تشهد نشسته باشد یا نه بلی در چهار رکعتی هرگاه در چهارم بمقدار تشهد نشسته باشد بعضی قائل بصحت شده اند مثل این مرحوم است لکن اقوی بطلان است در این هم طباطبائی دام ظله

بشرط آنکه ظن معتبر داخل در وقت شده باشد امّا هرگاه بظن غیر معتبر باشد باید اعاده کند طباطبائی مدظله العالی

اگر چه رکن نباشد امّا اگر بجهة جهل بمسئله عمدًا ترک کند جهر را در جائی که جهر واجب
است یا اخفات را در جائی که اخفات واجب است نماز صحیح است **بیست و یکم** عمدًا زیاد
کردن واجبی از واجبات نماز را اگر چه رکن نباشد **بیست و دوّیم** عمدًا انحراف
قلیل از قبله کردن که بحد یمین یا یسار نرسد **بیست و سیّم** کشف عورت خود کردن

مقصد دوّیم

در بیان احکام خللی که بوقوع آن نماز باطل نمیشود و آن دو نوع است نوع اوّل در
بیان خللی که بواسطهٔ آن سجدهٔ سهو واجب نمیشود نوع دوّیم در بیان خللی
که بواسطهٔ آن سجدهٔ سهو واجب است و احکام این دو نوع در دو فصل بفصل مبیّن

فصل اوّل

در بیان خللی که بواسطهٔ آن سجدهٔ سهو واجب نمیشود و آن فراموش کردن فعلی
از افعال واجبه نماز است که قبل از فوت محل آن بیاد آید پس اگر خواندن فاتحه
را فراموش کند و بعد از خواندن سوره و قبل از رکوع بیادش آید فاتحه را بخواند
و سوره را معاوده نماید و اگر رکوع را فراموش کند و بعد از خم شدن بقصد
سجود بیادش آید راست ایستد و رکوع را بجا آورد و جایز نیست که اکتفا بآن
خم شدن کند خواه آن خم شدن بحد رکوع رسیده باشد و خواه کمتر از حد
رکوع باشد و خواه زیاده بر آن و اگر دو سجده یا تشهد اوّل را فراموش کند و
بعد از ایستادن و قبل از رکوع بیادش آید دو سجده و تشهد را بجا آورد و نماز
را باتمام رساند و اگر یک سجده را فراموش کرد پس اگر بعد از سجده که کرد نشستن
و طمأنینه را بجا آورده احتیاج بنشستن و طمأنینهٔ دیگر نیست و الّا بنشیند و
طمأنینه را بجا آورد و سجدهٔ فراموش شده را بجا آورد و احتیاج بسجدهٔ سهو نیست
و اگر پیشنماز در فعلی از افعال نماز شک کند و ماموم از برفعل آن یا بر عدم فعل آن

بوقوع آن نماز باطل نمیشود در بیان احکام خللی که

در بیان خللی که بواسطهٔ آن سجدهٔ سهو واجب نمیشود

در صورت مذکوره هر چند سجدهٔ سهو واجب نمیشود از جهت نقصان چون متدارک است لکن از جهت زیادتی که واقع شده باید سجدهٔ سهو را بجا آورد طباطبائی السید محمد کاظم الطباطبائی مدظله العالی

در بیان احکام شک در غیر عدد رکعات

اولی آنست که این دو سجده را قبل از فعل منافی و بعد از سلام دادن بی فاصله بجا آورند

مقصد سیم

در بیان احکام شک مصلی شک در نماز یا در غیر عدد رکعاتست یا در عدد رکعات
واحکام هریک در بحثی مذکور میشود **بحث اول** در شک در غیر عدد
رکعات بدانکه هرگاه مصلی در فعلی از افعال نماز شک کند خواه آن فعل رکن باشد
وخواه غیر رکن پس اگر محل آن فعل نگذشته واجب است که آنرا بجا بیاورد مثل آنکه
قبل از رکوع شک کند که قرائت کرده یا نه یا بعد از قرائت وپیش از خم شدن بواسطه
سجود شک کند که رکوع کرده یا نه یا قبل از رکوع در وقت نشستن بواسطه تشهد یا
راست ایستادن بواسطهٔ قیام شک کند که سجود کرده یا نه واگر محل آن گذشته باشد
وشروع در واجب دیگر کرده باشد بجا آوردن آن لازم نیست وشک مذکور از
معرض اعتبار ساقط است مثل آنکه در اثنای قرائت شک کند که تکبیر احرام را بجای
آورده یا نه یا در اثنای سجود شک کند که رکوع کرده یا نه یا در اثنای تشهد شک کند
که سجود کرده یا نه یا در وقت شروع در قیام شک کند که سجود کرده یا نه اما در دو
صورت اخیر بعضی از مجتهدین بر آنند که سجود را بجا باید آورد وبدانکه هرگاه فعلی
از افعال مشکوک فیه را در محل تلافی کند وبعد از آن ظاهر شود که آنرا بجا آورده
پس اگر آن فعل رکنست نماز باطل میشود واگر رکن نیست نماز صحیح است واگر
بعد از فوت محل تلافی کند نماز باطل است خواه آن فعل رکن باشد وخواه غیر
رکن **بحث دویم** در شک در عدد رکعات بدانکه شک در عدد رکعات
نماز مغرب موجب بطلان نماز است وهمچنین شک میانه یک رکعت ودو رکعت و
هرگاه در نماز چهار رکعتی شک در میانه عدد رکعات واقع شود مشهور از آن نه
صورتست **اول** شک کردن میانه دو وسه بعد از اتمام سجدتین واتمام آن

یا سجدهٔ دیگر
طباطبائی مدظله

سه
قول آن بعض
در صورت دوم از
این دو اقوی است السید
محمد کاظم الطباطبائی
دام ظله

در احکام شک در عدد رکعات

عه
وهمچنین شک
در نماز دو رکعتی که فرادا
باشد وهمچنین میانه
دو وسه یا در پیش از اکمال
سجدتین چنانچه گذشت
طباطبائی مدظله

انواع صور شکیات

بفارغ شدن از ذکر سجدهٔ اخر است اگرچه سر از سجده برنداشته باشد پس واجبست
که بنا بر سه نهد ونماز را باتمام رساند وبعد از سلام دادن یک رکعت احتیاط ایستاده
بگذارد یا دو رکعت نشسته **دویم** شک کردن میانه سه وچهار خواه سجدتین
را باتمام رسانیده باشد وخواه نرسانیده باشد پس بنا بر چهار نهد واحتیاط بطریق
سابق بجا آورد **سیم** شک کردن میانه دو وچهار بعد از اکمال سجدتین پس بنا
بر چهار نهد ودو رکعت ایستاده بجهة احتیاط بگذارد وشیخ ابن بابویه شک میانه
دو وچهار را باطل میداند **چهارم** شک کردن میانه دو وسه وچهار بعد از
اکمال سجدتین پس بنا بر چهار نهد ودو رکعت احتیاط ایستاده بگذارد ودو رکعت
نشسته ومخیر است در تقدیم هرکدام که خواهد وبعضی از مجتهدین بر آنند که
دو رکعت نشسته را مقدم باید داشت **پنجم** شک کردن میانه دو وپنج بعد
از اکمال سجدتین **ششم** شک کردن میانه سه وپنج بعد از رکوع اما اگر قبل
از رکوع این شک واقع شود آن رکعت را منهدم سازد تا شک ما میانه دو وچهار
افتد وحکم او مذکور شد اما دو سجدهٔ سهو واجبست بواسطهٔ زیاده کردن قیام
هفتم شک کردن میانه دو وسه وپنج بعد از اکمال سجدتین **هشتم** شک
کردن میانه دو وچهار وپنج بعد از اکمال سجدتین در این چهار صورت مجتهدین را
دو وجه است یکی آنکه بنا بر کمتر نهد ونماز را تمام کند ووجه دیگر آنکه نماز باطل است و
ودر صورت اخیر وجهی دیگر گفته اند وآن بر چهار نهادنست ودو رکعت ایستاده بجا
آوردن ودو سجدهٔ سهو کردن **نهم** شک کردن میانه دو وسه وچهار وپنج بعد از
اکمال سجدتین واین حکم صورت هشتم دارد با زیادتی دو رکعت احتیاط نشسته
واگر خواهد یک رکعت بجای آن ایستاده بگذارد **دهم** شک کردن میانه چهار و
پنج اگر بعد از سجود است سلام دهد ودو سجدهٔ سهو بجا آورد واگر قبل از رکوع

ولکن احوط جمع
مابین هر دو واست
بتقدیم یک رکعت ایستاده
واحوط از این اعادهٔ نماز
است نزد السید محمد
کاظم الطباطبائی دام
ظله العالی

عه
لکن در اینصورت
هرگاه جمع کند دو رکعت
نشسته را مقدم دارد
طباطبائی مدظله

سه
احوط مقدم
داشتن دو رکعت ایستاده
است طباطبائی مدظله

عه
این وجه اوجه
است هرچند عمل کردن
بوجه اول در ما عدای
صورت اخیره وبوجه اول
با سیم در اخیره واعادهٔ نماز
احوط است طباطبائی مدظله

عه
هرگاه اختیار
وجه ثالث کند طباطبائی
مدظله العالی

در بیان ترتیب در قضای فوائت و بعض مسائل مشتبهه

زا بترتیب بکذارد و بعد ازان صبحی بجا آورد **تتمه** اگر از شخصی یکنماز از نمازها پنجگانه فوت شود و نداند که کدام نماز است پس اگر در حضر فوت شده صبحی و مغربی و چهار رکعتی بکذارد و چهار رکعتی را اطلاق کند میانهٔ ظهر و عصر و عشا و در جهر و اخفات ان مخیّر است و هم چنین مخیّر است میانهٔ جهر و اخفات هر نمازی که اطلاق کند میانهٔ نماز جهری و نماز اخفاتی و اکر در سفر فوت شده باشد مغربی بکذارد و دو رکعتی مطلق میانهٔ صبح و ظهر و عصر و عشا و اکر مشتبه باشد و نداند که در سفر فوت شده یا در حضر دو رکعتی بکذارد میانهٔ صبح و عصر و عشا و چهار رکعتی مطلق میانهٔ ظهر و عصر و عشا و مغربی بکند و اکر دو نماز فوت شده باشد پس اکر در حضر فوت شده چهار نماز بکذارد صبحی و دو چهار رکعتی چهار رکعتی اول را اطلاق کند میانهٔ ظهر و عصر و چهار رکعتی دوم را میانهٔ عصر و عشا و مغربی میانهٔ دو چهار رکعتی بکذارد تا ترتیب حاصل شود و اکر در سفر فوت شده سه نماز بکذارد دو رکعتی مطلق میانهٔ صبح و ظهر و عصر و بعد ازان مغربی و بعد از مغرب دو رکعتی مطلق میانهٔ ظهر و عصر و عشا و اکر مشتبه باشد و نداند که ان دو نماز در سفر فوت شده یا در حضر پنج نماز بکذارد دو رکعتی مطلق میانهٔ صبح و ظهر و عصر و بعد ازان چهار رکعتی مطلق میانهٔ ظهر و عصر بعد ازان مغربی و بعد ازان دو رکعتی مطلق میانهٔ ظهر و عصر و عشا و بعد ازان چهار رکعتی مطلق میانهٔ عصر و عشا و اکر سه نماز فوت شده باشد پس اکر در حضر فوت شده پنج نماز یومیه را بر ترتیب بکذارد و اکر در سفر فوت شده چهار نماز بکذارد دو رکعتی مطلق میانهٔ صبح و ظهر و دو رکعتی دیکر مطلق میانهٔ ظهر و عصر بعد ازان مغربی و بعد ازان دو رکعتی مطلق میانهٔ عصر و عشا و اکر نداند که ان سه نماز در حضر فوت شده یا در سفر هفت نماز بکذارد دو رکعتی مطلق میانهٔ صبح و ظهر و عصر بعد ازان ظهر

ازینکه روز نماز دو روز السید محمد کاظم الطباطبائی مدظله

وعصری تمام بعد ازان دو رکعتی مطلق میانه ظهر و عصر بعد ازان مغربی بعد از ان دو رکعتی مطلق میانهٔ عصر و عشا بعد ازان عشا را تمام بکذارد و اکر چهار نماز فوت شده باشد پنج نماز حاضر را بکذارد اکر در حضر فوت شده باشد و پنج نماز مسافر را اکر در سفر فوت شده باشد و اکر نداند که این چهار نماز در سفر فوت شده یا در حضر هشت نماز بکذارد صبحی بعد ازان ظهری تمام بعد ازان ظهری قصر بعد ازان عصری تمام بعد ازان عصری قصر بعد ازان مغربی بعد ازان عشای قصر و هم چنین اکر پنج نماز شبانه روزی فوت شود و نداند که در سفر فوت شده یا در حضر پس هشت نماز بهمین طریق بکذارد و بدانکه سه نماز است از نمازهای واجبی که قضا ندارد نماز جمعه و عید قربان و نماز عید رمضان و امّا نماز ایات غیر زلزله پس اکر بعضی قرص ماه یا افتاب کرفته باشد و بعد از خروج وقت بران مطلع شده باشد قضا ندارد و اکر قبل از خروج وقت مطلع شد و عمداً بجا نیاورد یا فراموش کرده بعضی از مجتهدین قضا انرا واجب میدانند و بعضی واجب نمیدانند و اولی وجوبست و اکر همهٔ قرص کرفته شده بر جمیع تقادیر قضا لازم است خواه بعد از خروج وقت بران مطلع شده باشد و خواه قبل ازان و خواه عمداً بجا نیاورده باشد و خواه فراموش شده باشد و امّا نماز زلزله در تمام عمر ادا است

فصل دویم

در بیان احکام نماز سفر واجبست بر مسافر که هر یک از نماز ظهر و عصر و عشا را دو رکعت بکذارد بهشت شرط **اوّل** قصد مسافت و ان هشت فرسخ شرعیست یا قصد چهار فرسخ بشرط انکه اراده بازکشتن در همان روز یا در همان شب داشته باشد و فرسخی سه میل است و میلی چهار هزار کز است بکز دست و کزی بیست و چهار انکشت است که بعرض در پهلوی هم باشد و انکشتی هفت جو متوسط است که بعرض

در حکم قضای نماز ایات

بلکه اقوی طباطبائی مدظله العالی

در بیان احکام نماز سفر و شرائط قصر

بلکه در غیر ان روز هر چند بعد از نه روز باشد طباطبائی مدظله العالی

و نیز نماز استیجاری قصد بانکه در اثناء مرد دو طباطبائی مدظله

واصح قول مشهور است و واجب نیست در نیت نماز قصد قصر یا اتمام کردن اما
اما جایز است در اثنای نماز عدول کردن بقصر بعد از نیت تمام و عدول کردن
باتمام بعد از نیت قصر اما در صورت اولی و فی عدول بقصر جایز است که برکعت سیم
شروع نکرده باشد و هرگاه نماز در یکی از چهار موضع فوت شود مجتهدین را در کیفیت
قضای ان سه احتمال است اول انکه هم چنانکه مکلف در اداء مخیر بود در قضا نیز
مخیر است اگرچه قضا را در غیر چهار موضع بجا اورد دوم انکه اگر مکلف قضا را
در یکی از ان چهار موضع بجا اورد مخیر است اما در غیر ان مخیر نیست بلکه قصر لازم
است سیم انکه مطلقا قصر لازم است خواه قضا در یکی از ان چهار موضع واقع شود
وخواه در غیر ان واصح احتمال اول است **تتمه** هرگاه شخصی بقصد سفر از شهر
بیرون رود و بموضعی رسد که از شهر تا انموضع هشت فرسخ باشد و در انموضع انتظار
قافله کشد و قافله دیر بهم رسد در اینصورت واجبست که از روز که بان موضع رسیده
تا سی روز نماز را قصر کند و بعد از سی روز نماز را تمام کند هر چند انکه قافله سا عت
دیگر میرسد و همچنین هر مسافر که در اثنای سفر بموضعی رسد و در بودن ده روز
در انموضع متردد باشد پس مادام که تردد او باقی باشد تا سی روز نماز را قصر کند
و بعد از ان نماز را تمام گذارد اگرچه یک نماز باشد و بدانکه هرگاه مسافر در موضعی
قصد اقامت ده روز کند و در اثنای ان ده روز از انموضع بیرون رود بموضعی
که حد ترخص است و از موضع اول تا این موضع کمتر از هشت فرسخ باشد پس اگر
در وقت بیرون رفتن از موضع اول عزم داشته که معاودت کند و ده روز مجدد
در انجا توقف نماید در اینصورت در وقت رفتن بموضع دوم و در وقت معاودت
و در وقت توقف نماز را تمام بگذارد و اگر در وقت بیرون رفتن از موضع اول عزم
سفر بیرون رفته باشد نه بعزم انکه بعد از عود ده روز در انجا توقف نماید و عزم

یعنی قضای نماز یکه در ان چهار موضع فوت شده است السید محمد کاظم الطباطبائی مدظله

احتمال دوم اقرب است طباطبائی مدظله العالی

در بیان بعض احکام مسافر

در بیان شخص منتظر

در توقف روز

یا بعد از ان طباطبائی مدظله

بلکه کمتر از چهار فرسخ زیرا که هرگاه چهار فرسخ باشد با برگشتن هشت فرسخ میشود طباطبائی مدظله

عدم توقف باقی باشد در اینصورت نماز را در وقت رفتن چون بمحل ترخص رسد
و در وقت برگشتن و توقف نمودن قصر کند و هرگاه مسافر در موضعی قصد اقامت ده روز
نماید و بعد از ان عزم را تغییر دهد و قصد سفر کند پس اگر بعد از عزم اقامت یک نماز را تمام
گذارده باشد باقی نمازها را که در انموضع میگذارد تمام گذارد و الا قصر کند و جایز
است مسافر را در اثنای گذاردن نماز قصر قصد اقامت ده روز نماید پس در این حال
لازم است که ان نماز را که شروع در ان کرده تمام بگذارد و سنت است که مسافر بعد
از هر نماز قصر سی نوبت بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر

فصل سیم

در بیان نماز خوف بدانکه خوف موجب قصر نماز میشود خواه در سفر باشد و خواه
در حضر و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله مکرر نماز خوف را بجماعت
گذارده اند پس هرگاه خوف حاصل شود و اعدا در غیر جهت قبله باشند و اهل
اسلام اراده نمایند که نماز را بجماعت گذارند و ترسند که در اثنای نماز اعدا بر
ایشان حمله اورند دو فرقه شوند اگر احتیاج بزیاده از دو فرقه نباشد یک فرقه با پیش
نماز را بجماعت گذارند و فرقه دیگر حراست ایشان نمایند و پیشنماز با یک فرقه یک
رکعت بگذارد و چون برکعت دوم برخیزد فرقه که اقتدا کرده اند قصد انفراد
کنند و رکعت دوم را منفردا بگذارند و چون فارغ شوند بحراست اشتغال نمایند
و فرقه دیگر ایند و رکعت اول خود را برکعت دوم پیشنماز اقتدا کنند و چون پیشنماز
بتشهد بنشیند ایشان برخیزند و رکعت دوم را انفرادا بگذارند و پیشنماز تشهد
را طول دهد تا با ایشان تشهد را بفضل اورده سلام دهند و اگر نماز مغرب
باشد پیشنماز مخیر است هر یک از این دو فرقه که خواهد یک رکعت بگذارد و بفرقه
دیگر دو رکعت و جایز است که پیشنماز نماز را با یک فرقه باخر رساند و نوبت

اقوی تمام است در اینصورت نیز هرگاه از موضع اول اعراض نکرده باشد و احوط جمع است طباطبائی مدظله

در بیان نماز خوف

در کیفیت نماز خوف

۵۰ عدل نامعلوم است طاب ثراه مدظله العالی

دیگر این نماز را با فرقهٔ دیگر بگذارد و این نماز دویم پیش نماز نافله خواهد بود و اگر اعدا در جهت قبله باشند و نمایان باشند پیشنماز اهل اسلام را دو صف سازد صفی پیش و صفی پس و هر دو صف با او برکوع روند و چون او بسجود رود صف اول با او بسجود روند و صف دویم با او سجود نکنند بلکه ایستاده بحراست مشغول باشند و چون پیشنماز برکعت دویم شروع نماید بسجود روند و صف اول بحراست اشتغال نمایند و چون برکوع رود هر دو صف با او رکوع کنند و چون بسجود رود صف اول با او سجود کنند و صف دویم حراست نمایند و چون با صف اول بتشهد مشغول شود صف دویم بسجود روند و بعد از تشهد هر دو صف با او سلام دهند و بدانکه در نماز خوف چون محل ضرورتست سلاح با خود داشتن واجبست هر چند سلاح نجس باشد و اگر کلاه خود پیشانی را بپوشد و نتوان دور کردن دور کردن لازم نیست و نماز صحیح است **تتمه** هرگاه جنگ در گیرد در انوقت بهر طریق که ممکن باشد ایستاده یا سواره یا در حالت راه رفتن نماز بگذارد پس اگر رو بقبله کردن در کل نماز متعذر باشد در بعضی که تواند بکند اگر چه تکبیر احرام باشد و بر سجده بر یال اسب یا کوهه زین کند و اگر رکوع و سجود متعذر باشد اشارت بسر کافیست و اگر نتواند بچشم اشارت کند و اگر حال بجائی رسد که اشاره نیز ممکن نباشد عوض هر رکعت سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر بگوید پس عوض نماز مغرب سه نوبت بگوید و عوض هر یک از چهار نماز دیگر دو نوبت و نیت و تکبیر احرام و تشهد و تسلیم بجا آورد

فصل چهارم

در بیان احکام نماز جماعت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که نماز جماعت افضل است از نماز منفرد به بیست و چهار درجه و جماعت در نمازهای پنجگانه یومیه مستحب است باستحباب مؤکد و در نماز جمعه واجب است خواه سنت گذارد شود

و خواه واجب و در نماز عید قربان و عید ماه رمضان هرگاه واجب باشد واجب است و در نماز کسوف و خسوف و مانند آن مستحب است اما در نماز سنتی جماعت حرامست مگر در شش جا **اول** نماز طلب باران **دویم** نماز عید قربان **سیم** نماز عید رمضان وقتی که سنت باشد **چهارم** نماز عید غدیر[۵۱] **پنجم** نماز میتی که بشش سال نرسیده باشد **ششم** نمازی که یکنوبت پیشنماز گذارده باشد و جمعی حاضر شوند و خواهند که در آن نماز با او اقتدا کنند پس جایز است[۵۲] که پیشنماز آن نماز را نوبت دیگر بنیت سنت بگذارد و جمعی که با او آن نماز را گذارده بودند نیز جایز است که نوبت دیگر با او آن نماز را بنیت سنت بگذارند و بدانکه مشروع بودن نماز جماعت مشروطست بچهارده شرط **اول** آنکه پیشنماز بالغ باشد و بعضی از مجتهدین جایز داشته اند که طفل نزدیک ببلوغ پیشنمازی کند و این مذهب ضعیف است **دویم** آنکه شیعهٔ اثنی عشری باشد **سیم** آنکه عادل[۵۳] اگر چه بنده باشد و بعضی از مجتهدین تجویز نکرده اند که بنده پیشنمازی غیر بنده کند و هرگاه بعد از نماز جماعت ظاهر شود که پیشنماز عادل نبوده بر مامومین لازم نیست که نماز را اعاده کنند خواه وقت باقی باشد و خواه نباشد و اگر در اثنای نماز ظاهر شود نیت انفراد کند و آنچه بنیت اقتدا واقع شده صحیح است **چهارم** آنکه ایستاده نماز گذارند پس اگر بجهة بیماری نشسته نماز گذارد جایز نیست شخصی را که قادر بر ایستادن باشد با او اقتدا کند اما کسی که قدرت بر ایستادن ندارد جایز است **پنجم** آنکه از اخراج بعض حروف و فاتحه و سوره و اذکار واجبی عاجز نباشد[۵۴] پس اگر عاجز باشد او را جایز نیست که پیشنمازی شخصی کند که بر آن قادر باشد و جایز است که پیشنمازی مثل خود کند **ششم** آنکه مرد باشد هرگاه پیشنمازی مردان کند چه زن را پیشنمازی مردان کردن جایز نیست اما پیشنمازی زنان کردن جایز است مرد را و زن را

۵۱ اقوی عدم جواز جماعت است در نماز عید غدیر طاب ثراه طاب ثراه مدظله العالی

۵۲ محل تامل است طاب ثراه مدظله

۵۳ اعتبار این شرط در جماعت قرائت از انجا که امام متحمل از ماموم نیست معلوم نیست هر چند احوط اطلاق است طاب ثراه مدظله

۵۴ مشکل است طاب ثراه مدظله العالی

مثقال طلا شود چهارم مال حلالی هرگاه بمال حرام مخلوط شود و قدر حرام و صاحب آن معلوم نباشد اما اینقدر معلوم باشد که از پنج یک زیاد نیست در اینصورت خمس آنرا میباید داد هر مقدار که باشد و باقی حلال میشود و اگر معلوم باشد که از پنج یک زیاد است خمس را باید داد و آن زیادتی را تخمین باید کرد و بفقرا و مساکین تصدق باید نمود **پنجم** زمینی که کافر ذمی از مسلمانان بخرد واجب است که خمس آن زمین یا خمس قیمت آن یا خمس حاصل هر ساله آنرا بدهد **ششم** زری که در زمین یافت شود پس اگر در بلاد کافر حربی یافت شده باشد دادن خمس آن واجب است خواه اثر اسلام بر آن باشد و خواه نباشد و باقی از آن شخص است که یافته و همچنین اگر در بلاد اسلام یافته شده باشد و اثر اسلام بر آن نباشد که اگر اثر اسلام بر آن باشد لقطه است و احکام لقطه بعد از این مذکور خواهد شد **هفتم** فائده که از تجارت یا زراعت یا حرفت و مانند آن بهم رسد پس هرگاه آن فائده زیاده از کل اخراجات یکساله اینکس باشد خمس زیاده را باید داد پس اگر شخصی از سود تجارت بیست تومان مثلاً حاصل کرده باشد و اخراجات لایق بحال او ده تومان شود ده تومان از آن بیست تومان بجهة اخراجات بردارد و از ده تومان که میماند دو تومان بخمس بدهد و بر این قیاس است فائده که از زراعات و حرفت حاصل شود و اگر در آن سال پیشکشی بشخصی دهد یا زن بخواهد یا غلام یا کنیزی بخرد یا او را اجرت کنند از جمله اخراجات سال حساب است پس آنچه بعد از وضع کل اینها بماند دادن خمس آن واجب است هر قدر که باشد و بدانکه نصف خمس تعلق بحضرت صاحب الزمان علیه السلام دارد و نصف دیگر باید بیعنی جمعی که از جانب پدر بهاشم که جد حضرت رسالت پناه است صلی الله علیه و آله منسوب باشند اگر چه از اولاد حضرت فاطمه زهراء علیها السلام نباشند بشرط

دانشاء الله تعالی

بنابر احوط و اقوی کفایت دادن مقدار خمس است هر چند معلوم باشد اجمالاً که زیادتر است طاب ثراه ظله العالی

یعنی کنجی هر چند اندک نباشد طاب ثراه ظله

و نصاب آن بیست مثقال شرعی است یا دویست درهم شرعی طاب ثراه ظله

بلکه مطلقا خمس بدهد مگر آنکه معلوم باشد که بالفعل مالکی دارد محترم اما اگر در اینصورت حکم مجهول المالک را دارد طاب ثراه ظله

بحسب لایق بحال او و همچنین دین او خارج طاب ثراه ظله

جزیه و ظاهر آنکه متعلق بتجارت و زراعت نباشد بلکه از مالهای دیگر او گرفته شود محسوب میشود طاب ثراه ظله العالی

آنکه شیعه اثنی عشری باشد و ایتام یا مساکین یا ابناء سبیل باشد و نصفی که باین جماعت متعلق است صاحب مال میتواند که خود میانه ایشان قسمت نماید و اما آن نصف که تعلق بحضرت صاحب الزمان علیه السلام دارد در زمان غیبت بر صاحب مال واجب است که بمجتهد بدهد تا مجتهد آنرا میانه این جماعت قسمت نماید

باب چهارم از کتاب جامع عباسی

در بیان احکام روزه واجبی و سنتی و در آن چهار مطلب است

مطلب اول

در بیان محرمات و مبطلات روزه بدانکه هشت چیز است که بفعل آوردن آن در روز واجبی حرام است و اگر بفعل آورند روزه باطل میشود **اول** چیزی خوردن و آشامیدن هر چند خوردن و آشامیدن آن خلاف عادت باشد و بعضی از مجتهدین را مذهب آنست که خوردن چیزی که خلاف عادتست مثل پوست تخم مرغ و برگ درخت و مانند آن روزه را باطل نمیکند و این مذهب ضعیف است و هرگاه بلغم از دماغ یا از سینه بدهن آید فرو بردن آن روزه را باطل میسازد و اگر تشنگی یا گرسنگی بر شخصی غالب شود چنانچه تحمل نتواند کرد در آن وقت بخورد اما زیاده بر آنچه دفع مضرت کند نخورد و بر او واجب است که لقمه را بزرگ کند و همچنین جرعه آبرا که مدت خوردن و آشامیدن دراز نشود **دویم** از آنچه روزه را باطل میسازد انزال منی است عمداً بهر طریق که باشد اما اگر روزه دار محتلم شود روزه او باطل نمیشود و لازم نیست که همانوقت غسل کند مگر آنکه وقت نماز تنگ شود و اگر داند که چون در روز خواب کند محتلم خواهد شد خواب کردن او از روی عمد و اختیار حرام است **سیم** از آنچه روزه را باطل میسازد داخل کردن حشفه است

در تفسیر خمس

در بیان محرمات و مبطلات روزه

لکن باید قضا بکند و وجوب بزرگ کردن لقمه و جرعه معلوم نیست طاب ثراه ظله العالی

معلوم نیست طاب ثراه دام ظله العالی

عمداً در قبل یا دبر مرده یا زنده پس روزه فاعل و مفعول باطل میشود و اگر
شخصی زن خود را در روز بزور جماع کند کفارهٔ خود و آن زن در گردن مرد است
و اگر زن مرد را بزور بجماع وادارد کفارهٔ زن و مرد بر زنست چهارم از آنچه
روزه را باطل میسازد عمداً بر جنابت ماندنست تا وقت صبح پس قضا و کفاره
لازم میشود و همچنین اگر زن تأخیر غسل حیض یا استحاضه یا نفاس کند تا وقت
صبح داخل شود و اگر جنب بخوابد بقصد آنکه آخر شب غسل کند و تا صبح بیدار
نشود نه قضا بر او لازم است و نه کفاره و اگر قصد نداشت که غسل نکند هم
قضا و هم کفاره لازم است و اگر غسل کردن و نکردن بخاطرش نرسیده باشد
قضا لازم است نه کفاره و همچنین اگر از خواب اول بیدار شود و نوبت دوم
بخواب رود بگمان آنکه بجهة غسل کردن در آخر شب بیدار خواهد شد و تا صبح
بیدار نشود قضا لازم است نه کفاره و اگر در این صورت گمان بیدار شدن نداشته
باشد کفاره نیز لازم میشود و اگر نوبت سیم بخواب رود و تا صبح بیدار نشود
قضا و کفاره بر او لازم است هرچند بقصد غسل کردن بخواب رود و گمان داشته
باشد که در شب بجهة غسل کردن بیدار خواهد شد پنجم از آنچه روزه را
باطل میکند رسانیدن گرد غلیظ است عمداً بحلق و همچنین رسانیدن دود غلیظ
و بخار غلیظ پس هرگاه یکی از این سه چیز را بحلق رساند از روی عمد قضا بر او لازم است
اما کفاره ندارد ششم از آنچه روزه را باطل میکند حقنه کردنست از روی
عمد و آن موجب قضا است و کفاره لازم نیست و بعضی از مجتهدین کفاره را نیز لازم
میدانند اما اگر بی اختیار باشد یا از روی سهو حقنه کند چیزی لازم نمیشود هفتم از آنچه
روزه را باطل میکند فرو رفتن در آبست از روی عمد و بآن قضا واجبست و بعضی از مجتهدین
کفاره را نیز واجب میدانند و اگر جنب روزهٔ واجب داشته باشد و غسل ارتماسی کند

کفارهٔ مرد بر زن نیست علی الاقوی طباطبائی مدظله

بنابر احوط در استحاضه طباطبائی دام ظله العالی

وجوب قضا معلوم نیست هرچند احوط است بلکه کفاره دادن نیز احوط است طباطبائی مدظله

وجوب کفاره معلوم نیست هرچند احوط است بلکه در خواب دوم نیز احوط است طباطبائی مدظله العالی

بلکه غیر غلیظ نیز بنابر احوط طباطبائی مدظله العالی

اقوی ثبوت کفاره است نیز در غلیظ طباطبائی مدظله

قول این بعض اقوی نیست طباطبائی مدظله

اقوی قول این بعض است طباطبائی

آن غسل باطل است هشتم از آنچه روزه را باطل میسازد دروغ گفتن است بر خدا مثل
آنکه بگوید که فلان چیز را خدا حرام کرده یا فلان را حلال و این مطلب خلاف واقع باشد
و همچنین دروغ گفتن بر پیغمبر ص و بر یکی از حضرات ائمه معصومین علیهم السلام و این موجب قضا
است و بعضی از مجتهدین کفاره را نیز واجب میدانند و بعضی هیچ یک را واجب نمیدانند

مطلب دویم

در بیان روزه های واجب و سنت و مکروه و حرام و در آن چهار فصل است

فصل اول

در بیان روزه های واجبی و آن بر هشت قسم است **اول**
روزهٔ ماه رمضان است و ثابت میشود داخل شدن ماه رمضان بیکی از سه چیز
اول آنکه معلوم شود که از ماه شعبان سی روز گذشته دویم آنکه شیاع یعنی جمعی
کثیر که از سخن ایشان ظن حاصل شود خبر بدهند که ماه را دیده اند سیم آنکه دو
مرد عادل گواهی دهند که ماه را دیده اند پس اگر دو زن عادله با یک مرد عادل
و دو زن یا بیشتر که عادل باشند گواهی دهند که ماه را دیده اند بگواهی ایشان
ثابت نمیشود مگر آنکه بسر حد شیاع رسد و بحساب تقویم و غیر آن داخل شدن
ماه ثابت نمیشود **دویم** از روزه های واجب روزهٔ قضای ماه رمضان است
و واجب است بجا آوردن آن پیش از آنکه ماه رمضان آینده داخل شود پس اگر
بر شخصی ده روز مثلاً از قضای ماه رمضان واجب باشد قضای آنرا تأخیر میتواند
کرد تا وقتی که بماه رمضان آینده ده روز بماند پس اگر همیشه عازم بوده که آن
ده روز را قضا کند و چون بماه رمضان ده روز مانده مانعی از روزه داشتن هم
رسد مثل آنکه بیمار شود یا زن حیض ببیند در این صورت همین قضای ده روز واجب
است و بس و اگر بی عذر تا رمضان آینده تأخیر کرده باشد ده روز را قضا کند
و بجهة هر روز مقدار یک مدّ گندم یا برنج یا نان یا مانند آن تصدق کند و مدّ

و همچنین از مفطرات است حقنه کردن بمایع طباطبائی مدظله

احوط الحاق نایر انبیا است و همچنین فاطمه زهرا صلوات الله علیها طباطبائی

قول این بعض که واجب میدانند اقوی است طباطبائی مدظله

شیاع ظنی کافی نیست لکن احتیاط اهم است طباطبائی مدظله

در بیان اینکه وجوب حج هفت شرط است

امده که اسراف مذموم است مگر در راه حج و سنت است خوش خلقی با همراهان و ملازمان
و مکاریان و خشم فرو خوردن از ایشان و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
منقول است که هر کس که براه خانه خدا میرود اگر سه خصلت در او نباشد حج او
هیچ است از خوش خلقی است و خشم فرو خوردن و صلاح و تقوی شعار خود کردن

مطلب دویم

در بیان شرائط وجوب حج بدانکه تا هفت شرط بهم نرسد حج واجب نمیشود شرط
اول بلوغ است پس بر طفل واجب نیست هرچند مالدار باشد اما اگر ولی او
را بحج برد و احرام به بندد و قبل از وقوف عرفه یا وقوف مشعر بالغ شود و باقی افعال
حج را بجا آورد حج او صحیح است و از حج اسلام مجزی نیست شرط دویم عقل
است پس مجنونی که هیچ وقت هوش نیابد اگر هوش آید مدتی هشیار او
افعال حج را نکند بر او حج واجب نیست اما اگر قبل از وقوف عرفه یا وقوف مشعر
هشیار شود و باقی افعال را در زمان هشیاری بعمل آورد حکم او حکم طفل است
شرط سیم حریت است پس بر بنده حج واجب نیست هرچند بعضی از او آزاد
باشد و اگر برخصت آقا حج کند ثواب دارد اما این حج از حج اسلام مجزی نیست
و هرگاه بعد از آزادی استطاعت حج هم رساند نوبت دیگر حج بر او واجبست
مگر آنکه قبل از یکی از دو وقوف آزاد شود که در این صورت حکم طفل و مجنون دارد
بطریقی که دانسته شد شرط چهارم استطاعت یعنی قادر بودن بر خرج
راه در رفتن و برگشتن از چهارپایان و خیمه و خدمتکار و باقی ضروریات بحسب
حال شخص و اگر شخصی گوید که خرج راه تو در عهده منست و بر سخن او اعتماد
باشد در این صورت حج واجبست و همچنین اگر چه بعضی از خرج راه داشته
باشد و تتمه را شخصی که بر او اعتماد کند باشد متعهد شود و از جمله استطاعت

اجزاء از حج
اسلام در صبی و مجنون
هرگاه قبل از احد الوقوفین
کامل شوند مشکل است
خصوصا در مجنون و
خصوصا هرگاه مسبوق
باستطاعت نباشند بلی
در مملوک با استطاعت ثابت است
مدظله العالی

و شرط است
بنا بر اقوی که بعد از
برگشتن هم بعسرت و مشقت
نیفتند با اینکه یا سرمایه
تجارت داشته باشند
یا مال الاجاره املاک
یا زراعت یا کسبیکه امر معاش
بدون عسرت بگذرد
السید محمد کاظم
الطباطبائی مد
ظله

نفقهٔ عیال و بازماندگان واجب النفقه از وقت رفتن تا رسیدن بمنزل خود خواه
خود قدرت بر آن داشته باشد و خواه دیگری متعهد آن شود و نیز از جمله استطاعت
قدرت بر وفای دین مثل قرض و مهر زن و غیر آن پس مادام که قادر بر وفای آن نباشد
حج واجب نمیشود و اگر زن در راه حج احتیاج بمحرم داشته باشد و محرم بهمرسد و قادر
او اجرت خواهد قدرت بر اجرت محرم نیز داخل استطاعت است پس اگر بر اجرت او قادر
نباشد حج بر او واجب نمیشود شرط پنجم صحت بدن است بحیثیتی که از رفتن بحج مشقت
شدیده لازم نیاید شرط ششم امنیت راه است پس مادام که گمان ناامنی باشد رفتن
واجب نیست شرط هفتم آنکه آنقدر وقت باشد که خود را بمکه معظمه رساند و افعال
حج را بفعل آورد پس اگر وقت تنگ باشد حج در آن سال ساقط است و هرگاه بر زن واجب
شود میتواند که بی رخصت شوهر بحج رود اما حج سنتی بی رخصت شوهر نمیتواند کرد

مطلب سیم

در بیان انواع حج و ذکر مواقیت بدانکه حج بر سه نوع است حج تمتع و حج قران و
حج افراد و حج تمتع بر شخصی واجب میشود که منزل او از مکه معظمه شانزده فرسخ
شرعی دور باشد و حج قران و حج افراد بر شخصی واجب میشود که از اهل مکه معظمه
باشد یا دوری منزل او از آن مکان مقدس کمتر از این مقدار باشد و اول افعال حج
تمتع احرام عمره است از میقات و میقات مکانیست که حضرت رسالت پناه صلی
الله علیه و آله قرار داده اند که حاجیان از آنجا احرام بندند و آن پنج موضع است
که هر یکی میقات جمعی است یکی ذو الحلیفه است و آن میقات جمعیست که از راه
مدینه مقدسه میآیند و دوم جحفه است و آن میقات جمعی است که از راه شام میآیند
سیم یلملم است و آن میقات جمعی است که از راه یمن میآیند چهارم قرن المنازل
است و آن میقات جمعی است که از راه طائف میآیند پنجم عقیق است و آن میقات

در بیان انواع حج و ذکر مواقیت

و اظهر افضلیت
از مسجد شجره است
منه ادام الله ظله
العالی

وبدانکه حیض مانع احرام نیست وهمچنین مانع غسل احرام نیست امّا مانع نماز احرام است **فصل دوّیم** در بیان بعضی امور متعلقهٔ باحرام وآن چهل وسه امر است سه امر واجب وچهار امر سنت ودوازده امر مکروه وبیست وچهار امر حرام امّا سه امر واجب **اوّل** نیت است باین طریق که احرام عمرهٔ تمتع میبندم از برای آنکه واجبست قربة الی الله **دوّیم** مقارن داشتن نیت است بر تلبیات اربع یعنی بعد از نیت بفاصله واجبست که بگوید بگوید لبیک اللهم لبیک لبیک لاشریک لک لبیک **سیّم** پوشیدن دو جامهٔ احرام است مرد را از هرچه جایز است نماز در آن یکی را لنگ کند ویکی را بر دوش اندازد بشرط آنکه دوخته و شبیه بدوخته نباشد مثل کپنک ونمد وزنان را جایز است در حال احرام پوشیدن دوخته وحریر **وامّا** چهار امر سنت **اوّل** آنکه مرد تلبیات را بلند بگوید **دوّیم** آنکه تلبیاتی که مذکور میشود اضافه کند بتلبیات واجب وآن اینست انّ الحمد والنعمة والملک لک لاشریک لک لبیک لبیک ذا المعارج لبیک لبیک داعیا الی دار السلام لبیک لبیک غفار الذنوب لبیک لبیک اهل التلبیة لبیک لبیک ذا الجلال والاکرام لبیک لبیک تبدئ والمعاد الیک لبیک لبیک تستغنی ویفتقر الیک لبیک لبیک مرهوبا ومرغوبا الیک لبیک لبیک اله الحق لبیک لبیک ذا النعماء والفضل الحسن الجمیل لبیک لبیک کشاف الکروب لبیک لبیک عبدک وابن عبدیک لبیک لبیک یا کریم لبیک **سیّم** از سنتهای احرام آنست که کل تلبیاتی که مذکور شد اکثر اوقات بگوید خصوصا در هشت جا **اوّل** بعد از هر نماز خواه واجب وخواه سنت **دوّیم** هر وقت کشتیی که بر آن سوار است از هر جا بر خیزد **سیّم** هرگاه در راه بر بلندی مثل پشته یا کوهی بر آید **چهارم** بسر اشیبی در آید **پنجم** هرگاه از خواب بیدار شود **ششم** در وقت سحر **هفتم** هرگاه سوار شود یا فرود

در بیان امور متعلقه باحرام

در بیان امور واجبه

حـ واحوط اینست که بگوید بعد از نیت دیگر باره بخواند لبیک اللهم لبیک لبیک انّ الحمد والنعمة لک والملک لاشریک لک لبیک وهم اینست که انّ را بکسر همزه بخواند هرچند بفتح نیز جایز است طباطبائی مدظله

در بیان امور مستحبه ارکان

حـ واما بر زنان پس واجب نیست هرچند اولیست طباطبائی مدظله العالی

حـ احوط ترک پوشیدن حریر است از برای زنان نیز طباطبائی مدظله العالی

آید **هشتم** هرگاه در راه بشخصی برخورد **چهارم** از سنتهای احرام آنکه چون خانهای مکهٔ معظمه را ببیند تلبیات را قطع کند وبعضی از مجتهدین برآنند که در این وقت قطع تلبیات واجبست **وامّا** آن دوازده امر که در احرام مکروه است **اوّل** احرام در رفتن **دوّیم** شستن جامهٔ احرام هرچند چرکین باشد **سیّم** بو کردن میوه مثل سیب وبه وغیر آن **چهارم** تکلم کردن بغیر تلبیات وقرآن وذکر خدا وحاجت ضروری **پنجم** رد جواب احدی لبیک گفتن **ششم** خوابیدن بر فرشی که سفید نباشد **هفتم** تراشیدن سر شخصی که احرام نداشته باشد که اگر داشته باشد حرام است **هشتم** غسل کردن از برای خنک ساختن بدن نه بجهت سنت مثل غسل جمعه وغیر آن **نهم** آنکه جامهٔ احرام از غیر پنبه باشد **دهم** آنکه مثل پاشد یعنی خطها داشته باشد **یازدهم** آنکه سیاه باشد **دوازدهم** آنکه در ابتدای احرام جامهٔ احرام چرکین باشد امّا اگر در اثنای احرام چرکین شود پوشیدن آن مکروه نیست **وامّا** آن بیست وچهار امر که در حال احرام بجا آوردن آن حرام است **اوّل** شکار کردن یا شخصی را بشکار فرمودن یا گفتن که فلان جا شکار هست یا آلات شکار مثل تیر وسنگ ودام وتیر وتفنگ بشخصی دادن که شکار کند واینها همه حرام است بدو شرط **اوّل** آنکه جانور آبی نباشد چرا که شکار کردن جانوران آبی در حال احرام حرام نیست ومراد از جانور آبی جانوریست که در آب تخم کند پس شکار کردن غاز واردک ومانند اینها که در خشکی تخم کنند حرام است **دوّیم** آنکه خوردن گوشت آن جانور حلال باشد مثل آهو وکلنگ وغیر آن پس شکار کردن جانوری که گوشت آن حرام است مثل خوک وپلنگ وچرخ وباز در حال احرام حلال است امّا از جمله جانورانی که گوشت آنها حرام است شش جانور است که آنها را شکار کردن در حال احرام حرام است وآن شیر وروباه وخرگوش وخارپشت

بلکه احوط ترک پوشیدن است هرچند خوردن آنها مانعی ندارد طباطبائی مدظله

حـ وهمچنین اگر زرد باشد بلکه اولی ترک مطلق جامهٔ رنگین است طباطبائی مدظله

در بیست وچهار امر که در حال احرام حرام است

حـ فرقی ما بین حلال گوشت وحرام گوشت نیست بلی خصوص سباع که خوف اذیت آنها داشته باشد جایز است وهمچنین سباع از طیور که اذیت ایشان بطیور حرم رسد جایز است صید آنها طباطبائی مدظله

وسوسما و یربوع است و اگر شخصی در حال احرام شکار کند آن شکار ملک او نمیشود و واجب است که آزاد کند و خوردن گوشت آن بر محرم حرام است اگر چه دیگری آن را شکار کرده باشد و هر شکاری را که محرم بکشد میته است و خوردن گوشت آن بر محرم و غیر محرم حرام است **دوم** از بیست و چهار امر که در حال احرام حرام است جماع کردنست و مقدمات آن مثل بوسه و دست بازی کردن با حلال خود و عقد نکاح بستن از برای خود یا از برای دیگری پس اگر عقد نکاح کند آن عقد باطل است اما رجوع در طلاق و کنیزک خریدن بقصد آنکه بعد از احرام مباشرت کند جایز است **سیم** گواه شدن بر عقد نکاح و گواهی دادن بآن **چهارم** بو کردن مشک و عنبر و عود و صندل و مانند آن و در بو کردن گل و نرگس و بنفشه و مانند آن میان مجتهدین خلافست و اصح آنست که بو کردن آنها نیز حرام است اما شنبلید بو مشک و عنبر که بر خانه کعبه میمالند جایز است و هم چنین جایز است شنبلید بوی خوش کردن ما بین صفا و مروه میباشد **پنجم** یعنی گرفتن محرم از چیزهای بد بو **ششم** روغن بر بدن مالیدن خواه خوشبو باشد و خواه نباشد **هفتم** پوشیدن محرم رختی را که دوخته باشد یا شبیه بدوخته چنانکه قبل از این مذکور شد **هشتم** پوشیدن چیزی که پشت پا را بپوشد **نهم** انگشتری در انگشت کردن بجهة زینت نه بجهة آنکه سنت است **دهم** پوشیدن مرد سر و گوش خود را اگر چه بار تماس باشد **یازدهم** آنکه مرد در وقت راه رفتن در سایه چیزی رود که آن چیز بالای سر او باشد نه در پهلوا و مثل سایه دیوار اما در سایه کجاوه و مانند آن در راه رفتن مرد را جایز است هر چند بالای سر او باشد و هم چنین جایز است در وقت فرود آمدن که در سایه چیزی راه رود و بنشیند هر چند آن چیز در بالای او باشد مثل خیمه و غیر آن **دوازدهم** موا از سر یا بدن جدا کردن **سیزدهم**

ناخن چیدن اگر چه ناخن انگشت زیادتی باشد **چهاردهم** کشتن شپش و کیک یا از بدن یا از جامه خود بدور انداختن **پانزدهم** سرمه سیاه در چشم کشیدن **شانزدهم** حنا بستن برای زینت **هفدهم** در آئینه نگاه کردن **هجدهم** دندان کندن **نوزدهم** سلاح پوشیدن **بیستم** خون از بدن بیرون آوردن اگر چه بمسواک کردن باشد اما اگر از خارج بدن خون بیرون آید قصوری ندارد **بیست و یکم** جدال است یعنی لا والله و بلی والله گفتن مگر بجهت اثبات حق یا نفی باطل **بیست و دوم** پوشیدن زن طلا آلات یا نقره آلات که عادت او نباشد که مثل آنرا بپوشد **بیست و سیم** اظهار کردن زن زیور خود را بشوهر یا بر جمعی که محرم او نباشند **بیست و چهارم** روی خود را بچیزی پوشیدن که بر روی او برسد لیکن میباید که پوشش روی زن بنوعی باشد که مطلقا بر روی او نخورد

مقصد دویم

در بیان طواف و مقدمات آن بدانکه اول افعال عمره تمتع بعد از احرام طواف خانه کعبه است و جمل امر بآن متعلق است و مجموع آن در دو فصل تفصیل میباید

فصل اول در بیان آنچه پیش از طواف بجا آورده میشود و آن شانزده امر است چهار امر واجب و دوازده امر سنت **اما** چهار امر واجب **اول** طهارت از حدث اکبر و اصغر هر گاه طواف واجب باشد اما در طواف سنت طهارت از حدث اصغر سنتست **دویم** ازاله نجاست از رخت و بدن **سیم** ستر عورت بطریق نماز **چهارم** ختنه پس اگر شخصی ختنه نکرده باشد طواف او باطل است **اما** آن دوازده امر سنت **اول** غسل است جهة داخل شدن حرم مکه معظمه **دویم** اذخر خائیدن قبل از داخل شدن در حرم مکه معظمه **سیم** نعلین کندن و پا برهنه براه رفتن **چهارم** نعلین خود را بدست خود گرفتن **پنجم** در وقت داخل شدن

این دعا خواند اللهم انک قلت فی کتابک واذن فی الناس بالحج یاتوک رجالا
وعلی کل ضامر یاتین من کل فج عمیق اللهم انی ارجوا ان اکون ممن اجاب دعوتک
وقد جئت من شقة بعیدة ومن فج عمیق سامعا لندائک ومستجیبا لک و
مطیعا لامرک وکل ذلک بفضلک علی واحسانک الی فلک الحمد علی ما
وفقتنی له ابتغی بذلک الزلفة عندک والقربة الیک والمنزلة لدیک والمغفرة
لذنوبی والتوبة علی منها بمنک اللهم صل علی محمد وال محمد وحرم بدنی
علی النار وآمنی من عذابک وعقابک یا اکرم **ششم** غسل کردن جهة داخل
شدن مکه معظمه و این غسل زن حیض دار و انیز سنتست **هفتم** غسل کردن
جهة داخل شدن مسجد الحرام **هشتم** داخل شدن در مسجد الحرام از درکه
از باب بنی شیبه کویند **نهم** انکه در بیرون در مسجد الحرام ایستد و بکوید السلام
علیک ورحمة الله وبرکاته وبعد از ان بکوید بسم الله وبالله ما شاء الله والسلام
علی انبیاء الله ورسله والسلام علی رسول الله والسلام علی ابرهیم خلیل الله و
الحمد لله رب العالمین **دهم** بخضوع وخشوع داخل مسجد الحرام شدن **یازدهم**
انکه چون داخل شود رو بجانب کعبه مشرفه کند و دستها بر داشته این دعا بخواند
اللهم انی اسالک فی مقامی هذا فی اول مناسکی ان تقبل توبتی وان تتجاوز
عن خطیئتی وتضع عنی وزری الحمد لله الذی بلغنی بیته الحرام اللهم انی اشهد
ان هذا بیتک الحرام الذی جعلته مثابة للناس وامنا ومبارکا وهدی للعالمین
اللهم انی عبدک والبلد بلدک والبیت بیتک جئت اطلب رحمتک واوم
طاعتک مطیعا لامرک راضیا بقدرک اسئلک مسئلة الفقیر الیک الخائف
لعقوبتک بمثوبتک اللهم افتح لی ابواب رحمتک واستعملنی بطاعتک و
مرضاتک **دوازدهم** انکه نزدیک حجر اسود اید و رو بجانب حجر کند واین دعا

بخواند الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدینا الله سبحان
الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر من خلقه واکبر مما اخاف واحذر
لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت ویمیت و
یحیی وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر اللهم صل علی
محمد وال محمد وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین بعد از ان حجر را ببوسد و اگر
بواسطه کثرت ازدحام نتواند بوسیدن دست خود را بان رساند و دست خود را
ببوسد و اگر دست نتواند رساند بجانب حجر بدست راست اشارت کند و این
دعا بخواند اللهم امانتی ادیتها و میثاقی تعاهدته لتشهد لی بالموافاة اللهم تصدیقا بکتابک وعلی سنة
نبیک اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده ورسوله
امنت بالله وکفرت بالجبت والطاغوت واللات والعزی وعبادة الشیطان
وعبادة کل ند یدعا من دون الله اللهم الیک بسطت یدی وفیما عندک
عظمت رغبتی فاقبل سبحتی واغفر لی وارحمنی اللهم انی اعوذ بک من الکفر
والفقر ومواقف الخزی فی الدنیا والاخرة وچون از این دعا فارغ شود شروع
در طواف کند **فصل دوم** در بیان بایی امور که متعلق است
بطواف و ان بیست و سه امر است یازده امر واجب ودوازده امر سنت **اما**
یازده امر واجب **اول** نیت طواف باین طریق که طواف عمرهٔ تمتع میکنم
از برای انکه واجبست تقرب بخدا و نیت را مقارن طواف سازد بر وجهی که
جزء اول جانب چپ او در ابتدای طواف محاذی جزء اول حجر اسود باشد و این
بدو طریق میشود یکی انکه در مقابل حجر اسود بایستد و مقارن نیت خود را
بکرداند تا در ابتدای طواف کردن کل بدن او محاذات کل حجر اسود بکند دوم

طریق دویم آنکه در مقابل حجر اسود نایستد بلکه از جانب چپ خود بگیرد و بعضی از اجزای بدن خود را پیش پیش بدارد و محاذی جزء اول حجر اسود نماید و شروع در طواف کند تا کل بدن او بمحاذات کل حجر بگذرد و طریق اول افضلست **دویم** استدامت حکمی یعنی در اثنای طواف قصد امری نکند که منافی طواف باشد مثل آنکه قصد حدث کند یا قصد آنکه طواف را تمام نرساند **سیم** آنکه در حال طواف مبادا که خانه کعبه بر دست چپ او نباشد **چهارم** آنکه دور طواف کند از خانه کعبه در کل جهات کمتر از دوری مقام ابرهیم علیه السلام نباشد از خانه کعبه **پنجم** آنکه گشتن بر گرد خانه کعبه کمتر از هفت نوبت و زیاده بر هفت نوبت نباشد و هر نوبت را یک شوط گویند و هر هفت شوط یک طوافست و اگر بعد از فارغ شدن شک کند که هفت شوط کرده یا کمتر یا بیشتر التفات نکند و طوافش صحیح است اما اگر شک او قبل از فارغ شدن باشد در اینصورت از سه حال بیرون نیست اول آنکه شک کند میانه هفت شوط و زیاده دویم آنکه شک کند میانه هفت شوط یا کمتر سیم آنکه یقین داند که هفت شوط نکرده و شک او میانه هفت شوط باشد مثل آنکه شک کند میانه چهار و پنج یا میانه پنج و شش پس در صورت اول اگر پیش از حجر اسود در اوست رسیده باشد طوافش صحیح است و اگر بآن رکن نرسیده باشد طوافش باطل است و از سر باید گرفت و در صورت دویم و سیم مطلقا طوافش باطل است خواه برکن رسیده باشد و خواه نرسیده باشد و طواف را از سر باید گرفت **ششم** آنکه چهار شوط اول از پی یکدیگر باشد یعنی فاصله در میان واقع نشود پس اگر فاصله در میان واقع شود طواف را از سر گیرد خواه فاصله بجهت ضرورت واقع شده باشد مثل نماز واجبی که وقتش تنگ باشد و خواه بی ضرورت واقع شده باشد اما در شوط چهارم و پنجم و میانه سه شوط

و صدق عرفی در ابتداء بحجر کفایت میکند و اگر قدری بیشتر باشد نیز باب المقدمه و شروع کند در طواف بقصد ابتدا بحجر نیز کافیست السید محمد کاظم الطباطبائی مدظله

و نیز بودن نفس از مطاف یا مشغول شدن بفعل دیگر با اعتقاد اتمام طباطبائی مدظله

حالت رابعه اینکه شک کند ما بین هفت شوط و کمتر و بیشتر و این نیز باطل است طباطبائی مدظله

اخر جایز است که فاصله واقع شود مثل نماز سنتی که وقتش تنگ شده باشد یا بر آوردن حاجت مؤمنی یا داخل شدن بخانه کعبه و همچنین در سه شوط اخر جایز است قطع شوط کردن بجهة امثال این امور اما واجبست که در وقت قطع طواف مکان را که در آنجا قطع شده نشان کنند تا چون بر سر اتمام آن آیند زیاده و کم نشود **هفتم** حجر را بکسر حاء مهمله و سکون جیم داخل طواف سازد و آن دیواریست کوتاه در جانب ناودان خانه کعبه **هشتم** آنکه در وقت طواف چیزی از بدن داخل شاذروان کعبه نباشد بلکه باید که کل بدن خارج از شاذروان باشد و آن بنائی است در بیخ خانه کعبه متصل بآن از نشانه دیوار قدیم خانه کعبه چه خانه کعبه قدیم از این وسیع تر بوده و شاذروان جای دیوار قدیم است پس اگر طواف کنان دست بدیوار کعبه گذارد طواف باطل است بجهة آنکه دست او در خانه کعبه خواهد بود **نهم** آنکه در طواف بطریق متعارف راه رود پس اگر بر یک پا یا بر چهار دست و پا یا خیزکنان طواف کند صحیح نخواهد بود **دهم** آنکه آخر شوط هفتم جائی باشد که ابتدای طواف از آنجا کرده بی زیاده و نقصان **یازدهم** آنکه دو رکعت نماز طواف کردن در پس مقام ابرهیم یا در پهلوی آن و مخیر است در قرائت بلند و آهسته رکعتین میانه جهر و اخفات و اگر طواف سنت باشد در هر جا از مسجد الحرام که خواهد این دو رکعت را میتواند گذارد و سنتست که در رکعت اول بعد از حمد سوره قل هو الله احد بخواند و در رکعت دویم سوره جحد **و اما** دوازده امر سنت که تعلق بطواف دارد **اول** آنکه چون داخل مسجد الحرام شود بهیچ امری اشتغال ننماید الا بمقدمه یازدهم و دوازدهم طواف که قبل از این مذکور شد و بعد از آن بی فاصله شروع در طواف عمره کند مگر آنکه وقت نماز واجبی داخل شده باشد یا بترسد که نماز جماعت از او فوت شود **دویم** بوسیدن حجر اسود در

داخل شدن در خانه از مسوغات قطع و فصل نیست بلکه باید ضرورتی باشد لااقل از قبیل مذکورات طباطبائی مدظله العالی

بطلان معلوم نیست چون معظم بدن خارج است هر چند احوط اعاده است طباطبائی مدظله العالی

واجب است در پس مقام باشد و دور از آن نباشد مگر از دحام و الا در پهلوان یا در هر جا از مسجد با مراعات الاقرب فالاقرب الی المقام طباطبائی مدظله

[illegible]

بلکه در هر جا از مسجد چنانکه گذشت طباطبائی مدظله

هر شوط و هم چنین رخ خود را بر آن گذاشتن سیم بوسیدن هر یکی از چهار
رکن خانهٔ کعبه بتخصیص رکن یمانی و رکن عراقی چهارم آنکه یکطرف ردای خود را
از زیر بغل راست بیرون آورد و بر دوش چپ اندازد و دوش راست را برهنه گذارد
پنجم گامهای خود را در حین طواف کوتاه گرداند که بواسطهٔ هر گامی شش هزار
حسنه جهت اینکس نوشته میشود ششم نزدیک شاذروان طواف کردن هر چند
گامها کمتر شود چون نزدیکی بالاتر زیادتی گام میکند هفتم آنکه راه رفتن در اثنای
طواف نه تند باشد و نه آهسته بلکه میانه باشد هشتم آنکه در اثنای طواف این
دعا بخواند اللهم انی اسألک باسمک الذی یمشی به علی ظلل الماء کما یمشی به
علی جدد الارض واسألک باسمک الذی یهتز له اقدام ملائکتک واسألک
باسمک الذی دعاک به موسی من جانب الطور فاستجبت له والقیت علیه محبة
منک واسألک باسمک الذی غفرت به لمحمد صلی الله علیه وآله ما تقدم
من ذنبه وما تأخر واتممت علیه نعمتک ان تفعل بی کذا وکذا و بعد از آن حاجت
خود را از خدا تعالی بخواهد نهم آنکه در اثنای طواف هرگاه محاذی در کعبه
شود صلوات بفرستد دهم آنکه هر وقت که در اثنای طواف بدیوار
کوتاهی که در طرف ناودان خانهٔ کعبه است برسد این دعا بخواند اللهم ادخلنی
الجنة برحمتک وعافنی من السقم واوسع علی من الرزق الحلال وادرأ عنی شر
فسقة الجن والانس وشر فسقة العرب والعجم یازدهم آنکه چون در شوط
هفتم بمستجار رسد و آن در زمان سابق در خانهٔ کعبه بود والحال بسته شده (پشت آن در)
و علامات نمایانست پس باید که رو بآن کند و خود را بآن بچسباند و این دعا
بخواند اللهم البیت بیتک والعبد عبدک وهذا مکان العائذ بک من
النار و در آن وقت گناهان خود یک یک اقرار نماید بهر چه در حدیث وارد است

در آداب مستحبات طواف

دعای طواف

دعای مستجار

که هر مؤمنی در این مکان شریف اقرار بگناهان خود کند البته حق تعالی گناهان او را می
بخشد دوازدهم آنکه بعد از اقرار بگناهان خود این دعا بخواند اللهم من قبلک
الروح والفرج والعافیة اللهم ان عملی ضعیف فضاعفه لی ما اطلعت علیه
منی وخفی علی خلقک و چون در مقابل رکن یمانی آید بگوید استجیر بالله من النار
اللهم قنعنی بما رزقتنی وبارک لی فیما آتیتنی و بعد از گذاردن دو رکعت نماز طواف
سنتست که نزدیک حجر اسود آید و آنرا ببوسد و بجانب چاه زمزم آید و یکدلو آب بکشد
و از آن آب بخورد و بر سر و تن خود بریزد و در وقت ریختن بگوید اللهم اجعله علما
نافعا ورزقا واسعا وشفاء من کل داء وسقم و بعد از آن متوجه ما بین صفا و مروه شود

مقصد سیم

در بیان سعی ما بین صفا و مروه بدانکه آنچه تعلق بسعی صفا و مروه دارد هجده
امر است ده امر واجب و هشت امر سنت اما ده امر واجب اول نیت
سعی است باینطریق که سعی میکنم میان صفا و مروه هفت شوط در عمرهٔ تمتع از
برای آنکه واجبست قربة الی الله دویم آنکه در وقت نیت پاشنهٔ پای او بر پلهٔ
اول از صفا چسبیده باشد سیم مقارن ساختن نیت با ابتدای رفتن بجانب
مروه چهارم استدامت حکمی یعنی قصد امری که منافی نیت باشد نکند پنجم
آنکه از راه متعارف ما بین صفا و مروه رود نه از راه مسجد الحرام و غیر آن ششم
آنکه سعی از هفت شوط کمتر یا بیشتر نباشد هفتم موالات یعنی هر هفت
شوط از پی هم باشد بتفاصیلی بطریقیکه در طواف مذکور شد و بعضی از مجتهدین
بر آنند که موالات شرط نیست هشتم جمیع مسافت ما بین صفا و مروه را
قطع کند و چیزی در میان نگذارد پس چون از صفا بمروه رسد چنان کند که
سر انگشتان پا بزینهٔ اول مروه برسد و چون خواهد که از مروه بصفا رود پاشنه

واغفر لی صح

در سعی ما بین صفا و مروه

در بیان کیفیت ... سعی

و باید رفتن و برگشتن بنحو متعارف باشد پس هرگاه بنحو قهقری باشد کافی نیست بلکه باید ... بهمین وکیسا و پشت سر ... طباطبائی دام ظله العالی
مثل سوق اللیل طباطبائی دام ظله العالی
ابن مول اقوی نیست هر چند اولی است احوط است طباطبائی مدظله

پا را بر پله اول مروه ملصق سازد پس بجانب صفا رود و این قاعده را منظور دارد
تا هفت شوط را باتمام رساند **نهم** آنکه اگر طواف بروز کرده باشد سعی بروز
دیگر تأخیر نکند بلکه بجا آورد و بعضی از مجتهدین تأخیر بروز دیگر جایز دانسته‌اند
دهم آنکه سعی بعد از طواف واقع شود پس اگر قبل از طواف بفعل آورد سعی
باطل خواهد بود **و اما** آن هشت امری که در سعی سنتست **اول** آنکه چون
از مسجد الحرام بجهة سعی بیرون رود باید از در صفا بیرون رود چنانچه در الحال داخل
مسجد است اما دو ستون بجهة علامت گذاشته‌اند پس باید که از ما بین دو ستون
بگذرد **دویم** طهارت از حدث اکبر و اصغر **سیم** ازاله نجاست از بدن و رخت
چهارم آنکه چون از مسجد الحرام بیرون آید ببالای صفا رود و رو بکعبه بایستد در
مقابل رکنی که حجر اسود در اوست و هفت نوبت الله اکبر بگوید و هفت نوبت
لا اله الا الله و سه نوبت لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد
یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر
و بعد از آن سه نوبت صلوات بفرستد و سه نوبت الله اکبر الحمد لله علی ما
هدانا و الحمد لله علی ما ابلانا و الحمد لله الحی القیوم و الحمد لله الحی الدائم و سه
نوبت بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله لا نعبد
الا ایاه مخلصین له الدین و لو کره المشرکون و سه نوبت بگوید اللهم آتنا
فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار بعد از آن صد نوبت الله
اکبر بگوید و لا اله الا الله صد نوبت و الحمد لله صد نوبت سبحان الله صد نوبت
و بعد از آن بگوید لا اله الا الله وحده وحده انجز وعده و نصر عبده و غلب
الاحزاب وحده فله الملک و له الحمد یحیی و یمیت اللهم بارک لی فی الموت و فیما
بعد الموت اللهم انی اعوذ بک من ظلمة القبر و وحشته اللهم اظلنی فی عرشک

مگر آنکه سهواً باشد یا از جهة ضرورت یا خوف حیض لکن در صورت سهواً خطاً اعاده نماید منه مد ظله

شب بجا آورد و اگر شب طواف کرده سعی را در آن شب ع

و سه نوبت بگوید اللهم انی اسئلک العفو و العافیة و الیقین فی الدنیا و الآخرة صح

یوم لا ظل الا ظلک استودع الله الرحمن الرحیم الذی لا تضیع ودائعه دینی
و نفسی و اهلی و مالی اللهم استعملنی علی کتابک و سنة نبیک و توفنی علی
ملة ابراهیم و اعذنی من مضلات الفتن پس سه مرتبه الله اکبر بگوید و دو
مرتبه دیگر دعای استودع الله تا آخر بخواند پس یکمرتبه الله اکبر و یکمرتبه دیگر
این دعا را بخواند اللهم اغفر لی کل ذنب اذنبته قط فان عدت فعد علی
بالمغفرة و انک انت غنی عن عذابی و انا محتاج الی رحمتک فارحمنی اللهم
افعل بی ما انت اهله فانک ان تفعل بی ما انت اهله ترحمنی اللهم لا تفعل
بی ما انا اهله فانک ان تفعل بی ما انا اهله تعذبنی و لن تظلمنی اصبحت اتقی
عذابک و لا اخاف جورک فیا من هو عدل لا یجور ارحمنی و اگر فرصت بخواندن
کل این دعاها و ذکرها نداشته باشد آنچه از آنجمله میسور باشد بخواند و چون فارغ
شود از صفا بزیر آید و شروع در سعی نماید و بدانکه بر بالای صفا رفتن و بجا
آوردن این دعاها را خواندن مردان را سنتست و زنان را سنت نیست **پنجم** از سنتهای
سعی آنست که در آخر شوط اول چون بمروه رسد بر بالای آن رود مقابل خانه
کعبه بایستد و ادعیه که در بالای صفا خوانده آنجا نیز بخواند **ششم** آنکه پیاده
سعی کند مگر آنکه ترسد که بواسطه تعب نتواند بتوجه تمام مشغول دعا شود
هفتم آنکه در اول هر شوط و آخر آن تند براه نرود مگر در ما بین مناره و
کوچه عطاران که آنجا تند رفتن اولی است خواه پیاده باشد و خواه سواره و این
تند رفتن مردان را سنتست و زنان را سنت نیست **هشتم** در اثنای سعی
این دعا بخواند اللهم اغفر و ارحم و تجاوز عما تعلم انک انت الاعز الاجل الاکرم
یا ذا المن و الفضل و الکرم و النعماء و الجود اغفر لی ذنوبی انه لا یغفر الذنوب الا انت

فیا من انا محتاج الی رحمته ع ج

میسر

اختصاص بمردان معلوم نیست طاب ثراه مد ظله

مقصد چهارم

دربیان احکام تقصیر و احرام حج بدانکه بعد از فارغ شدن از سعی باید که تقصیر
کند یعنی از ناخن بگیرد خواه دست وخواه پا یا از موی بدن چیزی ازاله کند اگر
چه بقدر سر موی باشد خواه بمقراض وخواه بکندن وخواه بنوره کشیدن وخواه
بتراشیدن امّا تراشیدن همهٔ سر جایز نیست ونیّت چنین کند که تقصیر میکنم
در عمرهٔ تمتّع از برای انکه واجبست تقرّب بخدا ونیّت مقارن نیّت بتقصیر مشغول
شود وچون تقصیر بفعل اورد جمیع انچه باحرام حرام شده بود حلال میشود و
تقصیر اخر افعال عمره است وسنّتست که تقصیر در مروه واقع شود ومکرو
است طواف خانه بعد از سعی وقبل از تقصیر وواجبست که بعد از تقصیر باحرام
حجّ اشتغال نماید وجمیع در احرام عمره مذکور شد از مقدّمات وغیران در
احرام حجّ معتبر است ومیقات این احرام شهر مکّه است ونیّت چنین کند که
احرام حجّ تمتّع بجا میاورم از برای انکه واجبست تقرّب بخدا ونیّت را مقارن
تلبیات سازد وسه امر در این احرام سنّتست اوّل انکه در روز هشتم ماه
ذیحجّه واقع شود دوّیم انکه در مسجد الحرام باشد وافضل انست که در زیر
ناودان خانهٔ کعبه واقع شود سیّم بلند گفتن تلبیه در مکانی که انجا احرام
بسته اگر پیاده باشد واگر سواره باشد شتر یکه بر ان سوار است از جا برخیزد
وواجبست که بعد از احرام بستن بعرفات رود واز وقت پیشین تا وقت شام
در عرفات توقّف نماید وچون شب شود بمشعر الحرام رود تا طلوع افتاب
انجا توقّف نماید بعد از ان بمنی رود ودر انجا روز عید میلی را که جمرهٔ عقبه گو
یند هفت سنگریزه بزند وبعد از ان قربانی کند وبعد از ان سر بتراشد وبمکه
مراجعت نماید بجهت طواف زیارت وسعی وطواف نسا وبعد از ان بمنی عود
نماید بجهة بودن انجا در شبهای تشریق ورمی جمرات ثلثه واین اعمال در چهار

یعنی بنیّت

وتقصیر بلکه اگر تراشید احوط کشتن یک گوسفند است بلکه تراشیدن بعض سر نیز بنیّت تقصیر مشکل است کفایت ان وبعضی تراشیدن تمام سر را بعد از تقصیر نیز منع کرده اند لکن اقوی جواز است هر چند مستحب است ترک ان بجهة توفیر یعنی زیاد کردن موی از برای احرام حج بلکه احوط است چون بعضی توفیر را واجب میدانند السیّد محمّد کاظم الطباطبائی مدّ ظلّه العالی

یعنی احرام حجّ تمتّع طباطبائی مدّ ظلّه العالی

هیز انست که رفع صوت را تاخیر بیندازد تا وقتی که مشرف شود بر ابطح طباطبائی مدّ ظلّه العالی

فصل بتفصیل مذکور میشود **فصل اوّل** در بیان احکام وقوف
عرفات بدانکه مراد از وقوف عرفات بودن در انموضع شریفست از پیشین
تا شام خواه ایستاده باشد وخواه نشسته وخواه تکیه کرده وخواه پیاده وخواه
سواره وپیش از داخل شدن در عرفات هفت امر سنّتست **اوّل** انکه رفتن
از مکّه بجانب عرفات در روز هشتم ماه ذیحجّه باشد نه قبل از ان وان روز را یوم
ترویه گویند امّا اگر بیمار شود یا از کثرت ازدحام مردم در راه ملاحظه نماید قبل
از یوم ترویه بیک روز یا دو روز یا سه روز از مکّه بیرون رفتن او قصوری ندارد
دوّیم انکه چون متوجّه عرفات شود این دعا بخواند اللّهمّ الیک صمدت
وایّاک اعتمدت ووجهک اردت اسألک ان تبارک لی فی رحلی وان تقضی
لی حاجتی وان تجعلنی ممّن تباهی به الیوم من هو افضل منّی **سیّم** انکه در راه
عرفات چون بمنی رسد این دعا بخواند اللّهمّ هذه منی وهی ممّا مننت به علینا
من المناسک فاسألک ان تمنّ علیّ بما مننت به علی انبیائک فانّما انا عبدک
وفی قبضتک **چهارم** انکه ظهر وعصر ومغرب وعشا را در منی بگذارد **پنجم**
انکه در شب نهم ماه ذیحجّه که شب عرفه است در منی تا طلوع فجر توقّف نماید
ششم انکه نماز صبح را نیز در منی بگذارد وافضل انست که تا طلوع افتاب در
منی توقّف نماید بعد از ان از منی متوجّه عرفات گردد **هفتم** انکه خیمهٔ خود را
در بیرون زمین عرفات بزند در مکانیکه بعرفات متّصل است وانمکان را نمره
گویند وواجبست که اوّل وقت پیشین نیّت وقوف عرفات کند باین طریق که
توقّف در عرفات میکنم از این وقت تا شام در حجّ اسلام حجّ تمتّع از برای انکه واجب
است تقرّب بخدا وبر حکم نیّت بماند تا وقت شام وبعد از دخول در عرفات ده
امر سنّتست که در اثناء وقوف بفعل اورد اوّل غسل کردن جهة وقوف نیّت

از مسائل … انکه … وقوف بعرفات

چون از مکّه بیرون رود این دعا بخواند اللّهمّ ایّاک ارجو وایّاک ادعو فبلّغنی املی واصلح لی عملی وچون بمنی رسد دعا بعد را بخواند وچون از منی متوجّه عرفات شود بخواند اللّهمّ الیک صمدت الی اخره السیّد محمّد کاظم الطباطبائی مدّ ظلّه العالی

حدود عرفه از بطن عرنه وثویّه ونمره تا ذی المجاز است

چنین کند که غسل وقوف عرفات متکلم از برای آنکه سنتست تقرب بخدا و باید که
این غسل بعد از ظهر در اول وقوف واقع شود دویم با وضو بودن سیم ظهر و
عصر را در اول وقت باهم جمع کردن بیک اذان و دو اقامه چهارم برپا ایستادن
از وقت ظهر تا وقت شام پنجم رو بقبله کردن از اول وقت تا آخر وقت ششم خاطر
خود را بهیچ امری مشغول نساختن مکر بتوجه بدرکاه الهی هفتم آنکه میان او و
آسمان حائلی نباشد مثل خیمه و غیر آن هشتم کناهان خود را یک یک شمردن و
استغفار کردن نهم دعا کردن از برای برادران مؤمن و باید که کمتر از چهل
نفر نباشد دهم آنکه صد نوبت الحمد لله و صد نوبت لا اله الا الله و صد
مرتبه الله اکبر و صد نوبت سبحان الله یازدهم آنکه صد نوبت قل هو الله
احد بخواند دوازدهم آنکه این دعا را بخواند اللهم انی عبدک فلا تجعلنی من
اخیب وفدک وارحم مسیری الیک من الفج العمیق اللهم رب المشاعر کلها
فک رقبتی من النار واوسع علی من رزقک الحلال وادرأ عنی شر فسقة الجن
والانس وشر فسقة العرب والعجم اللهم لا تمکر بی ولا تخدعنی ولا تستدرجنی
اللهم انی اسألک بحولک وقوتک وجودک وکرمک ومنک وفضلک یا
اسمع السامعین ویا ابصر الناظرین ویا اسرع الحاسبین ویا ارحم الراحمین
ان تصلی علی محمد وآل محمد بعد از آن حاجت خود را از خدای تعالی طلب نماید و بعد
از آن رو بجانب آسمان کند و بگوید اللهم حاجتی الیک التی ان اعطیتنیها لم
یضرنی ما منعتنی وان منعتنیها لم ینفعنی ما اعطیتنی اسألک خلاص رقبتی من
النار اللهم انی عبدک وملک یدک وناصیتی بیدک واجلی بعلمک اسألک
ان توفقنی لما یرضیک عنی وان تسلم منی مناسکی التی اریتها ابرهیم خلیلک
علیه السلام ودللت علیها نبیک محمدا صلی الله علیه وآله اللهم اجعلنی ممن

دعای بعد از نماز عصر عرفات

تسلم

رضیت عمله واطلت عمره واحییته بعد الموت حیوة طیبة لا اله الا الله وحده
لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو
علی کل شیء قدیر اللهم لک الحمد کالذی نقول وخیرا مما نقول وفوق ما
یقول القائلون اللهم انی اعوذ بک من الفقر ومن وسواس الصدور ومن
شتات الامر ومن عذاب القبر اللهم اجعل لی فی قلبی نورا وفی سمعی نورا
وفی بصری نورا وفی لحمی نورا وفی دمی نورا وفی عظامی وعروقی ومقامی و
مقعدی نورا ومقصدی نورا ومخرجی نورا واعظم لی نورا یا رب یوم القاک
انک علی کل شیء قدیر برحمتک یا ارحم الراحمین و بدانکه دعاها روز عرفه
که از حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین نقل شده بسیار است
و افضل از دعاها دو دعا است یکی دعای حضرت امام حسین علیه السلام که
مشهور است و دیگری دعای امام زین العابدین علیه السلام که در صحیفه کامله
مذکور است و چون هر یک از این دو دعا بغایت طویل بود در این مختصر مذکور
نشد **فصل دویم** در احکام وقوف بمشعر الحرام چون وقت مغرب داخل
شود پیش از نماز مغرب از عرفات متوجه مشعر الحرام شود و چون اراده بیرون
آمدن از عرفات کند این دعا بخواند اللهم لا تجعله آخر العهد من هذا الموقف
وارزقنیه ابدا ما ابقیتنی واقلبنی الیوم مفلحا موفقا منجحا مستجابا لی مرحوما
مغفورا بافضل ما ینقلب به الیوم احد من وفدک علیک واعطنی افضل
ما اعطیت احدا منهم من الخیر والبرکة والرحمة والرضوان والمغفرة وبارک
لی فیما ارجع الیه من اهل ومال او قلیل او کثیر وبارک لهم فی برحمتک یا ارحم
الراحمین و باید که در وقت رفتن بجانب مشعر الحرام بتأنی راه رود و در کمال
خضوع و خشوع در اثنای راه رفتن باستغفار و طلب خلاصی از آتش دوزخ مشغول

اللهم لک صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی ولک تراثی وبک حولی ومنک قوتی

ومدخلی نورا

فصل دویم در احکام وقوف بمشعر الحرام

واجعلنی من حجاج بیتک الحرام واجعلنی الیوم من اکرم وفدک

یعنی مشعر الحرام است طبا طبائی

باشد و چون بمشعر الحرام رسد واجبست که نیت کند باین طریق که از این وقت تا
طلوع آفتاب توقف میکنم در مشعر الحرام در مشعر الحرام در حج اسلام حج تمتع از
برای انکه واجبست تقرب بخدا و سنتست که در انجا انها را بجا آورد اول انکه
قبل از بار فرود آوردن نماز مغرب و عشا را بیک اذان و دو اقامه بجا آورد دوم
انکه نافلهٔ مغرب را بعد از عشا بگذارد سیم انکه انشب را که شب عید قربانست
احیاء بدارد چهارم انکه تا صبح بذکر و دعا و تلاوت قران مشغول باشد و از جمله
دعاها این دعا را بخواند اللّهم هذه جمع اللّهم انی اسألك ان تجمع لی فیها
جوامع الخیر اللّهم لا تؤیسنی من الخیر الذی سألتك ان تجمعه لی فی قلبی ثم اطلب
به الیك ان تعرفنی ما عرفت اولیاءك فی منزلی هذا وان تقینی جوامع الخیر
الشر پنجم انکه اول شب غسل کند و نیت چنین کند که غسل بودن در مشعر
الحرام میکنم از برای انکه سنتست تقرب بخدا ششم انکه تا طلوع افتاب طاهر
از حدث اکبر و اصغر باشد هفتم انکه اگر حج اول باشد بر بالای کوهی که در
مشعر الحرام واقع است برود و در انجا ذکر الهی بجا آورد هشتم انکه هفتاد
سنگریزه که بجهة رمی جمرات مقرر است از مشعر الحرام بردارد و واجبست که ان
شب تا صبح در مشعر الحرام باشد نهم چون فجر طالع شود اولی انست که
نیت علیحده بجهة وقوف مشعر کند باین طریق که توقف میکنم در مشعر الحرام در
حج تمتع از این وقت تا طلوع افتاب از برای انکه واجبست تقرب بخدا و بحمد
الهی و صلوات بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و دعا کردن اشتغال
نماید و از جمله دعاها این دعا بخواند اللّهم رب المشعر الحرام فك رقبتی من النار
واوسع علی من رزقك الحلال وادرأ عنی شر فسقة العرب والعجم اللّهم
انت خیر مطلوب الیه وخیر مدعو وخیر مسئول ولكل وافد جائزة فاجعل

جائزتی فی موطنی هذا ان تقیل عثرتی وتقبل معذرتی وان تجاوز عن خطیئتی
ثم اجعل التقوی من الدنیا زادی دهم انکه چون افتاب برایند بجانب منی رود
و جائز است زنان را و شخصی را که ضرورتی داشته باشد انکه قبل از طلوع
فجر از مشعر الحرام بجانب منی رود **فصل سیم** در بیان رفتن بجانب
منی از مشعر الحرام و بیان افعال ثلثهٔ مناسك منی که روز عید قربان در منی
واجبست که بعمل آورد چون از مشعر الحرام متوجه منی شود و در راه بموضعی
رسد که انرا وادی محسّر گویند سنتست که در انموضع موازی صد گام تند
رود و این دعا بخواند اللّهم سلم عهدی واقبل توبتی واجب دعوتی واخلفنی
فیمن ترکت بعدی و چون بمنی رسد واجبست که افعال ثلثهٔ مناسك منی را در
روز عید قربان بترتیب بجا آورد **اوّل** رمی جمرهٔ عقبه است یعنی زدن مثل
کسی که انرا جمرهٔ عقبه گویند بهفت سنگ ریزه و در رمی جمرهٔ عقبه هشت امر واجب
است و دوازده امر سنت **امّا** هشت امر واجب **اوّل** نیت کردن باین طریق
که این میل را میزنم بهفت سنگریزه در حج اسلام حج تمتع از برای انکه واجبست
تقرب بخدا **دوم** نیت را مقارن شروع در رمی کردن **سیم** استدامت حکمی
یعنی مدام بر حکم نیت بودن تا اخر رمی **چهارم** هفت سنگریزه را یك یك
انداختن پس اگر هفت را بیك دفعه انداز یکی از انها حساب است و باقی محسوب
نیست **پنجم** هر یك از هفت سنگریزه را بان میل رسانیدن **ششم** مجموع
هفت سنگریزه را از زمین حرم برچیده باشد **هفتم** انکه همه انسنگ ریزه
ها بکر باشد یعنی هیچ یك از انها رمی نشده باشد **هشتم** انکه رمی بعد از طلوع
افتاب باشد روز عید قربان باشد **وامّا** ان دوازده امر سنت که در رمی
جمرهٔ عقبه معتبر است **اوّل** انکه در وقت رمی با وضو باشد **دوم** انکه پیاده

ناشد نه سواره سیم آنکه در وقت رمی وضو داشته باشد انداختن سنگ
ریزه ابتدا این دعا بخواند اللّٰهمّ هؤلاء حصیاتی فاحصهنّ لی وارفعهنّ فی عملی
چهارم آنکه در وقت انداختن هر یک از آن سنگریزه‌ها الله اکبر بگوید و این
دعا بخواند اللّٰهمّ ادحر عنّی الشیطان اللّٰهمّ تصدیقاً بکتابک وعلی سنّة
نبیّک صلّی الله علیه وآله اللّٰهمّ اجعله حجّاً مبروراً وعملاً مقبولاً وسعیاً
مشکوراً وذنباً مغفوراً پنجم آنکه در وقت رمی جمرهٔ عقبه رو بجمره کند و پشت
بقبله ششم آنکه دوری او از جمره در وقت رمی ده ذرع یا تا پانزده ذرع شرعی
باشد هفتم آنکه سنگریزه را بر شکم انگشت زهگیر گذارد و بپشت بند اول
انگشت شهادت بیندازد هشتم آنکه سنگریزه‌ها را برچیده باشد نه آنکه
سنگ را بشکند و بسازد ریزه‌های آن رمی کند نهم آنکه سنگریزه‌ها را از
مشعر الحرام برچیده باشد دهم آنکه سنگ ریزه‌ها را بشوید یازدهم
آنکه هر یکی از سنگریزه‌ها بمقدار سر بند بالای انگشت باشد دوازدهم آنکه
رنگ هر یک مخالف رنگ دیگری باشد فعل دویم از افعال ثلثهٔ
مناسک منی که روز عید قربان بجا آوردن آن واجبست قربانی کردنست و در
آن ده امر واجبست و شش امر سنّت امّا ده امر واجب اول آنکه قربانی
گوسفند یا بز یا گاو یا شتر باشد و اگر غیر از اینها را مثل اسب یا آهو قربانی
کند صحیح نیست دویم آنکه اگر قربانی گوسفند باشد کمتر از هفت ماهه نباشد
و اگر بز یا گاو باشد یکسال تمام کرده باشد و در سال دویم داخل شده باشد
و اگر شتر باشد پنج سال تمام کرده و در سال ششم داخل شده باشد سیم
آنکه بیمار نباشد و کری نداشته باشد و لاغر و لنگ و خصی و گوش بریده نباشد
و شاخ اندرونی آن شکسته نباشد چهارم آنکه کل آن از یک شخص باشد نه

وقتی که هفت سنگ را در دست باشد و میخواهد که بیندازد ابتدا دعا خواند ۱۲ منه

کند ۱۲

سنگی را

[illegible]

۱۳ سیزدهم آنکه هر یک از سنگریزه‌ها رنگها مختلف داشته باشد ۱۲ منه

۱۲ بلکه گوسفند کمتر از یکساله و بز و گاو کمتر از دو ساله نباشد السیّد محمّد کاظم الطباطبائی مدّ ظلّه

جایز نیست که دیگری در قربانی او شریک باشد پنجم آنکه در وقت کشتن
قربانی نیت چنین کند که این قربانی را میکشم در حج اسلام و حج تمتع از برای آنکه
واجب است قربةً الی الله ششم آنکه نیت را چنین مقارن اول ذبح سازد
اگر قربانی غیر شتر باشد و مقارن اول نحر سازد اگر قربانی شتر باشد و نحر
آنست که کارد یا حربه در گودی که میانه بیخ گردن و سینهٔ شتر واقع است بزند
هفتم استدامت حکمی نیت تا آخر ذبح و تا آخر نحر هشتم آنکه خود مباشر
کشتن قربانی گردد یا کسی را نایب خود سازد و نیت چنین کند که این قربانی را میکشم
بنیابت فلان در حج اسلام و حج تمتع از برای آنکه واجب است قربةً الی الله و اولی
آنست که هر دو نیت کنند نهم قربانی کردن در روز عید واقع شود و اگر
متعذّر باشد در باقی ایّام ماه ذیحجه جایز است دهم آنکه بعضی از آن تصدّق
کند و بعضی را خود بخورد و بعضی را هدیه کند و امّا شش امر یکه در قربانی
کردن سنّتست اول آنکه اگر قربانی گوسفند یا بز باشد باید که نر باشد
و اگر شتر یا گاو باشد باید که ماده باشد دویم آنکه فربهی آن نمایان باشد
نه آنکه در فربهی و لاغری میانه باشد سیم آنکه در عرفات حاضر کرده باشند
چهارم آنکه اگر قربانی شتر باشد دست چپ او را مابین زانو و پاشنه به بندد
پنجم آنکه اگر شخصی را در کشتن قربانی نایب خود سازد دست خود را در
وقت کشتن بر دست او گذارد ششم آنکه در وقتی که خواهد قربانی کند
ابتدا دعا بخواند وجّهت وجهی للّذی فطر السّموات والارض حنیفاً مسلماً
وما انا من المشرکین انّ صلاتی ونسکی ومحیای ومماتی لله ربّ العالمین
لا شریک له وبذلک امرت وانا من المسلمین اللّٰهمّ منک ولک بسم الله
وبالله والله اکبر اللّٰهمّ تقبّل منّی و مقارن این بکشتن مشغول شود

گودی را

نایب

[illegible]

۱۲ بنابر احوط و اقوی کفایت صدقه دادن یا هدیه کردن جمیع است طباطبائی مدّ ظلّه العالی

فعل سیم از افعال ثلثهٔ مناسک منی که روز عید قربان بفعل آورد آن واجبست آنست که بعد از قربانی کردن از موی خود چیزی ازاله کند خواه بتراشیدن و خواه بغیر آن و زنها تراشیدن سر جایز نیست و در ازاله کردن مو سه امر واجب و هفت امر سنت اما سه امر واجب اول نیت کردن است باینطریق که از موی بدن چیزی ازاله میکنم در حج اسلام حج تمتع از برای انکه واجبست قربة الی الله دویم مقارن داشتن نیت است بمو ازاله کردن سیم انست آنکه متحلل شود و اما آن هفت امر سنت اول آنکه در وقت ازاله کردن مو رو بقبله باشد دویم انکه در اثنا بگوید بسم الله الرحمن الرحیم اللهم اعطنی بکل شعرة نورا یوم القیمة سیم انکه در تراشیدن سر شروع بجانب راست کند چهارم انکه کل سر را بتراشد پنجم انکه اگر سر مو نداشته باشد پاکی را بر سر بگذارد ششم انکه مو را در منی دفن کند هفتم انکه بعد از مو ازاله کردن ناخن بچیند و سبیل بگیرد و بعد از فارغ شدن از افعال ثلثهٔ مناسک منی حلال میشود با و جمیع انچه با حرام حرام شده بود مگر زن و بوی خوش فصل چهارم در بیان باقی افعال حج چون مناسک منی را بجا آورد واجبست که بمکه مراجعت نماید بجهت بجا آوردن پنج امر و آن طواف حج و دو رکعت نماز آن و سعی ما بین صفا و مروه و طواف نسا و دو رکعت نماز آن و چون سه امر اول را بفعل آورد بوی خوش برو حلال میشود اما زن وقتی حلال میشود که طواف نسا را با دو رکعت نماز آن بجا آورد و واجبست که آن پنج امر را بترتیبی که مذکور شد بفعل آورد و جمیع انچه در طواف عمره و سعی آن مذکور شد از امور واجبه و سنتیه در این دو طواف و سعی معتبر است و فرق همین در نیت است پس در طواف حج نیت چنین کند که طواف حج اسلام حج تمتع میکنم از برای انکه واجبست قربة الی الله و در طواف نسا نیت چنین کند که طواف

افعال ثلثهٔ مناسک منی سیم قربانی است فعل سیم تقصیر است و ما بعد آن هم کفایت میکند

وهمه تراشیدن سر است بلکه از برای نو حاجی و کسی که سر خود را ملبد کرده است تعیین و بعض از احوط احتیاط خصوص سر تراشیدن است

السید محمد کاظم الطباطبائی مدظله العالی

یعنی بتیغ زاو تا یدیقصر کند با ازاله موی عذر سر یا ناخن گرفتن طباطبائی مدظله

افعال ثلثهٔ ... امر است کردن پنج

حرمت صید نیز باقی است لکن از جهة انکه در حرم است نه از جهة احرام و لبس مخیط و پوشیدن سر هر چند حلال شده است لکن مکروه است تا وقتی که طواف حج را بجا آورد طباطبائی

متع الله المسلمین بطول بقائه

بلکه ازاله نماید ...

نسا میکنم در حج اسلام حج تمتع از برای انکه واجب است قربة الی الله و نیت نماز این دو طواف و نیت سعی ما بین صفا و مروه باین طریق کند و چون از این پنج امر فارغ شود واجب است که بمنی عود کند بجهت چهار امر اول در منی سه شب ایام تشریق بودن و آن یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ماه ذیحجه است و جایز است شخصی را که در احرام عمره و حج شکار و مباشرت با زن نکرده انکه شب سیم در منی نماند و انکه وقت ظهر دوازدهم از منی بیرون رود مگر انکه در وقت مغرب شب سیزدهم در منی باشد که در اینصورت بودن آن شب در منی واجب است و بیرون رفتن جایز نیست و در هر یکی از این سه شب تا صباح ماندن در منی لازم نیست بلکه انقدر توقف کند که نصف شب بگذرد و بعد از آن بیرون رود میتواند و جایز است بجای آن شب در منی ماندن در مکه بماند بشرط انکه تا صبح بعبادت مشغول شود دویم رمی کردن جمرهٔ اولی در هر یکی از ایام تشریق بهفت سنگریزه سیم رمی جمرهٔ عقبه و وسطی در این سه روز بهمان طریق چهارم رمی جمرهٔ عقبه در این سه روز بهمان طریق و واجبست این ترتیب را مرعی داشتن و وقت رمی از طلوع افتابست تا وقت شام و اگر شخصی را عذر باشد جایز است که شب رمی کند و بدانکه اداب و سنتهای این رمی بطریقی است که قبل از این مذکور شد و فرقی نیست الا در دو امر اول انکه هر یکی از جمرهٔ اولی و وسطی را در وقت رمی بر دست راست گیرد دویم انکه بعد از رمی هر یک از این دو جمره اندکی بایستند و بحمد و صلوات و دعا اشتغال نماید اما بعد از رمی جمرهٔ عقبه ایستادن نزد آن سنت نیست و بدانکه این رمی اخر افعال واجبهٔ حج است و جایز است که از منی بوطن خود رود بی انکه بمکه معاودت نماید اما معاودت بمکه بجهت وداع خانهٔ کعبه سنت است پس

برای وفا شد ...

رفتن

بتفصیل

نزد آن

چون خواهد که بمکه معاودت کند سنتست که در مسجد خیف شش رکعت نماز
بگذارد هر دو رکعت بیک سلام وبعد از آن متوجه مکه شود وآداب دخول مکه
ومسجد الحرام از غسل وغیر آن نظر بفست که قبل از این مذکور شد وبدانکه داخل
شدن در خانهٔ کعبه سنتست وواجب نیست وند امر در آن سنتست **اول**
غسل کردن **دوم** حلقهٔ در را در وقت دخول بگیرد **سیم** آنکه با کمال خضوع
وخشوع در وقت داخل شدن بجا آورد **چهارم** آنکه در وقت داخل شدن بگوید
اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ قُلْتَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا فَآمِنِّي مِنْ عَذَابِكَ عَذَابِ النَّارِ **پنجم**
آنکه بر سنگ سرخی که ما بین دو ستون خانهٔ کعبه فرش است دو رکعت نماز
بگذارد در رکعت اول بعد از فاتحه حم سجده بخواند ودر رکعت دوم بعد از فاتحه
از آیات قرآن بعدد آیات حم سجده بخواند وآن پنجاه وچهار آیه است **ششم**
آنکه در هر کنجی از چهار کنج خانهٔ کعبه دو رکعت نماز بگذارد وبعد این دعا بخواند
اَللّٰهُمَّ مَنْ تَهَيَّأَ وَتَعَبَّأَ وَاَعَدَّ وَاسْتَعَدَّ لِوِفَادَةٍ اِلٰى مَخْلُوقٍ رَجَاءَ رِفْدِهِ وَجَوَائِزِهِ
وَنَوَافِلِهِ وَفَوَاضِلِهِ فَاِلَيْكَ كَانَ يَا سَيِّدِي تَهْيِئَتِي وَتَعْبِئَتِي وَاِعْدَادِي وَاسْتِعْدَادِي
رَجَاءَ رِفْدِكَ وَنَوَافِلِكَ وَجَوَائِزِكَ فَلَا تُخَيِّبِ الْيَوْمَ رَجَائِي يَا مَنْ لَا يَخِيبُ عَلَيْهِ سَائِلُهُ
وَلَا يَنْقُصُ نَائِلُهُ فَاِنِّي لَمْ آتِكَ الْيَوْمَ بِعَمَلٍ صَالِحٍ قَدَّمْتُهُ وَلَا شَفَاعَةِ مَخْلُوقٍ
رَجَوْتُهُ وَلٰكِنْ اَتَيْتُكَ مُقِرًّا بِالذُّنُوبِ وَالْاِسَاءَةِ عَلٰى نَفْسِي فَاِنَّهُ لَا حُجَّةَ لِي وَلَا
عُذْرَ فَاَسْاَلُكَ يَا مَنْ هُوَ كَذٰلِكَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تُعْطِيَنِي
مَسْاَلَتِي وَتُقِيلَنِي عَثْرَتِي وَتَقْلِبَنِي بِرَغْبَتِي وَلَا تَرُدَّنِي مَجْبُوهًا مَمْنُوعًا وَلَا خَائِبًا
يَا عَظِيمُ يَا عَظِيمُ يَا عَظِيمُ اَرْجُوكَ لِلْعَظِيمِ اَسْاَلُكَ يَا عَظِيمُ اَنْ تَغْفِرَ لِيَ الذَّنْبَ
الْعَظِيمَ **هفتم** آنکه در درون خانهٔ کعبه سر بسجود نهد واین دعا بخواند اَللّٰهُمَّ
لَا يَرُدُّ غَضَبَكَ اِلَّا حِلْمُكَ وَلَا يُنْجِي مِنْكَ اِلَّا التَّضَرُّعُ اِلَيْكَ فَهَبْ لِي يَا اِلٰهِي

و آداب آن نه امر است
واَعْدادي
رِفْدِهِ
لا اله الا انت ... بسجده

مِنْ لَدُنْكَ فَرَجًا بِالْقُدْرَةِ الَّتِي بِهَا تُحْيِي اَمْوَاتَ الْعِبَادِ وَبِهَا تَنْشُرُ مَيْتَ الْبِلَادِ
وَلَا تُهْلِكْنِي يَا اِلٰهِي غَمًّا حَتّٰى تَسْتَجِيبَ لِي دُعَائِي وَتُعَرِّفَنِي الْاِجَابَةَ فِي دُعَائِي
اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِي الْعَافِيَةَ اِلٰى مُنْتَهٰى اَجَلِي وَلَا تُشْمِتْ بِي عَدُوِّي وَلَا تُمَكِّنْهُ مِنْ
عُنُقِي مَنْ ذَا الَّذِي يَرْفَعُنِي اِنْ وَضَعْتَنِي وَمَنْ ذَا الَّذِي يَضَعُنِي اِنْ رَفَعْتَنِي وَاِنْ
اَهْلَكْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يَعْرِضُ لَكَ فِي عَبْدِكَ اَوْ يَسْاَلُكَ عَنْ اَمْرِكَ وَقَدْ عَلِمْتُ
يَا اِلٰهِي اَنْ لَيْسَ فِي حُكْمِكَ ظُلْمٌ وَلَا فِي نَقِمَتِكَ عَجَلَةٌ وَاِنَّمَا يَعْجَلُ مَنْ يَخَافُ الْفَوْتَ
وَاِنَّمَا يَحْتَاجُ اِلَى الظُّلْمِ الضَّعِيفُ وَقَدْ تَعَالَيْتَ يَا اِلٰهِي عَنْ ذٰلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا
فَلَا تَجْعَلْنِي لِلْبَلَاءِ غَرَضًا وَلَا لِنَقِمَتِكَ نَصَبًا وَمَهِّلْنِي وَنَفِّسْنِي وَاَقِلْنِي عَثْرَتِي
وَلَا تُتْبِعْنِي بِبَلَاءٍ عَلٰى اِثْرِ بَلَاءٍ فَقَدْ تَرٰى ضَعْفِي وَقِلَّةَ حِيلَتِي وَتَضَرُّعِي اِلَيْكَ
وَوَحْشَتِي مِنَ النَّاسِ وَاُنْسِي بِكَ يَا كَرِيمُ اَعُوذُ بِكَ فَاَعِذْنِي وَاَسْتَجِيرُ
بِكَ فَاَجِرْنِي وَاَسْتَعِينُ بِكَ عَلَى الضَّرَّاءِ فَاَعِنِّي وَاَسْتَنْصِرُكَ فَانْصُرْنِي وَ
اَتَوَكَّلُ عَلَيْكَ فَاكْفِنِي وَاُومِنُ بِكَ فَآمِنِّي وَاَسْتَهْدِيكَ فَاهْدِنِي وَاَسْتَرْحِمُكَ
فَارْحَمْنِي وَاَسْتَغْفِرُكَ مِمَّا تَعْلَمُ فَاغْفِرْ لِي وَاَسْتَرْزِقُكَ مِنْ فَضْلِكَ الْوَاسِعِ
فَارْزُقْنِي وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ **هشتم** آنکه در وقت بیرون آمدن
از خانهٔ کعبه حلقهٔ در خانه را بگیرد بگوید اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ
اَللّٰهُمَّ لَا تُجْهِدْ بَلَائِي وَلَا تُشْمِتْ بِي اَعْدَائِي فَاِنَّكَ اَنْتَ الضَّارُّ النَّافِعُ **نهم**
آنکه چون از خانه بیرون آید دو رکعت نماز بگذارد در نزدیکی کعبه بجنبتی که در
خانهٔ کعبه بر دست چپ او باشد **خاتمه** در بیان آداب وداع
خانهٔ کعبه وآن ده امر است **اول** آنکه هفت شوط طواف وداع را
بجا آورد ونیت چنین کند که طواف وداع خانهٔ کعبه میکنم سنت قربة الی الله بجا
دوم آنکه در هر شوط استلام حجر اسود ورکن یمانی کند واگر در

الیوم
استنصرك
الفضل العظيم

دعای نزد حجر اسود

هر شوط نتواند شوط اول و دوم استلام نماید سیم آنکه بعد از فارغ شدن از طواف التزام مستجار کند بطریقی که در طواف عمره مذکور شد چهارم آنکه در نزد حجر اسود آید و شکم خود را بکعبه بچسباند و دست چپ خود را بر حجر اسود گذارد و دست راست را از جانب در بخانهٔ کعبه بچسباند و بگوید الحمد لله وصلی الله علی سیدنا ونبینا محمد و آله اللهم صل علی محمد عبدک ورسولک وامینک وحبیبک ونجیبک وخیرتک من خلقک اللهم کما بلغ رسالتک وجاهد فی سبیلک وصدع بامرک واوذی فیک حتی اتاه الیقین اللهم اقلبنی مفلحا منجحا مستجابا لی بافضل ما یرجع به احد من وفدک من المغفرة والبرکة والرضوان والعافیة مما یسعنی ان اطلب فاسئلک ان تعطینی مثل الذی اعطیته او فضلا من عندک تزیدنی علیه اللهم ان امتنی فاغفر لی وان احییتنی فارزقنیه من قابل اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارة بیتک اللهم انی عبدک وابن عبدک وابن امتک حملتنی علی دابتک وسیرتنی فی بلادک حتی ادخلتنی حرمک وامنک وقد کان من حسن ظنی بک ان تغفر لی ذنوبی فان کنت غفرت لی ذنوبی فازدد عنی رضا وقربنی الیک زلفی ولا تباعدنی وان کنت لم تغفر لی فمن الآن فاغفر لی قبل ان تنائی عن بیتک داری فهذا اوان انصرافی ان کنت اذنت لی غیر راغب عنک ولا عن بیتک ولا مستبدل بک ولا به اللهم احفظنی من بین یدی ومن خلفی وعن یمینی وعن شمالی حتی تبلغنی اهلی فاذا بلغتنی اهلی فاکفنی مؤنة عبادک وعیالی فانک ولی ذلک من خلقک ومنی پنجم آنکه بعد از دعا خواندن بجانب چاه زمزم آید و قدری از آن آب بنوشد و بعد از آن متوجه بیرون رفتن از مسجد الحرام شود ششم آنکه در اثنای بیرون

والرحمة

آشامیدن از زمزم

رفتن از در

آمدن بگوید آئبون تائبون عابدون لربنا حامدون الی ربنا راغبون الی الله راغبون راجعون ان شاء الله تعالی هفتم آنکه نزد در مسجد الحرام سجدهٔ طویل با کمال خضوع و خشوع بجا آورد هشتم آنکه نزد در مسجد الحرام بایستد و بگوید اللهم انی انقلب علی لا اله الا الله نهم آنکه بیک درهم شرعی خرما بخرد و تصدق کند دهم آنکه قصد او همیشه این باشد که نوبت دیگر بحج آید

مطلب ششم

در بیان احکام حج قران و حج افراد

در بیان احکام حج قران و حج افراد که قبل از این مذکور شده بود که حج قران و حج افراد بر شخصی واجبست که از اهل مکهٔ معظمه باشد یا آنکه دوری او از امکان مقدسه کمتر از شانزده فرسخ شرعی باشد و اگر دوری این کس از مکهٔ معظمه شانزده فرسخ باشد و زیاده حجی که بر او واجب میشود حج تمتع است و افعال حج تمتع را بتفصیل مذکور ساختیم و افعال حج قران و حج افراد مثل افعال حج تمتع است و لکن عمرهٔ حج تمتع قبل از حج است و طواف نساء ندارد و عمرهٔ حج قران و حج افراد بعد از حج است و طواف نساء دارد و افعال این دو نوع بیک طریقست لکن در حج قران مخیر است میان آنکه نیت احرام را مقارن تلبیات یا مقارن اشعار یا مقارن تقلید سازد و معنی اشعار و تقلید مذکور خواهد شد و احرام هر یک از حج قران و حج افراد واجبست که از میقات باشد یا از مسکن خود هرگاه مسکن او بمکه نزدیکتر باشد از میقات یا از مکه هرگاه مسکن او مکه باشد و باقی افعال بطریق افعال حج تمتع است پس چون احرام به بندد متوجه عرفات گردد و بعد از وقوف عرفات متوجه مشعر الحرام شود و بعد از وقوف مشعر

الحرام بمنی رود ورمی جمرات وقربانی وتقصیر بجا آورد وبمکه باز گردد وطواف ودو رکعت نماز آنرا بجا آورد وسعی ما بین صفا ومروه وطواف نساء ودو رکعت نماز آنرا بطریقی که قبل از این مذکور شد بعمل آورد وچون از این افعال فارغ شود عمرهٔ مفرده بر بندد وطواف عمره ودو رکعت آن وسعی را بجا آورد باین طریقی که یکی از میقاتها یا از نزدیکترین موضعی بحرم احرام عمرهٔ مفرده بر بندد وطواف عمره ودو رکعت آن وسعی میان صفا ومروه وتقصیر وطواف نساء ودو رکعت آن بجا آورد ومراد از اشعار آنست که جانب راست کوهان شتری را که بجهت قربانی میبرد که در منی قربان کند زخم زند وانجا نیز ابجوزان زخم آلوده کند ومراد از تقلید آنست که گردن قربانی که میبرد نعلین بیاویزد که در آن نعلین نماز کرده باشد

طریقی که از یکی از...

تعلیقه در

در بیان احکام حج بنیابت

مطلب ششم

در بیان احکام حج بنیابت ودر آن دو فصل است

فصل اول

در بیان نایب گرفتن از جهت میت وحی بدانکه چون شخصی فوت شود وترکهٔ وافی گذارد وحج اسلام بر او واجب شده باشد ودر ذمهٔ او مستقر گشته باشد واجبست که در آن سال شخصی را باجاره گیرند که بنیابت او حج بجا آورد اگر وقت باشد والا سال دیگر خواه میت وصیت کرده باشد خواه نکرده باشد اما اگر قبل از آنکه حج در ذمهٔ او مستقر گردد فوت شود نایب گرفتن واجب نیست وحج در ذمت وقتی مستقر میشود که شخصی با وجود استطاعت رفتن بحج حج را تاخیر کند تا انقدر وقت بگذرد که کنجایش

حج بجا آوردن داشته باشد پس اگر بعد از استطاعت وقبل از گذشتن مدت مذکوره فوت شود حج ساقط است ونایب گرفتن لازم نیست واجرت حج مقدم است بر میراث وحکم سایر فروض دارد پس هرگاه میت مشغول الذمه باشد بحج وفرض دیگر نیز داشته باشد واجبست که اول اجرت حج وفرض را از متروکات وافیه او بیرون کنند وآنچه بعد از آن بماند بوارث میرسد واگر چیزی نماند از متروکات او چیزی بوارث نمیرسد وهمچنین اگر همهٔ متروکات او مساوی اجرة المثل حج باشد کل متروکات او را باجرت حج باید داد ووارث از متروکات او محروم میشود وهرگاه شخصی تبرع نماید وبی اجرت بنیابت میت حج بجا آورد در اینصورت حج از ذمهٔ میت ساقط میشود ولازم نیست که نایب بجهة او بگیرند وهمچنین اگر شخصی به تبرع از مال خود شخصی را باجاره بگیرد که بنیابت میت حج کند وبدانکه میانهٔ مجتهدین خلافست در آنکه نایب از کجا متوجه حج شود بعضی بر آنند که از بجا که فوت شده واجبست متوجه حج شود وبعضی بر آنند که توجه از میقات کافیست وبعضی بر آنند که اگر متروکات میت وفا کند از محل فوت متوجه شود واگر بآن وفا نکند از میقات واین قول بصواب نزدیکتر است وظاهر قول دویم باین قول باز میگردد واگر حج در ذمهٔ شخصی مستقر شده باشد اما بواسطهٔ مانعی که بعد از استقرار بهم رسد مثل بیماری یا خوف از دشمن نتواند بحج رفتن واجبست که شخصی را باجاره بگیرد که بنیابت او حج کند هرگاه امید آن نداشته باشد که مانع بر طرف شود والا بر او واجبست که خود حج کند واگر بعد از آنکه نایب بنیابت او حج گذارده باشد مانع او بر طرف شود بر او واجبست که خود حج کند وحجی که نایب او کرده

الثلث ٢

بلکه اقرب قول دویم است بلی احوط از برای کبار ورثه استیجار از محل موت است باینکه مقدار زاید بر میقات را از حصهٔ خود بدهند وبر صغار محسوب ندارند چنانچه هرگاه وصیت بحج بلدی کند

... از میقات است

زائد بر میقات از ثلث باید خارج شود با وقوع امضا کنند ومناط بلد موت است نه وطن السید محمد کاظم الطباطبائی مد ظله العالی

یعنی حجة الاسلام نه مرتب طباطبائی مد ظله

از میقات متوجه شود

کافی نیست اما اگر بعد از آنکه حج گذاردن براو واجب شده وقبل از آنکه در
ذمهٔ او مستقر شود او را مانعی از رفتن بحج پیش آید در این صورت در وجوب
نائب گرفتن میانهٔ مجتهدین خلافست بعضی بر آنند که حکم شخصی دارد که
او را بعد از استقرار حج مانعی هم رسد وبعضی بر آنند که از این شخص حج ساقط
است مادام که مانع باقی باشد نائب گرفتن واجب نیست خواه امید بر طرف
شدن مانع داشته باشد وخواه نداشته باشد واقرب قول اولست

فصل دویم

در بیان شروطی که در نیابت حج معتبر است وآن شش امر است **اول**
آنکه نائب بالغ باشد وبعضی از مجتهدین نیابت غیر بالغ را جایز داشته
اند بشرط آنکه تمیز داشته باشد و بر سخن او اعتماد باشد **دویم** آنکه
عادل باشد پس حرام است که غیر عادل را نائب حج سازند اما اگر غیر عادل
را نائب کرده باشند و دانند که حج را بفعل آورده در اینصورت
حج او کافیست واحتیاج بنائب عادل گرفتن نیست وبعضی از مجتهدین
بر آنند که هر گاه ظن غالب باشد که نائب افعال حج را بجا آورد نائب
گرداندن او جایز است **سیم** آنکه در ذمهٔ نائب حج واجب نباشد
چهارم آنکه افعال حج را بالتمام داند یا شخصی عادل با او باشد که
در وقت بجا آوردن هر فعلی او را تعلیم کند **پنجم** آنکه در نیت قصد
کند که این افعال را بنیابت فلانی بجا می آورم **ششم** آنکه آن شخصی
که نائب بنیابت او حج میکند باید که شیعهٔ اثنی عشریه باشد پس
پس نائب مخالف مذهب شدن جایز نیست مگر آنکه پدر یا جد نائب
او باشد که در این دو صورت نیابت کردن او جایز است با وجود آنکه

باشد

در بیان شروطی که در نیابت معتبر است

یعنی مبرء ذمه میت نیست طباطبائی مدظله العالی

یعنی در آن سال که نائب میشود از جهة دیگر حج براو واجب نباشد پس اگر حج واجب باشد لکن نه در آن سال ضرر ندارد وهم چنین اگر در آن سال واجب باشد ولکن متمکن از آن نباشد طباطبائی مدظله

مخالف مذهب باشد وبعضی از مجتهدین این دو صورت را نیز جایز
نداشته اند وجایز است که زن نائب مرد شود وبر عکس وهم چنین جایز
است که غلام یا کنیزی که عادل باشند برخصت آقای خود نائب شوند
واگر نائب در اثنای راه فوت شود پس اگر فوت او وقبل از احرام وداخل
شدن حرم واقع شود نائب دیگر باید گرفت که از آنجا که او فوت شده
روانهٔ حج شود وورثهٔ او را از وجه اجاره موازی مسافتی که قطع
کرده میرسد وبقیه بورثهٔ صاحب مال میرسد واگر
فوت او بعد از احرام وداخل شدن حرم باشد واز باقی
افعال چیزی بجا نیاورده باشد اینچه بفعل آورده
کافیست واحتیاج بنائب گرفتن دیگر نیست
اما میانهٔ مجتهدین خلافست
بعضی بر آنند که در اینصورت
کل مبلغی که وجه اجاره
او است بوارث
او میرسد

بسم الله وبالله والصلوة على رسوله واللعنة على اعدائهم الى يوم لقائه وبعد
فقد من الله علينا باتمام المجلد الاول من الجامع العباسي بهذا النمط والاسلوب والوضع المرغوب
والخط الحسن والمذهب المستحسن مع كمال الدقة في مقابلته وبذل الجهد في
تصحيحه والاهتمام التام في تعيين عناوينه لسهولة الوصول الى مطالبه ونسأل الله التوفيق
لاتمام المجلد الثاني منه والحمد لله رب العالمين بما وفقنا لنشر هذا الكتاب وسعه على ذوي
الفضل من المؤمنين والطلاب وكان فراغ ذلك في شهر رجب الاصم من شهور سنة اربع وعشرين وثلثمائة بعد الالف
١٣٢٤

در بیان حکم نائب که در اثنای راه فوت شود

یعنی واقوی تفصیل است ما بین اینکه اجیر باشد که ذمه میت را بری کند یا اجیر باشد که تمام افعال را بجا آورد در صورت اولی بوارث او میرسد ودر دویم تقسیط میشود السید محمد کاظم الطباطبائی مدظله

والیه

هذا هو المجلد الثانی من کتاب جامع عباسی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خاتم النبیین محمد المصطفی وخیر الوصیین امیر المؤمنین علی المرتضی وآلهما الائمة النجباء علیهم الصلوة من العلی الاعلی **اما بعد** چون همگی همت عالی نهمت بندگان همایون اشرف ارفع اقدس اعلی کلب آستانه خیر البشر مروج مذهب حق ائمه اثنی عشر **شاه عباس الحسینی** الموسوی الصفوی بهادر خان خلد الله ملکه وسلطانه وافاض علی العالمین بره واحسانه بر احیاء معالم شریعت سید المرسلین واعلاء اعلام مذهب حق ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین مقصور و محصور است واراده خاطر ملکوت ناظرش معطوف بر آنکه شیعیان و محبان حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام عالم بمذهب حق آن حضرت باشند لهذا استاد اعنی حضرت خاتم المجتهدین وخلاصة المتقدمین وزبدة المتأخرین بهاء الملة والشریعة والحقیقة والدین محمد العاملی را مأمور ساخته بودند بتصنیف کردن کتابی که مشتمل باشد بر مسائل وضو وغسل وتیمم ونماز وزکوة وروزه وحج وجهاد وزیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وحضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین وایام مولود ایشان ومسائل ضروری که بیشتر اوقات بآن احتیاج واقع میشود

چون بیع وتوابع آن ونکاح وطلاق وغیر آن وحضرت خاتم المجتهدین امتثالا للامر الاشرف شروع در تالیف آن کتاب نمودند از آنروی بجامع عباسی ساخته مشتمل بر بیست باب وچون تعداد اتمام پنج باب ایشان در دوازدهم ماه شوال سنه هزار و سی ویک هجری بجوار رحمت ایزدی پیوست در ثانی الحال امر اشرف اعلی عز صدور یافت که پانزده باب تتمه آن کتاب سمت اتمام وصورت اختتام پذیرد داعی دولت قاهره نظام بن حسین ساوجی امتثالا للامر الاشرف المطاع لا زال نافذا فی الاقطار والارباع شروع در اتمام آن نموده والله الموفق للاتمام والمیسر للاختتام که منظور نظر کیمیا اثر نواب همایون ارفع اقدس گردد **باب ششم** از کتاب جامع عباسی در وقف کردن وتصدق نمودن وقرض دادن وبنده آزاد کردن وتا کفارها کردن **باب هفتم** در زیارت حضرت رسالت پناه ص وحضرت امیر المؤمنین ع وباقی حضرات ائمه معصومین علیهم السلام وایام مولود ووفات ایشان **باب هشتم** در بیان نذر وعهد نمودن و سوگند خوردن و کفاره دادن ع **باب نهم** در بیع کردن ورهن نمودن وشفعه گرفتن وتوابع آن **باب دهم** در بیان اجاره دادن وعاریت نمودن واحکام غصب وتوابع آن **باب یازدهم** در نکاح کردن بدوام ومتعه وتحلیل وملک **باب دوازدهم** در طلاق وخلع وعده داشتن زنان **باب سیزدهم** در شکار کردن وشروط آن **باب چهاردهم** در ذبح حیوانات وحلال وحرام **باب پانزدهم** در آداب طعام خوردن وآب نوشیدن ورخت پوشیدن **باب شانزدهم** در وضع پرسیدن وشروط آن **باب هفدهم** در اقرار کردن ووصیت نمودن **باب هجدهم** در قسمت کردن ترکه **باب نوزدهم**

در حدّ و دیگر در شرع مقرّر است بجهة دزدی و زنا و لواطه و سحق و غیر از آن باب
بیست و ششم در بیان خونبهای آدمی و خونبهای قطع اعضای او و خونبهای زخمی که بر
آدمی زنند و خونبهای سگ شکاری و سایر کلاب و سگی که محافظت باغ و زراعت کند

باب ششم از کتاب جامع عبّاسی

در وقف کردن و تصدّق نمودن و قرض دادن و بنده آزاد کردن و حج با کفار کردن
و در آن چهار مطلب است

مطلب اوّل

در بیان وقف کردن و توابع آن و در آن سه فصل است **فصل اوّل**
در شروط وقف بدانکه شروط وقف شانزده است **اوّل** اهلیت واقف پس
وقف غیر بالغ و دیوانه که تمام وقت دیوانه باشد صحیح نیست و کسی که گاهی دیوانه
باشد و گاهی نباشد در وقت غیر دیوانگی وقفش صحیح است و در وقف طفلی
که ده سال داشته باشد میانه مجتهدین خلافست اصحّ عدم صحّتست و گویا آن
جماعتی که گفته‌اند وقفش صحیح است مستند شده‌اند بحدیثی که واقع شده در
جواز صدقهٔ او و حمل کرده‌اند صدقه را بر وقف چه وقف نیز صدقهٔ جاریه است
و هم چنین وقف مست و بیهوش و فرض دار که حاکم شرع او را از مال منع
کرده صحیح نیست و هم چنین وقف غلام نیز صحیح نیست **دوم** نیّت واقف
پس وقف غافل و کسی که در خواب باشد یا مست یا بیهوش باشد صحیح نیست و
اگر بعد از وقف کردن و بقبض دادن دعوی نماید که وقف بی نیّت واقع شده
این دعوی مسموع نیست و خلافست میانه مجتهدین که آیا قربت در وقف شرط
است یا نه اقرب آنست که شرط است پس وقف کافر صحیح نیست **سیم** ملکیّت
واقف پس اگر ملک دیگری را وقف کند صحیح نیست و اگر چه مالکش بعد از وقف

شرط است قربت
محل اشکال است طاب المنابا(؟)
مد ظله العالی

اجازت دهد **چهارم** ایجاب چون وقفت و آنچه با قرینه دلالت بر وقف کند
پنجم قبول مقارن با ایجاب از بطن اوّل در وقفهای اولادی و در بطون دیگر قبول شرط
نیست هرگاه وقف بر کسی باشد که در او قبول ممکن باشد و اگر وقف بر طفلی باشد
قبول ولی او با صرفه و غبطه کافیست و در وقف بر فقراء قبول شرط نیست چه
در این صورت قبول ممکن نیست و هم چنین اگر وقف بر مصالح مسلمانان باشد چون
وقف بر مسلمانان مساجد و مشاهد و بعضی از مجتهدین بر آن رفته‌اند که در این
صورت قبول حاکم شرع لازم است **ششم** معلق نساختن وقف بشرطی یا صفتی
غیر واقع پس اگر چیزی را وقف کند و آنرا بر شرطی یا صفتی واقعی که هنوز واقع
نشده باشد معلق سازد صحیح است مثل آنکه گوید این را وقف کردم اگر امروز جمعه
باشد **هفتم** دوام وقفست پس اگر مقارن مدتی سازد آن وقف نخواهد
بود بلکه از احبس میگویند و آن با نقضای مدت باطل میشود و هم چنین است اگر
شرط کرده باشد که هر وقت که خواهد رجوع کند و اگر وقف کند بر کسی که اغلب
آن باشد که منقرض شود بعد از انقراض او میان فقها خلافست بعضی گفته‌اند
که راجع بواقف میشود در حالت حیات او و منتقل بوارث او میگردد بعد از وفات
او و بعضی بر آنند که بورثهٔ موقوف علیه راجع است و بعضی گفته‌اند که در ابواب
البرّ صرف نمایند و اصحّ قول اوّلست و اگر در اوّل منقطع باشد همچو وقف بر
معدوم و آنگاه بر موجود اقوی آنست که باطل است و اگر در وسط منقطع شود چون
وقف بر زید آنگاه بر غلام شخصی آنگاه بر فقراء در این دو احتمالست یکی صحت
طرفین و بطلان وسط و عود حاصل آن بواقف و وارثان او و اگر در هر دو طرف
منقطع باشد مثل اوّل اقوی بطلانست **هشتم** قبض موقوف علیه در بطن
اوّل از وقفهای اولادی چه در بطون دیگر قبض شرط نیست و قبض ولی طفل یا حاکم

سلّمه
این قول اقوی
است السیّد محمد کاظم
الطباطبائی مد ظله
العالی

سلّمه
با این شرط مسکو(؟)
اعیان باطل است و
حبس هم نخواهد بود
طباطبائی مد ظله
العالی

سلّمه
احتمال دوم
بطلان وسط و آخر و
این اقوی است بلکه
مگر اینکه مقصود واقف
مقید بودن بمذکور
باشد که در این صورت
باطل است حتی در طرف
اوّل طباطبائی مد ظله
العالی

شرع در صغیر کافیست پس بنابراین شرط اگر واقف پیش از قبض بمیرد وقف او
باطلست و در قبض فوریت شرط نیست پس هرگاه قبض کند صحیح است و در قبض
اذن واقف شرطست و هرگاه واقف تولیت آن چیزی را که وقف بر فقراء کرده جهة
خویش شرط کرده باشد در مدت حیات قبض فقراء شرط نیست بلکه قبض او
کافیست نهم آنکه از نفس خود بیرون کند پس اگر بر خود وقف کند صحیح نیست
و اگر بر خود وقف کند بعد از آن بر فقراء مجتهدین را در این دو قولست اصح آنست
که باطل است و اگر وقف بر خود و فقراء کند در او دو احتمالست یکی آنکه نصف
صحیح باشد و نصف باطل دوم آنکه تمام باطل شود و اگر شرط کند که قرضهای
خود را از وقف بدهد یا نفقه او در مدت حیات از وقف باشد باطل است و اگر
شرط کند که نفقه اهل و عیال او از وقف باشد صحیح است زیرا که حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله و فاطمه زهرا علیها السلام این شرط کرده اند پس در این
صورت اگر ایشان اغنیا بوقف کنند و واجب النفقه باشند نفقه ایشان ساقط
میشود یا نه میانه مجتهدین در این خلافست و همچنین در نفقه زوجه خلافست
دهم آنکه آنچه را واقف وقف کرده عینی باشد و از آن منتفع شوند پس وقف دین
و منفعت و کلی در ذمه صحیح نیست و همچنین صحیح نیست وقف هر چه خوردنی از
ماکولات زیرا که اصل آن باقی نمیماند و خلافست میانه مجتهدین که وقف درهم
و دینار جایز است یا نه بعضی از مجتهدین نقل اجماع کرده اند که وقف آنها جایز نیست
و اصح آنست که جایز است زیرا که جهت زینت نفع از آنها میتوان گرفت یازدهم
آنکه صحیح باشد که از او مالک شوند پس اگر شراب یا خوک را وقف کنند صحیح نیست
دوازدهم آنکه بیان مصرف کند پس اگر بیان مصرف نکند صحیح نیست سیزدهم
آنکه موقوف علیه موجود باشد در ابتداء وقف پس اگر بر معدوم وقف کند

ده
و در اوقاف
عامه معتبر است قبض
متولی و اگر نباشد حاکم
شرع قبض میکند طاب
ثراه منه

عه
و اظهر اول
است مگر آنکه خود نیز
باشد طاب ثراه
منه

صحیح نیست و اگرچه طفل در شکم باشد و اگر بر موجود وقف کند و بعد از آن بر
آنچه از او در وجود آید صحیح است اما اگر بر معدوم وقف کند و بعد از آن بر موجود
آیا صحیح است آن وقف در حق موجود یا وقف باطل است یا نه در این مسئله
مجتهدین را دو قولست اصح آنست که باطل است چهاردهم آنکه موقوف
علیه صحیح باشد مالک شدن چیزی پس وقف بر ملائکه و جن و دواب و
بنده اگرچه مدبر و مکاتب مشروط باشد صحیح نیست و بر جمادات وقف
صحیح نیست و اگر وقف بر مساجد و منبرها و پلها کنند صحیح است زیرا که
فی الحقیقه راجع بمسلمانان میشود پانزدهم آنکه موقوف علیه مشخص باشد
پس اگر بر یکی از دو شخص وقف کنند یا بر یکی از دو مسجد صحیح نیست شانزدهم
آنکه وقف کردن بر موقوف علیه جایز باشد پس اگر وقف کند بر زنا کنندگان
و قطاع الطریق باطل است و همچنین اگر مسلمان وقف کند چیزی را بر نوشتن
توریه و انجیل و کتب انبیاء سابق که الحال دین ایشان منسوخ است یا وقف بر
عبادتخانه یهود و نصاری و وقف کردن بر یهودان جایز است بمذهب بعضی
از مجتهدین و در این مقام اشکال کرده اند که چرا بر یهود وقف جایز است و بر
عبادتخانه ایشان جایز نیست و جواب این اشکال چنین گفته اند که وقف بر
عبادتخانه ایشان معصیت محض است بخلاف وقف بر یهودان چرا از این حیثیت
که ایشان مخلوق الله تعالی اند جایز است و احتمال دارد از ایشان فرزندان مسلمان
در وجود آیند اما وقف کردن جهود برابنها جایز است و بعضی از مجتهدین وقف
کردن آتش پرستان بر آتشکده باطل میدانند و هرگاه شروط وقف متحقق
شود موقوف علیه مالک میشود منافعی را که بعد از وقف کردن حاصل میشود
و در منافعی که در حالت وقف کردن موجود باشد چون صوف و وبر گوسفند

جهودان ۷
جهودند ۱
جهودان ۹
جهودان ۳

سه
و اقوی صحت
اقرار است و الله
طاب ثراه
منه

خلافست میانهٔ مجتهدین واگر وقف مشروط باشد بر شرطی در آنچه واقف شرط کرده صرف باید کرد وجایز نیست فروختن وقف واگر برسد که ضایع شود یا آنکه میانهٔ موقوف علیهم در وقف و لا دعوی نزاع واقع شود که منجر بخراب شدن وقف شود میانهٔ مجتهدین درین خلافست اقرب آنست که جایز است فروختن آنچه وقف شده درین صورت و بقیمت آنچه مثل آنچه بخرند

فصل دوم در بیان تصدق نمودن بدانکه در تصدق نمودن ثواب بسیار وارد شده و صدقهٔ پنهانی افضل است چنانچه در تصریح حدیث بیان واقع شده مگر آنکه توهم کنند که تصدق نمیکند پس درین صورت آشکارا باید داد و در تصدق چهار چیز شرطست اول ایجاب چون تصدقت و آنچه بدان ماند دوم قبول چون قبلت سیم اقباض باذن مالک پس بدون اذن مالک صحیح نیست چهارم نیت قربت و حرامست بر بنی هاشم اخذ صدقات واجبه چون زکوة واجب از غیر بنی هاشم چنانچه در بحث زکوة مذکور شد اما از بنی هاشم بر بنی هاشم جایز است و غلامی که بنی هاشم آزاد کرده باشد جایز است که از تصدقات واجبه بگیرد و جایز است بنی هاشم که تصدقات سنتی را بگیرند و واجبی نیز جایز است هرگاه خمس وفا بمعاش ایشان نکند بمقدار معاش بگیرد و جایز است تصدق بر جهود و اگر چه بیگانه باشد نیز هرگاه تصدقات واجبه داده شود جایز نیست رجوع در آن و تصدقات سنتی نیز همین صورت دارد خواه قابض ذی رحم باشد و خواه اجنبی و بعضی از مجتهدین گفته اند که رجوع میرسد هرگاه اجنبی باشد و اصح قول اول است

فصل سیم در بیان سکنی و عمری یعنی شخصی بدیگری گوید که درانجا ساکن باش تا زنده باشی و در آن سه چیز شرطست اول ایجاب چون اسکنتک

واعمرتک وارقبتک و آنچه بدینها ماند دوم قبول سیم قبض و هرگاه ساکن کردانیدن مقید بعمر خود یا عمر ساکن یا مدت معین باشد لازم میشود بقبض و بعد از مدت یا موت هرکدام که شرط کرده باشد بمالک منتقل میشود پس اگر گوید که ترا است که درین خانه ساکن باشی تا زنده باشی هرگاه ساکن بمیرد منتقل بمالک میشود و اگر درین صورت مالک بمیرد ورثهٔ مالک را نمیرسد که ساکن را بیرون کنند و اگر گوید درین خانه ساکن باش تا وقت فوت من پس هرگاه بمیرد ساکن بیرون میرود اما اگر ساکن پیش از مالک بمیرد مالک را نمیرسد که ورثهٔ ساکن را در مدت حیات خویش بیرون کند و اگر مقید بوفات نکرده باشد هرگاه خواهد ساکن را میتواند بیرون کرد و هر چیز را که جایز بود وقف کردنش سکنی و عمری آن جایز است و باطل میشود سکنی و عمری بفروختن آن خانه و هرگاه سکنی مطلق واقع شود ساکن خود و اهل و فرزندان را ساکن میشوند و اگر شرط کرده باشد جماعت دیگر را سوای اینها جایز است و هرگاه غلام خود را یا اسب خود را در راه خدا تعالی حبس نماید یا گوید غلام خدمت خانهٔ کعبه کند یا مسجد الحرام کند لازم است تا آنکه اسب و غلام زنده باشد و اگر گوید خدمت شخصی کند و معین نکند آن شخص را و بمیرد بورثهٔ خودش منتقل میشود

مکر آنکه مقید باشد بیکی از عمر خودش ظم طبا طبائی مد ظله

و ذکر مدت نیز نکرده باشد والا پیش از انقضاء مدت نمیرسد او را بیرون کند ظم طباطبائی مد ظله

مطلب دوم

در بیان قرض دادن و در آن دو موقف است موقف اول در ثواب قرض دادن بدانکه در قرض دادن ثواب عظیم است چنانچه از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم منقولست که آنحضرت فرمود که در شبی که مرا بمعراج بردند بر در بهشت دیدم که نوشته بود صدقه دادن ده مثل آنچه ثواب دارد

وقرض دادن هجده مثل آن ثواب دارد و آنچه در بعضی روایات وارد شده
که صدقه دادن ده مثل ثواب قرض دادن دارد مراد از آن صدقه بر خویشان است
و علما چه این صدقه بر ایشان افضل از قرض دادنست و در قرض دادن سه چیز
لازمست اول ایجاب چون اقرضتک یا تصرف فیه یا انتفع به و علیک رد
عوضه و آنچه بدینها ماند دویم قبول چون قبلت و آنچه دلالت بر رضا
بر ایجاب کند سیم آنکه واقع شود هر یک از ایجاب و قبول از جایز التصرف پس
اگر دیوانه و مست و مفلسی که حاکم او را منع کرده باشد از مالش و طفلی که پانزده
سال نداشته باشد اگر مرد باشد و اگر زن باشد نه سال معتبر نیست و قرض
دادن بنده جایز است و فرقی نیست میانه ذکور و اناث و قرض دادن آنچه مثل
داشته باشد جایز است اما آنچه مثل نداشته باشد دو قولست و عقد قرض
دادن معتبر نیست پس فی الحال قرض دهنده میتواند مال خود را بالتمام طلب کند
و اگر چه متفرق داده باشد موقوف دویم در اموری که بقرض دادن متعلق
است پنج امر واجب و هفت امر حرام و چهار امر سنت و چهار امر مکروه اما
پنج امر واجب اول رد کردن مثل آنچه گرفته باشد دویم آنکه هر گاه قرض
گیرنده همانچه قرض گرفته باشد یا مثل بر او رد کند قبول کردن قرض دهنده واجب
است اگر چه نرخ تفاوت بهم رسانیده باشد و اگر از مثل نیز متعذر باشد قیمت
او را در روزی که رد میکند بدهد و اگر مثل نداشته باشد قیمت همان روزی که
بقرض گرفته بدهد سیم آنکه در خاطرش همیشه باشد که او را بدهد هر گاه
قدرت بهم رساند چهارم آنکه اگر قرض گیرنده بگذارد که سال بر آن بگذرد
و طلا و نقره سکه دار باشد و بنصاب رسیده باشد زکوة بر او واجبست پنجم
آنکه سعی کند در دادن مال بقرض دهنده و اما آن هفت امر حرام اول

مگر آنکه با احتلام یا حیض قبل از آن بالغ شده باشد طباطبائی مدظله العالی

با اذن سید — السید محمد کاظم الطباطبائی مدظله

اظهر جواز آن است طباطبائی مدظله العالی

در بیان امور متعلق بقرض دادن

اگر شرط مدت کند واجب است وفاء بآن بنابر اظهر طباطبائی مدظله العالی

بلکه قیمت یوم الاداء بدهد طباطبائی مدظله العالی

شرط زیاد و نقصان کردن در مقدار و وصف خواه جنسی باشد که زیاد و نقصان
در او حرام باشد مثل طلا و نقره و گندم و جو و آنچه بکیل و وزن در آید یا آنچنان
نباشد پس اگر شرط کند که خانه خود را باجاره بکمتر از اجرت واقعی بدهد یا
زیاد از اجرت واقعی یا آنکه هدیه بیاورد یا چیزی او کاری کند جایز نیست اما اگر
زیاده بدهد بی شرط جایز است و در بعضی احادیث وارد شده که جایز است
عوض دراهم غله دراهم صحاح بدهند یا بدل درهم کهنه درهم تازه بدهند و اگر
شرط کند که عوض درست شکسته بدهد یا ناقص در قیمت شرط لغو است و
اگر شرط گرو یا ضامنی کند جهت این قرض یا آنکه در شهر دیگر رد کند جایز
است و اگر شرط گرو کند یا ضامنی جهت قرض دیگر جایز نیست دویم
قرض دادن آنچه بکیل و وزن در آید بی آنکه بکشند سیم اسراف کردن قرض
گیرنده در نفقه بلکه باید که اکتفا بقلیل کند چهارم طلب کردن قرض دهنده
مال خود را از کسی که قادر بر دادن نباشد بلکه میباید که با او مدارا کند پنجم
طلب کردن او وست مال خود را از کسی که ملتجی بحرم کعبه شده باشد مگر آنکه
در حرم قرض داده باشد و بعضی از مجتهدین مدینه طیبه و مشاهد مشرفه
را نیز ملحق بکعبه ساخته اند ششم قرض گرفتن کسی که قادر بر دادن آن نباشد
هفتم نماز کردن قرض دار در اول وقت و اما چهار امر سنت اول
قرض دادن دویم ظاهر ساختن قرض گیرنده مال داری و مفلسی خود را بر
قرض دهنده سیم وفا کردن بشرطی که کرده باشند چهارم آنکه اگر هدیه
جهت قرض گیرنده بیاورد با مال خود حساب کند و اما چهار امر مکروه اول
مال دار را قرض کردن بی ضرورت اما اگر ضرورت باشد جایز است چه در اخبار
وارد شده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت امیر

و این حدیث مجهول السند صورة عن شرط السید محمد کاظم الطباطبائی مدظله

تا مطالبه نباشد و تمکن از اداء و هم چنین هر شغلی که منافی فوریت اداء باشد و مع ذلک هر گاه نماز کند یا غیر آن از عبادات صحیح است هر چند معصیت کرده است در تأخیر دینی که واجب فوری است با مطالبه و تمکن طباطبائی مدظله العالی

در بیان بنده آزاد کردن

المؤمنین و حضرت حسنین علیهم السلام در حین وفات قرض گذاشتند دویم
قصد زیادتی کردن هر یک از قرض دهنده و گیرنده بی آنکه بلفظ بگویند
سیم فرود آمدن قرض دهنده در خانهٔ قرض گیرنده چهارم
زیاده از سه روز در خانهٔ او بودن و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند

مطلب سیم

در بیان بنده آزاد کردن و در آن ثواب بسیار است و در احادیث اهل بیت علیهم
السلام وارد شده که هر کس بندهٔ آزاد کند حق سبحانه و تعالی بعوض هر عضوی
از آن بنده عضوی از آن کس از آتش دوزخ آزاد گرداند اگر مرد باشد و اگر زن باشد
بعوض هر دو عضو او یک عضو او را از آتش دوزخ آزاد گرداند و اقسام آزادی پنج است
اول واجب چنانچه در بحث کفاره خواهد آمد یا آنکه نذر کند آزادی غلام یا
آنکه در حال خریدن غلام آقای او شرط کند که آزاد کند دویم سنت چون
آزاد کردن بندهٔ مؤمن که از خویشان او باشد که بخریدن آزاد نشود چون
برادر و عم و خال و هم چنین سنت است آزاد کردن غلامی که مؤمن باشد و هفت
سال خدمت او کرده باشد سیم مکروه چون آزاد کردن بنده که از کسب عاجز
باشد یا طفل باشد و معاش ایشان را تعیین نکند چهارم حرام چون آزاد
کردن بندهٔ کافر پنجم مباح چون آزاد کردن ولد الزنا و مستضعف و آزادی
بچهار چیز حاصل میشود اول مباشرت دویم سرایت سیم مالک شدن
چهارم عوارض و در آن چهار موقفست موقف اول مباشرت
و آن بر چهار قسم است قسم اول آزاد کردن بنده و در آن هفت چیز شرط
است اول صیغه چون انت حر یعنی تو آزادی و اگر بگوید اعتقتک یعنی آزاد

در بیان اقسام آزادی که پنج است

١ یعنی اقل ثواباً طباطبائی مد ظله العالی

٢ مراد عدم تاکد استحباب است طباطبائی دام ظله العالی

در بیان آنکه آزادی بچهار چیز حاصل میشود و در آن چهار موقف است

٣ بر قول بعضی نعم طباطبائی مد ظله

قسم اول آزاد کردن بنده

گردانیدم تو را و قصد انشا کند مجتهدین را در این دو قول است اصح آنست که
باین قول نیز آزادی واقع میشود و بغیر از این دو لفظ آزادی بهم نمیرسد از کنایها
و اشارتها و اگر چه بآن قصد آزادی کند مگر آنکه قادر بر گفتن نباشد یا گنگ
باشد چه در این صورت اشارت و نوشتن با قرینه بر قصد قائم مقام گفتن این
دو لفظ میشود دویم آنکه صیغه از بالغ عاقل مختار قصد کننده جایز التصرف
واقع شود پس اگر آزاد کردن بنده از طفل و اگر چه ده ساله باشد و دیوانه و
کسی که او را باکراه بر آن دارند و مست و غافل و مفلسی که حاکم شرع او را از مال
منع کرده باشد که بقرض خواهان او دهد و بیماری که در بیماری زیاد از ثلث
مال خود آزاد کند واقع شود باطل است سیم آنکه مجرد سازد آزادی را از شرط
و صفت اما جایز است که چیزی با آزادی شرط کند پس اگر شرط خدمت غلام
کند جهة خود یا غیر خود در زمانی معین جایز است و اگر در آن زمان غلام
بگریزد آزادی او باطل نمیشود و بر غلام اجرت آن زمان لازم است و اگر مولی
بمیرد و بعد از آن غلام پیدا شود یا ورثهٔ او را میرسد که آن قدر زمان او را
خدمت فرمایند مجتهدین را در این دو قول است اصح آنست که نمیرسد و همچنین
در آنکه اگر اول شرط کند که آنچه شرط کرده اگر غلام بفعل نیاورد همان بنده
باشد مجتهدین را خلافست اصح آنست که شرط باطل است چهارم آنکه قصد
قربت کند پس اگر کافری بندهٔ را آزاد کند صحیح نیست و بعضی این شرط را نمیدانند
و آزاد کردن کافر را صحیح میدانند و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر کفر او
بسبب انکار نبوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یا قرآنست صحیح است
و اگر بسبب انکار خدا تعالی است باطل است پنجم آنکه غلام مسلمان
باشد پس اگر غلام کافر باشد آزاد کردن او صحیح نیست و بعضی از مجتهدین

١ اقوی در عتق بیمار صحت است هر چند زاید بر ثلث مال باشد و مراد بیماری است که در آن بمیرد طباطبائی مد ظله العالی

٢ لکن اجرت المثل را باید بایشان بدهد و اگر بعض مدت باقی باشد اگر شرط خصوصیت مولی نشده است استخدام میکنند او را و هر گاه خصوصیت خدمت او قصد شده باید اجرت المثل بدهد السید محمد کاظم الطباطبائی مد ظله العالی

٣ خالی از قوت نیست و احوط مراعات احتیاط است طباطبائی مد ظله العالی

٤ عدم اشتراط خالی از قوت نیست و قول سیم وجهی ندارد السید محمد کاظم مد ظله

این را شرط نمیدانند و بعضی میگویند اگر نذر کند ازاد کردن غلام را جایز است **ششم** انکه مالک غلام باشد پس اگر غلام دیگری را ازاد کند صحیح نیست و اگر صاحب غلام بعد از ان راضی شود و اذن دهد مجتهدین را در ان دو قول است اصح انست که جایز نیست **هفتم** انکه جنایتی از غلام بر کسی واقع نشده باشد چه در این صورت ازاد کردن او صحیح نیست و بعضی از مجتهدین تعیین را شرط کرده اند پس اگر گوید یکی از دو غلام من ازاد است صحیح نیست و بعضی از مجتهدین این شرط را نمیدانند و میگویند مخیر است در معین ساختن یکی از دو غلام **تتمه** هفت امر تعلق بازاد کردن دارد چهار امر مستحب است و سه امر مکروه **اما** چهار امر مستحب **اول** ازاد کردن غلام مؤمن **دویم** ازاد کردن غلام مؤمنی که هفت سال خدمت او کرده باشد **سیم** انکه هرگاه غلام خود را حد بزند سنت است که او را ازاد کند **چهارم** یاری کردن غلامی را که ازاد کرده باشد و از کسب عاجز شده باشد **و اما** ان سه چیز مکروه **اول** ازاد کردن غلام ناصبی **دویم** جدا کردن طفل از مادرش و بعضی از مجتهدین ان را حرام میدانند **سیم** ازاد کردن غلامی که از کسب و کار عاجز شده باشد **فصل دویم** کتابت است و کتابت انست که کسی با غلام خویش بگوید که مبلغ معین بده و ازاد باش و این بر دو قسم است **قسم اول** مطلق است که اقتضا بصیغه عوض و نیت وعده کند و هرگاه غلام چیزی از ان مبلغ بدهد بقدر ان ازاد میشود **قسم دویم** مشروط و ان چنانست که اقا بگوید که هرگاه از عوض عاجز شوی همان بنده باشی و شروط کتابت ده است **اول** صیغه و در مطلق چنین گوید که کاتبتك علی ان تؤدی الی کذا فاذا ادیت فانت حر یعنی مکاتب ساختم ترا باینکه اداکنی بمن مبلغ معین و هرگاه

ـه احوط این است که صیغه را اول ازاد کند باجراء صیغه عتق السید محمد کاظم الطباطبائی دام ظله

ـه یعنی منافات عمدی و اما هرگاه خطائی باشد مانع نیست طباطبائی مدظله

ـه قول بعدم شرطیت اصح است و احوط تعیین بقرعه است خصوصا هرگاه پیش از تعیین بمیرد طباطبائی مدظله

ـه بدون استحقاق حد طباطبائی مدظله

حشیه کتابت قسم اول است

ـه یعنی ذکر ابد طباطبائی دام ظله العالی

ـه ذکر فاذا ادیت الخ در صیغه شرط نیست بنابر اقوی هرچند احوط است طباطبائی مدظله

اداکنی ازاد باشی و در مشروط چنین گوید که کاتبتك علی ان تؤدی الی کل شهر کذا فاذا ادیت فانت حر و ان عجزت فانت رق یعنی مکاتب ساختم ترا باینکه اداکنی بمن در هر ماهی این مبلغ معین را و هرگاه اداکنی ازاد باشی و اگر عاجز شوی تو همان بنده باشی **دویم** قبول غلام این معنی را **سیم** هر یک از اقا و غلام بالغ باشند پس اگر طفل باشند صحیح نیست و اگرچه ده ساله باشند و اگرچه ولی او اذن دهد **چهارم** انکه هر یک از این هر دو عاقل باشند پس کتابت دیوانه که همیشه دیوانگی او باشد صحیح نیست و اگر ولی او اذن دهد صحیح است و اگر دیوانگی او دوری باشد یعنی گاهی باشد و گاهی نباشد در حالتی که نباشد صحیح است و اگر اقای غلام دعوی نماید که کتابت در حالت طفولیت یا جنون واقع شده و غلام منکر باشد قول اقا مقدمست هرگاه جنون ظاهر باشد و اگر عکس باشد قول غلام مقدمست **پنجم** قصد است پس اگر غافل یا مست صیغه بگوید باطل است **ششم** جواز تصرف است پس ان سفیه و مفلسی که حاکم شرع برای قرضخواه او را از مالش منع کرده باشد و بیماری که ثلث مالش وفا بازادی نکند و زیاده از ثلث شود صحیح نیست مگر باجازت وارث و از مرتد ملی نیز صحیح نیست مگر باذن حاکم شرع و بعضی از مجتهدین بر انند که مراعات سلامتش باید کرد **هفتم** اختیار است پس از کسیکه او را اکراه بران دارند صحیح نیست **هشتم** انکه غلام مسلمان باشد چه کتابت غلام غیر مسلمان صحیح نیست و نیز اگر در ان حدیثی وارد نشده **نهم** انکه تمام غلام را مکاتب سازد پس اگر نصف او را مکاتب سازد صحیح نیست **دهم** انکه عوضی که غلام میدهد میباید که دین باشد پس اگر عین باشد صحیح نیست **یازدهم** انکه ان عوض چیزی باشد که مولی ما للسان تواند شد پس اگر

ـه کتابت ... صحیح نیست مطلقا هرچند عبد مسلم باشد چه کافر هرچند از بلاد مال وارث میشود و اما ملی پس هرگاه عبد مسلم باشد مشکل است چون فرق است که از ملك او بیرون کنند و اگر کافر باشد بعید نیست صحت مطلقا لکن احوط انا طه باذن حاکم است چون محجور است از تصرف در مال خود بنابر مشهور هرچند دلیلی بر ان نیست طباطبائی مدظله العالی

شراب و خوک نباشد جایز نیست **دوازدهم** آنکه مالی که غلام میدهد میباید
که جنس و قدر و وصفان معلوم باشد **تتمه** هرگاه بر آقا زکوة واجب
باشد واجبست بر او که از سهم رقاب چیزی بغلام دهد تا در عوض مال کتابت
باو بدهد و بعضی از مجتهدین این را مخصوص مکاتب مطلق داشته اند و هرگاه آقا
چیزی باو دهد واجبست بر او که قبول کند و سنتست بر آقا که اگر چیزی از زکوة
نیز بر او واجب نباشد از خود چیزی بغلام بدهد و هرگاه غلام عاجز آید صبر
نماید تا آنکه چیزی بهم رساند و مکروه است مکاتب ساختن غلام غیر امین
و غلامی که قادر بر کسب نباشد و همچنین مکروه است مال کتابت از بهای قیمت
غلام قرار دادن و خواص کتابت سیزده امر است **اول** وقوع کتابت میانه
غلام و آقا **دوم** آنکه عوض و معوض ملک باشد **سیم** بودن غلام مکاتب
میانه درجه استقلال و عدم استقلال **چهارم** آنکه از میان غلامان مکاتب
مالک میشود و تصرف او صحیح است **پنجم** ثابت شدن بر آقا ارش جنایتی که آقا
بر او کرده باشد و اگر بر آقا نیز جنایتی از غلام واقع شده باشد آقا ارش را از
او میگیرد **ششم** آنکه مضاربه بمال خود نمیتواند کرد و اگرچه آقا اذن دهد
اما از غیری بمضاربه میتواند گرفت **هفتم** قرض نمیتواند داد اگرچه آقا اذن دهد
اما قرض میتواند گرفت **هشتم** آنکه غلام خود را مکاتب نمیتواند ساخت مگر
با غبطه و مصلحه **نهم** تزویج نمیتواند کرد و خاصه نیز بهم نمیتواند رساند
دهم وصیت و هبه قبول نمیتواند کرد کسی را که بر او آزاد شود **یازدهم**
کنیزک مکاتبه نمیتواند شوهر کرد **دوازدهم** کفاره از او صحیح نیست مگر
روزه داشتن الا باذن آقا **سیزدهم** آنکه مکاتب میتواند غلام خود را
تعزیر کرد بلکه بعضی از مجتهدین بر آنند که هرگاه غلام او کاری کند که مستوجب

و از جمله شرایط است که عوض موجل باشد بنابر مشهور هرچند خالی از اشکال نیست بلکه بعید نیست جواز کتابت حاله چنانچه محکی از جماعتی است طباطبائی مدظله

اقوی اشتراط ... دادن نیست و قبول ... واجب نیست طباطبائی مدظله

یعنی عبد و عوض هر دو مال سید است پس معاوضه کرده است مال خود را بمال خود و این منافات ندارد با آنکه بعد معلوم شد که میان غلامان مالک میشود زیرا که پیش از عقد کتابت منافع و مال سید است و بعد از آن مال خود است طباطبائی مدظله

هرگاه اذن دهد مانعی ندارد و همچنین قرض طباطبائی مدظله

یعنی کنیز مخصوصه برای مقاربت و با اذن مولی جایز است طباطبائی مدظله

اما قبول هبه پس بعید نیست جواز آن هرگاه آنکس که بر او آزاد

حد باشد حد نیز میتواند زد **قسم سیم** تدبیر است یعنی آقا بغلام خود
گوید که تو بعد از مردن من آزادی و آیا تدبیر نسبت بغیر آقا نیز واقع میشود مثل
آنکه آقا بکنیز خود بگوید که تو بعد از مردن شوهرت آزادی میانه مجتهدین در این
خلافست و آنچه در احادیث ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده اینست که
این نیز تدبیر است و تدبیر بر سه قسم است **اول** تدبیر واجب مثل آنکه
نذر کند که لله علی عتق عبدی بعد وفاتی یعنی خدا راست بر من آزاد کردن
بنده من بعد از وفات من و رجوع در این قسم تدبیر جایز نیست **دوم**
تدبیر مستحب و آن مطلق تدبیر است و رجوع در آن جایز است **سیم** تدبیر
مکروه چون تدبیر کافر ناصبی و شروط تدبیر شش است **اول** صیغه چون
انت حر بعد وفاتی یعنی تو بعد از وفات من آزادی و اخرس دلالت بر آن کند و
اشاره اخرس بجای صیغه گفتن او ست **دوم** آنکه صیغه از بالغ و عاقل
واقع شود پس از طفل و دیوانه صحیح نیست **سیم** آنکه جایز التصرف باشد پس
از سفیه و مفلسی که حاکم شرع او را از تصرف در مالش منع کرده باشد صحیح
نیست و بعضی از مجتهدین تدبیر سفیه را صحیح میدانند **چهارم** آنکه قصد
کند پس از غافل و مست و خفته و کسی که او را باکراه بر آن دارند صحیح نیست
پنجم آنکه قصد قربت کند پس تدبیر کافر صحیح نیست و بعضی از مجتهدین نیت
قربت را شرط نمیدانند و میگویند تدبیر وصیتی است بازاد کردن نه آزاد
کردن **ششم** آنکه تدبیر را از شرط مجرد کرد اند پس اگر معلق بشرطی سازد
چون آمدن زید از سفر مثلا صحیح نیست و مدبر همان بنده است آقا میتواند
که در او تصرف کند بفروختن و بخشیدن و غیر آن و اگر او را بفروشد یا بخشد
آیا تدبیر او باطل میشود یا نه مجتهدین را در این دو قول است اکثر بر آنند که باطل

وهمچنین صحیح است نسبت به مخدوم چنانچه در بعضی احادیث است الطباطبائی مدظله العالی

مراد وجوب بعد از صیغه است والا نذر کردن واجب نیست طباطبائی مدظله

... هرگاه معلق بموت مولی باشد معلوم نیست چون منافات با ... ندارد بلی اگر معلق بر موت غیر مولی باشد ... صحیح نیست طباطبائی مدظله

قول بر بعضی اقوی است طباطبائی مدظله

قول اکثر اقوی است و محل کلام جائی است که پیش از فروختن رجوع نکرده باشد و بفروختن هم قصد رجوع نکند والا اشکال در صحت بیع و بطلان تدبیر نیست السید محمد کاظم الطباطبائی مدظله

میشود و اگر مدبّر بکریزد تدبیرش باطل میشود و صحیح است تدبیر کنیز حامله
بی انکه طفل او داخل باشد و عکس ان نیز جایز است و سنّت است گواه گرفتن دو
عادل بر تدبیر **قسم چهارم** امّ ولد است و او کنیزیست که از اقای خود
حامله شود و در او دو چیز شرط است **شرط اوّل** انکه از اقای خود حامله
شود بطفل ازادی در حالتی که ملک او باشد پس اگر وطی کننده غلام باشد یا کنیز
دیگری را بشبهه دخول کند و بعد از انکه حامله شود مالک او گردد امّ ولد نمی
نمیشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که در اینصورت نیز امّ ولد میشود و همچنین
اگر ولد بنده باشد مثل انکه کنیز شخصی را بنکاح در اورد و شرط کند که ولد او
بنده اقا باشد انگاه حامله شود و بعد از ان کنیز را بخرد امّ ولد نمیشود امّا اگر
کنیز خود را بشخصی تزویج نموده باشد انگاه خود وطی کند فعل حرام کرده امّا
اگر کنیز ابستن شود امّ ولد میشود **شرط دوّیم** انکه فرزند او زنده باشد
و قاتل و کسی که میراث نبرد نباشد و سه چیز از خواصّ استیلاد است **اوّل**
انکه جایز است که او را مدبّر سازد **دوّیم** انکه جایز است که او را مکاتب سازد
سیّم انکه فروختن او جایز نیست مگر در عوض قیمت او چه هرگاه انشخصی که
او را خریده باشد دخول کرده و فرزندی از او حاصل نموده از قیمت او عاجز شود
او را میتوانند فروخت و بعضی از مجتهدین سوای این موضع در نوزده موضع دیگر
فروختن او را جایز داشته اند لیکن انچه در حدیث وارد شده همین یک موضع است
که مذکور شد **موقف دوّیم** سرایتست یعنی هرگاه شخصی
نصف غلامی را ازاد کند تمام او ازاد میشود و اگر غلام میانه دو شخص شریک
باشد حصّه شریک نیز ازاد میشود و لازم است بر ازاد کننده حصّه خود که قیمت
حصّه شریک را نیز بدهد و در سرایت چهار شرط است **اوّل** انکه مالک

در صورتیکه معلق بر فوت مولی باشد و امّا هرگاه معلق بر فوت مخدوم باشد باطل نمیشود بکر بخش طباطبائی دام ظله العالی

با عقد دوام با منقطع طباطبائی مدظله

محل اشکال است طباطبائی دام ظله

با فرض زنده بودن ان شخص مشکل است فروختن بلی هرگاه مرده باشد و قیمت نداده باشد و ترکه نداشته باشد که اداء دین شود جایز است فروختن او طباطبائی مدظله

در چند

باشد نقد و مالکه زیاد از خانه و خادم و چهارپایان و جامه معتاد و نفقه
یکشبانه روز او و عیال او باشد و بمقدار قیمت حصّه شریک شود و اگر مفلس
باشد غلام خود سعی میکند و بعضی گفته اند که اگر قصد اضرار شریک کند
قیمت حصّه شریک را میدهد اگر مالدار باشد و اگر مفلس باشد عتق باطل
میشود و اگر قصد قربت کند خواه معتق مالدار باشد یا مفلس غلام خود
سعی کند و اگر غلام از دادن قیمت حصّه شریک عاجز اید نصف او ازاد است
و نصف او بنده و کسبش نیز بانحال دارد و خلافست میانه مجتهدین که بمجرد
ازادی پیش از دادن قیمت بشریک ازاد میشود یا بعد از دادن اصحّ قول دوّیم
است چه ازادی بعد از مالک شدن میشود و ان بعد از دادن قیمت حصّه شریک
است **دوّیم** انکه باختیار ازاد کند پس اگر نصف او از پدر و مادر ببرد و
منتقل شود سرایت در او جاری نیست **سیّم** انکه حقّی با و متعلق نگردد
از حقوقی که مانع فروختن او باشد چون وقف و نذر **چهارم** انکه حصّه
خود را ازاد کند پس اگر اوّل حصّه شریک را ازاد کند سرایت نیست **موقف
سیّم** ملک است یعنی مالک شدن مرد یازده کس را **اوّل** پدر **دوّیم**
مادر **سیّم** جدّ **چهارم** جدّه **پنجم** فرزندان خواه ذکر و خواه انثی **ششم** فرزند
فرزند و هر چند پائین اید **هفتم** خواهر **هشتم** عمّه **نهم** خاله و هر چند بالا
رود **دهم** دختر برادر و هر چند پائین اید **یازدهم** دختر خواهر و هر چند
پائین اید چه هرگاه اینها را کسی مالک شود فی الحال ازاد میشوند و در ازاد
شدن محرّمات رضاعی بر مرد خلافست میانه مجتهدین اشهر انست
که ازاد میشوند و اگر بعضی اینها بسبب خویشی ازاد شود یا نصف دیگر
اینها سرایت ازاد میشوند و قیمت نصف را بصاحبش میباید داد اصحّ انست

یعنی مالدار بنحو مذکور نباشد طباطبائی مدظله

این قول خالی از قوت نیست لکن مراعات احتیاط بهتر است بانکه در صورت عدم قدرت بر جمیع قیمت حصّه شریک را ببعضه هرگاه موسر باشد و در صورت مضاره با عکس اینها شریک بسعی راضی شود طباطبائی متظلله العالی

بعنوان احتیاط ترک نشود

یعنی بعض او انقدر که ازادی کرده طباطبائی مدظله

یعنی بقیه او وقف یا متعلق نذر نباشد ... طباطبائی مدظله

کرا اگر با ختیار مالک شود و مالدار باشد لازمست و اگر به اختیار مالک شود
تا انکه مفلس باشد لازم نیست و بیرون نمیرود و ما در هر چند بالا روند و
فرزندان هر چند پائین ایند کسی دیگر بخرید ایشانرا ازاد نمیشود **موقف**
چهارم عوارض است بدانکه هر گاه یکی از هشت امر عارض شود بنده
ازاد میشود **اول** انکه غلام کور شود چه در اینصورت ازاد میشود **دوم**
انکه جذام بهم رساند **سیم** انکه برص بهم رساند و بعضی از مجتهدین باین علت ازاد
نمیدانند **چهارم** انکه اقای غلام بعضی از اعضای غلام را قطع نماید مثل
انکه گوش و بینی او را ببرد **پنجم** انکه غلام لنگ زمینگیر شود **ششم** انکه
غلام پیش از اقای خود در دار کفار مسلمان شود **هفتم** انکه هر گاه شخص
مالداری بمیرد و میراث خوار نداشته باشد سوای میراث خوار بنده حاکم شرع
اورا از مال میت بخرد و ازاد میسازد و مال او را باو میدهد و اگر مالک کمتر
نفروشد حاکم شرع او را جبر میکند بر فروختن **هشتم** انکه هر گاه یکی
از پدر یا مادر ازاد باشد فرزند ازاد میشود هر گاه مولی شرط بندگی فرزند نکند

مطلب چهارم

در بیان جهاد با کفار کردن و در آن هفت فصل است **فصل اول**
در ثواب جهاد بدانکه جهاد از اعظم ارکان اسلام است و در آیات قرآنی مبالغه
بسیار در فضیلت جهاد و در عیب بران و سرزنش انکسانی که بی مانعی جهاد نکنند
واقع شده و احادیث در فضیلت جهاد و مرابطه یعنی نگاه داشتن سرحدهای
مسلمانان بیشمار است از آنجمله از حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه
واله وسلم منقولست که فرموده والذی نفسی بیده لغدوة فی سبیل الله و

روحة خیر من الدنیا وما فیها یعنی قسم باو که نفس من بید قدرت او است
که هر رفتنی بجنگ در راه خدا تعالی و هر امدنی بهتر است از دنیا و انچه در
او است و نیز از انحضرت منقولست که الخیر کله فی السیف وتحت ظل السیف
ولا یقیم الناس الا السیف والسیف مقالید الجنة والنار یعنی تمام خیر در
شمشیر است و در زیر سایه شمشیر و مردمان راست نمیشوند مگر بشمشیر و
شمشیر کلید بهشت است و دوزخ است و هم از انحضرت منقولستکه هیچ قطره
پیش خدا تعالی دوست تر نیست از قطره خونی که در راه او ریخته شود و هم از
انحضرت منقولست که رباط لیلة فی سبیل الله خیر من صیام شهرین یعنی
نگاهداشتن سرحدهای مسلمانان یکشب جهت رضای خدا تعالی بهتر است از
دو ماه روزه داشتن **فصل دویم** در بیان جهاد و شروط ان بدانکه
جهاد واجبست بنص و اجماع و واجب بودن ان کفائی است یعنی هر گاه جماعتی
که مقاومت با دشمنان کنند و کافی بوده باشند و متعهد جنگ شوند از دیگران
ساقط میشود بشرطی که امام ایشانرا باسم نخوانده باشد پس اگر امام جماعتی
را باسم طلبیده باشد جهت مصلحتی جهاد بر ایشان واجب عینی است و هر گاه بندر
یا با جاره بر خود واجب کرده باشند یا در وقت بهم رسیدن هر دو لشکر با صف
بستن ایشان هر دو لشکر حاضر شوند در این صورتها نیز جنگ کردن واجب عینی
میشود و هر گاه مسلمانان اندکی باشند و تا همه جمع نشوند مقاومت با عدو
نکنند جهاد واجب عینی است و هر گاه دوازده شرط بهم رسد جهاد واجبست
شرط اول انکه مرد باشد پس بر زنان و خنثی مشکل جهاد واجب نیست
شرط دویم انکه بالغ باشد پس بر طفل واجب نیست تا انکه بالغ شود
شرط سیم انکه عاقل باشد پس بر دیوانه واجب نیست **شرط چهارم**

انکه ازاد باشد پس بر بنده واجب نیست وهم چنین بر مدبر یعنی بندهٔ که مولای
او با او گفته باشد که بعد از فوت او ازاد باشد واجب نیست وهم چنین بر مکاتب
یعنی بندهٔ که مولای او با او قرار داده باشد که هر گاه مبلغی بدهد ازاد شود واجب
نیست واگر چه اکثر او بسبب دادن اکثر ان مبلغ ازاد شده باشد واگر امام بنده‌ها
جماعتی را باذن ایشان بجنگ برد جایز است جهة انکه از ایشان منتفع میتوان شد
شرط پنجم انکه پیر نباشد چه پیران عاجزند و قوت [١] جنگ کردن ندارند شرط
ششم انکه دانا بامر جنگ باشد چه اگر دانا نباشد [٢] واجب نیست شرط هفتم
انکه کور و لنگ [٣] نباشد بشرطی که قادر بر پیاده رفتن و سوار شدن نباشد شرط
هشتم انکه بیمار نباشد واگر در این صورتها که از رفتن بجنگ عاجز باشد اما
قدرت داشته باشد که کسی را باجرت بگیرد ایا واجبست بر او که کسی را باجرت بگیرد
یا نه مجتهدین را در این دو قول است [٤] شرط نهم انکه قادر باشد بر نفقهٔ جهت خود
در سفر و عیال خود در حضر شرط دهم انکه قادر باشد بر چارپائی که بر او سوار [٥]
شود پس اگر یافت نشود واجب نیست خواه مسافت دور باشد و خواه نزدیک
و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر مسافت هشت فرسخ است قدرت بر چارپا
نیز شرط است و اگر کسی نفقه و راحله بکسی دهد تا انکه جنگ کند در اینصورت
واجبست بجنگ رفتن اما اگر اجرت بگیرد واجب نیست [٦] قبول کردن شرط
یازدهم انکه قرض دار نباشد که وعدهٔ او رسیده باشد و صاحب قرض مطالبه
نماید و قدرت بر دادن داشته باشد چه در این صورت بجنگ رفتن او جایز
نیست مگر انکه قرض را ادا کند یا ضامنی و رهنی بقرض خواه دهد و او راضی
گردد واگر او را امام باسم طلبیده باشد واجبست که بجنگ برود اگر چه قرض
خواه اذن ندهد اما سنت است که متعرض جاهائی که گمان کشته شدن داشته

[١] واگر قوت داشته باشند واجب است طباطبائی مد ظله
[٢] با توانند باید بگیرد طباطبائی مد ظله
[٣] هر دو وجه و اما اعور پس برو واجب است طباطبائی مد ظله العالی
[٤] اظهر با فرض عدم وجود قدر کفایت وجوبست طباطبائی مد ظله العالی
[٥] هر گاه محتاج بان باشد طباطبائی مد ظله العالی
[٦] احوط قبول کردن است السید محمد کاظم الطباطبائی مد ظله

باشد نشود یعنی پیش صف نایستند و مبارز نطلبد واگر وعدهٔ قرض خواه نرسیده
باشد یا رسیده باشد و قادر بر دادن نباشد مجتهدین را در این دو قول است اصح
انست که در این هر دو صورت قرض خواه را منع نمیرسد شرط دوازدهم
رضا والدین پس اگر بخصوصه امام کسی را طلبیده باشد بدون رضا پدر و مادر
بجنگ نمیتوانند رفت و هر گاه این دوازده شرط بهم رسد واجبست در حالت حضور
امام که خود بجنگ رود یا کسی را باجرت بگیرد که عوض او بجنگ رود مگر انکه امام
او را باسم طلبیده باشد که در اینصورت نایب نمیتواند فرستاد چنانچه سابقا
مذکور شد و هر گاه عاجز شود مثل انکه بیمار شود مخیر است [١] در بر گردیدن خواه
هر دو لشکر بیکدیگر رسیده باشند و خواه نرسیده باشند اما اگر عذر غیر بیماری
باشد مثل انکه اقای غلام از رخصت دادن پشیمان شود و غلام را طلب نماید در
اینصورت اگر هر دو لشکر بیکدیگر نرسیده اند واجبست که برگردد واگر بهم رسیده
باشند جایز نیست و در حالت غیبت امام نیز جهاد [٢] واجبست هر گاه دشمنان
بسر دیار مسلمانان ایند و از ایشان باسلام اسیب رسد فصل سیم
در بیان انکه جهاد کردن با چند فرقه و با کدام جماعت واجبست بدانکه سه
طایفه اند که قتال کردن با ایشان واجبست طایفهٔ اول حربی و ایشان
دو گروه اند گروه اول مردان جاهل اند که غیر خدا را پرستش میکنند چون
افتاب پرستان و ستاره پرستان و بت پرستان و غیر اینها گروه دویم جماعتی اند
که هیچ چیز را پرستش نمینمایند چون ملحدان و دهریان و با این هر دو جماعت جهاد
کردن در حال حضور امام واجبست تا انکه مسلمان شوند و از این دو طایفه
جزیه قبول نمیتوان کرد طایفهٔ دویم اهل کتاب اند و ایشان نیز دو
قوم اند قوم اول جماعتی اند که کتابی در دست دارند و پیغمبری داشته اند

[١] بلکه نمی توانند جهاد کنند و جواز رجوع مشروط است باینکه موجب وهن مسلمین نشود طباطبائی مد ظله العالی
[٢] یعنی دفاع طباطبائی مد ظله العالی

چون جهودان که توریة کتاب ایشانست و موسی کلیم علیه التحیة والتسلیم پیغمبر
ایشان و نصاری که انجیل کتاب ایشانست و عیسی علیه السلام پیغمبر ایشان و گروه دیگر
آنکه کتابی ندارند و پیغمبری نداشته‌اند اما شبهه کتابی و پیغمبری قایل اند چون مجوسان
که میگویند کتابی موسوم بزند و پازند دارند و پیغمبری زردشت نام داشته‌اند
و در احادیث وارد شده که ایشان کتابی داشته‌اند آنرا سوخته‌اند و پیغمبری داشته‌اند
آنکه او را کشته‌اند و پیغمبر ایشان کتابی بر ایشان آورده بود که بر پوست دوازده
هزار گاو نوشته بودند و جهاد با این سه فرقه نیز واجبست تا آنکه مسلمان شوند
یا جزیه قبول کنند با شرایط و شرایط جزیه دوازده است شرط اول قبول نمودن
جزیه است و آن مقداریست که امام یا نایب امام هر ساله در آخر سال بر سر های مردان
عاقل بالغ این سه طایفه اگر چه پیر و لنگ و زمینگیر باشند یا بر زمینهای ایشان
مقرر فرماید و میانه مجتهدین خلافست که آیا جزیه مقدار معینی است یا نه اقرب آنست
که نیست و بعضی از مجتهدین فرق کرده‌اند میانه بنده جهودی که ملک مسلمان
باشد و میانه بنده جهودی که ملک جهودی باشد پس بر اول واجب نمیدانند و
بر دویم واجب میدانند و خلافست میانه مجتهدین که آیا جزیه را مقدار معین
است چنانچه در حدیث وارد شده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مقرر کرده
بود که فقرای ایشان هر سال دوازده درهم بدهند و متوسط ایشان بیست و
چهار درهم و مالدار ایشان چهل و هشت درهم یا آنکه مقدار جزیه غیر معین است
و تعیین آن منوط بامام است و اصح قول دویم است چه او مناسبست بمذلت
و خواری ایشان و آنچه در حدیث مذکور از تعیین آن وارد شده محمولست بر آنکه
رای شریف حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در آن وقت بجهت مصلحتی بر آن قرار
گرفته بود و اگر در اثنای سال جمعی از این سه طایفه مسلمان شوند جزیه از ایشان

ساقط میشود شرط دویم التزام نمودن احکام مسلمانانست شرط سیوم
آنکه آنچه منافات با امان دارد نکنند مثل عزم کردن بر حرب مسلمانان و معاونت
و امداد مشرکان و باین سه شرط اگر خلل رسانند حربی میشوند خواه در عقد
جزیه نکردن اینها را با امام شرط کرده باشند و خواه نکرده باشند و خواه عمداً
کرده باشند و خواه سهواً شرط چهارم آنکه زنا با زنان مسلمانان نکنند و
همچنین ایشانرا نکاح ننمایند شرط پنجم آنکه ترک فتنه کردن کنند یعنی که
مسلمانانرا از راه نبرند شرط ششم آنکه ترک راه زدن مسلمانان کنند شرط
هفتم آنکه جاسوسان کفار را در خانه خود راه ندهند و کفار را بر اسرار مسلمانان
عالم نسازند و خبری از اخبار مسلمانان با ایشان ننویسند شرط هشتم
آنکه مردان و زنان مسلمانانرا نکشند این پنج شرط را اگر امام در عقد جزیه
با ایشان شرط کرده باشد و ایشان عمل باین نکنند حربی میشوند شرط نهم
آنکه سب حق سبحانه و تعالی و رسول صلی الله علیه و آله نکنند و استخفاف دین
و کتاب مسلمانان ننمایند چه اگر العیاذ بالله سب از ایشان واقع شود واجب
القتل میشوند و ترک استخفاف دین را اگر شرط کرده باشند بخلاف آن حربی
میشوند شرط دهم آنکه اظهار منکرات در شهر اسلام نکنند چون شراب
و گوشت خوک خوردن و نکاح مادر و خواهر و غیر اینها کردن شرط یازدهم
آنکه احداث عبادتخانه‌ها در دار اسلام نکنند و آواز خود را در خواندن کتابهای
خود بلند نسازند و ناقوس نزنند و خانه‌های خود را بلندتر یا برابر خانه‌های
مسلمانان نسازند بلکه پست تر بسازند و باین شروط اگر خلل رسانند و در
عقد جزیه شرط کرده باشند که اینها را نکنند حربی میشوند شرط دوازدهم
آنکه بطریقی بگردند که از مسلمانان متمیز شوند از لباس ایشان و غیر لباس

وهم چنین که بعد از تمامیت سال و پیش از اداء مسلمان شوند ظاهرا طلب مدد از ... فقها

مسلمانان باشد با چارواى سوارى ايشان غير چارواى سوارى مسلمانان باشد
و بر يكطرف سوار شوند يعنى هر دو پاى خود را بر يكجانب او بزنند و بر اسب سوار
نشوند و بر زين ننشينند و شمشير و سلاح نبندند و نصارى زنار بر ميان ببندند
و زنان ايشان نيز بنوعى بگردند كه از زنان مسلمانان متميز شوند و در جادّه راه
نروند بلكه از جادّه منحرف شوند و لقب و كنيت بر مولود خود نگذارند و اين
شرط دوازدهم را مجتهدين ذكر كرده اند امّا در حديث مذكور نيست و جايز
نيست ذمّى كه در حجاز توطن كند و مراد از حجاز مكه و مدينه و طائف و حوالى
آنها است و اگر بگذرد و توطن نكند جايز است و جايز نيست ايشان را مصحف
خريدن و اگر بخرند مالك آن نمى‌شوند و بعضى از مجتهدين كتب احاديث را
بآن ملحق ساخته اند و بعضى از مجتهدين انوا منكر و مبتلا اند **طايفه سيم**
از سه طايفه كه قتال كردن با ايشان واجبست چون باغيان و خوارج و امثال ايشان
طايفه اند كه از امام زمان رو گردان و باغى شده باشند و قتال با ايشان واجب
است تا آنكه با امام بگروند يا كشته شوند و هر گاه كه متفرق شوند خالى از آن
نيست كه گروهى ديگر سواى آنها كه بجنگ آمده باشند خواهند بود يا نه بر
تقدير اوّل واجبست كه ايشان را بكشند و در عقب گريختها ايشان رفته
بگيرند و بكشند و بر تقدير ثانى احتياج باينها نيست بلكه وقتى كه شكست
خوردند و گريختند كافيست و باجماع مجتهدين ذريت اين طايفه و زنان
ايشان را مسلمانان مالك نمى‌شوند و هم چنين چيزى از مالها اين طايفه را كه
در لشكرگاه نباشد خواه قابل نقل و تحويل باشد و خواه نباشد مالك
نمى‌شوند و در مالهاى ايشان كه در لشكرگاه هست ميانه مجتهدين خلافست
كه با لشكر اين مال آن را مى‌شوند يا نه اقتضا اينست كه نمى‌شوند **فصل چهارم**

بحث لقب و كنيت مسلمانان

در كيفيت جهاد كردن با كفار بدانكه در جهاد با كفار كردن بيست و هفت امر
متعلق است سه امر واجب و ده امر حرام و شش امر سنّت و هشت امر مكروه
امّا سه امر واجب **اوّل** دعوت كردن باسلام است و جايز نيست ابتدا
بقتال كردن با كفار مگر بعد از آنكه امام يا نائب او ايشان را بشهادتين و اقرار
بوحدانيت خدا تعالى و عدالت و نبوت حضرت پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم
و امامت حضرت امير المؤمنين عليه السلام و اولاد او و جميع شرايع و احكام آن
دعوت كند و اگر پيش از آنكه امام كفار را دعوت باسلام نمايد مسلمانى يكى از ايشان
را بكشد گناه دارد امّا قصاص و ديت بر او نيست و اين دعوت لازم است مگر
جماعتى را كه دعوت بايشان نرسيده باشد و عالم به بعث رسول صلوات الله
عليه و آله نبوده باشند امّا جماعتى را كه دعوت بايشان رسيده باشد و عالم
ببعثت و دعوت رسول باشند لازم نيست ليكن سنّت است **دوّم** مبارزت
نمودن هر گاه امام التزام بآن نمايد **سيّم** ابتدا بقتال دشمن نزديك كردن
مگر آنكه از دشمنان دور ترس بيشتر باشد يا با دشمنان نزديك امام بجهت
مصلحتى صلح كرده باشد و بعضى اين را سنّت ميدانند **امّا** آن ده امرى كه حرام
است **اوّل** در چهار ماه قتال كردن و آن رجب و ذيقعده و ذيحجه و محرم است
و بدين سبب اين چهار ماه را ماههاى حرام ميگويند و جهاد كردن در اين ماهها
با جماعتى كه حرمت اين ماهها را دانند و با مسلمانان جنگ نكنند باجماع حرام است
و امّا با جمعى كه حرمت اين ماهها را ندانند و با مسلمانان جنگ كنند جنگ كردن
با ايشان حرام در اين ماهها حرام نيست **دوّم** مبارزت نمودن بى منع امام
سيّم گريختن از جنگ دشمنان كه دو مثل مسلمانان باشند اگر چه كافر باشد
كه كشته ميشود بعد از آنكه سپرها راست شده باشد مگر آنكه قصد از داشته

در كيفيت جهاد كردن با كفار

باشد که با دشمنان حیله کند مثل انکه پشت بافتاب نماید یا بر بلندی بر اید که
خود را بجاهائی که ابی اشته باشد رساند یا پشت بکوه دهد یا ذکر نخین
غرضش ان نباشد که بجماعتی دیگر از مسلمانان ملحق شود و اگر زیاده بر دو مثل باشند
باجماع فقها ایستادن واجب نیست اما اگر کمان فتح داشته باشد در انصورت
جهادستنست **چهارم** کشتن زنان کفار اگرچه معاونت کفار کنند و همچنین
حرام است کشتن اطفال و دیوانهای ایشان **پنجم** کشتن پیر مردان ایشان که از
جنگ کردن و تدبیر نمودن ایشان مایوس باشند اما کشتن بندگان ایشان هرگاه
جنگ کنند لازمست **ششم** گوش و بینی ایشان بریدن **هفتم** غدر کردن
با ایشان یعنی کشتن ایشان بعد از انکه امام ایشان را امان داده باشد **هشتم**
غلول کردن یعنی چیزی از غنیمت را پنهان کردن **نهم** جنگ کردن با کفار
بعد از صلح **دهم** زهر در اب ریختن هرگاه بغیر ان ممکن باشد و بعضی از مجتهدین
انرا مکروه میدانند و بعضی بر انند که اگر کمان ان باشد که در ان دیار مسلمانی
هست حرامست **و اما** ان شش امر یکه سنتست **اول** انکه در وقت بهم
رسیدن هر دو صف جهت قتال این دعا بخوانند که حضرت رسالت پناه صلی
الله علیه و اله میخوانده اند اللّهمّ مُنزِلَ الکتابِ سریعَ الحسابِ مُجریَ السّحابِ
هازِمَ الاحزابِ یا صریخَ المکروبینَ یا مُجیبَ دعوةِ المضطرّینَ یا کاشفَ الکربِ
العظیمِ اکشِف کربی و غمّی فانّکَ تعلمُ حالی و حالَ اصحابی فاکفِنی بقوّتِکَ عدوّی
دوم انکه در حالت اختیار باید که قتال در وقت زوال افتاب یا بعد از گذاردن
نماز ظهر و عصر باشد چرا که در ان وقت درهای اسمان گشاده است و فتح و نصرت
و رحمت نازل میشود و نزدیک بشب است و کشتن کمتر بوقوع میاید و اگر
کسی از جنگ بگریزد خلاص میشود **سیم** انکه امام در راه رفتن لشکر را بتعجیل

در بیان انکه چیزهای ممنوع در جهاد ده است

سنه خالی از وجه نسبت طبا ملابستی منظله الله

نبرد بلکه بمدارا برد **چهارم** انکه با صاحب تدبیران لشکر مشورت کند **پنجم**
انکه اختیار منزل جائی نماید که اب و علف در ان بسیار باشد **ششم** انکه اگر
چاروائی از لشکری بماند شود و چاروای دیگر نداشته باشد که بار خود را بر دارد
امام بار او را بر چاروای خود بر دارد و جایز است قتال کردن بهر نوع که فتح
در ان باشد چون خراب کردن منازل و قلاع کافران و سنگ انداختن منجنیق
بر ایشان و منع کردن از تردد قافله بسوی ایشان و کشتن ایشان اگرچه در میان
ایشان زنان و اطفال و پیران و اسیران مسلمانان کشته شوند و باتش سوزاندن
ایشان و بریدن درختان ایشان و منع کردن اب از ایشان باحتیاج جایز است
و در روایتی از حضرت امیر المومنین علیه السلام وارد شده که منع کردن اب حلال
نیست و بعضی از مجتهدین روایت مذکور را حمل بر ان کرده اند که زهر در اب
ریختن بی احتیاج حلال نیست **و اما** ان هشت امریکه مکروه است **اول**
بدست خود پدر کافر خود را کشتن **دوم** شبیخون بر اعدا بردن بغیر حاجت
سیم پیش از زوال قتال کردن بغیر حاجت **چهارم** چاروای خود را پی کردن
بی مصلحتی اگرچه از رفتن باز مانده باشد و با مصلحت کشتن بهتر است اما
پی کردن چاروای کافران جایز است چرا که سبب ضعف ایشان میشود **پنجم**
مبارزت نمودن در صف بی اذن امام و بعضی از مجتهدین انرا حرام میدانند **ششم**
نگاهداشتن اسیر جهت کشتن و چیزی باو ندادن تا انکه بمیرد و در حدیث
وارد شده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله و سلم هیچکس را بدینطریق
نکشتند مگر عقبة بن ابی معیط را **هفتم** انکه هرگاه فتح بغیر خراب کردن قلاع
و منازل ایشان ممکن باشد خراب کردن انها و اب بر ایشان سر دادن و ایشان
را باتش سوختن و درختان ایشان را بریدن خصوصا درختی را که میوه دار باشد مگر زمانی که احتیاج

در بیان انکه مکروهات جهاد هشت است

در امان دادن کفار

و علامه رحمه الله امان زنان و اجیران را جایز است که کافرانرا امان دهند

مکر و هست **هشتم** کشتن چارواهای ایشان بعد از انکه جنگ تمام شده باشد اما در حال جنگ جایز است چنانکه گذشت **فصل پنجم** در امان دادن کفار بدانکه احاد مسلمانانرا جایز است که احاد کفار کافرانرا امان دهند اما امان دادن دیوانه و نابالغ و مسلمانی که باکراه کافررا امان دهد و کسی که عقل او بخوردن شراب یا داروی بیهوشی یا خواب کردن رفته باشد صحیح نیست و اسیران مسلمانی که در دست کفار باشند و بی اکراه بعضی از کافرانرا امان دهند صحیح است و همچنین امان دادن تاجران مسلمانی که بدیار کفار تردد مینمایند و مسلمانی که کافران ایشانرا باجرت گرفته باشند صحیح است بشرطی که امان دادن در دیار کفر واقع نشده باشد و هرگاه یکی از مسلمانان ادعا نماید که یکی از کفارا امان داده و ممکن باشد یعنی پیش از گرفتار شدن باشد قولش مقبولست و اگر بعد از انکه گرفتار شود ادعا نماید قولش مقبول نیست و امانرا دو لفظ است **اول** اجرتک یعنی پناه دادم تورا **دویم** امنتک یعنی امان دادم تورا و انچه صریحا دلالت بران کند حکم این دو لفظ دارد مثل انکه کوید اذممتک یعنی امان دادم تورا یا انکه بگوید انت فی ذمة الاسلام یعنی تو در امان اسلامی و اگر چیزی بنویسد که دلالت کند بر انکه نوشتن مقصد امان واقع شده صحیح است خواه ان نوشته بلغت عربی باشد و خواه بفارسی مثل انکه نوشته باشد که مترس و همچنین اگر اشارت کند بطریقی که امان ازان مفهوم گردد و هرگاه امان داده شود واجبست وفا کردن بان بهر طریقی که شرط شده باشد بشرطی که متضمن شرط نامشروع نباشد و انچه کفار ابگمان امان بدانند و بسبب ان داخل بلاد اسلام شوند واجبست که ایشانرا نکشند و بگذارند که بمنازل خود روند و وقت امان دادن پیش از گرفتار شدن است

در بیان صیغه امان دادن

در بیان صلح کردن با کفار

پس اگر امان دادن بعد از گرفتار شدن ایشان واقع شود صحیح نیست و اما امام را بعد از گرفتار شدن کفار و غلبه بر ایشان امان دادن جایز است **فصل ششم** در صلح کردن با کفار بدانکه هرگاه امام مصلحت در صلح کردن با کفار بیند و ترک جنگ را با ایشان صلاح داند جایز است که با ایشان صلح کند و میباید که صلح کمتر از یکسال باشد و اگر مسلمانان بسیار ضعیف باشند تا ده سال نیز جایز داشته اند و اصح انست که بمقدار وقتی که امام مصلحت در ان داند صلح جایز است و اگر در صلح کردن محتاج بدادن چیزی باشد دادن ان واجبست یا نه میانه مجتهدین خلافست قول اقرب انست که واجب نیست و متولی عقد صلح غیر از امام و نایب او کسی دیگر نمیتواند شد یعنی همچنانکه هر یک از مسلمانانرا جایز بود که هر یک از کافرانرا امان دهد صلح اینچنان نیست و هرگاه امام با کفار صلح کند بر او واجبست که ایشانرا و اموال ایشانرا نگاه دارد و هر شرط مشروعی که در صلح واقع شود وفا بان کند و اگر امام بعد از انکه با کفار صلح کرده باشد بمیرد بر امامی که بعد از او ست لازمست که وفا بشرط او نماید و هرگاه کافران کاری کنند که منافی صلح باشد صلح باطل میشود و همچنین هرگاه بعضی از ایشان کاری کنند که منافی صلح باشد نسبت بایشان صلح باطل است و هرگاه بر امام ظاهر شود که کفار صلح را برهم خواهند زد یا از ایشان خیانتی ظاهر خواهد شد جایز است که صلح را برطرف کند بشرطی که مجرد گمان نباشد بلکه ظن او غالب باشد و هرگاه میانه کفاری که امام با ایشان صلح کرده باشد نزاع واقع شود و دعوی خود را بامام رفع نمایند لازمست بر امام که بطریق اسلام میانه ایشان حکم کند و اگر جهودان و نصاری دعوی خود را بامام رفع نمایند مخیر است که میانه ایشان بطریق اسلام حکم کند یا از ایشان اعراض نماید و جواب ایشان ندهد

خلاف در جواز و عدم جواز است و اظهر جواز است مجتهد کما طاب ثراه مد ظله العالی

در بیان غنیمت و احکام آن و قسمت آن

فصل هفتم در بیان غنیمت و احکام آن و کیفیت قسمت آن میانهٔ جهاد
کنندگان بدانکه غنیمت مالیست که جهاد کنندگان بر سبیل قهر و غلبه گرفته باشند
و آن بر سه قسمست **قسم اول** آنکه قابل نقل و تحویل باشد چون اثاث البیت
و آنچه بدان ماند اما رخت پوشیدنی و عمامه و سلاح چون شمشیر و نیزه و زره و سپر
و اسبی که در معرکه بر او سوار باشند یا در دست داشته باشند بکسانی تعلق
دارد که ایشان را کشته باشند و اما انگشتری و میان بند و همیان کفار تعلق بکشندگان
ایشان دارد یا نه میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست که تعلق بکشندگان دارد
و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر امام شرط کرده باشد که اینها از کشنده باشد
از اوست و الا داخل در غنیمتست و غنیمت را بعد از آنکه جمع کرده باشند
اول میباید که امام اجرت جماعتی را که بجهت مصلحت گرفته باشد بدهد و اجرت
نگاهدارندهٔ چهارپایان و علفها ایشان را در مدت احتیاج بیرون کند آنگاه
خمس آنرا بمستحقان رساند آنگاه بزنان و اطفال و غلامان و کافرانی که بمدد
مسلمانان آمده باشند و در جنگگاه حاضر باشند آنچه صلاح داند بدهد
بشرط آنکه کمتر از حصهٔ جهاد کنندگان باشد و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اگر
غلام اسب داشته باشد یک سهم جهت اسب با آقای او دهند و کمتر از یک
سهم بغلام دهند و غلامی که او را مدبر کرده باشند یعنی آقای او گفته باشد
که بعد از فوت او آزاد باشد اگر پیش از آخر شدن جنگ آقای او کشته شود و
ثلث مال آقا برابر قیمت او باشد از ثلث مال آقا آزاد میشود و حصه نیز از غنیمت
مساوی جهاد کنندگان میبرد آنگاه امام غنیمت را میانهٔ جهاد کنندگان مسلمانان
که در جنگگاه حاضر باشند و اگرچه جنگ نکرده باشند یا پیش از قسمت
غنیمت لاحق شوند قسمت نماید باینطور که کسی را که صاحب یک اسب است

در بیان قسم اول آن

یعنی تمام آنچه ذکر شد از رخت و سلاح وغیره و این قول اقوی است و قول مشهور علماء است طباطبائی مدظله العالی

اگرچه در جنگ با او محتاج نباشد یا جنگ در دریا باشد دو سهم دهد و اگر
زیاده از یک اسب داشته باشد سه سهم دهد و پیاده را یکسهم بدهد و اگر
جماعتی یک اسب داشته باشند و در جنگ بنوبت بر او سواری کنند هر یک را
سهمی دهد آنگاه یکسهم اسب را میان ایشان قسمت نماید و اگر اسب شخصی
پیش از آخر شدن جنگ و جمع کردن غنیمت بمیرد یا کشته شود حصه ندارد و
اگر شخصی بعد از جمع کردن غنیمت بمیرد سهمش تعلق بورثهٔ او دارد و سنت
است که قسمت غنیمت در دیار کفار واقع شود و تأخیر قسمت بی عذر مکروه
است و سنتست که امام در قسمت ابتدا بجماعتی کند که در نزدیک بحضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله و سلم باشند و اگر در نزدیکی مساوی باشند ابتدا بجماعتی
کند که سن ایشان زیاده باشد و بعد از ایشان انصار را مقدم دارد و بعد
از آن و بعد از آن عرب را و بعد از آن عجم را و امام را میرسد که جهت خود آنچه
خواهد جدا کند چون کنیزکان خوب و متاعهای نفیس که تعلق بپادشاهان داشته
باشد **قسم دویم** آنچه قابل نقل و تحویل نباشد چون شهرها و دهکده
ها و زمینها و خانها و آنچه بدینها ماند که بقهر و غلبه گرفته باشند و در وقت
جنگ آبادان باشد بعد از اخراج خمس از اینها یا از حاصل اینها ما بقی تعلق
بمسلمانان دارد و مخصوص بجهاد کنندگان نیست و متولی آن امام یا نایب اوست
که حاصل آنرا صرف مصالح مسلمانان نماید چون حفظ سرحدها و بستن پلها
و معونت جهاد کنندگان و ما یحتاج عاملان شهرها و قاضیان و والیها و مؤذنان
و آنچه بدینها ماند و فروختن و وقف نمودن و هبه کردن اینها جایز نیست و
آنچه از اینها در وقت جنگ خراب باشد یا بی جنگ بدست آید مخصوص بامام
است و لشکر را در آن دخلی نیست و آنچه بدست لشکری افتد که بی اذن

هرچند ده اسب داشته باشد طباطبائی مدظله العالی

در نسب طباطبائی دام ظله العالی

در بیان قسم دویم از غنیمت و احکام آن

امام بجنگ رفته باشد ان نیز تعلق با امام دارد **سیم** اسیرانی اند
که در جنگگاه بدست افتند و اطفال و زنان ایشان بمجرد اسیر کشتن ملک
انانی میشوند که ایشانرا گرفته باشند و کشتن ایشان جایز نیست اما مردان
بالغ ایشان اگر در وقت جنگ بدست افتند امام مخیر است میانه کشتن ایشان
یا بریدن دست و پای ایشان و گذاشتن که خون از ان برود و بمیرند و اگر بعد
از جنگ بدست ایند و مسلمان نشوند کشتن ایشان جایز نیست و امام مخیر است
میان منت نهادن و سر دادن و فدیه گرفتن و آزاد کردن و بر بندگی نگاه داشتن

خاتمه در بیان امر بمعروف و نهی از منکر بدانکه امر بفعل نیک
چون نماز واجب واجبست و بفعل نیک سنت چون نماز سنت سنتست و نهی
کردن از فعل منکر یعنی قبیح چون زنا واجبست و نهی کردن از فعل مکروه سنت
است و در این هر دو ثواب بسیار است و واجب بودن امر بمعروف واجب و نهی
از منکر اجماعیست و هیچیک از مجتهدین را در وجوب این هر دو خلافی نیست
اما خلاف در انست که ایا وجوب این بحسب عقل است یا بحسب شرع اقوی قول
دویم است و نیز میانه مجتهدین خلافست که ایا واجب کفائیست که چون جمعی باین
قیام نمایند از دیگران ساقط میشود یا بر همه کس واجبست تا انکه قبول کند اقوی
قول دویم است و تا پنج شرط بهم نرسد واجب نمیشود **اول** انکه کسی که امر
بفعل نیک و نهی از فعل بد میکند میبایدکه بالغ و عاقل باشد **دویم** انکه بداند
که فعل نیک نیکست و فعل بد بدست تا انکه ایمن باشد از غلط کردن **سیم**
انکه بداند که اگر امر کند یا نهی نماید در ان شخص اثر میکند پس اگر اثر نمیکند
واجب نیست **چهارم** انکه شخصی که اراده دارد که بفعل نیک او را رغبت
سازد و یا از فعل بد نهی او کند عازم باشد که فعل نیک را بکند و فعل بد را

مثل سایر منقولات مشترک است ما بین همه مقاتلین طاب ثراه مد ظله العالی

وجوب عینی بر همه کس مشکل است بلی بر همه کس واجبست کفائی طاب ثراه مد ظله

اخبار ثانی کفایت میکند در وجوب طاب ثراه مد ظله

نکند پس اگر توبه کرده باشد امر یا نهی او واجب نیست **پنجم** انکه امر بفعل نیک
و نهی از فعل بد مستلزم ضرر یا مفسدهٔ او یا ضرر مسلمانان نباشد پس اگر مستلزم
ضرر یا مفسده باشد واجب نیست و بعد از انکه این شروط متحقق شود هرگاه
شخصی داندکه بمجرد اظهار از زودی ترک میکند واجبست که اظهار نماید و هم
چنین اگر داندکه باظهار کراهیت برطرف نمیکند بلکه بدوری کردن از و برطرف
میکند واجبست که از و دوری کند و اگر بداندکه باینها برطرف نمیشود تا انکه بزبان
اظهار نکند واجبست که بزبان اظهار کند بانکه وعظ بگوید و او را نصیحت
کند و اگر بنصیحت برطرف نکند سخنان درشت گوید تا انکه ترک کند و اگر داندکه بان
برطرف نمیکند واجبست که او را بزند و اگر داندکه بزدن برطرف نمیکند و محتاج
بانست که عضوی از و مجروح سازد یا او را بکشد ایا جایز است بی اذن امام یا نه
سید مرتضی رحمه الله برانیست که جایز است و اصح انستکه محتاج باذن امام
است و همچنین خلافست میانه مجتهدین که اقامت حدود بی اذن امام جایز
یا نه اما در حالت غیبت بعضی از مجتهدین بر این رفته اند که اقا غلام خود را می
تواند حد زد هرگاه مشاهده کند یا غلام اقرار کند یا گواهان عادل گواهی
دهند که غلام کاری کرده که مستحق حد شده باشد بشرطیکه ضرر بر نفس یا مال
یا بر یکی از مسلمانان نرسد و همچنین بعضی از مجتهدین گفته اند که پدر حد بر پسر خود
میتواند زد و شوهر بر زن خود خواه شوهر و زن هر دو ازاد باشند و خواه بنده یا یکی
بنده باشد و فرقی نیست میانه رجم و جلد و بعضی از مجتهدین رجم را تجویز نکرده
اند و شرط نیست در زن انکه دخول باو کرده باشد و ایا میبایدکه زن بنکاح
دائمی باشد یا انکه متعه نیز این حکم دارد میانه مجتهدین در این خلافست و هم
چنین خلافست در انکه اقای غلام و پدر و شوهر هرگاه فقیه جامع الشرایط باشند

میتواند حمد رد یا مطلقا جایز است یا نه اصح آنست که مطلقا جایز است
چرا که فقیه جامع الشرایط چنانچه مذکور خواهد شد میتواند که مطلقا حد بزند
و خلافست میانه مجتهدین که آیا در حالت غیبت امام مجتهد میتواند اقامت
حدود کردن اقوی آنست که میتواند بشرطی که مستلزم قتل و جرح نباشد

در پدر و زوجه مشکل است مگر که پدر و زوج فقیه باشند لمنا طباطبائی مد ظله العالی

شاید مراد قتل و جرح کسی نکرده باشد غیر از آنکس که اقامه حد بر او میشود و الا پس حد مستلزم جرح و قتل است لمنا طباطبائی مد ظله العالی

باب هفتم ۷

از کتاب جامع عباسی در زیارت حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و
آله و حضرت امیر المؤمنین ع و حضرات ائمه معصومین صلوات الله
علیهم اجمعین و ایام مولود و وفات ایشان و در آن چهار فصل است

فصل اول

در ثواب زیارت هر یک از ایشان بدانکه سنت مؤکد است حاجیان و غیر
ایشان را که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در مدینه طیبه زیارت کنند
و در حدیث وارد شده که امام جعفر [illegible] زیارت [illegible] اگر
زیارت کنند زیرا که مستلزم جفا است [illegible] حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله وارد شده که کسی که حج کند و زیارت من در مدینه نکند
بر من جفا کرده باشد و جفا کار در عرصه محشر [illegible] و جفا بر حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله حرامست و نیز آنحضرت فرموده که هر کس مرا زیارت کند
واجب میشود که روز قیامت او را شفاعت کنم و هر کرا واجب شود که من
شفاعت کنم واجبست که بهشت رود و هم آنحضرت فرموده که آنانی که
زیارت من کنند بعد از فوت چنانست که [illegible] در حیات من
باشند و اگر استطاعت [illegible] نداشته باشند [illegible] سلام [illegible] فرستند

که یمن [illegible] رسد و هم از آنحضرت منقولست که خطاب بحضرت امام حسین علیه
السلام کرده فرمودند ای فرزند من هر کس که مرا در حیات و در ممات زیارت کند
یا پدر یا برادر ترا یا ترا که حسینی مرا و را روز قیامت زیارت کنم و از گناهان
خالص گردانم و هم از آنحضرت منقولست که هر امامی را در گردن دوستانش
عهدیست و از تمام وفای بان عهد زیارت کردن قبر او ست پس هر کس که
امام را زیارت کند و رغبت در زیارت او نماید هر اینه آن امام روز قیامت شفیع
او باشد و هم از آنحضرت منقولست که وقتی حضرت امام حسن علیه السلام از او
سؤال نمود که یا رسول الله کسی که زیارت ما کند چه ثواب دارد آنحضرت فرمودند
هر کس که مرا یا پدر ترا یا برادر ترا یا ترا در حیات و ممات زیارت کند هر اینه
بر من واجب میشود که او را روز قیامت از آتش دوزخ نگاه دارم و هم از آنحضرت
منقولست که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را خطاب کرده فرمودند که هر کس
مرا یا ترا که فاطمه [illegible] سه روز زیارت کند واجب میشود مرا او را بهشت برم فاطمه
علیها السلام از آنحضرت سؤال نمود که در حال حیات یا ممات فرمودند هم در
حیات و هم در حال ممات و از حضرت امام ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه
السلام منقولست که هر کس زیارت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را پیاده بکند
خدا بنابه عوض هر گامی او یک حج و عمره بنویسد و اگر پیاده از زیارت آنحضرت
برگردد بهر گامی دو حج و دو عمره بنویسد و نیز آنحضرت فرموده که کسی که آنحضرت
را زیارت کند و عارف بحق او باشد یعنی یقین داند که امام مفترض الطاعه
است خدا تعالی بجهت او حج مقبول و عمره مبرور بنویسد و بخدا قسم آتش
دوزخ نمیرسد بپائی که خاک آلوده شده باشد در زیارت و خواه در سواره
و خواه در پیاده و نیز از آنحضرت منقولست که فرمود که هر کس یکی از ما را

زیارت کند چنانست که حضرت پیغمبر را زیارت کرده باشد و از حضرت علی بن
موسی علیه السلام منقولست که خطاب با حمد بزنطی کرده فرمودند که روز عید
نزد قبر انحضرت حاضر شود که خدا تعالی در انروز از هر مومنی و مومنه و مسلی
و مسلمه گناهان شصت ساله را می بخشد و دو برابر انچه در ماه رمضان و شب
قدر و شب فطر از آتش دوزخ ازاد میکند در انروز ازاد میکرداند و یکدرهم
تصدق در انروز برابر هزار درهم است در غیر انروز پس در این روز تصدق کن
بر برادران مومن خود و حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام در ثواب
زیارت حضرت امام حسین علیه السلام فرموده که هر کس که در مشهد انحضرت حاضر
شود و زیارت او کند و دو رکعت نماز بگذارد در دیوان اعمال او حج مبرور
نوشته میشود و هم چنین است ثواب زیارت کردن هر امامی که اطاعت او واجب
باشد و در زیارت حضرت امام حسین علیه السلام ثواب بسیار است و در بعضی
روایات وارد شده که زیارت انحضرت فرض است بر هر مومنی و مومنه و تارک
او تارک حق خدا و رسول خدا است و باعث عقوق پیغمبر و نقص در ایمان است و واجب
است بر هر مالداری که هر سال یکبار زیارت او کند و کسی که یکسال از عمر او بگذرد
و زیارت او نکند یکسال از عمر او کم میشود و زیارت او عمر را دراز میکند و
ایام زیارت او از عمر اینکس حساب نمیشود و هر گامی حجی مبرور و ثواب هزار غلام
که در راه خدا ازاد کند میباید و بهر درهمی که در این راه صرف میکند ثواب ده
هزار درهم دارد و هر کس که او را زیارت کند و عارف بحق او باشد خدا تعالی
گناهان پیشین و اینده او را می بخشد و زیارت او در روز عرفه مقابل بیست
حج و بیست عمره مبروره است که با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام
علیه السلام بجای اورده باشد و در بعضی روایات وارد شده که زیارت انحضرت

در روز عرفه با عارف بودن بحق او مقابل هزار حج مقبولست و هزار هزار جهاد
است در راه خدا تعالی با پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام و زیارت
او در اول ماه رجب مغفرت گناهان است و در نصف شعبان مصافحه میکنند
با او صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و در شب قدر سبب امرزش همه گناهان
است و در یکسال جمع کردن زیارات او میان عرفه و فطر و شب نصف شعبان مثل
هزار حج و هزار عمره مبروره است و قضا هزار حاجت دنیا و اخرت میکند و
زیارت عاشورا با معرفت بحق او مثل زیارت خدا است در عرش و مراد از این کلام
کنایت از ثواب بسیار است و بزرگی بیشمار مثل کسی که خدا تعالی او را بعرش برد
و زیارت اربعین یعنی روز بیستم ماه صفر از علامات ایمانست و زیارت او
در هر ماه ثواب هزار شهید دارد از شهدای بدر و هر کس بر بلندی رود و رو
بسوی اسمان کرده توجه بقبر او کند و بگوید السلام علیک یا ابا عبد الله السلام
علیک و رحمة الله و برکاته ثواب حج و عمره در دیوان اعمال او بنویسند و
در روایت وارد شده که نماز کردن در مشهد منور انحضرت هر رکعتی معادل
هزار حج و هزار عمره است و هزار بنده که ازاد کند و هزار جنگ در راه خدا
تعالی کند با حضور پیغمبر مرسل و یک نماز واجب گذاردن معادل حجست و نماز
سنت معادل عمره و از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام منقولست که
فرموده هر کس حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را زیارت کند هرگز درد
چشم نه بیند و بیمار نشود و مبتلا نمیرد و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
خود فرموده که هر که مرا زیارت کند خدا تعالی گناهان او را بیامرزد و فقیر
و محتاج نمیرد و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که پرسیدند از او که
زیارت پدر تو مثل زیارت امام حسین علیه السلام است انحضرت فرمودند آری

در فضیلت زیارت امام رضا علیه السلام

وگفتند که هر که پدرم را در بغداد زیارت کند حکم آن دارد که حضرت پیغمبر و
حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما را زیارت کرده باشد و از حضرت امام
موسی علیه السلام منقول است که فرمودند زیارت فرزندم علی پیش خدا تعالی
برابر هفتاد حج مبرور است تا هفتاد هزار حج و از حضرت امام محمد تقی علیه
السلام پرسیدند که زیارت پدر تو افضل است یا زیارت امام حسین علیه السلام
فرمود که زیارت پدرم زیرا که پدرم را زیارت نمی کنند مگر خاصان شیعه و مراد
بخاصان شیعه جماعتی اند که قائلند بامامت دوازده امام علیهم السلام چه جماعت
ناووسیه که تا حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را امام میدانند
و واقفیه که تا حضرت امام موسی کاظم علیه السلام را امام میدانند و کیسانیه که
بامامت محمد حنفیه قائل اند و غیر اینها از فرق شیعه زیارت حضرت امام حسین
علیه السلام میکنند و زیارت حضرت امام رضا علیه السلام را در رجب زیارت کنند و از حضرت
امام رضا علیه السلام منقول است که باحمد بزنطی نوشتند که برسان بشیعه من که زیارت من
پیش خدا تعالی مقابل هزار حج مقبول و هزار عمره مقبول است احمد بزنطی گوید از
حضرت امام محمد تقی علیه السلام پرسیدند که زیارت پدر تو مقابل هزار حج است آنحضرت
فرمودند که مقابل هزار هزار حج است و از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که هر که
مرا در این راه دور زیارت کند او را در سه موضع بازیابم آنگاه که نامه از چپ و
راست پران شود و هنگام گذشتن بر صراط و هنگام کشیدن اعمال

فصل دوم

در بیان آداب زیارت

در اداب زیارت بدانکه بیست و یک امر تعلق بزیارت دارد اول غسل کردن
پیش از دخول بروضه دوم آنکه تا داخل شدن با طهارت باشد پس اگر
در میانه حدثی واقع شود اعاده غسل باید کرد سیم آنکه جامه پاک پوشد

و بر در مشهد بایستند و دعای منقول بخوانند و اذن دخول بطلبد پس
اگر در احوال او رقتی بهم رسد داخل شود و الا انتظار بکشد که هر گاه رقت
بهم رسد داخل شود چهارم داخل شدن بخضوع و خشوع و در وقت دخول
پای راست را مقدم دارد و وقت بیرون آمدن پای چپ را پنجم آنکه خود
را بضریح بچسباند و بعضی توهم کرده اند که دور ایستادن بهتر است و این غلط
است چه در احادیث وارد شده که بر ضریح تکیه باید کرد و بوسیدن ضریح
جایز است و در بوسیدن آستانها حدیثی وارد نشده و بعضی از مجتهدین امامیه
بر آنند که جایز است ششم آنکه رو بقبله نکند بلکه رو بضریح و پشت بقبله
کردن در حالت زیارت بهتر است هفتم زیارت بطریق منقول کردن چنانچه
در فصل آینده مذکور خواهد شد و قول السلام علیک کافیست و بعضی از
مجتهدین حاضر شدن در اینجا را کافی میدانند هشتم جانب راست روی خود
را بر ضریح نهادن و سؤال در وقت فارغ شدن از زیارت و دعا کردن نهم
جانب چپ روی خود را بر ضریح نهادن و سؤال کردن از خدا تعالی بحق او و بحق
صاحب قبر که او را از اهل بهشت بگرداند بشفاعت صاحب قبر و مبالغه در
دعا کردن و الحاح نمودن دهم بر سر بالین آمدن و رو بقبله نمودن دعا
کردن یازدهم دو رکعت نماز زیارت کردن بعد از زیارت و اگر زیارت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله باشد سنت است که نماز زیارت را در میان منبر
آنحضرت و قبر او گذارد و اگر زیارت حضرات ائمه معصومین علیهم السلام باشد در
بالین سر (بالای سر) باید گذارد و در این نماز رخصت از ائمه علیهم السلام وارد شده که رو
بقبر میتوان کرد اگر چه مستلزم پشت بقبله کردن باشد اما اگر چنان کند که
رو بضریح کند و پشت بقبله نکند بهتر است دوازدهم بعد از نماز زیارت

مسئله
نماز هر چند
مستحب باشد پشت بقبله
نباید نشست مکروه از حال
راه دور ... باز اگر
... منه

دعای منقول خواندن و آنچه بخاطرش رسد از اوراد و دعا طلب نمودن و دعا برای جمیع خلایق کردن بهتر است چه آن باجابت نزدیکتر است **سیزدهم** در اثنای آن تلاوت قرآن نمودن و ثواب آنرا بصاحب ضریح هدیه کردن چه نفع آن بزائر باو میرسد و سبب تعظیم صاحب قبر است **چهاردهم** احضار قلب است در جمیع احوال بحسب استطاعت و توبه کردن از جمیع گناهان **پانزدهم** تصدق نمودن بر خدمتکاران و نگاهبانان آن مقام و محتاجان آنجا چه ثواب تصدق در آن مقام مضاعف میشود **شانزدهم** تعظیم ایشان چه فی الحقیقة تعظیم ایشان تعظیم صاحب قبر است **هفدهم** آنکه هرگاه رفتن او نزدیک آید وداع بدعای منقول کند از زیارت برگردد باز بزیارت رود تا در آن شهر است **هجدهم** آنکه هرگاه رفتن او نزدیک آید وداع بدعای منقول کند **نوزدهم** آنکه سؤال کند از خدا تعالی عود بآن مقام را **بیستم** آنکه در وقت بیرون آمدن از آن مقام رو بضریح کرده پس پس بیرون آید **بیست و یکم** آنکه زود از آن مقام بیرون رود چه حرمت و تعظیم در آن بیشتر است و اشتیاق باز آمدن زود تر بهم میرسد

فصل سیم

در بیان زیارت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بدانکه زیارت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بطرق متعدده واقع شده و چون این مختصر گنجایش جمیع آنها ندارد لهذا در این رساله اختصار رفت بزیارت مختصری چند هر یک از حضرات که از کتب احادیث معتبره معتمده چون کتاب من لا یحضره الفقیه ابن بابویه و کامل الزیارات ابن قولویه و تهذیب حدیث شیخ طوسی و مصباح کبیر و صغیر او و غیر اینها از کتب ادعیه و مزار و غیر آن انتخاب شده

در بیان زیارت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله

زیارت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

بدان وفقك الله تعالی و ایانا که هرگاه اراده داخل شدن مدینه کنی پیش از دخول در آن باید که غسل زیارت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله بفعل آوری و با دابی که در فصل سابق مذکور شد از باب جبرئیل علیه السلام داخل مسجد آن حضرت شوی و در بالای سر آنحضرت روی خود را بقبله کرده پهلوی چپ را بجانب ضریح مقدس آنحضرت کنی و پهلوی راست را بجانب منبر آنحضرت و این دعا را که ابن عمار بطریق صحیح از حضرت بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده بخوانی اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّكَ رَسُولُ اللّٰهِ وَ اَنَّكَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ وَ اَشْهَدُ اَنَّكَ قَدْ بَلَّغْتَ رِسالاتِ رَبِّكَ وَ نَصَحْتَ لِاُمَّتِكَ وَ جاهَدْتَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَ عَبَدْتَ اللّٰهَ حَتّٰى اَتاكَ الْيَقِينُ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ اَدَّيْتَ الَّذِي عَلَيْكَ مِنَ الْحَقِّ وَ اَنَّكَ قَدْ رَؤُفْتَ بِالْمُؤْمِنِينَ وَ غَلُظْتَ عَلَى الْكافِرِينَ فَبَلَّغَ اللّٰهُ بِكَ اَشْرَفَ مَحَلِّ الْمُكْرَمِينَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي اسْتَنْقَذَنا بِكَ مِنَ الشِّرْكِ وَ الضَّلالَةِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ صَلَواتِكَ وَ صَلَواتِ مَلائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ وَ عِبادِكَ الصّالِحِينَ وَ اَنْبِيائِكَ الْمُرْسَلِينَ وَ اَهْلِ السَّمٰواتِ وَ الْاَرَضِينَ وَ مَنْ سَبَّحَ لَكَ يا رَبَّ الْعالَمِينَ مِنَ الْاَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ عَلٰى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ اَمِينِكَ وَ نَجِيِّكَ وَ وَلِيِّكَ وَ حَبِيبِكَ وَ صَفِيِّكَ وَ خاصَّتِكَ وَ صَفْوَتِكَ مِنْ بَرِيَّتِكَ وَ خِيَرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ اَللّٰهُمَّ وَ اَعْطِهِ الدَّرَجَةَ وَ الْوَسِيلَةَ مِنَ الْجَنَّةِ وَ ابْعَثْهُ مَقاماً مَحْمُوداً يَغْبِطُهُ بِهِ الْاَوَّلُونَ وَ الْآخِرُونَ اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ قُلْتَ وَ قَوْلُكَ الْحَقُّ وَ لَوْ اَنَّهُمْ اِذْ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ جاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللّٰهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّٰهَ تَوّاباً رَحِيماً وَ اِنِّي اَتَيْتُ نَبِيَّكَ مُسْتَغْفِراً تائِباً مِنْ ذُنُوبِي وَ اِنِّي اَتَوَجَّهُ بِكَ اِلَى

در بیان زیارت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

بِنَبِیِّکَ نَبِیِّ الرَّحْمَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ یا مُحَمَّدُ اِنّی اَتَوَجَّهُ اِلَی اللهِ رَبّی وَ رَبِّکَ لِیَغْفِرَ لی ذُنُوبی و بعد از آن نیت زیارت کن با این طریق که زیارت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله میکنم سنت قربة الی الله پس از آن بگوی اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا حَبیبَ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا صِفْوَةَ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَمینَ اللهِ اَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ نَصَحْتَ لِاُمَّتِکَ وَجاهَدْتَ فی سَبیلِ اللهِ وَعَبَدْتَهُ حَتّی اَتیکَ الْیَقینُ فَجَزاکَ اللهُ اَفْضَلَ ما جازی نَبِیّاً عَنْ اُمَّتِهِ اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ اَفْضَلَ ما صَلَّیْتَ عَلی اِبْرهیمَ وَآلِ اِبْرهیمَ اِنَّکَ حَمیدٌ مَجیدٌ آنگاه اگر حاجتی داشته باشی ضریح مقدس آنحضرت را پس پشت خود گذاشته رو بقبله کن و دستها را بر داشته از حق سبحانه و تعالی طلب حاجت نمای که باجابت مقرون گردد و بعد از آن دعائی که حضرت امام زین العابدین علیه السلام میخوانده اند بخوان اَللّهُمَّ اِلَیْکَ اَلْجَأْتُ اَمْری وَاِلی قَبْرِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ عَبْدِکَ وَرَسُولِکَ اَسْنَدْتُ ظَهْری وَالْقِبْلَةَ الَّتی رَضیتَ لِمُحَمَّدٍ اسْتَقْبَلْتُ اَللّهُمَّ اِنّی اَصْبَحْتُ وَلا اَمْلِکُ لِنَفْسی خَیْرَ ما اَرْجُو لَها وَلا اَدْفَعُ عَنْها شَرَّ ما اَحْذَرُ عَلَیْها وَاَصْبَحَتِ الْاُمُورُ بِیَدِکَ وَلا فَقیرَ اَفْقَرُ مِنّی اِنّی لِما اَنْزَلْتَ اِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقیرٌ اَللّهُمَّ ارْدُدْنی مِنْکَ بِخَیْرٍ وَلا رادَّ لِفَضْلِکَ اَللّهُمَّ اِنّی اَعُوذُ بِکَ مِنْ اَنْ تُبَدِّلَ اسْمی اَوْ تُغَیِّرَ جِسْمی اَوْ تُزیلَ نِعْمَتَکَ عَنّی اَللّهُمَّ زَیِّنّی بِالتَّقْوی وَجَمِّلْنی بِالنِّعَمِ وَاغْمُرْنی بِالْعافِیَةِ وَارْزُقْنی شُکْرَ الْعافِیَةِ آنگاه نزد منبر آنحضرت رفته چشم و روی خود را بران بمال چه در حدیث وارد شده که مالیدن چشمها خود بر منبر آنحضرت شفاء چشمها است و در میان منبر و قبر آنحضرت آمده جهة مطالب دنیوی و اخروی دعا کن چه از حضرت رسالت پناهی منقولست که میانه منبر و قبر من روضه ایست از ریاض جنت آنگاه دو رکعت نماز زیارت حضرت بگذارد و بعد از فارغ شدن از نماز تسبیح حضرت

زیارت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
دعا بعد از زیارت
اسندت
ظهری
الجات
امری

فاطمه زهرا علیها السلام کرده جهة مطالب دنیوی و اخروی خود دعا کن که باجابت مقرون گردد آنگاه بگوی اَللّهُمَّ اِنّی صَلَّیْتُ هاتَیْنِ الرَّکْعَتَیْنِ هَدِیَّةً مِنّی اِلی سَیِّدی وَمَوْلایَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ رَسُولِکَ وَنَبِیِّکَ اَللّهُمَّ فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَتَقَبَّلْها مِنّی وَاجْزِنی عَلی ذلِکَ جَزاءَ الْمُحْسِنینَ اَللّهُمَّ لَکَ صَلَّیْتُ وَلَکَ رَکَعْتُ وَلَکَ سَجَدْتُ وَحْدَکَ لا شَریکَ لَکَ لِاَنَّهُ لا یَکُونُ الصَّلوةُ وَالرُّکُوعُ اِلّا لَکَ لِاَنَّکَ اَنْتَ اللهُ لا اِلهَ اِلّا اَنْتَ اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَتَقَبَّلْ مِنّی زِیارَتی وَاَعْطِنی سُؤْلی بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطّاهِرینَ

زیارت حضرت فاطمه علیها السلام

بدانکه مکان قبر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در احادیث اهل بیت علیهم السلام مختلف وارد شده چه در بعضی از احادیث آمده که آنحضرت در گورستان بقیع مدفونست و در بعضی احادیث وارد شده که قبر آنحضرت میانه قبر حضرت رسالت پناه و منبر او واقع شده و رئیس المحدثین محمد بن بابویه قمی در کتاب من لا یحضره الفقیه نقل کرده که صحیح آنست که آنحضرت در خانه خود مدفونست و چون بنی امیه مسجد مدینه را بزرگ کردند قبر آنحضرت داخل مسجد شده و الحال در پشت خانه که حضرت مدفونست علامت ضریح مقدس آنحضرتست پس هرگاه بدانجا رسی بعد از آنکه غسل زیارت آنحضرت کرده باشی نیت زیارت کن که زیارت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام میکنم سنت قربة الی الله آنگاه بگوی اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ رَسُولِ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ نَبِیِّ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ حَبیبِ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ خَلیلِ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ صَفِیِّ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ اَمینِ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ خَیْرِ خَلْقِ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ اَفْضَلِ اَنْبِیاءِ اللهِ وَرُسُلِهِ وَمَلائِکَتِهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ خَیْرِ الْبَرِیَّةِ اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا سَیِّدَةَ نِساءِ الْعالَمینَ مِنَ الْاَوَّلینَ وَالْآخِرینَ اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا زَوْجَةَ

علیه و آله
و تقبلها کذا فی نسخه

زیارت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها

ولی الله وخیر الخلق بعد رسول الله السلام علیک یا ام الحسن والحسین
سیدی شباب اهل الجنة السلام علیک ایتها الصدیقة الشهیدة السلام
علیک ایتها الرضیة المرضیة السلام علیک ایتها الفاضلة الزکیة السلام
علیک ایتها المظلومة المغصوبة السلام علیک ایتها الحوراء الانسیة السلام
علیک ایتها التقیة النقیة السلام علیک ایتها المحدثة العلیة السلام
علیک ایتها المقهورة السلام علیک یا فاطمة بنت رسول الله ورحمة الله
وبرکاته صلی الله علیک وعلی روحک وبدنک اشهد انک مضیت علی بینة
من ربک وان من سرک فقد سر رسول الله صلی الله علیه واله ومن جفاک
فقد جفا رسول الله صلی الله علیه واله ومن قطعک فقد قطع رسول الله
صلی الله علیه واله ومن وصلک فقد وصل رسول الله صلی الله علیه
واله ومن اذاک فقد اذی رسول الله صلی الله علیه واله لانک بضعة منه وروحه
الذی بین جنبیه کما قال علیه افضل سلام الله وصلواته اشهد الله ورسوله و
ملئکته انی راض عمن رضیت عنه ساخط علی من سخطت علیه متبرئ ممن تبرأت
منه موال لمن والیت ومعاد لمن عادیت مبغض لمن ابغضت محب لمن احببت
وکفی بالله شهیدا وحسیبا وجازیا ومثیبا بعد از ان صلوات بر حضرت رسالت
پناه فرستاد دو رکعت نماز زیارت حضرت فاطمه علیها السلم بجا آورده و دعائی
که مذکور شد بخوان و چون بگورستان بقیع رسی حضرت امام حسن و امام زین
العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام را زیارت کن و نیت
چنین کن که زیارت حضرت امام حسن و امام زین العابدین و امام محمد باقر و
امام جعفر صادق علیهم السلام میکنم سنت تقرب بخدا و آنگاه بگو السلام علیکم
ائمة الهدی السلام علیکم حجج الله علی اهل الدنیا السلام علیکم ایها

المعصومة ل
العلیمة ل
المطهرة ص

القوامون فی البریة بالقسط السلام علیکم اهل الصفوة السلام علیکم اهل
النجوی اشهد انکم قد بلغتم ونصحتم وصبرتم فی ذات الله وکذبتم واسیء الیکم
فغفرتم واشهد انکم الائمة الراشدون المهتدون وان طاعتکم مفروضة
وان قولکم الصدق وانکم دعوتم فلم تجابوا وامرتم فلم تطاعوا وانکم دعائم
الدین وارکان الارض لم تزالوا بعین الله ینسخکم فی اصلاب المطهرین
وینقلکم فی ارحام المطهرات لم تدنسکم الجاهلیة ولم تشرک فیکم فتن
الاهواء طبتم وطاب منبتکم انتم الذین من بکم علینا دیان الدین فجعلکم
فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه وجعل صلواتنا علیکم رحمة
لنا وکفارة لذنوبنا واختارکم لنا وطیب خلقنا بما من علینا من ولایتکم
وکنا عنده مسمین بعلمکم معترفین بفضلکم معترفین بتصدیقنا ایاکم و
هذا مقام من اسرف واخطا واستکان واقر بما جنی ورجا بمقامه الخلاص
وان یستنقذه بکم مستنقذ الهلکی من النار فکونوا لی شفعاء فقد وفدت
الیکم اذ رغب عنکم اهل الدنیا واتخذوا آیات الله هزوا واستکبروا عنها
انگاه سر و دستها خود را بسوی آسمان بکن و ابتدعا و بخوان یا من هو قائم لا
یسهو ودائم لا یلهو ومحیط بکل شیء لک المن بما وفقتنی وعرفتنی بما اقمتنی
علیه اذ صد عنه عبادک وجحدوا معرفته واستخفوا بحقه وما لوا الی
سواه وکانت المنة لک ومنک علی مع اقوام خصصتهم بما خصصتنی
به فلک الحمد اذ کنت عندک فی مقامی هذا مذکورا مکتوبا فلا تحرمنی
ما رجوت ولا تخیبنی فیما دعوت انگاه هر دعائی که خواهی بکن که مستجاب است
بعد از ان دو رکعت نماز زیارت هر امامی که کرده بکذار و روز زیارت قبر عم حضرت
رسول صلی الله علیه واله حمزه که در احد مدفونست بکن که از جمله مستحبات است

الیکم ل

حق غیری بمال ایشان یا جهت حفظ مال ایشان از ضایع شدن و اهادة قوم‌ند
قوم اول طفلان چه ایشان از مال خود ممنوع‌اند تا وقتی که بالغ و صاحب
رشد شوند و بالغ شدن در مردان بیکی از سه چیز است پانزده ساله شدن یا موی
درشت بر پشت زهار ایشان بر آمدن یا محتلم شدن و در زنان بدو چیز نه ساله شدن
یا حیض دیدن و صاحب رشد وقتی میشوند که ایشانرا ازمایش کنند یا بینکه ببینند
که مال خود را در چیزهای صحیح صرف میکنند یا نه **قوم دوم** دیوانگان و
ایشان از مال خود ممنوع‌اند تا انکه عاقل شوند و ولی اطفال و دیوانگان پدر است
و جد پدری و هر چند بالا روند و اگر هر دو جمع شوند هر دو در ولی بودن شریکند
و اگر ایشان نباشند کسی که پدر یا جد او را وصی کرده باشد و هرگاه او نیز نباشد
باشد حاکم شرع ولی است یا امینی که حاکم او را نصب نماید **قوم سیم** سفیهان
چه ایشان نیز از مال خود ممنوع‌اند تا انکه سفاهت ایشان بر طرف شود و اگر عقلی
داشته باشند و بر طرف شده باشد ولی ایشان جماعت مذکوره‌اند و اگر سفیه
بالغ شده باشد ولی او حاکم شرع است و هرگاه سفاهت ظاهر شود از مال خود
ممنوع‌اند خواه حاکم شرع ایشانرا منع کرده باشد از مال ایشان و خواه نکرده باشد
اما هرگاه سفاهت بر طرف شود تا حاکم شرع حکم نکند منع ایشان از مال ایشان بر طرف
نمیشود و بعضی از سنیان بر این رفته‌اند که هرگاه سفیه بیست و پنج ساله شود در
مال خود میتواند تصرف کرد و اگر چه سفیه باشد و بر سفیه هرگاه پیش از سفاهت
حج واجب شود میتواند حج واجب خود را بفعل آورد بشرط انکه خرج راه حج را زیاده بکار
نسپارند و حج سنت نیز میتواند کرد هرگاه خرج سفر و حضر او برابر باشد و اگر خلاف
کنند سوگند باید خود را کفاره ان روزه گرفتن است **قوم چهارم** بیماران که در
ان مرض فوت شوند چه ایشان از زیاده بر سه یک مال خود ممنوع‌اند باین معنی که

اگر شیئی نومان داشته باشند و بکسی بخشند دو تومان ان صحیح است و باقی باطل
قوم پنجم جماعتی که متاعی فروخته باشند چه ایشان از تصرف در قیمت ان متاع
ممنوع‌اند تا انکه متاع را تسلیم مشتری نمایند **قوم ششم** جماعتی که متاعی خریده باشند
و قیمت ان را نداده باشند چه ایشان نیز ممنوع‌اند از تصرف در ان متاع تا قیمت ان را ندهند
قوم هفتم غلامانی که اقاهای ایشان با ایشان قرار کرده باشند که مبلغی معین
بدهند و ازاد شوند چه ایشان از انچه پیدا کنند سوای نفقه و انچه با قاماند هند ممنوع‌اند
تا انکه انچه اقا با ایشان قرار داده باشد بدهند **قوم هشتم** جماعتی که از دین اسلام
بر گردیده باشند و پدران ایشان کافر بوده باشند چه ایشان از مال خود ممنوع‌اند تا
انکه مسلمان شوند **قوم نهم** جماعتی که مال خود را جهت دینی پیش کسی گرو کرده
باشند چه ایشان از تصرف در ان مال ممنوع‌اند تا وقتی که دین را بدهند **قوم دهم**
مفلسانی که مالهای ایشان از قرض قرض‌خواهان ناقص باشد چه ایشان از تصرف
در مال خود سوای نفقه و جامه خود و اهل و عیال واجب النفقه خود ممنوع‌اند بچهار
شرط اول انکه قرض قرض‌خواهان پیش حاکم شرع ثابت باشد دوم انکه وقت
قروض ایشان رسیده باشد سیم انکه اموال ایشان از قرض قرض‌خواهان ناقص
باشد چهارم انکه قرض‌خواهان از حاکم التماس کنند که ایشان را از مال ایشان منع
کند چه بعد از این چهار شرط حاکم شرع جمیع ایشان را قیمت میتماید و بر قرض‌خواهان
فراخور قرض ایشان قسمت میکند باین طریق که مفلسان و قرض‌خواهان را حاضر
سازد و قرض‌خواهانی که گروی داشته باشند گرو را بفروشد و بایشان دهد و قرض
خواهان دیگر را در ان دخلی نیست و صاحبان متاعی را که موجود باشد مخیر سازد
که اختیار متاع خود کنند یا انکه با قرض‌خواهان شریک باشند بعد از ان جماعتی
را که مفلس بر ایشان جنایتی کرده باشد حق ایشان را بدهد انگاه جوابی که

اگر آن زن چیزی دهد که او ترک دعوی کند جایز نیست پنجم آنکه صلح با عوض واقع
شود پس اگر صلح بی عوض واقع شود صحیح نیست ششم و همچنین اگر بی عوضی
واقع شود که حق غیری باشد نیز باطل است ششم آنکه صلح بر حلال ساختن حرام
وحرام ساختن حلال واقع نشود چه این چنین صلح باطل است و بعد از آنکه این شروط
بهم رسد صلح لازم میشود چه آن عقدیست لازم از هر دو طرف و صلح عقدیست
بر خود و بعضی از مجتهدین گفته اند که تابع بیعست هر گاه در آن عینی منتقل شود
و فرع اجاره است هر گاه در آن منفعتی منتقل شود و فرع هبه است هر گاه در آن
عینی منتقل شود بی عوض و فرع ابراء است هر گاه در آن اسقاط حقی شود و فرع
عاریتست هر گاه متضمن منفعتی شود بغیر عوض و صلح هم چنانکه با اقرار جایز است
با انکار نیز جایز است و در حالت انکار مستلزم اقرار نیست خلاف مر سنیان
را که گفته اند که صلح کردن با انکار اقرار را لازم دارد و صحیح است صلح کردن
بر عین بعین و بر منفعت بمنفعت و بر عین بمنفعت و بر منفعت بعین و بر جنس بجنس خود و
بغیر جنس آن و جایز است صلح کردن بزیاد از قیمت مثلا که نزاع در آن کنند و بکمتر از قیمت آن
همچنین صحیح است صلح کردن بچیز حال از چیزی که بوعده باشد و بوعده از چیزی که حال باشد

منه
عوض لازم نیست و لذا صحیح است صلح در مقام ابراء و صلح در مقام هبهٔ غیر معوضه طباطبائی مد ظله

باب دهم از کتاب جامع عباسی

در بیان اجاره دادن و عاریت نمودن و احکام غصب کردن و توابع آن و در آن چهار مطلب است

مطلب اول

در اجاره دادن و در آن سه فصلست **فصل اول** در شروط اجاره
بدانکه اجاره مالک ساختن منفعت معلومست مر شخصی را بعوض معلوم و شروط
آن پانزده است **اول** ایجاب چون آجرتک هذا بهذا یعنی اجاره دادم بتو فلان

در بیان اجاره دادن و شرایط آن و اینکه شرط است پانزده

زمین را بمنفعتی معینی مثلاً و بلفظ عاریت و بیع صحیح نیست و اگر چه قصد اجاره
کنند **دوم** قبول چون قبلت و آنچه دلالت کند بر رضا او بایجاب **سیم** آنکه هر یک
از موجر و مستاجر بالغ و مختار و جایز التصرف باشند پس اجارهٔ طفل و دیوانه و غافل
و مست و بیهوش و خفته و کسی که او را باکراه بر آن دارند صحیح نیست **چهارم** آنکه
آنچه اجاره میکنند چیزی باشد که او توان دید یا وصف آن توان کرد بنوعی که
جهالت از او بر طرف شود پس در اجاره دادن حمام مثلاً ناچار است از دیدن خانهای
آن و بزرگی و کوچکی و تون و جائی که خاکستر ریزند و طهارتخانه و مصرف آب یا وصف
کردن حمام بنوعی که جهالت از او بر طرف شود و در اجارهٔ زمین ناچار است از دیدن
یا وصف کردن و تعیین منفعت از زراعت و غیر آن و تعیین مدت **پنجم** آنکه آنچه را اجاره
میدهند چیزی باشد که اصل او باقی باشد و مانند و از او نفع گیرند پس اجارهٔ درخت
جهت خوردن میوهٔ آن و هیمه جهت سوزانیدن و امثالها جهت خوردن و گوسفند جهت
خوردن گوشت و شیر او صحیح نیست اما در اجاره کردن دایه جهت شیر دادن طفل
میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست که جایز است و آیا جایز است که گوسفند را
اجاره کنند جهت شیر دادن بره در این نیز میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست که جایز
است و همچنین اجاره کردن بوتهای خوش که بو شنیدن کم نشود جایز است و همچنین
اجارهٔ حمام جهت نشستن در آن جایز است و ریختن آب تابع آنست و آیا اجاره کردن
چاه جهت آب کشیدن جایز است یا نه میانهٔ مجتهدین در این خلافست **ششم** آنکه
آنچیزی را که اجاره میکنند باید که منفعت از منتفع باشد و در اجاره کردن سیب جهت
بوئیدن و درخت جهت نشستن در سایهٔ آن میانهٔ مجتهدین خلافست اما اجارهٔ درخت
جهت خشک کردن رخت بر آن صحیح است **هفتم** آنکه آن منفعت مباح باشد پس اگر
خانهٔ را جهت ریختن شراب اجاره کنند صحیح نیست **هشتم** آنکه منفعت مملوک باشد

منه
با فرض قصد اجاره بطلان خالی از اشکال نیست السید محمد کاظم الطباطبائی مد ظله العالی

منه
اقوی جواز اجاره دادن درخت است از برای میوه که حین الاجاره موجود نباشد و همچنین گوسفند از برای شیر آن و همچنین چاه از برای آب کشیدن و نحو اینها چون منکرات عرفا از منافع اینها محسوب میشوند طباطبائی مد ظله العالی

منه
اظهر صحت است السید محمد کاظم الطباطبائی مد ظله العالی

بیان آنکه در پانزده موضع اجاره حرامست و در هشت موضع مکروه و در شانزده موضع جایز است

اجاره حرامست و در چند موضع مکروه و در چند موضع اجاره حرامست و در چند
جایز بدانکه در پانزده موضع اجاره حرامست و در هشت موضع مکروه و در شانزده
موضع جایز اما در پانزده موضعی که حرامست اول اجاره کسی جهت ساختن
شطرنج و نرد و آلات غنا و مثل آنها دوم اجاره کسی که سرود باطل کند سوای عروسی
که در آن جایز است سیم اجاره کسی جهت برداشتن شراب یا مرده یا خوک جهت خوردن
اما اگر از برای سرکه کردن باشد یا آنکه مرده را از محله جهت بوی بد بردارد صحیح است
و همچنین است برداشتن شراب جهت یهود چهارم اجاره کتابت کننده جهت نوشتن
شعر باطل و کتب اهل ضلال جهت غیر نقض و حجت بر ایشان پنجم اجاره دادن
خانه به یهود که در آن عبادت کنند یا شراب بگذارد و همچنین اگر خانه را بمسلمان اجاره
دهد جهت شراب گذاشتن ششم اجاره دادن سگ گیرنده و خوک هفتم اجاره
دادن خروس که بنماز بیدار کند هشتم اجاره گرفتن کسی جهت پیشنماز کردن
و قضا نمودن و اذان گفتن و غسل و کفن و دفن مرده کافی کردن اما ارتزاق از بیت
المال گرفتن ایشان جایز است نهم اجاره دادن زمینی که آب بر آن نشیند جهت
زراعت کردن دهم اجاره دادن زمین یا چهار ان بیرون آید یازدهم
اجاره دادن طفل و مجنون و سفیه و مفلس دوازدهم اجاره کوسفند یا که بز ماده
اندازند اما اگر برای صاحب کوسفند بچه بیاورد بلا اشکالست سیزدهم
اجاره کسی جهت ساختن صورتها سایه دار چهاردهم اجاره شخصی بواسطه تعلیم
فنون واجب از واجبات معارف الهی و مسائل شرعیه پانزدهم اجاره دادن نفس
خود را جهت حج کسی که حج بر او واجب باشد و اما هشت موضعی که مکروه است
اول اجاره مسلمان جهت خدمت یهود دوم اجاره بر تعلیم قرآن غیر واجب
و کتابت و نوشتن عشرها و انطلا سیم اجاره حجامت کننده با شرط اجر چهارم

دو عروسی نیز احوط ترک است طباطبائی مد ظله العالی

دو ... جواز طباطبائی مد ظله العالی

بوقت ... آنکه این ناشته را داشته باشد مانعی ندارد طباطبائی مد ظله العالی

هرگاه ... روزه داشته ... نفقه ... مد ظله العالی

بیان آنکه در هشت موضع اجاره مکروه است

بیان آنکه در شانزده موضع اجاره جایز است

اجاره کسی برای پاک کردن طهارتخانه پنجم اجاره شخصی جهت گریه کردن باطل
اما جهت نوحه بحق جایز است ششم اجاره دادن نفس خود را جهت زنا یا بند
زنان بشرط اجرت هفتم اجاره حجام جهت ختنه کردن هشتم اجاره دادن کنیز
بغیر امین و اما شانزده موضعی که جایز است اول اجاره مصحف بواسطه
حفظ و نظر کردن و همچنین اجاره کتب فقه و حدیث و آداب عبادت دوم اجاره
گرفتن کتابت کننده جهت تعلیم شعر مباح و علم حساب و خط سیم اجاره کردن کسی
جهت هر عمل مباحی که خواهد چهارم اجاره کردن کسی شخصی جهت حج پنجم
اجاره کردن کسی برای ساختن مسجد و پل ششم اجاره کردن جهت نماز میت
هفتم اجاره کردن قنات بواسطه زراعت کردن با آب آن هشتم اجاره عقار
یعنی زمینها نهم اجاره زیور جهت زینت دهم اجاره درهم و دینار جهت نظر
کردن و زینت یازدهم اجاره رخت جهت زینت دوازدهم اجاره درخت
برای خشک کردن رخت بر آن یا نشستن در سایه آن سیزدهم اجاره چهارپایان
جهت خورد کردن گندم و جو و غیره چهاردهم اجاره خانه جهت مسجد کردن و
رخت برای نماز گذاردن در آن پانزدهم اجاره کردن چاه جهت آب کشیدن از آن
و بعضی از مجتهدین این را جایز نمیدانند شانزدهم اجاره سگ شکاری و باز
و چرغ و یاپرس جهت شکار فصل سیم در احکام اجاره کردن بدانکه
مستاجر امین است پس با تلف عین ضامن نیست و اگر شرط ضمان کند عقد فاسد
میشود و در هشت موضع ضامنست اول با تعدی و تقصیر و خلافست میان مجتهد
که ضامن قیمت روز تقصیر است یا روز تلف اصح آنست که ضامن قیمت روز تلف
است دوم آنکه اگر جامه را پاره کند ضامنست و اگر جامهٔ کسی را بسبب اشتباه
بدیگری دهد نیز ضامنست سیم حمال اگر چیزی را بشکند ضامنست چهارم

یعنی قضاء فوائت او طباطبائی مد ظله العالی

اقوی صحت شرط ضمانست طباطبائی مد ظله

بلکه روز اداء است طباطبائی مد ظله العالی

در احکام کلی اجاره

بیان آنکه در هشت موضع مستاجر ضامن است

نقصان بدیشان رسد چون غرامت جراحتی که بر کسی زنند بر هر دو باشد چهارم
شرکت وجوه و آن چنانست که دو مفلس یکمتاعی را بنسیه بخرند و در نفع باهم شریک
شوند یا انکه مفلسی متاع مالداری بفروشد بزیاده تا انکه او را نفعی باشد و غیر شرکت
اموال از اقسام شرکت پیش شیعه معتبر نیست و شروط آن ده چیز است اول انکه هر یک
از شریکان بالغ و عاقل باشند دویم انکه جایز التصرف باشند سیم ایجاب چون
اشترکنا یعنی شریک شدیم چهارم قبول و آن هر لفظی است که دلالت کند بر رضا
با یجاب پنجم انکه سرمایه باشد ششم انکه جنس و مقدار سرمایه معلوم باشد پس
اگر مجهول باشد صحیح نیست و میباید که مال هر دو یکجنس باشد که بعد از انکه ممزوج
سازند از یکدیگر متمیز نشوند هفتم انکه سرمایه حاضر باشد پس اگر غایب باشد
یا دین باشد صحیح نیست هشتم انکه نفع میانهٔ ایشان بالسویه باشد بقدر مال ایشان
و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر شرط تفاوت کنند جایز است و بعضی برانند که اگر
کار کننده زیادتی را بردارد با شرط صحیح است نهم انکه مدت قرار دهند چه این
عقد نیست جایز هر وقت که خواهند فسخ میتوانند کرد دهم انکه یکی از ایشان
دیگری را وکیل کند در تصرف کردن بفروختن و خریدن چه تصرف هیچ کدام بدون اذن
آن دیگری در مال ممزوج صحیح نیست و با اذن اقتصار بران کند که شریک گفته پس اگر
تعدی کند از آن ضامن است و در سه موضع عقد شرکت منفسخ میشود اول رجوع
هر یک از شریکان هر وقت که خواهند دویم دیوانه شدن هر یک از ایشان سیم
مردن هر یک از ایشان و شریک امین است پس اگر بی تقصیر او تلف شود ضامن نیست و قول
او مقبول است در تلف هرگاه دعوی سبب ظاهری کند چون غرق شدن و همچنین قول او مقبول است اگر
دعوی کند که اینچه خریده برای نفس خود خریده یا بشراکت خریده

فصل چهارم

در مضاربه کردن و آن چنانست که شخصی مال خود را بکسی دهد که بتجارت بان کند و حصه

از نفع آن بردارد و شروط آن پانزده است اول ایجاب چون ضاربتک یعنی مضاربه
کردم این مال را بتو که تجارت کنی بان و نفع آن میانهٔ من و تو دو نصف باشد دویم
قبول و آن هر لفظی است که دلالت کند بر رضا بایجاب سیم انکه هر یک از ایشان بالغ
و عاقل باشد چهارم انکه جایز التصرف باشد پنجم انکه کسی که مال خود را میدهد
مالک باشد یا وکیل یا ولی مالک باشد ششم انکه سرمایه باشد هفتم انکه
سرمایه نقد باشد چه اگر متاع باشد صحیح نیست هشتم انکه سرمایه معلوم
القدر باشد و آیا مشاهده آن کافیست یا نه در آن خلافست نهم انکه سرمایه نقره
و طلای سکه دار رایج الوقت باشد چه اگر بی سکه باشد یا فلوس یا مغشوش باشد
صحیح نیست و همچنین اگر سرمایه دین باشد نیز صحیح نیست دهم انکه سرمایه در
دست کسی باشد که مضاربه بان میکند پس اگر مالک شرط کند که در دست او باشد
صحیح نیست و اگر در دست هر دو باشد آیا صحیح است یا نه در آن خلافست یازدهم
کار کردن چه نفع در برابر کار کردن نیست و آن هر چیزیست که مالک متولی آن میتواند
شد چون باز کردن متاع و پیچیدن آن و خریدن و فروختن و در صندوق نهادن
آن و آنچه بدان ماند دوازدهم انکه عمل تجارت باشد پس مضاربه در غیر تجارت
کردن صحیح نیست سیزدهم انکه فائده مخصوص عامل و مالک باشد پس اگر
شرط کنند که فائده را با جنبی دهند صحیح نیست اما اگر مالک جهت غلام خود چیزی
شرط کند صحیح است چهاردهم انکه فائده مشترک باشد میانهٔ ایشان پس اگر
مالک شرط کند که فائده از او باشد یا از عامل صحیح نیست پانزدهم انکه حصه
معلوم باشد چون نصف یا ثلث یا ربع اما اگر گوید که از فائده انچه صد دینار از تو
باشد صحیح نیست و عقد مضاربه عقد نیست جایز هر وقت که خواهند فسخ میتوانند
کرد خواه مال نقد شده باشد خواه نشده باشد و هرگاه فسخ کنند و متاع نقد نشده باشد و اقلّ

ظاهر نباشد عامل بفروشد واگر مالک از فروختن امتناع نماید حاکم او را بر فروختن
جبر کند و منفسخ میشود مضاربه بمردن یا دیوانه شدن هر یک از ایشان و هر شرط
مشروعی که مالک در عقد کند صحیح است مثل انکه بمال او سفر نکند یا از شخص معین
متاع را نخرد اما اگر شرط کند که عامل ضامن باشد یا چیزی که از مایه نقصان شود بر
عامل باشد یا شرط مدتی کند صحیح نیست و نفقه عامل در سفر کل نفقه از اصل
مالست و عامل هم چون وکیل است و تصرفات او همه صحیح است با غبطه و عالم بودن
باذن مالک و انکه از قیمت واقعی کمتر نفروشد و بظهور فائده کارکننده مالک حصه
خود میشود و بعضی از مجتهدین گفته اند هر گاه که نقد شود مالک میشود و عامل
امین است و قولش مقبولست در مقدار مایه و تلف و تقصیر نکردن و نقصان شدن
مقدار فائده و قول مالک مقبولست در رد کردن متاع و انکه اذن در نسیه فروختن نداده و مقدار
حصه عامل از فائده **فصل پنجم** در وکیل کردن کسی جهت تصرف در
چیزی بالذات و در ان چند موقفست **موقف اول** در شروط وکالت و آن ده
چیز است **اول** ایجاب و آن هر لفظی است که دلالت کند بر نایب کردانیدن شخصی
دیگری را در تصرف کردن در مال او چون وکلتک یا استنبتک یعنی وکیل کردم تو را
یا نایب کردانیدم تو را **دویم** قبول و آن هر لفظی است که دلالت کند بر رضا
با یجاب خواه قولی چون قبلت و خواه فعلی چون خریدن و فروختن و مقارنه قبول مر ایجاب
را شرط نیست چه کسی را که غایبست میتوان وکیل کرد **سیم** انکه هر یک از ایشان بالغ
و عاقل و جایز التصرف باشد چه وکیل کردن طفل و دیوانه و سفیه صحیح نیست اما ولی
ایشان وکیل جهت ایشان تعیین میتواند کرد و نیز وکیل کردن کسی که او را باکراه بران
داشته و مست و خفته و بیهوش صحیح نیست و هم چنین وکیل کردن مفلسی که حاکم
شرع او را از مالش منع کرده باشد در مال صحیح نیست اما در غیر مال صحیح است

شرط مدت صحیح است لکن لازم نیست طباطبا مد ظله

[illegible]

در بیان شروط وکالت و ان ده امر است

وکیل شدن سفیه از غیر در اجراء صیغه مانعی ندارد طباطبائی مد ظله

چنانچه وکیل شدن او از غیر مطلقا مانعی ندارد طباطبائی مد ظله

چون طلاق و خلع و وکیل کردن بنده کسی را در چیزی که اذن مولی در ان شرط است نیز
صحیح نیست اما در انچه اذن مولی در ان شرط نیست چون طلاق زوجه صحیح است اما
غلامی که مکاتب باشد وکیل تعیین میتواند کرد **چهارم** انکه احرام نبسته باشد
چه وکیل شدن او در نکاح و خریدن شکار صحیح نیست **پنجم** انکه معتکف نباشد چه
اگر در مسجد اعتکاف کرده باشد وکیل نمیتواند شد که خرید و فروخت کند در مسجد
ششم انکه وکالت معلق بر شرط متوقعی نباشد چه اگر موقوف بر شرط متوقع باشد
چون امدن مسافر و طلوع افتاب صحیح نیست اما اگر در وکالت شرط کند که بعد از
مدتی تصرف کند جایز است **هفتم** انکه ان چیزی را که جهت ان وکیل تعیین میکند
میباید که مالک او باشد پس وکیل کردن جهت فروختن مال غیر یا مالی که خواهد خرید
یا طلاق زوجه که نکاح خواهد کرد صحیح نیست **هشتم** انکه انچیزی را که وکیل جهت
ان تعیین میکند میباید که چیزی باشد که مسلمان مالک ان تواند شد پس وکیل کردن
مسلمان در خریدن و یا فروختن شراب صحیح نیست **نهم** انکه ان چیز قابل وکالت باشد
چه اگر قابل وکالت نباشد صحیح نیست پس وکیل کردن برای نماز گذاردن در حالت
حیات صحیح نیست **دهم** انکه انچیزی که وکیل جهت ان تعیین میکند میباید که معین
باشد پس اگر غیر معین باشد چون خریدن غلامی صحیح نیست تا انکه ذکر وصف ان کند و
هر گاه این شروط متحقق شود وکالت صحیح است و آن عقدیست جایز و در دو از
موضع فسخ میشود **اول** عزل موکل با علم وکیل بعزل سوای وکالت گرو کرنده در
فروختن گرو که گرو کرده در وعده چه این قسم وکالت بعزل موکل باطل نمیشود **دویم**
ترک وکالت وکیل را **سیم** مردن هر یک از ایشان **چهارم** دیوانه شدن هر یک از
ایشان و اگر چه جنون دوری باشد **پنجم** بیهوش شدن هر یک از ایشان **ششم**
منع کردن حاکم شرع موکل را جهت سفاهت یا افلاس هر گاه وکیل کرده باشد در مال اما اگر

و هم چنین هر گاه محرم وکیل کند کسی را در خریدن شکار یا نکاح صحیح نیست مگر انکه شرط کند که بعد از احلال واقع سازد طباطبائی مد ظله

و نه در غیر مسجد طباطبائی مد ظله

اقوی صحت است لکن باید وکیل مراعات کند مصلحت موکل را طباطبائی مد ظله

[illegible]

بشرط اینکه امر او در ضمن عقد لازم شرط کرده باشد طباطبائی مد ظله العالی

که اگر پیش و پس بدوانند صحیح نیست اما مساوات در مکان ایستادن شرط نیست
هشتم گردانیدن عوض جهت سابق دراسب و اسبدن یا محلل پس اگر بغیر از ایشان
دهند صحیح نیست و محلل کسی است که میان دو کس که گرو میبندند در میاید اگر بر هر دو
یا بر یکی از ایشان سبقت نمود او عوض میگیرد و اگر سبقت نگرد غرامت نمیکشد **نهم**
علم بعدد تیر انداختن و در محاطه و در مبادره خلافست **دهم** علم بعدد زدن تیر
بر نشانه مثل انکه گوید که هر که پنج تیر از جمله بیست تیر بر نشانه زند عوض از و باشد
یازدهم علم بصفت زدن مثل انکه شرط کند که تیر از نشانه بگذرد یا بر نشانه خورد
یا پیش نشانه بیفتد یا هر جانب نشانه بخورد یا بر نشانه نخورد بهر طریقی که باشد و یا اطلاق
منصرف باخر میشود **دوازدهم** انکه هر دو در عدد تیر زدن و سایر احوال مساوی
باشند **سیزدهم** انکه عالم باشند بقدر نشانه بمشاهده یا بقدر بر چه نشانه
مختلف میباشد **چهاردهم** تعیین اندازه پس اگر معین نباشد صحیح نیست **پانزدهم**
پیش دستی کردن به تیر زدن بر نشانه نه بر دور انداختن پس اگر گوید عوض از کسی باشد
که دور تر بیندازد صحیح نیست **شانزدهم** انکه ابتدای مسافت و انتهای ان مشخص
باشد پس اگر مجهول باشد صحیح نیست **هفدهم** انکه زدن نشانه ممکن باشد پس
اگر ممکن نباشد چون زدن از پانصد ذراع راه صحیح نیست

فصل نهم

در اقسام غلبه در تیر انداختن و آن بر سه قسمست **اول** مبادرت مثل انکه گوید
هر کس پنج تیر از جمله بیست تیر پیشتر بزند او سابقست و عوض مال از اوست پس
اگر یکی از ایشان پنج تیر از جمله ده تیر بزند و دیگری چهار تیر از جمله ده تیر بزند اول
سابقست و اکمال در اینصورت لازم نیست **دویم** محاطه یعنی کم کردن انچه برابر زدند
مثل انکه گوید هر که پنج تیر از بیست تیر بزند سابقست پس اگر هر دو پنج تیر از ده تیر بزنند باید
تا بیست کامل شود **سیم** مناضله مثل انکه گوید هر کدام بیشتر از بیست تیر بزند سابق باشد

عدم صحت
معلوم نیست طبا طبائی مد ظله

نعتبه دو وجه
تعیین اینکه مرامات بجو
محاطه باشد یا مبادره
خلافست بعضی گفته اند
لازم است و بعضی لازم
نمیدانند از جهة انصراف
اطلاق بمحاطه و اظهر اینها
است که هرگاه انصراف
باشد لازم نیست و الا باید
معین کنند طباطبائی مد ظله

یعنی اندازه مسافت
طبا طبائی مد ظله العالی

صحت ما بعی
ندارد طبا طبائی مد ظله

فصل در بیان غلبه در تیر انداختن

مناضله قسم
ثالث نیست بلکه همان محا[طه]
است و هر چند علامه اعلی الله مقامه
در قواعد قسم ثالث ذکر فرموده
است در تحریر از افراد
محاطه شمرده طبا طبائی
مد ظله العالی

یکی یا دو یا سه او سابقست و سبقت رمایه باطل میشود بمردن انداز نده و
یا بمردن اسب و انبذه باطل میشود یا وارث او اسب میدوانند در از خلافست

فصل هشتم

در جعاله و آن مالیست که شخصی جهت آوردن غلام
گریخته یا چارپای یاغی شده یا علی تعیین میکند و شروط آن پنج است **اول** ایجاب
و آن هر لفظی است که دلالت کند بر انچه مذکور شد **دویم** قبول نیست چه قبول در
جعاله لازم نیست **سیم** انکه بالغ و عاقل و جایز التصرف باشد **چهارم** انکه
عامل را تحصیل انعمل ممکن باشد **پنجم** انکه عمل چیزی باشد که صحیح باشد اجاره
گرفتن جهة ان و تعیین عمل و عوض شرط نیست پس اگر بگوید هر کس بنده گریخته
مرا بر گرداند نصف او یا عوض از او باشد جایز است اما اگر عوض را مشخص سازد
ذکر قدر ان شرط است و با جهالت منصرف باجرة المثل میشود و بعضی از مجتهدین
گفته اند که اگر گریخته را از شهری که مالک او در انست بیاورد یک مثقال طلا میگیرد
و اگر از غیر ان شهر بر گرداند چهار مثقال و مستند این قول حدیثی است ضعیف اما
مشهور و اصح انست که منصرف باجرة المثل میشود و اجرت او انگاه لازم میشود
که او را تسلیم مالک نماید پس اگر بدر خانه مالک رساند و هنوز تسلیم او نکرده باشد
که بگریزد مستحق اجرت میشود و اگر شخصی گم شده کسی را بیاورد بی انکه صیغه واقع
شده باشد مستحق چیزی نمیشود و لازم نیست برا و رسانیدن آن بمالک او و اگر او را جمع
صیغه زیاده از یک کس بیاورند همه در اجرت برابر شریکند مگر انکه مالک شرط تفاوت
میانه ایشان کرده باشد و اگر در مقدار انچه مالک قرار داده یا در جنس آن نزاع کنند
هر دو سوگند خورند و ثابت میشود انچه کمتر باشد از اجرت و انچه دعوی بر آن می
کنند مگر انکه مالک زیاده از اجرة المثل را دعوی کند چه در اینصورت زیاده معین است و اگر در اصل
جعاله نزاع کنند قول قول مالکست

فصل نهم

در لقطه و آن بر داشتن

در بیان تعریف جعاله و شرایط آن

که عبد باشد
یا شتر نه مقصود طبا طبائی
مد ظله العالی

و لازم نیست
هم معلوم نیست چون
ظاهر انصورت اینست
که بدون صدور صیغه
از جاعل باشد یا اعم است
طبا طبائی مد ظله

خالی از قوة
نیست طبا طبائی مد ظله

در صورتیکه
تعیین شخص خاصی نکرده
باشد طبا طبائی مد ظله

در صورت
نزاع در مقدار مال تنها
قسم میخورد بر نفی ما یدعیه
العامل مگر انکه غرض زیاد
و نقصان عوض نباشد بلکه
مصب دعوی کیفیت جعل
و قرار داد باشد طبا طبائی
مد ظله العالی

در بیان لقطه و اقسام آن

در بیان فضیلت نکاح

در بیان نکاح کردن بدوام و متعه و تحلیل و ملک یمین و در آن مقدمه و سه مطلب است و خاتمه است **مقدمه** در بیان فضیلت نکاح و اقسام آن بدانکه احادیث در فضیلت نکاح کردن بسیار وارد شده و چون این مختصر گنجایش ذکر جمیع آنها نداشت لهذا برسه حدیث اقتصار رفت از آنجمله در حدیث ائمه معصومین علیهم السلام آمده که هیچ فائده مسلمانرا بعد از حصول اسلام بهتر از زن صالحه نیست که هرگاه او را ببیند خوشحال شود و هرگاه از او غایب شود حفظ ناموس و مال او کند و هم در حدیث ائمه معصومین علیهم السلام واقع شده که دو رکعت نماز که صاحب زن بگذارد بهتر است از هفتاد رکعت نمازی که عزب بگذارد و نیز در حدیث آمده که بدترین مردهای مسلمانان آنکسانی اند که عزب مرده باشند و اقسام نکاح کردن نظر بنکاح کننده پنج است **اول** واجب و آن وقتی است که نفس او مشتاق باشد و بترسد که اگر نکاح نکند در زنا افتد **دویم** سنت و آن وقتی است که خوف زنا نباشد و قادر بر نفقه و مهر باشد **سیم** حرام چون زیاده بر چهار زن آزاد و دو کنیز بعقد دایم در آوردن مرد آزاد و زیاده بر دو زن آزاد و چهار کنیز خواستن بنده را و نکاح کردن کافر زن مسلمانرا **چهارم** مکروه و آن وقتی است که نفس او مشتاق نباشد و عاجز از نفقه باشد بر قول بعضی از مجتهدین **پنجم** مباح و آن نکاح ما عدای چهار قسم مذکور است و اقسام نکاح نظر بنکوحه نیز پنج است **اول** واجب چون نکاح زن یا کنیزی که برو ایشان بترسد از افتادن بزنا **دویم** مستحب چون نکاح خویشان بقصد صله رحم **سیم** حرام چون نکاح زنانی که بسبب رضاع و غیر آن حرام شده باشند و همچنین زنان کافره غیر اهل کتاب و اهل کتاب را بعقد دوام خواستن و نکاح جماعتی از زنان که در میان ایشان یکی از محرمان باشد چون مادر یا خواهر و مشتبه باشد چه نکاح جمیع آنها حرام است **چهارم** مکروه چون نکاح زنان سفیهه و زنی که عقیم باشد یعنی از او فرزند بهم نرسد و نکاح خرزنی که نکاه بعورت او کرده

که اقسام نکاح نظر بنکاح کننده پنج قسم است

وهمچنین نکاح که بسبب وقوع در محرم باشد

در بیان اینکه نظر بنکوحه نیز پنج قسم است

بنابر احوط لکن اقوی جواز نکاح کتابیه است یعنی بعقد دوام و احوط ترک است یعنی در انقطاع یعنی نکاح غیر کتابیه جایز نیست

باشند **پنجم** مباح و آن نکاح ما عدای چهار قسم مذکور است و باز نکاح کردن منقسم میشود بر سه قسم قسم اول نکاح کردن زن آزادی که سبب میراث بردن از یکدیگر شود و این قسم را نکاح دائمی گویند قسم دویم نکاح کردن زن آزاد که سبب میراث بردن از همدیگر نشود و آنرا نکاح متعه گویند قسم سیم نکاح کردن کنیز و آن بر سه قسم است اول کنیز غیر را بعقد خواستن دویم کنیز غیر را بتحلیل خواستن چنانچه مذکور خواهد شد سیم خریدن کنیز چه بمجرد خریدن وطی او حلال میشود

مطلب اول

در بیان نکاح متعه بدانکه مشروع بودن نکاح متعه پیش فرقه ناجیه اثنی عشریه اجماعیست و مشروعیت آن بنص قرآن و احادیث متواتره موافق و مخالف ثابتست خلافاً للمخالفین چه ایشان میگویند که مشروع بودن آن نسخ شده و احادیثی که در باب نسخ شده باشد کریمه قرآنیه نقل کرده اند همه معارض یکدیگرند و متعه کردن بر سه وجه است وجه **اول** سنت چون متعه کردن مؤمنه عفیفه وجه **دویم** حرام چون متعه کردن زن بت پرست و دشمن اهل بیت علیهم السلام وجه **سیم** مکروه چون متعه کردن فاحشه و دختر بکر بی رخصت پدر او و بدانکه شروط نکاح متعه شش است **اول** ایجاب چون انکحتک یا متعتک یعنی نکاح کردم ترا یا متعه کردم ترا اگر زن و شوهر تلفظ کنند و اگر وکیل ایشان تلفظ کنند وکیل زن چنین گوید که متعت موکلتی من موکلک یعنی متعه کردم وکیل کننده خود را برای وکیل کننده تو **دویم** قبول چون قبلت در صورت اول و قبلت لموکلی در صورت دویم **سیم** ذکر مدت که احتمال کمی و زیادتی نداشته باشد پس اگر مدت را در عقد ذکر نکنند بنابر مجتهدین خلاف است بعضی برآنند که عقد باطل میشود و بعضی گفته اند که نکاح دائمی میشود **چهارم** ذکر مهر پس اگر ذکر مهر نکنند باطل است بخلاف نکاح دائمی که اگر ذکر مهر نکنند صحیح است و کمی و زیادتی

در بیان نکاح متعه و اینکه مشروع است و اقسام آن

از امضا کردن نیست و بعضی از مجتهدین بر آنند که یکمرتبه از یکبار هم عقد نباید کرد
پنجم آنکه زن مسلمان باشد یا اهل کتاب و در مجوسیه اشکال است **ششم** آنکه
زنان اهل کتاب را اگر متعه کنند ایشانرا منع نماید از خوردن شراب و گوشت خوک
و استعمال محرمات و عقد متعه قابل شرط مشروع است چون شب یا روز پیش او
آمدن و یکمرتبه یا دو مرتبه دخول کردن بشرط آنکه زمان مشخص باشد چه اگر
زمان مجهول باشد صحیح نیست و متعه محتاج بطلاق نیست بلکه هرگاه مدت تمام
شود از شوهر جدا گردد و متعه را نفقه دادن لازم نیست و میراث نمیبرد و اگر در
عقد متعه شرط میراث بردن کنند آیا میراث میبرد یا نه در آن خلافست و لعان و ایلا در
متعه نیست چنانچه در دائمی هست بطریقی که مذکور خواهد شد و آیا با متعه ظهار
میتوان کرد یعنی با او میتوان گفت که پشت تو همچو پشت مادر منست چنانچه مفصل
خواهد آمد خلافست و گواه گرفتن در عقد متعه سنت نیست چنانچه در نکاح
دائمی سنتست اما اگر بترسد از آنکه او را گویند که زنا میکند سنتست که گواه بگیرد
و سنتست که متعه را از حالش سؤال کنند هرگاه بدکار باشند و خلافست
میانه مجتهدین که آیا زیاده از چهار متعه جمع کردن جایز است یا مثل نکاح
دائمی زیاده از چهار حرامست و اولی آنست که زیاده از چهار متعه جمع نکنند

مطلب دویم

در بیان نکاح کنیز و آن بر سه قسمست **قسم اول** عقد و آن مخصوص کنیز غیر است
و خلافست میانه مجتهدین که عقد کردن کنیز جایز است یا نه بعضی از مجتهدین گفته اند جایز است
بدو شرط **اول** ترسیدن از وقوع در زنا **دویم** مفلسی که قدرت نداشته باشد
بر خواستن زن آزاد و فرزند این کنیز اگر شوهرش آزاد باشد آزاد است و اگر آقای
کنیز شرط کرده باشد که فرزندی که بهم رسد بنده باشد آیا باین شرط فرزند بنده

حاشیه:
این از شروط نیست بلکه از احکام آن است طباطبائی مدظله
با هم متعه او کند طباطبائی مدظله
اظهر نبردن است بلی اگر وصیت کند بدادن معادل حق الارث بر فرض ائمه بودن صحیح است طباطبائی مدظله العالی
یعنی بدون شرط و اما اصل جواز پس بی اشکالست طباطبائی مدظله العالی
احکام نکاح کنیز و اقسام آن که سه است
قسم اول العقد
و بعضی مطلقا جایز میدانند و لکن بدون تحقق شرطین مذکورین مکروه میدانند و این قول خالی از قوة نیست هر چند قول اول احوط است طباطبائی مدظله

میشود یا نه میانه مجتهدین خلافست و قول مشهور آنستکه بنده میشود و شروط آن شش است
اول ایجاب **دویم** قبول بطریقی که مذکور شد **سیم** اذن صاحب چه عقد
غلام و کنیز بی اذن آقا صحیح نیست و موقوف بر اجازه او است و بعضی از مجتهدین
بر آنند که باطل است و در اینصورت فرزندی که بهم رسد بنده است اگر چه آزاد در آن شوهر
کرده باشد هرگاه با علم دخول کند **چهارم** اذن زن آزاد چه اگر کسی بی اذن او کنیزی
را عقد کند و اگر چه آن زن آزاد دیوانه یا پیر یا کوچک باشد جایز نیست **پنجم**
آنکه زیاده از دو کنیز نباشد اگر شوهر آزاد باشد بقول بعضی از مجتهدین و بعضی
زیاده از یک کنیز را نیز جایز نمیدانند **ششم** آنکه زیاده از چهار کنیز نباشد اگر
شوهر بنده باشد **قسم دویم** مالک شدن کنیز چه بملک دخول کردن
او جایز است و عقد و ملک با هم جمع نمیشوند چه هرگاه کنیز غیری را عقد کند آنگاه
مجرد نکاح فاسد میشود و بملکیت دخول میکند و این قسم منحصر در عدد نیست چه
میتواند شخصی بملک هر قدر کنیز خود را دخول کردن بخلاف عقد و هرگاه آقا کنیز خود
را به بکری تزویج کند جایز نیست او را دخول کردن بآن کنیز مگر بعد از طلاق شوهر
و انقضاء عده او و فسخ عقد او نمیتواند کرد هرگاه شوهر غلام او نباشد اما اگر
غلام او باشد تفریق میانه ایشان میتواند کرد و سنتست بر آقا که هرگاه کنیز خود را
بغلام خود نکاح کند چیزی از مال خود بآن کنیز بدهد که بصورت مهر باشد و بعضی از
مجتهدین این چیز دادن را واجب میدانند و اگر یکی از غلام یا کنیز را به بکری بفروشد
مشتری مختار است در فسخ عقد او و هرگاه آقا کنیز خود را به بکری عقد کند بر آقا
لازم است که روز او را خدمت بگیرد و شب بگذارد که پیش شوهر خود رود و اگر
آقا کنیز خود را همراه بسفر برد و شوهر او خواهد که همراه او رود آقا منع شوهر او
نمیتواند کرد و مباد و کنیز خواهد جایز است بخلاف زن آزاد که خواهد میانه ایشان مکروه است

حاشیه:
احکام کنیز و شروط عقد کنیز شش است
اظهر عدم صحت شرط مذکور است طباطبائی مدظله العالی
و همچنین سایر استمتاعات حتی نظر بشهوت بلکه احوط اجتناب است از آنچه بر اجنبی حرام است طباطبائی مدظله
قسم دویم ملک یمین
احوط است السید محمد کاظم الطباطبائی مدظله العالی

بکر و زن بادو و بعضی از سنیان این طعام دادن را واجب میدانند و سنّت است که این
طعام دادن در روز باشد نوزدهم اجابت کردن و رفتن بمجلس عروسی و خوردن
طعام آن و اگرچه روزه سنّتی داشته باشد خصوصاً اگر داند که افطار نکند صاحب طعام
آزرده میشود و امّا اگر مجلس عروسی که مشتمل باشد بر چیزهای حرام رفتن بآنجا حرام است
مگر آنکه کسی باشد که او را از آن منع تواند کرد یا آنکه بواسطهٔ خاطر او چیزهای حرام را
برطرف کنند و اگر ندانسته بآن مجلس رود پس اگر قدرت داشته باشد واجب است که برخیزد
و برود و اگر رفتن از آن مجلس دشوار باشد در نشستن بآنجا گناه ندارد و اگر مجلس عروسی
مشتمل بر صورتهای غیر سایه دار باشد بعضی از مجتهدین برآنند که اگر آن صورتها در قالی
و فرش باشد جایز است رفتن بآن مجلس و بعضی گفته اند که اگر بر بالش باشد نیز
رفتن بآنجا جایز است و اگر دو کس بیک دفعه کسی را بعروسی خبر کنند بخانهٔ آنکسی رود که
خانهٔ او نزدیکتر باشد بیستم رخصت خواستن از پدر در عقد کردن دختر بکر
بیست و یکم وکیل کردن زن برادر بزرگ را در عقد کردن هرگاه پدر نباشد بیست و
دوّم اختیار کردن عقد برادر بزرگ را اگر هر یک از برادران خواهند که او را جهت
شخصی عقد کنند بیست و سیّم دو رکعت نماز گذاردن هر یک از زن و شوهر پیش
از دخول بیست و چهارم دعای منقوله خواندن بعد از نماز هر یک از ایشان بیست
و پنجم امر کردن مردمانی که آنجا حاضر باشند در وقت دعا خواندن بآنکه آمین
گویند بیست و ششم دست بر پیشانی زن نهادن و روی او را بقبله کردن پیش از دخول
و دعای منقوله خواندن و طلب فرزند صالح و تمام اعضا و موزون نمودن از خدا و کندن پاهای او را
با بشستن و در دور خانه ریختن بیست و هفتم دخول کردن در شب بیست و
هشتم در وقت دخول و بعد از دخول بسم الله الرحمن الرحیم گفتن بیست و نهم
با وضو بودن هر یک از زن و شوهر سی‌ام غلام خود را رخصت نکاح دادن اگر

مستحبّات

بلکه ترک اولی است بنابر احوط طباطبائی مدّظلّه العالی

واگر وضو نباشد هر یک برای کسی عقد کرده باشند اولی اجازهٔ عقد برادر بزرگ است السید محمد کاظم الطباطبائی مدّظلّه العالی

خواهد که نکاح کند سی و یکم منی را در خارج فرج ریختن هرگاه کنیز حامله حرّیه
باشد و بعد از چهار ماه خواهد که با او دخول کند سی و دوّم مشخص کردن مهر
پیش از دخول اگر در وقت عقد مشخص نکرده باشد سی و سیّم بیش از یک زن
آزاد نخواستن سی و چهارم چشم خود را در وقت جماع پوشیدن و امّا آنچه
امر حرام اوّل اوّل خواستگاری کردن زنی که دیگری او را خواستگاری کرده باشد
و اجابت نموده باشد و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند دوّم خواستگاری
کردن زنی که در عدّهٔ رجعیه باشد خواه بصریح و خواه بکنایه و در عدّهٔ وفات خواستگاری
بصریح حرامست امّا بکنایه جایز است سیّم عقد کردن وکیل زن او را برای خود
چهارم نکاح کردن کسی که احرام بسته باشد پنجم نکاح کردن زن مسلمانی با کافر
ششم تزویج کردن زن مؤمنه بجهت مخالف و بعضی از مجتهدین این را مکروه می
دانند هفتم تزویج کردن مسلمان زن کافره را هشتم غارت کردن چیزی
که در عروسی نثار کنند هرگاه داند که صاحب آن راضی نیست و امّا بیست
شش امر مکروه اوّل ترک نکاح کردن بجهت ترسیدن از پریشانی و مفلسی دوّم
نکاح کردن بقصد مال و جمال چه در حدیث از ائمهٔ معصومین علیهم السلام وارد شده که
اگر کسی زنی را بقصد مال و جمال نکاح کند از هر دو محروم میشود و اگر بقصد سنّت
حضرت پیغمبر ص نکاح کند حضرت حق سبحانه و تعالی هر دو را باو روزی کند سیّم
عقد کردن در وقتی که قمر در برج عقرب باشد چهارم عقد کردن در سه روز آخر
ماه پنجم ترک بسم الله گفتن در حال دخول ششم زیاده از دو روز طعام دادن
هفتم در حال جماع نگاه بفرج زن کردن و کراهت بدتر است در اندرون آن بیشتر است
و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند خصوصاً که اگر فرزندی در آن حال حاصل شود کور خواهد
هشتم سخن گفتن در حال جماع خصوصاً مرد را مگر بذکر خدا تعالی چه در حدیث وارد شده

محرّمات و مکروهات نکاح

هرگاه کنیزی خرید که حامله است از غیر مولا پیش چه از زنا باشد چه از غیر زنا مقاربت با او نکند تا وضع حمل شود بنابر احوط بلکه اظهر و اگر مقاربت نمود و عزل نکرد احوط این است که آن طفل را نفروشد بلکه آزاد کند و چیزی از میراث برای او وصیت کند طباطبائی مدّظلّه العالی

بلکه قول بحرمت اقوی است طباطبائی مدّظلّه العالی

مگر اینکه فرزند بر تعیین باشد طباطبائی مدّظلّه العالی

که اگر در حال جماع سخن گوید فرزندی که حاصل شود گنگ خواهد بود نهم طعام
عروسی را مخصوص مالداران ساختن اما اگر بعضی مفلس و بعضی مالدار باشند جایز است
دهم رفتن بمجلس عروسی کافر یازدهم غارت کردن آنچه در عروسی نثار کنند هر گاه
نداند که صاحبان راضی نیستند دوازدهم شوهر کردن زن بمرد فاسق خصوصا
اگر شرابخوار باشد سیزدهم نکاح کردن زنی که سیاه باشد سوای زنان نوبه
چهاردهم نکاح کردن زنی که سفیه یا احمق باشد پانزدهم نکاح کردن زنان
فاحشه و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند هر گاه توبه ظاهر نکرده باشد شانزدهم
نکاح کردن زنان دیوانه و سلیطه و بدخو و بدخلق و عقیم هفدهم زنی را که اراده
نکاح او داشته باشد صریح گفتن که جماع ... راضی کند و نزد و منسوب بجنابت گفتن که من بسیار جماع
هجدهم عقد کردن زنی که او را زنا بنده یا ثیب کرده باشد و بعضی از مجتهدین این را
حرام میدانند نوزدهم نکاح کردن دختر زنی که او را زنا بنده یا ثیب کرده باشد
بیستم نکاح کردن دختر زنی که پدر او آن زن را خواسته باشد و بعد از آن که او را
طلاق داده باشد از شوهر دیگر بهم رسیده باشد بیست یکم نکاح کردن زنی که
با مادر او شوهر کرده باشد غیر از پدر او بیست و دوم نکاح کردن دختر بکر بی
رخصت پدر او بیست و سیم نکاح کردن خواهر زنی که او را طلاق بائن داده باشد
فی الحال بر قول بعضی از مجتهدین بیست و چهارم منع کردن زنان از عبادت و
تعزیت خویشان بیست و پنجم ... در غیر فرج زنا زاده که بعقد دوام او را خواسته
باشد بی اذن او و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند و هر گاه این عمل کند سنت است که ده مثقال
طلا ... بان زن بدهد اما در متعه ... و عقیم و زنان مستی و سلیطه و کنیز
و اهل ... جایز است بیست و ششم ... و ... کنیز ... نیست

فصل دوم

در بیان شروط عقد نکاح دائمی

بشرط آنکه ظاهر فعل دال بر رضا نباشد و الا جایز نیست لمبالطباطبائی مد ظله العالی

احتیاط در رخصت گرفتن ترک نشود خلافا گذشت لمبالطباطبائی مد ظله العالی

در بیان شروط عقد نکاح دائمی و آن شانزده است اول ایجاب چون زوجتک
یعنی زن گوید بمرد که تزویج کردم تو را دوم قبول چون قبلت النکاح یعنی مرد
گوید قبول دارم نکاح را و قبلت گفتن بی آنکه لفظ نکاح را با آن ضم کند نیز کافیست و اگر
در لفظ ایجاب و قبول موافق نباشند چنانچه مذکور شد جایز است و مقدم داشتن ایجاب بر قبول لازم
نیست و اگر هر یک از زن و شوهر شخصی دیگر را وکیل کنند وکیل زن چنین گوید زوجت موکلتی
من موکلک یعنی نکاح کردم وکیل کننده خود را بجهت وکیل کننده تو پس وکیل مرد گوید
قبلت لموکلی یعنی قبول کردم نکاح را بجهت وکیل کننده خود سیم آنکه هر یک از ایجاب
و قبول را بصیغه ماضی گویند چنانچه مذکور شد پس اگر بصیغه مضارع گویند جایز نیست
اما اگر بصیغه امر گویند بعضی از مجتهدین این را جایز داشته اند چهارم آنکه در صیغه قصد
انشا کنند یعنی قصد ماضی نکنند چه اگر قصد ماضی کنند صحیح نیست پنجم آنکه ایجاب
و قبول را بصیغه عربی بگویند هر گاه قدرت بر صیغه عربی داشته باشند اما اگر بر آن قادر
نباشند بهر لغتی که بدانند صحیح است ششم آنکه هر یک از ایجاب و قبول را بلفظ بگویند
با قدرت پس اگر اشاره کنند صحیح نیست اما اگر قادر بر گفتن لفظ نباشند اشاره کافی
است هفتم آنکه عقد را معلق بر شرط نسازند پس اگر معلق بر شرط سازند صحیح
نیست اما اگر در عقد شرط مشروعی کنند صحیح است هشتم آنکه ایجاب و قبول در
یک مجلس واقع شود بی فاصله پس اگر در دو مجلس واقع شود صحیح نیست اما اگر فاصله
... باشد صحیح است نهم آنکه هر یک از زن و شوهر بالغ باشند پس اگر طفل باشند
عقد ایشان بی اذن ولی صحیح نیست دهم آنکه هر یک از ایشان عاقل باشند چه
اگر دیوانه باشند عقد ایشان بی اذن ولی صحیح نیست یازدهم آنکه عقد بقصد
واقع شود پس اگر از مست یا بیهوش یا خفته بوقوع آید صحیح نیست و اگر چه بعد از آن
که بخود آیند اذن دهند دوازدهم آنکه هر یک از ایشان مسلمان باشند چه اگر یکی

در بیان شروط عقد نکاح دائمی و آن شانزده است

بانکه در ایجاب بگوید زوجتک و در قبول بگوید قبلت النکاح لمبالطباطبائی مد ظله

بنابر احوط لمبالطباطبائی مد ظله العالی

با اذن هم اگر خودش اجراء صیغه کند صحیح نیست هر چند صحیح محتمل است اگر مراهق باشد و هم چنین در دیوانه بی صیغه جاری کردن ... مانعی ندارد لمبالطباطبائی

السید محمد کاظم الطباطبائی مد ظله

کافر باشد تا انکه زن مؤمنه باشد و شوهر مخالف صحیح نیست **سیزدهم** انکه زنا
باشند چه عقد بنده بی اذن آقا صحیح نیست **چهاردهم** انکه زن یکی از انها باشد
که بر مرد حرامست **پانزدهم** انکه زن در حال عقد مشخص باشد پس اگر ولی
یکی از دو دختر خود را عقد کند بی انکه مشخص سازد صحیح نیست **شانزدهم**
انکه در عقد وکیل مخالفت قول موکل نکند چه مثلا اگر زن شخصی را وکیل
نماید که او را با پانصد درهم نقره عقد بندد پس اگر ان شخص بدویست درهم
عقد کند صحیح نیست بر قول بعضی از مجتهدین و انا قدرت داشتن شوهر
بر نفقه و مهر شرط نیست نزد ان خلافست میانه مجتهدین اقرب انستکه شرط
نیست و اگر بعد از عقد کردن از نفقه دادن عاجز شود زن اختیار فسخ ندارد

فصل سیم

در جماعتی که ولی عقدند و انها سه قسمند **قسم اول** پدر و جد پدری چه
ایشان ولی طفل و دیوانه و سفیه اند تا وقتی که بالغ و عاقل شوند و از سفاهت
برایند و با وجود ایشان کسی دیگر ولی ایشان نیست و خلافست میانه مجتهدین که
جد در حالت فوت پدر ولیست یا انکه در ولایت او زندگی پدر شرطست اقرب
انست که ولیست و اگر چه پدر مرده باشد و اگر پدر و جد کسی را وصی طفل سازند
ایا ان وصی را ولایت نکاح ان طفل هست یا نه میانه مجتهدین درین خلافست
اقوی انست که او را ولایت نکاح هست و اگر طفل فاسد العقل بالغ شده باشد
وصی با احتیاج او بنکاح میتواند برای او نکاح کرد و اگر ولی طفل یا دیوانه
جهت ایشان نکاح کنند ایشانرا بعد از بلوغ و عقل اختیار فسخ نیست مگر در چهار موضع
اول انکه او را هم جنس نکاح نکرده باشد **دوم** انکه زوج او را کسی کرده
باشند که البته عزت نداشته باشد **سیم** انکه زنی برای او نکاح کرده باشند که

سه
فضولی است
تا اجازت صحیح است طابطاب
مدظله العالی که

ده
اگر در خصوص
نکاح هم وصی کرده باشد
درینجا تا اظهر اصغر الجنا
طاب مد ظله

سه
مشکل است
بلکه اگر بلا خط مصلحت
کرده و مصلحت هم بوده بود
اعتبار معلوم نمیشود الا
صحت عقد مشکل است
طابطاب مد ظله

صاحب عیب باشد **چهارم** انکه جهت او کنیزی خواسته باشند یا دختر خود را
بغلامی داده باشد چه بر قول بعضی از مجتهدین ایشانرا اختیار فسخ هست بعد از
بالغ شدن خصوصا بنا بر مذهب بعضی از مجتهدین که در حلال بودن کنیز خواستن
ترس افتادن بزنا را شرط میدانند چه بنا بر مذهب طفل ان را بعد از بلوغ میرسد
که فسخ کنند و هرگاه هر یک از پدر و جد برای طفل جدا کانه عقد کنند عقد کسی
پیش ترکرده باشد صحیح است و اگر هر دو بیکدفعه عقد کرده باشند عقد جد
صحیح است و بیکی از چهار امر ولایت پدر و جد ساقط میشود **اول** انکه بنده
باشند **دوم** انکه ناقص عقل باشند **سیم** انکه کافر باشند و طفل مسلمان
چه کافر را ولایت بر فرزند مسلمان نیست اما بر فرزند کافر هست **چهارم** انکه
احرام داشته باشند بجهت حج یا عمره چه اگر محرم در حالت احرام عقد کند صحیح
نیست و هرگاه یکی ازین چهار امر حادث شود ولایت پدر و جد ساقط میشود
و یا مام انتقال نمی یابد **قسم دوم** اقای بندگان چه اقا را ولایت نکاح
بندگان خود هست و اگر ایشان بان راضی نباشند اما بعد ازانکه ایشانرا ابکند نکر عقد
میتواند کرد و با وجود آقا دیگری ولی ایشان نیست و بنده کنیز بی اذن آقا نکاح کردن صحیح نیست
قسم سیم حاکم شرع چه هر گاه پدر و جد طفل نباشند یا طفل بی عقل بالغ
شود حاکم شرع ولی اوست و اگر چه پدر و جد او باشند و هم چنین امام ولی کسیست که بعد
از بالغ شدن دیوانه شود و با احتیاج و صرفه ایشان بدون نکاح میتواند جهت ایشان نکاح کردن

فصل چهارم

در ذکر جماعتی که از زنان که بر مرد ازان حرامند و ایشان بر دو قسم اند **قسم
اول** جماعتی که ایشانرا مطلقا نمیتوان خواست و ایشان دو صنفند
صنف اول جماعتی از زنان اند که بواسطه خویشی صحیح حرامند و هر گز

سه
حاجت بفسخ
نیست طابطاب مد ظله

سه
چنانچه هر گاه
زایل شود عود میکند
ولایت ایشان طابطاب
مد ظله العالی

با وجود پدر
و جد حاکم ولایت ندارد
هر چند جنون بعد از بلوغ
حادث شود و اظهر اشتراط
ان حاکم است طابطاب
مد ظله

حلال نمی‌شوند و آنها هفت قسمند قسم اوّل مادر و هرچند بالا رود قسم دوم
فرزند قسم سیم فرزند زاده و هرچند پایین برود قسم چهارم خواهر پدری و مادری
قسم پنجم دختر خواهر و دختر برادر و هرچند پایین روند قسم ششم عمه و هرچند
بالا رود چون عمهٔ پدر و عمهٔ مادر و عمهٔ جد و امّا عمهٔ عمه گاه هست که حرام نیست
قسم هفتم خاله و هرچند بالا رود چون خالهٔ پدر و خالهٔ مادر و خالهٔ جد و امّا
خالهٔ خاله گاه هست که حرام نیست و بر زنان نیز هفت جماعت حرامند اوّل پدر
و هرچند بالا رود دوم فرزند سیم فرزند فرزند و هرچند پایین روند چهارم
برادر پدری و مادری پنجم پسر برادر و خواهر و هرچند پایین روند ششم عم و هرچند
بالا رود بطریقی که مذکور شد هفتم خال و هرچند بالا رود بطریقی که مذکور شد
صنف دوم جماعتی از زنانند که حرام شدن ایشان عارض شده و بسبب
آن نکاح ایشان اصلاً جایز نیست و آنها پانزده قسمند **قسم اوّل** مادر زن
و هرچند بالا رود چه هرگاه کسی زنی را بنکاح صحیح و مانند آن دخول کند مادر
آن زن و هرچند بالا رود بر او حرام مؤبد میشود و اگرچه مادر رضاعی آن زن باشد
و همچنین مادر کنیزی که با او دخول کرده باشد حرام مؤبد میشود و اگر زنی را
بعقد در آورد و دخول نکند آیا مادر او حرام مؤبد میشود یا نه بنا بر مجتهدین
در این خلافست فتوی آنست که حرام مؤبد میشود و آیا در عقد کردن دختر میباید
که عقد از هر دو طرف لازم باشد یا از یک طرف یا آنکه لازم بودن عقد لازم
نیست بلکه اگر عقد فضولی کند مادر حرام میشود بنا بر مجتهدین در این نیز
خلافست **قسم دوم** دختر زن مدخوله و هرچند پایین رود چه هرگاه زنی
را بنکاح صحیح دخول کند دختر او هرچند پایین رود حرام مؤبد میشود و اگرچه دختر
رضاعی باشد خواه آن دختر بعد از دخول بهم رسیده باشد و خواه پیش از دخول و آیا دخول بشبهه یا بزنا

نیز همین حکم دارد یا نه در این خلافست اقوی زنا کردن بدختر بعد از نکاح مادر او حرام نمیسازد مادر
را **قسم سیم** زن پدر و هرچند بالا رود و اگرچه پدر رضاعی باشد بر پسر حرام
مؤبد است و اگرچه پدر دخول نکرده باشد و همچنین است کنیزی که پدر دخول کرده
باشد و همچنین حرام مؤبدند زنانی که پدر کسی با پسر او یا ایشان زنا کرده باشد
قسم چهارم زن فرزند و هرچند پایین رود و اگرچه رضاعی باشد بر پدر
حرام است و اگرچه پسر دخول نکرده باشد و همچنین است کنیزی که پسر دخول
کرده باشد امّا اگر هر یک از پدر و پسر زن یکدیگر را بشبهه دخول کنند آیا بر دیگری
حرام میشود یا نه بنا بر مجتهدین در این خلافست اصح آنست که حرام نمیشود و همچنین
خلافست بنا بر مجتهدین در اینکه کنیزی را که پدر یا پسر دست بشهوت مالیده باشند
یا نگاه کرده باشند بجائی که غیر او را با کسی دیگر دست نتواند مالیدن و نگاه کردن
آیا بمجرد نگاه کردن یا دست مالیدن یکی حرام مؤبد میشود بر دیگری یا نه اقرب
آنست که حرام نمیشود بلکه مکروه است و بعضی از مجتهدین بر آن رفته اند که اگر
پسر دست مالیده یا نگاه کرده باشد بر پدر حرام نمیشود امّا اگر پدر دست مالیده
باشد یا نگاه کرده باشد بر پسر حرام میشود **قسم پنجم** جماعتی از زنانند
که بواسطهٔ رضاع یعنی شیر خوردن طفلی از ایشان حرام میشوند و شروط شیر
خوردن ده است **اوّل** آنکه شیر دهنده زن باشد پس اگر طفل شیر مردی را
بخورد رضاع بهم نمیرسد **دوم** آنکه هر یک از شیر خورنده و دهنده زنده باشند
پس اگر مرده باشد رضاع نیست **سیم** آنکه شیر آن زن از آبستنی بهم رسیده
باشد پس اگر زنی بی آنکه حامله باشد شیر بهم رساند و بطفل بخوراند رضاع بهم
نمیرسد **چهارم** آنکه طفل شیر خالص از پستان آن زن بمکد پس اگر چیزی در دهن
طفل باشد که با شیر ممزوج شود و بخورد چنانکه در عرف آنرا شیر نگویند رضاع

هم بهم رسد پنجم آنکه طفل شیر از پستان آن زن بمکد پس اگر آن زن شیر خود را در ظرفی
بدوشد و بخورد طفل دهد رضاع بهم نرسد ششم آنکه شیر آن زن از نکاح صحیح
بهم رسیده باشد پس اگر از زنا باشد رضاع بهم نرسد و در شیری که از دخول کردن
بشبهه بهم رسد آیا رضاع با آن بهم میرسد یا نه میانه مجتهدین خلافست اقرب اینست که
بهم میرسد و رضای شوهر و آقا در شیر دادن شرط نیست پس اگر زن کسی یا کنیز شخصی بی
رخصت شوهر یا آقا طفلی را شیر دهد رضاع بهم میرسد و همچنین زائیدن زن حامله
در شیر دادن شرط نیست پس اگر زن آبستن پیش از زائیدن طفلی را شیر دهد رضاع
بهم میرسد و همچنین دوام نکاح در آن زن شرط نیست پس اگر متعه شخصی که از او
آبستن باشد یا زن حامله که شوهرش طلاق داده باشد طفلی را شیر دهد رضاع بهم
میرسد هفتم آنکه طفل بمقداری از شیر آن زن بخورد که استخوان او سخت شود
و گوشت برویاند یا آنکه یک شبانه روز شیر بخورد یا پانزده مرتبه آنقدر که سیر شود
و خود پستان را بگذارد و در حدیث صحیح وارد شده که ده مرتبه کافیست هشتم
آنکه طفل در این پانزده مرتبه شیر زن دیگر را نخورد نهم آنکه شیر خوردن طفل
پیش از دو ساله شدن او باشد و بعضی از مجتهدین بر آنند که طفل شیر دهنده باید
که دو ساله نباشد پس اگر بعد از دو ساله شدن او شیر بخورد رضاع بهم نرسد دهم
آنکه صاحب شیر یک کس باشد پس اگر زنی طفلی را از شیر شوهر خود پانزده مرتبه
داده باشد و طفل دیگر را از شیر شوهر دیگر داده باشد بر یکدیگر حرام نمیشوند و
شیخ طبرسی بر این رفته که اینها بر یکدیگر حرام میشوند و هرگاه این شروط بهم رسد زن
شیر دهنده مادر آن طفل میشود و شوهر او که صاحب شیر باشد پدر او میشود و فرزندانی
که از ایشان حاصل شده باشند یا شیر ایشان خورده باشند برادر و خواهر او میشوند و بسبب شیر
خوردن هفت زن حرام مؤبد میشوند اول زن شیر دهنده و مادر او هر چند بالا

اقوی عدم اعتبار است طباطبا مد ظله العالی

و همچنین اگر یک طفل را از شیر دو شوهر شیر دهد یا آنکه نصف رضعات از یکی و نصف دیگر از دیگری باشد هر چند زن آن یکی است و آنان که شیر زنان شوهر اول متصل بماند تا زمان حمل از شوهر دوم و همچنین شرط است در تحقق رضاع اتحاد زن شیر دهنده پس هرگاه بعض عدد از زنی و بعض دیگر از زن دیگر یک شخص باشد نشر حرمت نمیکند السید محمد کاظم الطباطبائی متع الله المسلمین بطول بقائه

رود حرام مؤبد اند بر طفل شیر خورنده و همچنین هر زنی که بمنزله مادر و اجداد طفل
را شیر دهد حرام مؤبد اند بجهت آنکه اینها همه بمنزله مادرند در نسب دوم هر دختر
که زن شخصی شیر دهد چه آن دختر آن شخص بمنزله دختر است در نسب سیوم
فرزندان دختری که زن او شیر داده باشد چه اینها بمنزله فرزند زاده اند در نسب
چهارم هر دختری که از شوهر شیر دهنده حاصل شده باشد یا شیر او را خورده
باشد و دخترانی که زن شیر دهنده زائیده باشد بر آن طفل حرام است چه اینها بمنزله
خواهرند در نسب پنجم فرزندان فرزند شوهر شیر دهنده خواه نسبی و خواه رضاعی
و فرزندان فرزند نسبی شیر دهنده چه ایشان بمنزله دختران خواهر و برادرند در نسب
ششم خواهر شوهر زن شیر دهنده چه او بمنزله عمه است در نسب هفتم
خواهر زن شیر دهنده چه او بمنزله خاله است در نسب و همچنین هفت کس از مردان
بر زنان حرام مؤبد میشوند بسبب شیر خوردن اول شوهر زن شیر دهنده بر
دختری که شیر او خورده باشد حرام مؤبد است چه او بمنزله پدر اوست در نسب
دوم پسری که شیر شیر دهنده را خورده باشد حرام مؤبد است بر آن زن چه او
بمنزله پسر اوست در نسب سیوم پسرانی که از آن شیر خورنده بهم رسند چه اینها بمنزله
فرزند زاده اند در نسب چهارم پسر نسبی و رضاعی شوهر شیر دهنده و نسبی شیر
دهنده بر دختر شیر خورنده چه اینها بمنزله برادرند در نسب پنجم فرزند فرزند
رضاعی و نسبی شوهر شیر دهنده و نسبی شیر دهنده چه اینها بمنزله پسران برادر و
خواهرند در نسب ششم برادر شوهر شیر دهنده چه او بمنزله عم اوست
است در نسب هفتم برادر زن شیر دهنده چه او بمنزله خال اوست در نسب
اما مادر رضاعی شیر دهنده و فرزندان رضاعی او که از غیر آن شیر دهنده باشند
و عمه و خاله رضاعی او و خواهر و دختر برادر رضاعی او بر شیر خورنده حرام نمیشوند و در حرام شدن

مسلم
اظهر حرمت جمیع است ما عدا فرزندان رضاعی شیر دهنده چون اعتبار اتحاد فحل در بنوة و اخوة است نه مطلقا شیخ الطباطبائی مد ظله العالی

ولا در رضاعی شیر دهند بو بید رطفل شیر خورند خلافست شیخ طبرسی بر این رفته که حرام میشود
و خواهران و برادران آن طفل که از آن زن شیر نخورده باشند میتوانند که دختران شیر دهنده
و شوهر او را نکاح کرده و بعضی از مجتهدین این را نیز حرام میدانند و در رضاع حرام میباشد
رضاع لاحق نکاح سابق را مثلاً اگر مادر شخصی زن او را شیر دهد از زن بر آن شخص
حرام مؤبد میشود و اگر زن بزرگ شخصی زن کوچک او را شیر دهد هر دو بر شوهر
حرام میشوند هرگاه بزن بزرگ دخول کرده باشد و اگر دخول نکرده باشد زن بزرگ
حرام میشود و بس **قوم ششم** زنانی که شوهر داشته باشند یا در عده رجعیه
باشند و جمعی با ایشان زنا کنند چه در این صورت آن زنان بر آنهائی که دخول کرده
اند حرام مؤبد میشوند و کنیزی که آقای او با او دخول کرده باشد اگر شخصی با او دخول
کند با بر آن شخص آن کنیز حرام میشود یا نه میانه مجتهدین خلافست **قوم هفتم**
زنانی که ایشان را شوهران ایشان طلاق گفته باشند و هنوز از عده بیرون نرفته باشند
اگر جماعتی ایشان را دانسته عقد کنند در این صورت آن زنان بمجرد عقد کردن بر آن جماعت
حرام مؤبد میشوند و اگر چه دخول با ایشان نکرده باشند و اگر ندانسته با آن زنان عقد
کنند حرام نمیشوند تا آنکه با ایشان دخول کنند پس اگر دخول کرده باشند حرام می
شوند اما اگر کسی در مدت استبرای کنیز شخصی ندانسته آن کنیز را عقد کند یا
بر آنکس حرام مؤبد میشود مثل عقد کردن زنی که در عده باشد یا نه مجتهدین را
اختلافست و اگر کسی زن شوهردار یا متعه کسی را دانسته عقد کند آیا بمجرد عقد
بر او حرام مؤبد میشود در این نیز خلافست **قوم هشتم** زنانی که مرد آن در
حالتی که احرام بسته باشد ایشان را دانسته نکاح کند چه آن زنان بر ایشان حرام مؤبد
میشوند و اگر ندانسته عقد کرده باشند و با ایشان دخول نکرده باشند آن عقد
باطلست و حرام مؤبد نمیشوند اما اگر دخول کرده باشند آیا آن زنان حرام مؤبد

میشوند بر ایشان یا نه میانه مجتهدین در این خلافست **قوم نهم** زنانی که شوهران
ایشان با ایشان لعان کرده باشند و لعان آنست که شخصی بزن خود گوید که فلان با تو
زنا کرده و گواه نداشته باشد پس حاکم شرع ایشان را امر میکند باینکه یکدیگر را لعن
کنند بطریقی که زود باشد که در بحث لعان بیاید چه بعد از لعان آن زنان بر شوهران
خود حرام مؤبد میشوند **قوم دهم** زنان گنگ و کر که شوهران ایشان با ایشان
گفته باشند که فلان با تو زنا کرده چه در این صورت بمجرد این گفتن آن زنان بر شوهران
خود حرام مؤبد میشوند **قوم یازدهم** دختران عمه و خاله هرگاه که با عمه
و خاله زنا کنند چه دختران ایشان بر آنکسانی که با ایشان زنا کرده باشند حرام مؤبد
میشوند اما اگر بعمه و خاله بشبهه دخول کرده باشند یا عقد دختران ایشان پیش
از زنای با ایشان واقع شده باشد حرام نمیشوند **قوم دوازدهم** مادران
و دختران و خواهران مردانی که با ایشان لواطه کرده باشند بغیبوبت حشفه یا بعض
از حشفه که در دبر ایشان غایب شده باشد چه مادران و خواهران و دختران ایشان
بر لواطه کننده حرام مؤبد میشوند هرگاه عقد ایشان پیش از لواطه کردن نباشد
و اما مادر و خواهر رضاعی آن پسر بمجرد لواطه کردن با او حرام میشوند یا نه میانه
مجتهدین خلافست و همچنین خلافست در حرام بودن مادر مادر او و دختر دختر او
و اما دختر خواهر او حرام نمیشود **قوم سیزدهم** زنان آزادی که شوهران
ایشان نه مرتبه ایشان را طلاق عدی دهند چه ایشان بعد از آن حرام مؤبد میشوند بر شوهران خود
قوم چهاردهم کنیزانی که شوهران ایشان شش مرتبه ایشان را طلاق عدی
دهند چه بعد از آن ایشان بر شوهران خود حرام مؤبد میشوند **قوم پانزدهم** دختر
که نه سال نداشته باشد و شوهر با او دخول کند و مخرج حیض و بول یا مخرج بول و غائط
او یکی شود بر شوهر خود حرام مؤبد میشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر بعد از

انکه هر دو مخرج او یکی شده باشد بیک شود حلال میشود و اما اگر دختر بالغ باشد و
شوهرش چون با او دخول کند و او را بان حال برساند حرام مؤبد میشود یا نه میانه مجتهدین
در ان خلافست و همچنین در انکه اگر دختر را بانگشت بکارتش ببرند یا حرام مؤبد
میشود یا نه اقرب انست که حرام نمیشود و همچنین خلافست در انکه اگر کنیز را چنین کنند
ایا حرام مؤبد میشود یا نه اقرب انست که نمیشود **قسم دویم**
جماعتی از زنان که حرام مؤبد نیستند بلکه بواسطه مانعی حرام شده اند چون جمع میانه دو صنف از ایشان یا
غیر ان و انها هفده اند **اول** جمع کردن میانه مادر و دختر بشرط انکه دخول با مادر کرده باشد
چه هرگاه مادر را طلاق دهد دختر را میتوان خواست اما جمع کردن میانه هر دو حرامست
دویم جمع کردن میانه دو خواهر و اگرچه بعقد متعه باشد حرامست پس تا یک خواهر
را طلاق ندهند و او از عده خود بیرون نرود اگر طلاق رجعی باشد که شوهر رجوع
تواند کرد خواهر دیگر را نمیتواند خواست و در طلاق باین خلافست میانه مجتهدین اصح
انست که جایز است **سیم** جمع میانه عمه و خاله و هر چند بالا روند و دختر برادر و دختر
خواهر بی اذن عمه و خاله در عقد و اگرچه متعه باشد حرامست اما اگر اذن بدهند
حرام نیست و در حرام بودن جمع کردن میانه عمه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر هرگاه
کنیز باشند خلافست میانه مجتهدین و استاد بنده اعنی افضل المتاخرین بهاء الملة
والدین محمد طاب ثراه نیز در این مسئله متوقف بوده اند بنابراین در این باب چیزی بنظر
نرسید **چهارم** جمع کردن میانه کنیز و زن ازاد بی اذن زن حره جمع میان ایشان
حرام است و اما با اذن زن جایز است یا نه میانه مجتهدین در این خلافست **پنجم**
جمع کردن مرد ازاد میانه زیاده از چهار زن دائمی و همچنین متعه بر قول بعضی از
مجتهدین **ششم** جمع کردن مرد ازاد میانه زیاده از دو کنیز و بعضی از مجتهدین
جمع میانه دو کنیز را جایز نمیدانند **هفتم** جمع کردن بنده میانه سه زن ازاد

حرام نمیشود طباطبائی مد ظله العالی

عبارت خالی

از نا هو شئ نیست و مراد این است که جمع ما بین مادر و دختر در زمان واحد جایز نیست و در دو زمان جایز است در یک صورت و ان این که مادر را عقد کرده باشد قبل از دخول طلاق داده باشد و اما عکس پس جایز نیست طباطبا مد ظله

بلی در متعه هرگاه مدت منقضی شود یا هبه مدت کند یا انکه عده [illegible] خواهر او است پیش از انقضا عده طباطبا مد ظله

چنانچه هرگاه عقد عمه و خاله بعد از ان شود یا شد نیز جایز است طباطبائی مد ظله

المهر مهر حرمت است هر چند اجتناب احوط است خصوصا هرگاه عمه و خاله را تزویج کرده باشد دختر خواهر و برادر [illegible] باشد طباطبا مد ظله

یا بیشتر چه بنده را بیشتر از دو زن ازاد جایز نیست **هشتم** جمع کردن بنده میانه
پنج کنیز یا زیاده چه بنده را زیاده از چهار کنیز حرام است **نهم** نکاح زن بت پرست
چه کفر مانعست از حلال بودن او بر مسلمان **دهم** زن مسلمانی که مرتد شده باشد
چه ارتداد مانعست از خواستن او و بنابر قولی زن جهود و ترسا را بعقد دائمی خواستن
اما ایشان را متعه کردن جایز است بر قول بعضی از مجتهدین **دوازدهم** زن ازادی
که سه مرتبه شوهر او را طلاق دهد بر ان شوهر حرامست تا انکه او را دیگری بعقد
دخول کند و طلاق دهد انگاه بر او حلال میشود و اگرچه طلاق دهنده بنده باشد
سیزدهم زن ازادی که شش مرتبه شوهر او را طلاق گوید بر شوهر او حرام است
تا انکه او را دیگری بعقد در اورده دخول کند و طلاق دهد انگاه حلال میشود
اگرچه طلاق دهنده بنده باشد **چهاردهم** کنیزی را هرگاه شوهر او دو مرتبه
طلاق گوید بر او حرام میشود تا انکه شخصی دیگر او را بعقد دخول کند و طلاق دهد
و اگر طلاق دهنده ازاد باشد **پانزدهم** کنیزی را هرگاه چهار مرتبه طلاق دهند
حرام میشود بر شوهر تا انکه دیگری او را بعقد دخول کند و طلاق دهد اگرچه طلاق
دهنده ازاد باشد **شانزدهم** هرگاه هر یک از دو شخص دختر خود را بدیگری
دهند که مهر هر یک فرج دیگری باشد حرامست و این را نکاح شغار میگویند و این نکاح
باطلست **هفدهم** هرگاه جماعتی از زنان که شمردن ایشان ممکن باشد و یکی از ایشان
از محارم باشد چون مادر و خواهر و مشتبه باشند نکاح کردن با ایشان تمام حرامست

فصل پنجم

در انسان دخول کردن و ان بر پنجاه و یک وجه است سه وجه واجب شانزده وجه حرام و پنج وجه سنت و
بیست و هفت وجه مکروه **اما** سه وجه واجب **اول** دخول کردن بعد از چهار
ماه چه هرگاه کسی چهار ماه با زن خود دخول نکند واجبست که بعد از ان دخول کند

یعنی هرگاه بعد از طلاق سیم که محلل او را تزویج کند و سه دفعه دیگر طلاق بدهد باز محتاج بمحلل است و اما اگر سه مرتبه دیگر طلاق بدهد که مجموع نه مرتبه شود اگر طلاقها عدی بوده پس حرام ابدی میشود چنانکه گذشت و در کنیز در مرتبه ششم هرگاه عدی باشد حرام ابدی میشود بنابر احوط و محتمل است که مثل حره بعد از نه طلاق حرام ابدی شود و محتمل است که مطلقا حرام ابدی نشود چون اخبار حرمت ابدیه مختص بحره است و در نه طلاق و احوط حکم بحرمت است در شش طلاق طباطبائی مد ظله العالی

دوییم هرگاه شخصی قسم خورد که با زن خود دخول نکند در این صورت آن زن مطلّقه خود را بحاکم شرع عرض میکند و حاکم شرع تا چهار ماه آنشخص را مهلت میدهد و مخیّر میسازد میانهٔ دخول کردن با کفاره یا طلاق دادن آنگاه بر او واجب میشود دخول کردن با کفاره یا طلاق دادن چنانچه در بحث ایلاء خواهد آمد سیّم هرگاه کسی با زن خود گوید که پشت تو همچو پشت مادر منست در این صورت آن زن حال خود را بحاکم شرع عرض میکند و حاکم شرع تا سه ماه او را مهلت میدهد آنگاه واجبست بر او دخول کردن با کفاره یا طلاق دادن چنانچه در بحث ظهار خواهد آمد امّا شانزده وجه حرام اوّل دخول کردن در حالتی که حیض داشته باشد دوّیم در حالتی که نفسا باشد سیّم در حالتی که هریک از زن یا شوهر احرام حج یا عمره بسته باشد چهارم در حالتی که هریک از ایشان روزهٔ واجب چون روزهٔ ماه رمضان یا نذر معیّن داشته باشد و در نذر غیر معیّن خلافست پنجم در حالتی که وقت نماز تنگ باشد ششم هرگاه یکی از ایشان نیّت اعتکاف واجب کرده هفتم در حالتی که یکی از ایشان در مسجد معتکف باشد هشتم هرگاه کسی بزن خود گفته باشد که پشت تو همچو پشت مادر منست پیش از آنکه کفاره بدهد دخول کردن حرامست نهم در حالتی که شخصی زن دیگری را بشبهه دخول کند شوهر آن زن را دخول کردن با آن زن حرام است تا آنکه از عدّهٔ دخول کننده بیرون رود دهم هرگاه بسبب دخول کردن بدختر غیر بالغ که مخرج بول و غائط یا مخرج حیض و بول او یکی شود دخول کردن با او حرامست و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر بهتر شود دخول با او حلال میشود یازدهم دخول کردن با یکی از زنان در شبی که نوبت زن دیگر باشد بی اذن او بر قول بعضی از مجتهدین دوازدهم در وقتی که زن نگذارد که شوهر با او دخول کند بعلّت گرفتن مهر پس اگر شوهر بقهر و غلبه دخول کند حرامست سیزدهم در حالتی که زن را طلاق گفته باشد شوهر

[illegible]

اظهر جواز است خصوصاً قبل از زوال و احوط ترک است خصوصاً بعد از زوال و همچنین سایر صیامهای واجبه موسّعه غیر از قضاء شهر رمضان که جایز نیست بعد از زوال افطار کردن چه بجماع و چه بغیر آن بلکه باید کفاره بدهد چنانچه در بحث صیام گذشت طاب ثراه مدّظلّه العالی

همچنین نقد کرده تنگ نشده باشد بنحوی که محلّ تأمّل است طاب ثراه مدّظلّه العالی

را رسد که رجوع کند پیش از آنکه از عدّه بیرون رود دخول کردن غیر شوهر با او حرام است چهاردهم دخول کردن بکنیز حامله که خریده باشد پیش از آنکه چهار ماه از حمل او بگذرد حرامست پانزدهم دخول کردن بزنی که از دخول عاجز باشد بواسطهٔ بیماری یا بزرگی آلت شوهر حرامست شانزدهم هرگاه کنیزی بخرند پیش از آنکه آن کنیز یک حیض ببیند یا چهل و پنج روز از وقت خریدن او بگذرد دخول کردن با او حرامست و این مدّت چنانچه دخول کردن با او حرامست بوسیدن آن کنیز و دست مالیدن با او نیز حرامست یا نه میانهٔ مجتهدین در آن خلافست وامّا پنج وجه سنّت اوّل مطلق دخول کردن با زن خود بی آنکه ضرری باو رسد و قدرت بر آن داشته باشد دوّیم دخول کردن در شب اوّل ماه رمضان سیّم دخول کردن در شب سه شنبه و دوشنبه و پنجشنبه و جمعه بعد از خفتن چهارم دخول کردن در روز پنجشنبه در وقت ظهر پنجم دخول کردن در روز جمعه بعد از عصر وامّا آن بیست و هفت وجه مکروه اوّل دخول کردن بعد از آنکه محتلم شده باشد و پیش از آنکه وضو بسازد یا غسل کند چه در حدیث آمده که اگر کسی بعد از آنکه محتلم شده باشد وضو نساخته یا غسل نکرده با زن خود دخول کند فرزندی که حاصل شود دیوانه باشد دوّیم برهنه دخول کردن سیّم دخول کردن در کشتی یا جائی که سقف نداشته باشد یا در زیر درختان میوه دار چهارم دخول کردن از وقت طلوع آفتاب صبح تا برآمدن آفتاب پنجم دخول کردن در وقت طلوع آفتاب ششم دخول کردن در وقت ظهر مگر در روز پنجشنبه که سنّتست هفتم دخول کردن در آخر روز در وقتی که آفتاب زرد باشد هشتم دخول کردن بعد از غروب آفتاب تا برطرف شدن شفق نهم دخول کردن در شب اوّل هر ماه مگر در شب اوّل ماه رمضان که سنّتست چنانچه مذکور شد و همچنین مکروهست دخول کردن در ساعت اوّل شب دهم دخول

دخول کردن غیر شوهر مطلّقه حرام است چه در عدّه رجعیّه چه بائنه چه غیر آن و اگر مراد از غیر شوهر مالک کنیز تزویج باشد نیز فرقی نیست در حرمت ما بین عدّه رجعیّه و بائنه طاب ثراه مدّظلّه

[illegible]

بنابر احوط بلکه احوط ترک است تا وضع حمل او بشود طاب ثراه مدّظلّه

[illegible]

اظهر عدم حرمت است هر چند اولی ترک است طاب ثراه مدّظلّه العالی

در بیان بعضی از مکروهات دخول کردن

کردن در نیمهٔ هر ماه خصوصاً نیمهٔ ماه شعبان **یازدهم** دخول کردن در آخر هر
ماه چه در حدیث آمده که اگر فرزندی در اول ماه یا در میان ماه یا در آخر ماه صورت
بندد از شکم بیفتد و اگر نیفتد دیوانه خواهد بود **دوازدهم** دخول کردن در روزی
که ماه یا آفتاب گرفته باشد یا بادهای سیاه و سرخ و زرد ترسناک بوزد یا زلزله باشد
سیزدهم دخول کردن در جائی که طفل ایشان را ببیند چه در حدیث آمده است
که اگر در این حالت فرزندی بهم رسد پس اگر پسر است زانی باشد و اگر دختر است زانیه و بعضی
از مجتهدین بر آنند که اگر طفل ممیز باشد حرام است نه مکروه لهذا نیز در حدیث مطلق
واقع شده و همچنین مکروه است دخول کردن با زن هرگاه زن دیگر نگاه میکرده باشد
چهاردهم دخول کردن در حالتی که رو یا پشت بقبله یا ایستاده یا رو بآفتاب
باشد **پانزدهم** دخول کردن در سفر هرگاه آب یافت نشود و اگر در حضر نیز آب
نباشد دخول کردن با مکروه هست یا نه میانهٔ مجتهدین در این خلاف است **شانزدهم**
دخول کردن با دختر بکر هرگاه او را متعه کرده باشد چه سنت است که در این حالت بکارت
او را نبرد **هفدهم** دخول کردن در دبر زنان[1] و مالک نیز که یکی از علمای سنیان است
بر این رفته و بعضی از مجتهدین ما این را حرام میدانند **هیجدهم** دخول کردن بکنیز
حامله بعد از آنکه از آبستنی او چهار ماه گذشته[2] باشد **نوزدهم** دخول کردن بزنی
که او از زنا بهم رسیده باشد خواه بعقد باشد و خواه بخریدن **بیستم** دخول کردن
پیش از دادن مهر یا بعضی از آن **بیست و یکم** دخول کردن بزنی که مهر او را در وقت
عقد کردن ذکر نکرده باشد پیش از آنکه مشخص کند **بیست و دوم** دخول کردن
بزنی که از حیض و نفاس پاک شده باشد و غسل نکرده باشد **بیست و سیم** دخول
کردن در شب عید قربان **بیست و چهارم** دخول کردن میان اذان و اقامه **بیست
و پنجم** دخول کردن در شبی که روز آن از سفر آمده باشد **بیست و ششم** دخول کردن

[1] بلکه احوط ترک است خصوصاً هرگاه راضی نباشد طباطبائی مدظله العالی

[2] یعنی حامله از زنا و گذشتن که احوط ترک است تا وضع حملش بشود طباطبائی مدظله

در بیان دخول کردن بشبهه

در شبی که روز دیگر بسفر رود **بیست و هفتم** دخول کردن با زنی باشتهای زن
تتمه در دخول کردن بشبهه و آن بر سه قسم است **اول** نسبت بکسی که دخول
کرده باشد چنانچه کسی زنی را در جامهٔ خواب خود ببیند و گمان کند که زن او است و دخول
کند **دویم** نسبت بکسی که دخول با او واقع شده باشد چون دخول کردن کنیز
مشترک یا مکاتبه یا ام ولد **سیم** نسبت بآن حکم جهت اختلاف در آن چون دخول
کردن بزنی که از زنا مخلوق شده باشد چنانچه میانهٔ مجتهدین در حرام بودن دخول با او خلاف
است پس در این صورت اگر با او دخول کند دخول بشبهه خواهد بود و احکام دخول کردن بشبهه پنج است
اول ساقط شدن حد از دخول کنندهٔ بشبهه و در کنیز مشترک لازم است که گمان حلیت
داشته باشد چه اگر گمان حلیت نداشته باشد حد بقدر حصهٔ شریک لازم است **دویم**
ثابت شدن نسب بوطی شبهه چه اگر شخصی بزنی بگمان آنکه زن او است دخول کند نسب
بهم میرسد[1] عده فرزندی که از او حاصل شود فرزند او است اما اگر دانسته دخول
کند نسب بهم نمیرسد **سیم** عده داشتن زنی که بشبهه با او دخول کنند جهت محافظت
نطفهٔ دخول کننده از ممزوج شدن بنطفهٔ شوهر او اما اگر دانسته دخول کند عده
ندارد و در آنکه اگر زن جاهل باشد عده دارد یا نه میانهٔ مجتهدین خلاف است **چهارم**
مهر دادن چه بر کسی که بزنی بشبهه دخول کند مهر دادن لازم است بشرطی که آن زن
عالم نباشد پس اگر عالم باشد مهر ندارد **پنجم** حرام شدن مادر آن زن و دختر[2]
او بر کسی که بشبهه با آن زن دخول کرده باشد بشرطی[3] که زن نیز جاهل باشد و بعضی
از مجتهدین در این توقف کرده اند و بر تقدیر حرمت محرمیت آن زن بهم نمیرسد
باجماع مجتهدین چه محرمیت از خواص نکاح صحیح است و در هر موضعی که نگاه کردن
با زن حرام است دست مالیدن[4] با او نیز حرام است اما زنی که دست مالیدن با او
حرام باشد نگاه کردن با او لازم نیست که حرام باشد چه نگاه کردن بر اجنبیه

در بیان نگاه کردن بزنان

[1] یعنی هرگاه مرد دانسته دخول کند لکن نسبت بزن شبهه باشد آیا عده دارد یا نه خلاف است و احوط عده نگاه داشتن است طباطبائی مدظله

[2] و همچنین حرام شدن آن زن بر پدر دخول کننده و پسر او و حرمت در هر صورت در صورتیکه دخول بشبهه سابق بر عقد باشد بنا بر این حرمت اختصاص ندارد بشبهه بلکه در زنا سابق نیز چنین است بنا بر احوط و خلاف در هر دو موجود است حاصل آنکه در این حکم زنا و شبهه شریکند طباطبائی مدظله

[3] اعتبار این شرط معلوم نیست طباطبائی مدظله

[4] مگر معالجه کردن طبیب و جراح هرگاه موقوف باشد بر دست مالیدن و ممکن نباشد بدون نگاه کردن حرام است نگاه و جایز است دست مالیدن لکن باید اجتناب مدظله العالی

جهت گواه شدن بواسطهٔ او حلال است و دست مالیدن او حرام اما گاه هست که دست مالیدن بزن نیز جایز است و نگاه کردن باو مکروه است چون دست مالیدن بزن خود و نگاه کردن بفرج او چه مکروه است نگاه کردن بفرج چنانچه مذکور شد

فصل ششم

در آنچه بر عقد کردن بزن و تمکین دادن زن شوهر را بر دخول باو مترتب میشود و آن صد و هفتاد و سه امر است یک امر از آن واجب و بیست امر حرام و دو امر سنت و پنجاه و چهار امر دیگر از خصایص این امام بنی یک امر واجب **اول** غسل کردن هر دو جهت نماز **دویم** تیمم کردن ایشان جهت نماز هرگاه آب نباشد **سیم** قضا کردن روزهٔ واجب هرگاه در آن حال دخول کنند **چهارم** قضا اعتکاف واجب هرگاه در اثنای آن دخول واقع شود **پنجم** تمام کردن و اعتکاف و حج باز باده هرگاه شرط تتابع در آن کرده باشند و بسبب دخول کردن در اثنای آن باطل نشده باشند **ششم** قضا حج و عمرهٔ واجب هرگاه پیش از آنکه وقوف عرفه و مشعر کرده باشند از روی عمد دخول کنند **هفتم** تمام کردن افعال حجی که بسبب دخول کردن باطل کرده باشند **هشتم** کفارهٔ دخول کردن در روزهٔ واجب و اعتکاف واجب و حج و آنچه در بحث روزه و اعتکاف و حج مذکور شده **نهم** نفقه دادن زنی که در حج باو دخول کرده باشد در سال دویم که بحج روند و راحلهٔ او نیز براو واجبست هرگاه فاسد کرده باشند حج از جانب شوهر باشد و زن با طاعت و نکرده باشد **دهم** تفرقه کردن میانهٔ زن و شوهر در سال دویم هرگاه بان موضعی که در سال اول دخول کرده باشد برسند باین طریق که شخصی با ایشان باشد تا آنکه افعال حج را باتمام رسانند و نگذارد که با یکدیگر خلوت کنند **یازدهم** هرگاه دخول در حالی که زن حیض داشته باشد واقع شود کفاره براو واجبست چنانچه در بحث حیض مذکور شد و بعضی از مجتهدین این کفاره را سنت میدانند **دوازدهم** عده داشتن هرگاه بشبهه دخول

بلکه مستحب نیز نیست و عمره که سال بعد میکند قضاء نیست بلکه عقوبت بکند و حج اول صحیح است بنا بر اقوی هر چند هنوز مراعات احتیاط است در تمام این مرتبه بر بودن از بطلان اول یا عقوبت بودن دویم طباطبا دام ظله العالی

وهم چنین در تتمهٔ اعمال حج همان سال السید محمد کاظم الطباطبائی مد ظله العالی

واقع شود و اگر چه آن زن در سن زنانی باشد که حیض نه بینند و هم چنین عده لازمست **سیزدهم** هرگاه شوهر زن را طلاق دهد و اگر چه باو دخول نکرده باشد **چهاردهم** هرگاه شخصی زن عقد داشته باشد و زنا کند واجبست که حاکم شرع او را سنگسار کند و اگر زن نیز شوهر داشته باشد واجبست که او را نیز سنگسار کند و اگر شوهر نداشته باشد یا مرد زن نکاحی نداشته باشد و زنا کنند موجب صد تازیانه اند و موی سر زن را باید تراشید و از شهر یکسال بیرون باید کرد چنانچه عنقریب بتفصیل مذکور خواهد شد **چهاردهم** هرگاه زن آزادی را شوهر او سه طلاق دهد واجبست که شخصی دیگر این زن را نکاح کند و دخول نماید و طلاق دهد تا آنکه بر آن شوهر حلال شود و هم چنین هرگاه شش طلاق گوید محتاج بکسی است که دخول کند تا حلال شود و هم چنین در هر سه طلاق غیر عدی محتاج بمحلل است اما در طلاق عدی در نهم مرتبه طلاق حرام مؤبد میشود چنانچه مذکور شد و اگر کنیز باشد در طلاق دویم و چهارم محتاج بکسی است که بعقد دخول کند تا حلال شود **پانزدهم** واجبست تعزیر کردن مردی که زن مردهٔ خود را دخول کند **شانزدهم** هرگاه کنیزی بخرد بشرط آنکه بکر است و بعد از دخول ظاهر شود که بکر نبوده واجبست که ده یک قیمت کنیز را با کنیز بفروشنده او بدهد **هفدهم** هرگاه کنیزی را خریده باشد و بعد از آنکه با او دخول کرده باشد ظاهر شود که آبستن است واجبست که بیست یک قیمت کنیز را با کنیز بفروشندهٔ او دهد **هجدهم** هرگاه شخصی مرتد شود و بعد از ارتداد با زن خود دخول کند لازم است که مهر او را بدهد **نوزدهم** هرگاه کنیزی را که آقای او با او دخول کرده باشد شخصی بخرد واجبست که بگذارد که یک حیض به بیند آنگاه با او دخول کند اگر حیض به بیند و اگر نه بیند و در سن زنانی باشد که حیض نه بینند چهل و پنج روز باید که صبر نماید بعد از آن با او دخول کند اما اگر آقا دخول نکرده باشد

شاید مراد این باشد که عده دخول بشبهه ساقط نمیشود بطلاق بلکه اگر دخول شوهر واقع شود رابط میشود طباطبائی مد ظله العالی

یعنی عقد دوام پس متعه کافی نیست بلی هرگاه کنیزی که بتواند مقاربت کند داشته باشد کافی است طباطبائی مد ظله

بلکه بیست یک قیمت او و این در صورتیست که فسخ بیع کند و میتواند فسخ نکند و ارش بگیرد طباطبائی مد ظله العالی

هرگاه حمل از مولی باشد چون بیع باطل بوده بجهة اینکه ام ولد بوده و اما اگر حمل از غیر مولی باشد پس بعید نیست که معین باشد ارش گرفتن چون آبستنی عیب است تصرف کرده است در معیب بوطی کردن هر چند مشهور اطلاق است طباطبائی مد ظله العالی

ظاهرا مراد این باشد که علاوه بر مهر ...

ساعتی که بمجرد دخول میتواند کرد **بیستم** زنی را که عقد کرده باشد و پیش از دخول
طلاق دهد واجبست بر شوهر که نصف مهر را باو دهد و اگر دخول کرده باشد تمام
مهر او را باید داد **بیست و یکم** اگر در وقت عقد کردن مهر را مشخص نکرده باشد
واجبست بر شوهر که مهر المثل باو دهد **بیست و دوم** هرگاه زن مقرر کردن مهر
خود را بشوهر رجوع کرده باشد واجبست بر او که قبل از دخول مهر او را مشخص کند
بیست و سیم واجبست بر شوهر دادن مهر المثل در هر موضعی که مهر مسمی فاسد
شده باشد و هم چنین واجبست مهر المثل در وطی شبهه و در زنا کردن بتعدی **بیست و
چهارم** واجبست نفقه دادن بزن عقد دائمی و اگر چه او را طلاق داده باشد
تا زمانی که از عده بیرون نرفته است و هم چنین واجبست نفقه زنی که او را طلاق گفته
باشند و حامله باشد و واجبست دادن جامه که بدن خود را بان بپوشند و خانه که
در آن بنشینند و خادمی که خدمت ایشان کند هرگاه از جماعتی باشند که خدمتکار
داشته باشند و نیز واجبست دادن فرش و چیزهائی که بدن را بان پاک سازند و ازاله
بوی بد از بدن کنند و ظروفی که در آن طعام بپزند و اجرت حمام در وقت احتیاج و قیمت
آب غسل کردن بر قول بعضی از مجتهدین **بیست و پنجم** هر چهار شب یکشب پیش زن
خوابیدن چه خوابیدن یکشب از چهار شب حق او واجبست **بیست و ششم** اگر بزن
ظلم کرده باشد یعنی پیش او نخوابیده باشد قضای آن واجبست **بیست و هفتم**
اگر منی را در بیرون فرج زن دائمی بریزد بی اذن او واجبست که ده مثقال طلا
باو بدهد **بیست و هشتم** بر زنی که شوهر او مرده باشد واجبست که بعد از
فوت او تا چهار ماه و ده روز ترک زینت کند **بیست و نهم** واجبست بر زن تهیه
دخول کردن و تمتع گرفتن موقوف بر آن باشد **سی ام** هرگاه زنی نفس خود را
بشوهر واگذارد و تمام مهر نیز دانگاه او را پیش از دخول کردن و مشخص ساختن مهر طلاق دهد با

١ه چنانچه مشهور است اگر فروشنده زن باشد یا آنکه زن طفل باشد و کسی با او دخول نکرده باشد طباطبائی مد ظله

٢ه اگر دخول کرده باشد و اگر قبل از دخول طلاق بدهد باید متعه بدهد چنانچه میاید و اگر بعد از او دخول و پیش از فرض مهر احدهما بمیرد چیزی لازم نیست طباطبائی مد ظله

٣ه وجوب قبل از دخول معلوم نیست طباطبائی مد ظله العالی

٤ه هرگاه رجعی باشد طباطبائی دام ظله العالی

٥ه اگر چه طلاق بائن باشد طباطبائی مد ظله

٦ه با تعدد زوجه و خوابیدن نزد بعضی بلکه بنا بر احوط مطلقا حتی هرگاه یکی بیش نباشد تا شروع در قسم نکرده باشد طباطبائی مد ظله

٧ه معلوم نیست السید محمد کاظم الطباطبائی مد ظله العالی

فسخ نکاح ایشان شود واجبست بر شوهر اگر مالدار باشد که جامه نفیسی که ده مثقال طلا ارزد یا
که قیمت او ده مثقال طلا باشد یا ده مثقال طلا بزن بدهد و اگر مفلس باشد انگشتر
طلا یا نقره و اگر میانه باشد جامه یا اسبی که پنج مثقال طلا قیمت آن باشد بدهد و در
حکم میانه بنده و آزاد فرقی نیست **سی و یکم** واجبست کشتن و سوختن حیوان
ماکول اللحم که با او دخول کرده باشند و هم چنین واجبست قیمت او را بمالکش دادن
و اما بیست امر حرام اول نماز کردن ایشان پیش از غسل **دویم** طواف
کردن پیش از غسل **سیم** روزه داشتن پیش از غسل **چهارم** سجده تلاوت و
سجده سهو کردن پیش از غسل **پنجم** خواندن هر یک از چهار سوره که در خواندن
آنها سجده واجبست و اگر چه آیتی از آنها باشد چون خواندن بسم الله الرحمن الرحیم
این سورها پیش از غسل **ششم** داخل شدن بمسجد مکه و مدینه پیش از غسل
هفتم درنگ کردن در مسجدها سوای آن دو مسجد پیش از غسل **هشتم** خواستن
مادر زنی که با او دخول کرده باشند **نهم** خواستن دختر زنی را که با او دخول کرده باشد
دهم پس از عقد زن شوهر از زن بر او زن حرامست **یازدهم** خواستن خواهر
زنی را که عقد کرده باشد در حالتی که آن زن در نکاح او باقی باشد یا در عده رجعیه
باشد **دوازدهم** خواستن دختر برادر یا دختر خواهر زنی را که نکاح کرده باشد
بی اذن ایشان **سیزدهم** معقوده هر یک از پدر و پسر بر دیگری حرامست **چهاردهم**
خواستن زن دیگر مرد آزادی که چهار زن نکاحی داشته باشد و هم چنین از دو کنیز
بیش خواستن نیز حرامست **پانزدهم** بنده را زیاده از دو زن آزاد و چهار کنیز
خواستن حرامست **شانزدهم** هرگاه شخصی زن آزادی داشته باشد کنیز خواستن
او بی اذن آن زن حرامست اگر آن مرد دیها باشد اما اگر غلام باشد یا کنیز زانی رخصت
زن آزاد میتواند خواست میانه مجتهدین در این خلافست و قریب است که میتواند

١ه در فسخ معلوم نیست هر چند احوط است طباطبائی مد ظله العالی

[illegible]

٢ه سجده تلاوت پیش از غسل مانعی ندارد طباطبائی مد ظله

٣ه بنا بر احوط ولکن حرمت ما قدا آیه سجده معلوم نیست طباطبائی مد ظله العالی

٤ه خواستن مادر زن بدون دخول به او حرام است چنانچه گذشت و شاید دخول کردن بدون عقد از روی زنا یا شبهه مراد باشد السید محمد کاظم الطباطبائی مد ظله

٥ه تا در عده متعه بنا بر احوط هر چند تا بیش است طباطبائی مد ظله العالی

وبعضی از مسائل این را جایز میدانند هفدهم رد کردن فرزند زنی را که بعد از
دخول کرده باشد با آنکه گوید که این فرزند از من نیست هجدهم ریختن منی در غیر
فرج زن آزاد که او را بعقد دوام خواسته باشد بی اذن او اما در متعه و کنیز جایز است
نوزدهم عقد کردن زنی که در عقد دیگری باشد چه بمجرد عقد بر او حرام موبد
میشود بیستم امتناع نمودن زن از دخول کردن شوهر جهت گرفتن مهر یا عزل آن
بعد از دخول کردن و اما نوافل است اول وضو ساختن کسی که دخول کرده
باشد جهت خوابیدن هرگاه خواهد که غسل نکرده بخوابد و این وضو سنت است که مجتهدین گفته اند که بول و
غایط او را باطل نمیکند و هرگاه در اثنا الی باشد سنت است که تیمم کند دوم
دانستن زنان یعنی رعایت مساوات کردن در کشادرویی و قسمت عدد هایی که ایشان
و اما آنچه وجها امر بابی اول باطل شدن وضو و غسل و تیمم بدخول کردن
دوم باطل شدن نماز بدخول کردن سوم باطل شدن روزه اگر عمدا دخول کرده
باشد چهارم باطل شدن تتابع در روزه هایی که در آن شرط تتابع نموده باشد
هرگاه در اثنای آن دخول کرده باشد و همچنین باطل میشود در کفاره دو ماه رمضان و
غیر آن کاهی که دخول در ماه اول روزه واقع شده باشد پنجم باطل شدن اعتکاف
بسبب دخول ششم باطل شدن حج و عمره هرگاه پیش از وقوف بعرفه و مشعر عمدا
دخول کرده باشد هفتم ... کسی که در حالت احرام یا روزه یا اعتکاف
واجب داشته دخول کند هشتم غیر بکر شدن اگر بسبب دخول کردن یا ... حکم
که مخصوص دختر بکر است از او ساقط میشود مثل آنکه در بکر جهت نکاح سکوتش کافی
بود و در غیر بکر میباید که حرف زند چنانچه مذکور خواهد شد نهم برطرف شدن
عنین بودن بسبب دخول کردن دهم ملحق شدن فرزند که بعد از شش ماه باشد
متولد شود بدخول کننده و اگرچه دخول بشبهه باشد هرگاه آن زن شوهر نداشته باشد

یازدهم در عده رجعیه رجوع کردن بسبب دخول دوازدهم لعان کردن
بزن مدخوله هرگاه نفی ولد کند سیزدهم ساقط شدن امتناع زن از دخول کردن
شوهر جهت گرفتن مهر بعد از دخول چهاردهم ثبوت طلاق سنت و بدعت پانزدهم
ثبوت مهر بوطی کنیز مشترک شانزدهم ثبوت مهر بوطی کنیز مکاتبه هفدهم
کردیدن کنیز صاحب فراش بسبب دخول کردن چه باین مضمون روایت وارد شده هجدهم
قطع عده کردن هرگاه از زنا حامله باشد نوزدهم ثبوت فسخ مر مشتری کنیز را هرگاه
بایع وطی کرده باشد بیستم اجازت بیع اگر مشتری با کنیز دخول کرده باشد بیست
و یکم ثبوت فسخ بسبب دخول کردن کنیزی که بکسی بخشیده باشند در جائی که رجوع کردن
جایز باشد بیست و دوم فسخ بیع هرگاه بایع در قیمت عیبی یابد چون دخول کند
بکنیز بیست و سیم دلالت کردن بر اختیار نمودن چه هرگاه شخصی مسلمان شود و
زیاده از چهار زن داشته باشد لازم است که از جمله آنها اختیار چهار زن کند و هرگاه
دخول کند مشخص میشود که اختیار کرده و همچنین در طلاق مبهم دلالت بر تعیین میکند
بیست و چهارم موقوف بودن فسخ نکاح بر انقضای عده هرگاه مدخوله مرتد
شود مطلقا یا آنکه دخول کننده مرتد ملی باشد یا مدخوله مسلمان یا دخول کننده مسلمان
شود و مدخوله او بت پرست باشد بیست و پنجم مانع شدن دخول کردن از رد
نمودن مگر جهت آبستنی یا غیر بکر بودن کنیز که در این صورت دخول مانع از رد کردن
آن کنیز نیست بیست و ششم ساقط شدن اختیار بعد از دخول چه اگر پیش از دخول
کنیزی آزاد شود اختیار فسخ عقد خود دارد اما بعد از دخول اختیار فسخ ندارد خواه
شوهر او آزاد باشد و خواه غلام بر قول بعضی از مجتهدین بیست و هفتم ممنوع بودن
بسبب دخول از نکاح کردن زنان دیگر کسی که چهار زن کافره بازیابد داشته باشد و خود مسلمان
شود تا انقضای عده ایشان چه احتمال دارد که ایشان در عده مسلمان شوند اما اگر دخول نکرده باشد نتواند

فی الحال زن دیگر خواستن و هم چنین ممنوع است از خواستن خواهر زن کافره تا آنکه آن

کافره از عدّه بیرون آید و هم چنین ممنوع است از اختیار کردن کنیز هرگاه مسلمان شود و

زن آزاده کافره داشته باشد تا آنکه او از عدّه بیرون آید بیست و ششم واقع شدن ظهار

معلّق بر دخول بیست و نهم واقع شدن ایلا از زن معلّق بر دخول بنابر سی ام

باطل شدن اختیار زن و شوهر بسبب دخول در عیبی که بعد از دخول بهم رسد مگر جنون که

در مرد که باطل میشود چنانچه زود باشد که بیاید سی و یکم تغییر مهر بسبب وقت آن

در متعه سی و دوم قرار یافتن و صحیح بودن نکاح بیمار بدخول کردن چه اگر بیمار زنی

را نکاح کند آن نکاح قرار نمیگیرد مگر آنکه دخول کند که اگر دخول نکرده بمیرد نکاح باطل میشود

سی و سیم ثبوت محصن هریک از ایشان بسبب دخول خواه بعقد دوام و خواه بملک

سی و چهارم نشر حرمت رضاع چه اگر دخول نکرده باشد نشر حرمت نمیکند سی و پنجم

محرم شدن دختر بسبب دخول بمادر و محرم شدن مادر بسبب عقد دختر سی و ششم

امتناع فسخ کردن زن نکاح خود را بعنین شدن شوهر بعد از دخول سی و هفتم

محقق شدن رجوع در ایلا و ظهار بدخول کردن سی و هشتم منع کردن زن شوهر زن

را از خوردن چیزهائی که بوی بد داشته باشد چون پیاز و سیر و ازاله بوی بد و امر کردن

بپاک ساختن آنچه طبع از آن متنفر باشد چه دادن مهر بفاصله آن میکند که شوهر

اینها تواند کرد و سی و نهم الزام نمودن زن جهود و ترسا بغسل کردن بر قول بعضی از مجتهدین

در نکاح متعه و نهی کردن از خوردن نجاست و شراب چهلم منع کردن بیرون رفتن زن

از خانه جهت عبادتها و سفر غیر واجب چهل و یکم وفا کردن کسیکه قسم خورده باشد

که نکاح کند بعقد کردن چه هرگاه که عقد کند وفا بنذر خود کرده باشد و هم چنین

خلاف نذر و سوگند کردن اگر قسم خورده یا نذر کرده باشد که نکاح نکند چه بمجرد عقد

خلاف نذر و سوگند کرده چهل و دوم بیرون آمدن دخول کننده از عزب بودن

در بعضی نسخ
باطل میشود اختیار هرگاه
حادث شود بعد از عقد
هر چند دخول نشده باشد
پس بطلان بسبب دخول نیست
بلکه بسبب عقد است بلکه بنا
بر مشهور در جمیع عیوب زن
چنین است که حادث بعد از
عقد موجب خیار نیست هر چند
قبل الدخول باشد طاب ثراه
منه دام ظله العالی

یعنی هرگاه
در بعض مدت تمکین نداشته
باشد از مهر بالنسبه کم میشود
دام ظله منه

در بعض نسخ مثل
آنکه زن کبیره غیر مدخوله
او شیر دهد زن صغیره او را
پس کبیره حرام است صغیره
دام ظله منه

معلوم نیست
حتی در غسل حیض با اینکه
غسل کافر صحیح نیست و
اختصاص بمتعه ندارد و دوام
دائم نیز چنین است مثل اینکه
نزوج او مسلمان شود با این
که جایز نبایم نکاح کتابیه را
حتی دواما چنانچه خالی از
قوت نیست طاب ثراه
منه دام ظله العالی

بسبب عقد چهل و سیم منع کردن از زن و نگاه کردن بجمیع بدن او و نظر کردن

زن نیز بجمیع بدن مرد بسبب عقد چهل و چهارم مالک شدن طلاق و خلع و ظهار

و ایلا و لعان بسبب عقد چهل و پنجم ثبوت فسخ هریک بعیب چهل و ششم

جواز سفر کردن و دور شدن از زنی که او را خواسته باشد چهل و هفتم ساقط

شدن عفو ولی بعد از دخول چه پیش از دخول عفو میتواند کرد چهل و هشتم

ثبوت میراث بردن زن و شوهر از یکدیگر بسبب عقد صحیح و دخول در بیمار چهل

و نهم جایز بودن غسل دادن و کفن کردن هریک از زن و شوهر یکدیگر را بسبب

عقد هرگاه عقد دائمی باشد پنجاهم مالک شدن نصف صداق بمجرد عقد

هرگاه طلاق دهد پنجاه و یکم آنکه حاکم شرع دو کس از خویشان زن و شوهر

که میانه ایشان اصلاح کنند کامی که میانه ایشان نزاع باشد پنجاه و دوم قبول

کردن قول شوهر هرگاه اختلاف کنند در قدر مهر و قول زن در گرفتن مهر پنجاه و

سیم سوگند خوردن هریک از زن و شوهر در تعیین مهر با اختلاف ایشان پنجاه و

چهارم منع کردن زن از سوگند خوردن و نذر و عهد کردن و شیر دادن هرگاه

مستلزم منع حقی از حقوق شوهر باشد شصتم بدانکه در جمیع این احکام

که مذکور شد قبل و دبر در اینها شریک اند الا در پنج موضع که حکم مخصوص قبل است

اول حلال شدن زن آزاد که او را سه طلاق داده باشند یا کنیزی که او را دو طلاق

داده باشد چه موقوف است حلال شدن آن زن بر شوهر بدخول کردن شخصی دیگر در

قبل آن زن بعقد دوم کسی که ایلا کرده باشد یعنی قسم خورده باشد که با زن خود

دخول نکند وقتی که دخول در قبل آن زن کند حکم ایلا برطرف میشود سیم احصان

یعنی زن داشتن مرد و شوهر داشتن زن بدخول در قبل ثابت میشود چهارم

طلب سخن کردن زن در نکاح کردن وقتی لازم است که دخول در قبل واقع شده باشد

بلکه در متعه
نیز طاب ثراه مد ظله

بلکه در سوگند
مطلقا طاب ثراه مد ظله

یعنی بعقد دائم
طاب ثراه مد ظله العالی

[illegible]

بسبب بمرد خاص است
از اشکال نیست هر چند
قول مشهور است طاب ثراه
مد ظله العالی

معلوم نیست
بلکه بعید نیست که مجرد
شوهر کردن کافی باشد
در عدم کفایت سکوت او
طاب ثراه مد ظله
العالی

پنجم بیرون آمدن منی از قبل موجب غسل است بر قول بعضی از مجتهدین اما بیرون آمدن از دبر موجب غسل نیست و احکامی که بر دخول کردن مرتب میشود میباید که در آنمقدار باشد که حشفه یا بعض از آن غائب شود و آیا این احکام نسبت بکسی که حشفه او بریده باشد و بمقدار حشفه از آلت او غائب شود مرتب میشود یا نه میانه مجتهدین در این خلافست ظاهر آنست که این احکام در او جاری نیست مگر در حرام شدن مادر و خواهر و دختر کسی که با او دخول کند **تکمله** بدانکه شش حکم از خواص بکارت است **اول** ولایت پدر و جد در نکاح بکر **دوم** استحباب اختیار نمودن بکر جهت تزویج کردن **سیم** وصیت نمودن بجاریه بکر چه اگر غیر بکر بدهند از عهده نذر بیرون نمی توانند آمد **چهارم** وکیل کردن در خریدن بکر چه اگر وکیل غیر بکر بخرد صحیح نیست **پنجم** اکتفا کردن بسکوت بکر در وقت رخصت خواستن از او بنکاح بخلاف غیر بکر که میباید سخن بگوید **ششم** مخصوص بودن در وقت زفاف هفت شب خوابیدن پیش او بخلاف غیر بکر که پیش او سه شب باید خوابید و هم چنانکه بکارت بسبب وطی برطرف میشود بغیر وطی نیز برطرف میشود چون جستن و خیز از جائی بجائی یا چیزی برا و زدن یا بیماری یا بواسطه بسیار رسیدن او و آیا احکام بکارت زائل میشود از بکری که بغیر جماع بکارت او رفته باشد چون احتیاج بحرف زدن در وقت نکاح و مخصوص بودن سه شب خوابیدن نزد او در ابتدای نکاح تا آنکه اینها مخصوص بکریست که بکارت او بجماع رفته باشد میانه مجتهدین در آن خلافست و بعضی از سنیان گفته اند که این چنین زن نه داخل بکر است و نه داخل غیر بکر **تتمه** عادت مجتهدین امامیه اینست که در کتاب نکاح خصایص حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مذکور میکنند واگرچه بعضی از اینها دخلی بنکاح ندارد بنابر این بنده گاه نیز در این کتاب اقتدا بایشان کرده اینها مذکور میسازد بدانکه سی و سه چیز از خواص آنحضرت است **اول** حلال بودن نکاح کنیزان

مراد واضح نیست شاید این باشد که هرگاه منی از قبل زن در آید بعد از غسل کردن موجب غسل است هرچند احتمال باشد که منی مرد است چون بعضی قائل بوجوب غسل شده اند بلی هرگاه معلوم باشد که منی مرد است غسل واجب نیست طباطبائی مد ظله

شش حکم از خواص بکارت

کفایت بعض در بعض موارد است طباطبائی مد ظله العالی

اظهر جریان احکام است چون صدق دخول میکند طباطبائی مد ظله العالی

اظهر تفصیل است پس بعض احکام زائل میشود دون بعض و باید بمقام ملاحظه دلیل آن شود طباطبائی مد ظله العالی

خصائص حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که سی و سه است

بعقد چه غیر آنحضرت را جایز نیست مگر بعد و شرط **اول** قدرت نداشتن بر زن آزاد خواستن **دوم** ترسیدن از افتادن در زنا **دویم** حلال بودن نکاح کردن زنان یهود و نصاری بعقد چه غیر آنحضرت را جایز نیست بر قول بعضی از مجتهدین **سیم** حرام شدن زنانی که آنحضرت نگاه بر ایشان میکرد و ایشان را میخواست بر شوهران ایشان و واجب بودن طلاق دادن شوهران ایشان را و این حکم برطرف شد **چهارم** حلال بودن زیاده از چهار زن خواستن چه غیر آنحضرت را زیاده بر چهار زن جایز نیست و این حکم نیز نسبت بآنحضرت برطرف شد **پنجم** مخیر بودن زنان آنحضرت در بودن نزد او و با مفارقت کردن از او بغیر لفظ طلاق و زنان غیر او بی طلاق مفارقت نمیتوانند کرد **ششم** حلال بودن نکاح کردن بلفظ هبه و وطی کردن بی مهر چه غیر آنحضرت را جایز نیست **هفتم** واجب نبودن شب خوابیدن پیش زنان چه غیر آنحضرت را واجبست که از چهار شب یک شب پیش زن خوابیدن **هشتم** حرام بودن زنان آنحضرت بر غیر او **نهم** واجب بودن مسواک کردن بر آنحضرت **دهم** واجب بودن قربانی کردن آنحضرت **یازدهم** واجب بودن شب برخواستن و بنماز شب قیام نمودن بر آنحضرت **دوازدهم** واجب بودن انکار کردن بر کسی که فعل نامشروع کند و اظهار کردن انکار بر او واجب بود واگرچه دانند که دیگری بر او انکار کرده باشد **سیزدهم** حرام بودن زکوة و تصدقات واجبه بر آنحضرت و بر قول بعضی از مجتهدین تصدقات سنتی نیز بر او حرام بوده **چهاردهم** حرام بودن چشمک زدن بر خلاف ظاهر از برای زدن یا کشتن بخلاف غیر آنحضرت که بر دیگران حرام نیست مگر در عمل حرامی **پانزدهم** حرام بودن چیزی نوشتن و کتابت کردن و شعر گفتن **شانزدهم** حرام بودن کندن زره از تن مبارک بعد از آنکه بقصد جنگ پوشیده باشد پیش از آنکه دشمن را به بیند **هفدهم** حلال بودن اختیار کردن آنحضرت آنچه خواهد از غنیمت که لشکر

گذشت که جواز بدون شرطین خالی از قوت نیست هرچند مکروه است طباطبائی مد ظله

گذشت که اقوی جواز است طباطبائی مد ظله العالی

در بیان بعضی خصائص آنحضرت

بر مطلق هاشمیین حرام است زکوة مالی و فطره و بعضی مطلق صدقات واجبه را بر ایشان حرام میدانند طباطبائی مد ظله العالی

در جنگ بگیرند چون کنیز خوش شکل و چارپا و نیکو و جامهٔ خوب و غیر آن چنانچه در
بحث جهاد مذکور شد **هجدهم** حلال بودن روزهٔ وصال داشتن و آن چنانست
که کسی یک روز و شب تا سحر روزه دارد و قصد روزه کند چه این روزه بر غیر آنحضرت
حرام است **نوزدهم** حلال بودن گرفتن نان و آب از گرسنگان و تشنگان چه غیر
آنحضرت را حرام است **بیستم** حلال بودن مخصوص ساختن زمینها جهت چریدن
چارپاهای آنحضرت چه غیر او را حرام است **بیست و یکم** حلال بودن غنیمت بر آنحضرت
و بر امتان او چه پیغمبران دیگر را حلال نبوده بلکه آنها را جمع کرده با آتش میسوختند
بیست و دویم جایز بودن سجده کردن بر زمین و تیمم کردن بخاک چه پیغمبران
سابق را سجده کردن بر خاک و عبادت کردن بغیر از وضو و غسل جایز نبود **بیست و
سیم** برانگیخته شدن آنحضرت بر تمام عالمیان **بیست و چهارم** باقی بودن معجزهٔ
او یعنی قرآن تا قیام قیامت **بیست و پنجم** ختم کردانیدن آنحضرت را خاتم پیغمبران
بیست و ششم نصرت کردن آنحضرت بترسیدن دشمنان او در جنگ از یکماهه راه
بیست و هفتم نگاه داشتن امت او را از مسخ شدن و فرو رفتن بزمین **بیست
و هشتم** مخصوص بودن آنحضرت روز قیامت بشفاعت عام **بیست و نهم** مخصوص بودن آنحضرت
بدیدن از پشت چنانچه از پیش میدید با این معنی که آنچه پس پشت او واقع میشد میدانست **سی ام**
مخصوص بودن آنحضرت بخواب کردن چشم او و بیدار بودن دل او با این معنی که اگر آنحضرت در خواب میبود
و کسی چیزی میگفت او را در مییافت **سی و یکم** مضاعف شدن ثواب زنان او و
عقاب آنها **سی و دویم** حلال بودن داخل شدن او بی احرام بمکه چه غیر آنحضرت را حرام است

فصل هفتم

در بیان صداق بدانکه ذکر صداق در نکاح دائمی شرط نیست بلکه سنت است پس اگر
در عقد ذکر صداق نکنند آن عقد صحیح است و با دخول مهر المثل لازم است اگر مهر

(حاشیه) از برای امام نیز حلال است طاب ثراه مد ظله العالی

(حاشیه) خواص از قبیل این مذکورات بسیار است بلکه بیشمار است طاب ثراه مد ظله العالی

کردن مهر راضی نشوند ولیکن سنت است که دخول نکنند تا مهر را مشخص نسازند اما اگر
در عقد شرط کند که مهر نداشته باشد آیا آن نکاح صحیح است یا نه مجتهدین را در این
دو قول است و سنت است که صداق پنجاه مثقال طلا یا کمتر باشد و مکروه است که زیاده
از آن باشد سید مرتضی رضی الله عنه زیاده از پنجاه مثقال طلا را جایز نمیداند و سنت
است که اگر شوهر پیش از دخول بمیرد زن یا ولی او مهر را ببخشند و مکروه است که خویشان
زن بعد از مردن زن طلب صداق کنند هرگاه در زندگی خود طلب نکرده باشد و شروط
صداق هرگاه در حال عقد کردن مقرر شود شش است **اول** آنکه آنچه صداق میکنند
چیزی باشد که مسلمان مالک آن تواند شد خواه عین باشد و خواه منفعت چون تعلیم
سورهٔ از قرآن یا تعلیم منفعتی پس اگر چیزی باشد که مسلمان مالک آن نتواند شد چون
شراب و گوشت خوک صحیح نیست و بعضی از مجتهدین بر آنند که نکاح در این صورت باطل
میشود و بر تقدیری که عقد صحیح باشد آیا مهر المثل میدهند یا قیمت شراب و خوک میانهٔ
مجتهدین خلافست اقرب آنست که مهر المثل میدهد اما اگر یهودان شراب را صداق
کنند صحیح است و چون مسلمان شوند و قبض نکرده باشند قیمت آن را میدهند **دویم**
آنکه صداق معلوم باشد بدیدن و اگرچه وزن آن معلوم نباشد چون پارچهٔ طلا یا نقره یا خرمن
گندم یا آنکه آن را وصف کنند بنوعی که جهالت از آن برطرف شود پس اگر چیزی مجهول را
صداق کنند صحیح نیست و مهر المثل میدهند **سیم** آنکه در صداق شرطی نکنند که
منافی نکاح باشد پس اگر وعده جهت دادن صداق مقرر نمایند و شرط کنند که اگر در آن
وعده ندهند نکاح باطل باشد صحیح نیست و در آنکه آیا آن شرط صحیح نیست یا صداق میانهٔ
مجتهدین خلافست **چهارم** آنکه صداق چیزی نباشد که وجود آن عدم آن را لازم داشته
باشد پس اگر صداق این چنین چیزی باشد صحیح نیست مثل آنکه شخصی برای غلام خود که
تمام او یا بعض او آزاد باشد زنی نکاح کند که تمام این زن یا بعض او آزاد باشد و انعتاق را صداق و آن

(حاشیه) اظهر بطلان است هرگاه مراد این باشد که اصلا مهر نباشد بلی هرگاه مراد شارط این باشد که مهر مسمی نباشد صحیح است و با بد مهر المثل بعد از دخول طاب ثراه مد ظله

شروط صداق شش است

(حاشیه) بلکه با پانصد درهم که نقره باشد طاب ثراه مد ظله العالی

(حاشیه) بلکه در حال حیوة نیز مستحب است که زن مهر خود را ببخشد خصوصا پیش از دخول طاب ثراه مد ظله

(حاشیه) یعنی مهر صحیح نیست طاب ثراه مد ظله

(حاشیه) مسئله محل اشکال است و قول آن بعض خالی از وجه نیست هرچند خلاف مشهور است طاب ثراه مد ظله العالی

کند چه در این صورت صداق و باطل میشود مبادید دیم پنجم انکه صداق مقداری
باشد که زن بان راضی نباشد پس اگر منعقد را باشد که او بان راضی نباشد صحیح نیست
ششم انکه ولی طفل او را بکمتر از مهر المثل صداق نکند یا بجهت طفل صغیر خود زیاده
از مهر المثل صداق نکند چه اگر بکمتر یا زیاده از مهر المثل صداق کند صحیح نیست و اباد در
این صورت صداق باطل است یا نکاح میانه مجتهدین خلافست و جایز است که اقا کنیز
خود را ازاد کند و ازادی او را مهر او کرده اند و اباد در اینصورت ابتدا بازادی میکند
با نکاح میانه مجتهدین خلافست فرق انستکه هر کدام که ابتدا کند صحیح است چه هر دو بمنزلهٔ یک کلام

فصل هشتم

در بیان انکه بدخول کردن مهر مسمّی واجب میشود بدانکه مهر مسمّی بدخول کردن در
قبل زن یا در دبر زن واجب میشود خواه بعقد صحیح باشد و خواه بشبهه و ممکن
نیستکه دخول بی مهر باشد الا در چهار موضع **اوّل** انکه شخصی کنیز خود را ابتدا
خود عقد کند و او دخول نماید چه در اینصورت مهر نیست و لیکن سنّت است که اقا
بغلام چیزی بدهد که او بکنیز دهد یا بصورت مهر باشد و بعضی از مجتهدین چیزی
دادن را بر اقا در اینصورت واجب میدانند **دوّم** انکه زن کافرهٔ حربیه باشد
که بنفس خود را با عقد نکاح بر شوهر کافر خود واگذاشته باشد و او دخول کند
و بعد از ان هر دو مسلمان شوند چه در اینصورت مهر نیست **سیّم** انکه زن سفیه
دانسته بی اذن ولی شوهر کند و شوهر دانسته با او دخول کند چه در اینصورت
مهر نیست **چهارم** انکه زن نا زاده غلام شخصی را دانسته بی رخصت اقا شوهر
کند و دخول واقع شود چه در اینصورت مهر ندارد و در یکبار دخول کردن واجب
نیست الا یک مهر مگر در پنج موضع **اوّل** انکه شخصی کنیز دیگری را بشبهه دخول
کند و در اثنا دخول کردن اقای ان کنیز او را بفروشد و با تمام شدن دخول در

مگر انکه عضلی ... مقتضی نباشد ... مد ظله العالی
اظهر بطلان نکاح است مگر انکه بعد از بلوغ اجازه کند ... مد ظله العالی
در باب ... (marginal note, illegible)
گذشت که احوط ... مد ظله
هر گاه در مذهب خودشان مهر نباشد از باب ... ایشان بمقتضای مذهبشان ... مد ظله
با عدم اجازه ولی بعد از عقد در مهر عقد فاسد کردن عالم ... باشد چنین است و دانستن شوهر مدخلیت ندارد ... مد ظله
و مولی اجازه نکند ... مد ظله

ملک اقای دوّم باشد چه بعضی از مجتهدین گفته اند که دخول کننده دو مهر میدهد
یکی باقای اوّل و یکی باقای دوّم **دوّم** انکه زن پسر را پدر بشبهه دخول کند چه
بعضی از مجتهدین بر انند که پدر دو مهر میدهد یک مهر بزن جهت دخول با او و یک
مهر به پسر خود جهت فسخ نکاح میانهٔ پسر و زن **سیّم** انکه زنی شخصی زنی را نکاح
کند و پسر او دختر ان زن را انگاه دختر را پدر بشبهه وطی کند و مادر را پسر چه در
اینصورت هر کدام پیشتر دخول کرده باشد مهر ان زنی را که بشبهه دخول کرده نیز
و نصف مهر زن خود را میدهد و انکس که بعد از او دخول کرده نیز مهری و نصف
مهر میدهد و در نصفه مهر رجوع میکند بر کسی که پیشتر دخول کرده بر انکس که
پیشتر دخول کرده باشد و مهر میدهد **چهارم** انکه هر گاه شخصی دو زن را در
دو وقت عقد کرده باشد و با زنی که اخر عقد کرده است دخول کند انگاه ظاهر شود
که یکی مادر و دیگری دختر بوده چه در اینصورت با زنی که بشبهه دخول با او واقع شده
تمام مهر میکند و با زنی که پیشتر عقد او کرده اند نصفه مهر بسبب دخول کردن
و نصف میدهد **پنجم** انکه چون با زن یائسه یعنی زنی که از حیض دیدن مایوس
شده باشد دخول کنند و در اثنا دخول کردن او را طلاق گویند چه در اینصورت مهر مسمّی و مهر
المثل بان زن دهند و اگر در ثانی الحال عقد کنند دو مهر مسمّی باید بدهند

فصل نهم

در بیان انکه در چند موضع نکاح فسخ میشود بدانکه در بیست و هشت موضع نکاح
بر طرف میشود **اوّل** انکه طلاق دهند **دوّم** انکه میانهٔ زن و شوهر لعان بخش
هم رسد و زن چیزی در عوض دهد تا او را طلاق گوید و این را خلع و مبارات گویند
سیّم انکه ولی او در حالت طفولیت او را بهم جنس نداده باشد یعنی بغیر مثل خود نکاح
کرده باشد چه در اینصورت بعد از بالغ شدن میتواند فسخ کرد **چهارم** انکه ولی

انوی عدم فسخ نکاح است و بر فرض ان لزوم غرامت مهر از برای دیگر محل منع است بر تقدیر غرامت کشیدن بعنوان غرامت اسنغ مهر ... مد ظله
انفساخ و غرامت هر دو محل منع است مثل سابق و بر تقدیر غرامت پیش و بعد بودن فرقی ندارد هر دو رجوع میکنند بر یک دیگر ... مد ظله
نصف مهر نه ناقل سبب دخول نیست بلکه بسبب عقد است و عقد او هم باطل نمیشود ... مد ظله
با یک مهر المثل هر گاه فصلی ما بین طلاق و عقد ثانی باشد با فرض اینکه همه انها در همان یک دخول باشد ... مد ظله
در ... (marginal note, illegible)
فضولیست پس صحت محتاج است با جازه نه بطلان بفسخ و هم چنین در فرض بعد ... دام ظله

طفل او را بدیوانه یا خنثی یا خصی نکاح کند چه بعد از بالغ شدن اختیار فسخ دارد
پنجم آنکه زن کافر پیش از دخول مسلمان شود چه او فسخ نکاح خود میتواند کرد و
و بعد از دخول موقوفست بر انقضای عده پس اگر عدهٔ او منقضی شود و شوهر او مسلمان
نشود فسخ میکند ششم آنکه زن یهودیه پیش از دخول از دین خود بدین اسلام
انتقال کند چه نکاح او فسخ میشود اما بعد از دخول کردن موقوفست بر انقضای
عده پس اگر عدهٔ او منقضی شود و شوهرش مسلمان نشود فسخ میشود و همچنین است
حکم کسی که مرتد شود و پدر او کافر بوده باشد چه فی الحال منفسخ میشود و اگر بعد از
از دخول باشد بعد از انقضای عده و فات نکاح زوجهٔ او فسخ میشود هفتم آنکه زن
و شوهر را در جنگ بگیرند یا آنکه زن یا صغیر گرفتار شود یا شوهر بالغ ببندگی
افتد مثل آنکه کافر باشد و گرفتار شود چه در اینصورت فسخ نکاح زن کرده میشود
هشتم آنکه هرگاه آقا میانهٔ غلام و کنیز جدائی اندازد بعد از آنکه ایشان را بیکدیگر
نکاح کرده باشد نهم آنکه هرگاه هر یک از زن یا شوهر راضی بنکاح شوند با دعای
آنکه از دیگری از طایفهٔ مشخص باشد انگاه ظاهر شود که از آن طایفه نبود چه آن دیگری را در اینصورت
فسخ نکاح میرسد بر قول بعضی از مجتهدین دهم آنکه جدهٔ هر یک از زن و شوهر یکی از
ایشان را شیر دهد چه ایشان بر یکدیگر حرام میشوند و نکاح ایشان فاسد میشود زیرا
که شیر خورنده اگر پسر باشد عم زن خود میشود یا خال او و اگر دختر باشد عمه یا خاله
او یازدهم آنکه هرگاه با مادر زنی دخول کنند نکاح دختر او باطل میشود دوازدهم
خریدن زن شوهر خود را چه در اینصورت نکاح برطرف میشود سیزدهم خریدن
آقا کنیز یا غلام خود را چه موجب آن میشود که آقای دویم مخیر باشد در رضا بنکاح و
یا فسخ آن خواه پیش از دخول باشد و خواه بعد از دخول و خواه هر دو بنده باشند
و خواه یکی بنده و یکی آزاد و خواه مالک واحد باشد و خواه متعدد و بعضی

هرگاه زن را هر چند کبیره باشد اسیر کنند یا طفل را بمجرد اسیر کردن مملوک میشوند پس هرگاه زن شوهر را یا طفل زن داشته باشد نکاح باطل میشود و هرگاه مرد بالغ را اسیر کنند در جنگ بمجرد اسیر کردن مملوک نمیشود بلکه اگر امام ع او را بنده کند انداخت مملوک میشود پس هرگاه زن داشته باشد بعد از بنده شدن نکاحش باطل میشود و بنابراین هرگاه زن و شوهر را با هم اسیر کنند چون زن بمجرد آن مملوک میشود نکاح ایشان باطل میشود طاب ثراه مد ظله

که هر دو آزاد بوده باشند طاب ثراه مد ظله العالی

یعنی زنی که جدهٔ هر دو باشد طاب ثراه مد ظله العالی

باطل میشود چه زنا باشد چه شبهه طاب ثراه مد ظله

گفته اند کسی که بنده را بخرد فسخ نکاح زن آزاد او نمیتواند کرد چهاردهم آنکه یکی
از مرد یا زن پیش از عقد دیوانه باشد خواه دیوانگی او دائمی باشد و خواه دوری
و خواه دخول کرده باشد و خواه نکرده باشد فسخ نکاح میتوانند کرد اما اگر بعد
از عقد دیوانگی حادث شود زن نکاح او را فسخ میتواند کرد اما مرد را اختیار فسخ
نیست پانزدهم آنکه مرد خصی باشد یعنی خواجه سرا باشد پیش از عقد چه
زن فسخ نکاح خود میتواند کرد اما اگر بعد از عقد حادث شود فسخ نمیتواند کرد و
همچنین است حکم کسی که خصیهٔ او را کوفته یا بریده باشند پیش از دخول و اگر بعد از
دخول کوفته شده در خصیه بریده مجتهدین را دو قولست و اگر بعضی را بریده باشند و
بعضی نباشد زن اختیار فسخ ندارد شانزدهم آنکه مرد عنین باشد یعنی بحیثیتی که از
دخول کردن مطلقا عاجز باشد چه در اینصورت زن بحاکم شرع حال خود را عرض
میکند و حاکم او را یکسال مهلت میدهد پس اگر چنانچه در این یکسال دخول نتوانست
کرد خوب و الا بعد از آن زن را فسخ نکاح میرسد و اگر این حال بعد از دخول کردن حادث
شود زن را فسخ نمیرسد هفدهم آنکه هر یک از زن یا شوهر جذام داشته باشند
چه فسخ نکاح میتواند کرد و بعضی از مجتهدین جذام را در زن عیب میدانند و میگویند
اگر مرد جذام داشته باشد زن فسخ نکاح او نمیتواند کرد هجدهم آنکه هر یک از
زن و شوهر برص داشته باشد چه فسخ نکاح میتواند کرد و بعضی از مجتهدین برص
را در مرد عیب میدانند و عجب از بعضی مجتهدین که جذام را در مرد عیب میدانند
و برص را در عیب مرد ذکر نکرده اند و حال آنکه دلیل ایشان در جذام حدیث صحیح
حلبی است و در آن برص نیز مذکور است نوزدهم آنکه هر دو چشم زن کور باشد
چه بر قول بعضی از مجتهدین مرد فسخ نکاح او میتواند کرد بیستم آنکه زن لنگ زمین
گیر باشد چه بر قول بعضی از مجتهدین مرد فسخ نکاح او میتواند کرد بیست و یکم آنکه زن فرزند از

در هر سه قسم از کشیدن و کوفتن و بریدن خلافست و مشهور اختصاص بما قبل از عقد است و بعضی ملحق کرده اند ما بعد العقد و قبل از دخول هم گفته اند و اقوی قول مشهور است طاب ثراه مد ظله العالی

اگر چه بعد از عقد و قبل از دخول حادث شود طاب ثراه مد ظله

چه بان زن چه بزن دیگر طاب ثراه مد ظله

این قول اقوی است و همچنین در برص اقوی عدم فسخ است بجذام زن و صحیح حلبی منزل است بر عیوب زن که از جملهٔ عیوب مرد جب است یعنی ذکر او بریده باشد که بقدر حشفه هم از آن نمانده باشد پس هرگاه قبل از عقد باشد زن میتواند فسخ کند طاب ثراه مد ظله العالی

اقوی است طاب ثراه مد ظله العالی

اقوی است طاب ثراه مد ظله العالی

باشد و قرن بفتح قاف و سکون رای مهمله چیزیست مشابه استخوان که در فرج زن بهم میرسد و مانع
از دخول کردن میشود چه در اینصورت مرد فسخ نکاح او میتواند کرد **بیست و دویم** انکه
زن عفل داشته باشد و عفل بفتح عین بی نقطه و سکون فا چیزیست که در فرج زن
بهم میرسد مشابه کوشت پاره که مانع دخول میشود چه در اینصورت بر قول بعضی از مجتهدین
مرد را فسخ نکاح او میرسد **بیست و سیم** انکه رتق داشته باشد و رتق بفتح رای مهمله
و تای بدو نقطه فوقانی و قاف بهم امدن فرج و روییدن کوشت است بنوعی که دخول
کردن با او دشوار باشد چه بر قول بعضی از مجتهدین مرد در اینصورت فسخ نکاح او می
تواند کرد **بیست و چهارم** انکه مخرج بول و حیض یا مخرج بول و غایط زن یکی بود
چه در این حالت مرد فسخ نکاح او میتواند کرد **بیست و پنجم** انکه هر یک از زن
و شوهر خنثی باشد چه در این صورت بعضی از مجتهدین گفته اند که فسخ نکاح میتوانند
کرد **بیست و ششم** انکه هرگاه کنیزی ازاد شود و شوهر او غلام باشد در این صورت
ان کنیز اختیار فسخ نکاح خود دارد مگر در یک صورت که فسخ نمیتواند کرد و انه در
که شخصی صد درهم نقد و کنیزی که قیمتا و نیز صد درهم باشد داشته باشد و او
بصد درهم بدیگری عقد کرده باشد و در حال مرض موت او را ازاد کند چه در این
صورت کنیز را فسخ نکاح نمیرسد زیرا که او ازاد نمیشود که فسخ نکاح خود تواند کرد
بواسطه انکه قیمت انکنیز زیاده از ثلث مال ان شخص است و وصیت در ثلث اعتبار
دارد **بیست و هفتم** خواستن دختر برادر و دختر خواهر را اگر عمه و خاله ایشان
را نکاح کرده باشد بدون اذن عمه و خاله چه در این صورت عمه و خاله فسخ نکاح خود
میتوانند کرد **بیست و هشتم** خواستن کنیز هرگاه زن ازادی داشته باشد بی
اذن او چه در این صورت ان زن فسخ نکاح خود میتواند کرد **تتمه** بدانکه خیار
فسخ فوریست پس اگر بعد از دانستن عیب فسخ نکند اختیار فسخ ندارند و در فسخ

خنثی اگر مشکل باشد نکاح باطل است و اگر مشکل نباشد موجب فسخ بودن محل تامل است طاب ثراه مد ظله

کردن نکاح بعیب اذن حاکم شرع شرط نیست و ثبوت عیب در چیزهائی که ظاهر
باشد چون برص و جذام و جنون بدو گواه عادلست و در چیزهائی که ظاهر
نباشد چون عیبهای باطنی زنان بگواهی زنان و اقرار ایشان ثابت میشود

فصل دهم

در بیان انکه در چند موضع مهر المثل ... انکه زن در بیست و پنج مهر المثل
میگیرد گاهی که دخول واقع شده باشد **اول** انکه در عقد ذکر مهر المثل نکرده باشد
چه در اینصورت با دخول مهر المثل میگیرد و اگر در این صورت پیش از دخول خواهند
که او را طلاق گویند واجبست که متعه با او دهند و متعه انست که اگر شوهر مالدار
باشد جامه اعلی یا اسب اعلی یا ... که ده مثقال طلا ارزد یا ده مثقال طلا
با او بدهد و اگر مفلس باشد انگشتری طلا یا نقره و اگر متوسط باشد پنج مثقال طلا
چنانچه مذکور شد و اگر مفارقت بغیر طلاق واقع شود چون فسخ و لعان انچه مذکور
شد از متعه دادن سنتست و بعضی از مجتهدین متعه دادن را در اینصورت نیز واجب
میدانند و فرقی نیست در متعه گرفتن میانه زن ازاد و کنیز **دویم** انکه در عقد
گفته باشند که انچه هر یک از زن و شوهر یا اجنبی بعد از عقد مهر را مشخص کند ان مهر قبولست انگاه
امرد بعد از دخول و پیش از مشخص ساختن مهر بمیرد در اینصورت زن مهر المثل میگیرد
سیم انکه چیزی را صداق کرده باشند که مسلمان مالک ان نتواند شد چون شراب و
خوک هرگاه که یکی از زن و شوهر مسلمان باشد چه در این صورت مهر المثل باید داد
چهارم انکه صداق چیزی مجهول باشد چه در اینصورت مهر المثل میگیرد **پنجم**
انکه صداق مشتمل بر عیب باشد چه در اینصورت مهر المثل باید داد و بعضی از مجتهدین
بر انند که مثل انچیزی باید داد که بی عیب باشد **ششم** انکه چون زن و شوهر در
قدر مهر اختلاف کنند و هر دو سوگند بخورند در این صورت زن مهر المثل میگیرد

اگر زن نیز پیش از دخول مسلمان شود مهر ندارد سیم مردن یکی از زن و شوهر پیش
از دخول در حالتی که ذکر مهر در عقد نکرده باشند چه در اینصورت زن مهر ندارد
چهارم شیر خوردن زن کوچک شخصی از زن بزرگ مدخوله او یا آنکه زن بزرگ عالم
باشد مثل آنکه در خواب باشد یا بیهوش باشد چه در اینصورت زن کوچک مهر ندارد
پنجم شوهر کردن زن آزاد غلام شخصی را دانسته بی اذن آقای او چه در اینصورت
مهر ندارد ششم شوهر کردن کنیزی آزادی را دانسته بی رخصت آقا چه در اینصورت
مهر ندارد هفتم فسخ کردن زن نکاح را بسبب یکی از عیبها که مذکور شد که موجب
فسخ نکاح است چه با وجود عیب فسخ نکاح پیش از دخول زن مهر ندارد هشتم فسخ
کردن شوهر نکاح را بسبب حرام مؤبد بودن آن زن بر او چه در اینصورت پیش از دخول
مهر ندارد و بعد از دخول نیز اگر آن زن عالم بوده مهر ندارد و بعضی از مجتهدین بر آنند که در اینصورت
مهر المثل دارد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر چیزی گرفته باشد بجز مهر او است و دیگر چیزی
دادن لازم نیست نهم فسخ کردن شوهر نکاح زن را اگر بادعای آزاد بودن او را نکاح کرده
باشد و بعد از آن ظاهر شود که کنیز است چه در اینصورت بفسخ کردن پیش از دخول
آن زن مهر ندارد و اگر چه شوهر او بنده باشد دهم فسخ کردن زن نکاح مرد را اگر
بادعای آزاد بودن او را نکاح کرده باشد آنگاه ظاهر شود که بنده بوده چه در اینصورت
با فسخ کردن پیش از دخول آن زن مهر ندارد یازدهم فسخ کردن مرد نکاح زنی را
بادعای آنکه دختر زنی بوده که او را مهر کرده اند آنگاه پیش از دخول ظاهر شود که دختر
کنیز است با فسخ کردن مهر ندارد دوازدهم فسخ کردن کنیزی که پیش از دخول
آزاد شود و شوهر او غلام باشد چه در اینصورت مهر ندارد سیزدهم فسخ کردن زن آزاد
نکاح خود را پیش از دخول بواسطه خواستن شوهر او کنیزی بی اذن او چه در اینصورت با فسخ
مهر ندارد چهاردهم فسخ کردن عمه و خاله پیش از دخول نکاح خود را جهت خواستن

دراینصورت هرگاه آقا اجازه نکند نکاح باطل است و همچنین در مسئله بعد و در جمیع صور بطلان نکاح با علم زوجه حکم چنین است و اگر دخول نشده باشد مطلقا مهر ندارد و اگر آقا اجازه کند مهر مسمی ثابت است طباطبائی مد ظله

مگر در عنن که نصف مهر ثابت است طباطبائی مد ظله

دراینصورت اصل نکاح باطل است و از باب فسخ نیست و فرق نیست ما بین اینکه حرام مؤبد باشد یا نباشد لکن نکاح باطل باشد مثل آنکه خواهر زن او باشد طباطبائی مد ظله العالی

یعنی دختر زن آزاد بوده طباطبائی مد ظله

شوهر آزاد باشد نیز چنین است طباطبائی مد ظله العالی

گذشت که نمیتواند فسخ عقد خود کند بنا بر اظهر و همچنین در عمه و خاله طباطبائی مد ظله

دختر برادر و دختر خواهر ایشان بی رخصت ایشان چه در اینصورت پیش از دخول با فسخ مهر ندارد

فصل دوازدهم

در بیان آنکه در چند موضع نصف مهر لازم است بدانکه در نه موضع زن نصف مهر
میگیرد اول طلاق دادن زن پیش از دخول و اگر متعه باشد و مدت را زن ببخشد
نصف آنچه با او قرار داده بدهد و اگر زنی مهر خود را بچیزی صلح کرده باشد آنگاه پیش
از دخول آن زن را طلاق دهد نصف مهر مسمی را شوهر از زن میگیرد نه نصف چیزی
را که با آن صلح کرده دویم فسخ کردن نکاح زن بیکی از چیزهائی که در زنان عیب است
پیش از دخول چه آن موجب نصف مهر است سیم عنین بودن شوهر پیش از عقد
چه در اینصورت زن نصف مهر میگیرد و بعضی از مجتهدین در اینصورت تمام مهر را
واجب میدانند چهارم مسلمان شدن زن پیش از شوهر و پیش از دخول چه زن
در اینصورت نصف مهر میگیرد پنجم خصی بودن شوهر پیش از عقد چه بر قول بعض
از مجتهدین زن نصف مهر میگیرد ششم مرتد شدن شوهر چه در اینصورت پیش
از دخول زن نصف مهر میگیرد و بعضی از مجتهدین تمام مهر نیز گفته اند هفتم خریدن
زن شوهر خود را پیش از دخول چه بر قول بعضی از مجتهدین نصف مهر میگیرد و بعضی دیگر
گفته اند که در اینصورت مهر ندارد هشتم طلاق دادن زن با تفخیذ یعنی در میان ران زن
منی ریختن چه با این عمل زن نصف مهر میگیرد بعد از طلاق و اگر بسبب این عمل منی
بفرج زن رود و حامله شود آیا نصف مهر میگیرد یا نه در این خلافست اقرب اینستکه نصف
مهر میگیرد نهم شیر دادن زن بزرگ دانسته زن کوچک را چه در اینصورت زن بزرگ
نصف مهر زن کوچک را میدهد و بعضی از مجتهدین در اینصورت کل مهر را ثابت دانسته اند

فصل سیزدهم

در بیان اختلاف میانه زن و شوهر بدانکه اگر میان زن و شوهر اختلاف واقع شود

بلکه مهر ساقط است تماماً و ظاهراً خلافی نباشد در سقوط تمام طباطبائی مد ظله

و فرق ما بین آنکه قرار شده باشد که مهر در ذمه شوهر باشد پس ساقط است یا بوده اگر داده باشد پس باید نصف بدهد طباطبائی مد ظله

ثبوت نصف مهر از جهة این عمل نیست بلکه از جهة طلاق دادن قبل الدخول

در عنین بودن مرد یا بکر بودن زن ادعا کند که شوهر او عنین است و شوهر منکر باشد گواه
عادل نباشد قول قول شوهر است با قسم و در سه موضع نیز اگر زن دعوی کند که شوهر
او عنین است قبول نمیکنند **اول** آنکه شوهر او طفل باشد **دویم** آنکه دیوانه
باشد چه احتمال دارد که بعد از آنکه دیوانگی او بر طرف شود دعوی کند که دخول کرده ام
سیم آنکه کنیز زن باشد بر قول جمعی از مجتهدین که شرط کرده اند در صحت نکاح کنیز
بر سیدن از افتادن در زنا زیرا که اگر قول کنیز در این صورت مسموع باشد لازم می آید
که نکاح او باطل باشد و اگر میانهٔ زن و شوهر پیش از دخول اختلاف شود در اصل مهر
و شوهر منکر آن باشد قول قول اوست با قسم هرگاه گواه نباشد و بعد از دخول نیز همین
حکم دارد بر قول مشهور و اگر در وصف مهر یا جنس آن اختلاف کنند و گواه نباشد قول
قول شوهر است با قسم خواه پیش از دخول باشد و خواه بعد از دخول و در وصف نیز
خواه موافق مهر المثل باشد و خواه نباشد و هرگاه هر یک از زن و شوهر گواهان بر
مدعای خود داشته باشند گواهان زن مقدمست بر گواهان شوهر و اگر شوهر دعوی
کند که مهر را بزن داده و زن منکر باشد قول قول زنست با قسم خواه پیش از دخول
باشد و خواه بعد از دخول و در بعضی احادیث وارد شده که با دخول قول قول شوهر
است با قسم و اگر اختلاف کنند در آنکه آنچه زن گرفته است مهر او بوده و زن دعوی هبه
کند قول قول شوهر است با قسم و اگر میانهٔ ورثهٔ زن و شوهر اختلاف شود همین حکم دارد
و اگر زن دعوی کند دخول را و شوهر منکر آن باشد پس اگر زن بکر باشد یا شوهر گواهان
عادل بر عدم دخول داشته باشد قول قول اوست و اگر گواهان عادل نداشته باشد
مجتهدین را در این دو قول است و اگر زن دعوی کند که شوهر او را در دو وقت عقد کرده
و دو مهر بر او لازم است و شوهر دعوی کند که دو مرتبه عقد کرده ام و لکن دویم تکرار
و تأکید اول بوده و یکمهر بیش لازم نیست قول قول زنست با قسم و اگر اختلاف کنند در یک شدن مرض

هرگاه ادعا کند حدوث آن را بعد از عقد این مجرد ولا لازم نمایند طباطبائی مدظله

یعنی زوجه بگوید نام مهر برده شد و زوج بگوید نشد اما هرگاه زوجه دعوی استحقاق مهر کند و زوج بگوید مستحق نیستی پس مسئله محل اشکال و محتاج بتفصیل است طباطبائی مدظله

در اختلاف در جنس و در وصف شروط حکم مخالف است بلی هرگاه اختلاف در اشتراط وصف زائد باشد در قدر باشد قول زوج مقدم است بانچه ماتن سلمه الله العالی

محل تأمل است طباطبائی مدظله

اظهر آنست که قول او مقدم است با قسم طباطبائی مدظله

وزن منکر یک شدن آن باشد قول قول زنست با قسم **خاتمه** در بیان
آنچه تعلق بنکاح دارد و در آن شش فصل است **فصل اول** در بیان شب
خوابیدن پیش زنان بدانکه در خوابیدن مرد شب پیش زن میانهٔ مجتهدین خلاف
است که آیا واجبست یا نه بعضی از مجتهدین گفته اند که واجب نیست مگر آنکه میانهٔ
ایشان ابتدا بقسمت کند و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر کسی یک زن داشته باشد
قسمت واجب نیست و مشهور آنست که واجبست پس اگر مرد زیاده از یک زن داشته
نداشته باشد بر او لازم است که در هر چهار شب یکشب نزد او بخوابد پس اگر دو زن
داشته باشد دو شب پیش ایشان بخوابد و دو شب دیگر هر جا که خواهد بخوابد و
اگر سه زن داشته باشد سه شب پیش ایشان بخوابد و یک شب هر جا که خواهد بخوابد
اگر چهار زن داشته باشد و همه دائمی باشند واجبست که هر شب پیش یکی از ایشان
بخوابد و تا ضرورت نباشد بی رضای زنی که نوبت او باشد جای دیگر نخوابد که حرامست
و روز پیش زنان بودن لازم نیست و در بعضی احادیث وارد شده که پیش هر زنی که بخوابد
صباح با او چاشت کند و محدثین این حدیث را بر استحباب حمل کرده اند و چاشت کردن
با او را سنت میدانند و در شب خوابیدن میانهٔ زنان ابتدا بزنی کند که نام او بقرعه
بیرون آید و آیا زیاده از یک شب قسمت کردن میانهٔ زنان بدون رضای ایشان
جایز است مثل آنکه قرار دهد که پیش هر یک سه شب بخوابد میانهٔ مجتهدین در این خلاف
است اما کمتر از یک شب قسمت کردن جایز نیست و فرقی نیست در شب خوابیدن شوهر
پیش زن میانهٔ بنده و آزاد و خصی و عنین و غیر اینها و همچنین میانهٔ زن بیمار و حایض و نفسا
و احرام بسته و غیر اینها زیرا که شب خوابیدن نزد ایشان جهت مؤانست است و غرض جماع
نیست و متعه و کنیزی که او را عقد نکرده باشند و زن کوچک و دیوانه که تمام وقت
وقت دیوانه باشد و زن ناشزه یعنی زنی که از شوهر سرکشی کرده باشد و از اطاعت او بیرون رفته باشد

در بیان آنچه تعلق بنکاح دارد

در بیان شب خوابیدن پیش زنان و قسمت کردن میان ایشان

بنا بر احوط هرگاه مزاحم کسب نباشد مطلقا و اقوی تخییر است طباطبائی مدظله

و احوط عدم آنست بدون رضای ایشان السید محمد کاظم الطباطبائی سلمه الله العالی

زن و شوهر لعان واقع شود چنانچه زود باشد که کیفیت لعان مذکور گردد و اما اگر
متعه یا کنیزی باشد بمجرد گفتن شوهر فرزند آن فرزند بر طرف میشود و محتاج بلعان
کردن نیست و هم چنین جایز نیست نفی کردن فرزند بمجرد آنکه منی را در وقت انزال
در غیر فرج زن بریزد چه ممکنست که منی بی شعور در فرج او ریخته شده باشد

فصل چهارم در بیان احکام ولادت فرزند بدانکه سی امر بولادت
تعلق دارد دو امر واجب و بیست دو امر سنت و شش امر مکروه **اما** دو امر واجب
اول مدد دادن زنان با شوهر در وقت زائیدن زن و اگر زنان متعذر باشند مردان
محرم مدد دهند و اگر وجود مردان محرم نیز متعذر باشد غیر ایشان از خویشان مدد کنند
دویم ختنه کردن فرزند بعد از بالغ شدن او **و اما** بیست دو امر سنت **اول**
غسل دادن مولود در وقت ولادت او **دویم** اذان در گوش راست و گفتن و
اقامت در گوش چپ او چه از حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که
کافی بعد از آن بطفل نرسد و از ترس و مرض صبیان محفوظ میماند و شیطان بر او دست
نمییابد **سیم** خاک کربلا علی ساکنها التحیة و الثناء بکام طفل مالیدن و اگر خاک
کربلا نباشد از آب دجله فرات و اگر آن نباشد آب شیرین و اگر آن نیز نباشد خرما با آب
در آب بخیش تا شیرین شود و بکام او بمالیدن و هم چنین سنتست که خرما را بجوانند
و بکام طفل بمالند **چهارم** تراشیدن موی سر طفل در روز هفتم از ولادت **پنجم**
تصدق کردن بوزن موی سر او طلا یا نقره **ششم** نام گذاشتن بر آن طفل روز هفتم
و بهترین نامها آنست که محمد یا احمد یا علی یا حسین یا حسن یا جعفر یا طالب نام گذارند و اگر زن باشد فاطمه
نام کنند چه در حدیث شاهد که مفلسی بخانه داخل نمیشود که در آن نام محمد و احمد و علی و حسن
و حسین و جعفر و طالب و عبدالله و فاطمه باشد **هفتم** کنیت و لقب بر طفل گذاشتن
هشتم ختنه کردن طفل در روز هفتم از ولادت او **نهم** سوراخ کردن گوش او

هر کاه ... ببعد ... باشد طاب طاب ثراه ظله العالی

و بعضی از او واجب دانسته اند طاب ثراه مد ظله

پیش از آنکه نام او را ببرند طاب ثراه مد ظله

و در بعض اخبار است که پیش از ولادت نام گذارند باسماء مشترکه تا بین ذکور و اناث طاب ثراه مد ظله العالی

طفل را در ... و گوش چپ را در **یازدهم** عقیقه کردن جهت طفل در روز
هفتم یعنی گوسفند یا شتر کشتن و دادن قیمتش مجزی نیست و اگر طفل پیش از
در روز هفتم از ولادت بمیرد عقیقه او ساقط میشود **یازدهم** آنکه گوسفند یا شتری
که بواسطه عقیقه طفل میکشند باید که اگر فرزند پسر باشد گوسفند و شتر نر بکشند
و اگر دختر باشد ماده **دوازدهم** آنکه میباید که در آن گوسفند صفتهائی که در گوسفند
قربانی شرطست باشد یعنی شاخ اندرونی شکسته و کور و لنگ و لاغر نباشد **سیزدهم**
آنکه چهار یک آن گوسفند یا شتر را بزنی که طفل را زائیده باشد دهند و اگر آن زن نباشد
بمادر طفل دهند که تصدق کند **چهاردهم** آنکه گوشت را بپزند با آن طعام
سازند و بعد و ایشان دهند و اقل آن ده درویش باشد طعام را دوست **پانزدهم**
آنکه عقیقه کردن و موی سر تراشیدن در یک مکان واقع شود و عقیقه بعد از تراشیدن
موی سر باشد **شانزدهم** آنکه در وقت کشتن گوسفند این دعا منقول از ائمه
بسم الله الرحمن الرحیم هذه عقیقة عن فلان لحمها بلحمه و دمها بدمه و عظمها بعظمه
اللهم اجعله وقاء لآل محمد صلی الله علیه و آله و در روایت دیگر از حضرت صادق
وارد شده که در وقت ذبح و نحر بگوید یا قوم انی بریء مما تشرکون انی وجهت وجهی
للذی فطر السموات و الارض حنیفا مسلما و ما انا من المشرکین ان صلوتی و نسکی و
محیای و مماتی لله رب العالمین لا شریک له و بذلک امرت و انا من المسلمین اللهم منک
و لک بسم الله و الله اکبر **هفدهم** آنکه اعضای آن گوسفند یا شتر را از هم جدا
کنند چه شکستن استخوانهای آن مکروه است **هجدهم** عقیقه کردن طفل پیش از
بالغ شدن بجهت خود اگر دانند که پدر عقیقه او نکرده است **نوزدهم** مبارکباد
گفتن کسی را که فرزندی بهم رسد **بیستم** خوردن زن حامله ... چه در حدیث آمده که
هر زن حامله که به بخورد طفل او خوبروی و خوش طبع باشد **بیست و یکم** خرما خوردن

و بعضی عقیقه کردن را واجب دانسته اند چون در اخبار وارد شده است العقیقة واجبة طاب طاب ثراه مد ظله

و در جمله از اخبار است که رجل و ورک را بقابله دهند و در بعض اخبار است که ثلث آنرا بدهند طاب طاب ثراه مد ظله العالی

زن حامله در وقت زاییدن نفاس چه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که فرزند او در این حالت از حکما گردد و در بعضی احادیث وارد شده که اگر رطب خورد فرزند او حکیم شود **بیست و دویم** پیچیدن طفل بخرقهٔ سفید **و اما** ان شش امر مکروه **اول** کنیت کردن بابو القاسم طفلی را که نام او محمد کرده باشند و بعضی از مجتهدین از احرام میدانند **دویم** نام طفل را حکم یا خالد یا حارث یا ضرار یا مالک کردن **سیم** کنیت طفل را ابو حکم یا ابو مالک یا ابو عیسی کردن **چهارم** موی سر طفل را اندکی تراشیدن و اندکی گذاشتن **پنجم** از گوشت عقیقه پدر و مادر و جماعتی که عیال ایشان باشند خوردن **ششم** استخوان گوسفند یا شتر عقیقه را شکستن بلکه اعضای او را جدا باید کرد

فصل پنجم در بیان شیر دادن طفل و محافظت کردن او و دایه گرفتن جهت او

بدانکه چهارده امر بشیر دادن طفل و محافظت او و دایهٔ او تعلق دارد دو امر از آن واجبست و شش امر سنت و شش امر مکروه **اما** دو امر واجب **اول** آنکه مادر طفل شیری که اول مرتبه از پستان بعد از زاییدن بیرون آید بخورد او دهد چه اگر طفل آن شیر را نخورد زنده نمیماند **دویم** اجرت آن شیر چه واجبست بر پدر که از مال خود بمادر دهد اما اجرت شیر دادن در مدت دو سال از مال طفل باید داد و اگر طفل مال نداشته باشد بر پدر واجبست **و اما** شش امر سنت **اول** آنکه شیر دهنده مادر باشد چه بهترین شیرها شیر مادر است و اگر مادر در شیر دادن اجرت خواهد لا بد است از دادن مگر آنکه زن بیگانه بی اجرت شیر دهد چه در اینصورت اجرت بمادر دادن لازم نیست و اگر مادر نیز اجرت نطلبد او اولی از بیگانه است و اگر مادر زیاده از اجرت زن بیگانه خواهد زیاده دادن لازم نیست و اگر پدر دعوی نماید که زن بیگانه هست که بی اجرت شیر میدهد و مادر منکر باشد قول قول پدر است با قسم **دویم** آنکه دو سال تمام شیر دهد چه کمتر از دو سال بیست و سه

در بیان شیر دادن طفل و محافظت او و دایه گرفتن

این مطلب معلوم نیست بلی بر فرض توقف واجب است و واجب بودن اجرت از مال پدر ممنوع است بلی محتمل است که اجرت نداشته باشد چون واجب است لکن این نیز ممنوع است و وجوبان بر فرض قول با بنا منافات با اجرت گرفتن ندارد نظیر بذل طعام در مخمصه طباطبائی مد ظله

واگر پدر نداشته باشد یا فقیر باشد واجب است بر مادر شیر دادن بدون اجرت طباطبائی مد ظله العالی

معلوم نیست السید محمد کاظم الطباطبائی مد ظله العالی

ماه جایز است اما زیاده از آن اجرت ندارد **سیم** آنکه شیر دهنده عاقله باشد **چهارم** آنکه مسلمان باشد **پنجم** آنکه عفیفه باشد **ششم** آنکه خوش شکل باشد **و اما** آن شش امر مکروه **اول** آنکه زن شیر دهنده کافره باشد اما اگر مضطر شوند زن جهودیه میتوانند شیر داد بشرط آنکه او را از خوردن شراب و خوک منع نمایند **دویم** آنکه شیر دهنده زن جهودیه باشد با قدرت بر غیر او و زن مجوسیه بیشتر است **سیم** دادن طفل بزن جهودیه که بخانهٔ خود برد و شیر دهد **چهارم** آنکه شیر از ولد الزنا باشد **پنجم** آنکه شیر شیر دهنده از زنا هم رسیده باشد و در بعضی از احادیث وارد شده که اگر کنیزی بزنا حامله شده باشد و طفلی را شیر دهد اگر آقای او شیر او را حلال کند حلال میشود والا فلا **ششم** آنکه شیر دهنده بدخلق و احمق باشد و محافظت کردن طفل در دو سالی که شیر میخورد مادر او اولیست از پدر و اگر چه طفل پسر باشد و بعد از دو سال تا بالغ شدن محافظت کردن پسر پدر اولیست از مادر و اگر طفل دختر باشد تا هفت سال مادر بمحافظت او اولیست از پدر و بعضی از مجتهدین تا نه سال گفته اند و بعضی بر آنند که تا شوهر نکرده است مادر اولیست از پدر و قول اول اقوی است و اگر دختر پدر نداشته باشد تا وقت بالغ شدن مادر بمحافظت او اولیست از دیگری و بعد از بالغ شدن اختیار خود دارد اما سنت است که دختر تا شوهر نکند از مادر جدا نشود و اگر یکی از پدر یا مادر طفل بمیرد محافظت او تا وقت بلوغ بآن دیگری متعلق است و هرگاه هیچ یک از ایشان نباشد محافظت او بقول بعضی از مجتهدین بجد تعلق دارد و اگر جد نیز موجود نباشد تعلق بخویشان دارد و بعضی از مجتهدین محافظت غیر پدر و مادر را منع کرده اند و در هشت موضع محافظت مادر ساقط میشود و تعلق بپدر میگیرد **اول** آنکه مادر کافره باشد و پدر مسلمان **دویم** آنکه مادر بنده باشد و پدر آزاد **سیم** آنکه مادر مؤمنه نباشد و پدر

یعنی در زاید بر دو سال مادر مستحق اجرت ندارد مگر آنکه قرار دهند باهم طباطبائی مد ظله العالی

یعنی کتابیه طباطبائی دام ظله العالی

بلکه عمل او را طباطبائی مد ظله العالی

در بیان آنکه در هشت موضع محافظت مادر ساقط میشود

مؤمن باشد **چهارم** انکه مادر از محافظت و امتناع نماید چه در اینصورت حاکم شرع
پدر را بر محافظت طفل جبر میکند **پنجم** انکه مادر شوهر دیگر کند **ششم** انکه مادر
خواهد که بسفر رود چه در اینصورت بعضی از مجتهدین کفته اند که محافظت مادر ساقط
میشود و پدر و پسر را همراه میبرد **هفتم** انکه مادر جذام بهم رساند چه بعضی از مجتهدین
بر انند که پدر در اینصورت اولیست بمحافظت از مادر **هشتم** انکه مادر دیوانه باشد

فصل ششم

در بیان نفقه و کسوه دادن بدانکه سه چیز سبب وجوب
دادن نفقه و کسوت میشود **سبب اول** خویشی چه نفقهٔ پدر و مادر هر چند بالا روند
و نفقهٔ فرزندان او هر چند پائین ایند واجبست هرکاه قادر بر دادن نفقه و کسوت
باشد و سوای پدر و مادر چون برادر و خواهر و فرزندان ایشان و عم و خال و عمه و خاله
را نفقه دادن واجب نیست بلکه سنت مؤکده است و بعضی از مجتهدین نفقهٔ اینها را
نیز واجب میدانند و شرط نیست که پدر و مادر مسلمان و عادل باشند پس اکر کافر
و فاسق نیز باشند تا انکه مفلس باشند نفقهٔ ایشان واجبست و نفقهٔ پدر و مادر
وقتی واجبست که زیاده از قوت یکشب و یکروز جهت خود داشته باشد و اکر از دادن
نفقه با قدرت بر ان امتناع نماید حاکم شرع او را بر نفقه دادن جبر میکند و انمقدار
نفقه که ایشان را کافی باشد و جامه که ایشان را بپوشد و خانه که ایشان را در ان ساکن باشند
لازمست که با ایشان دهد اما نکاح کردن جهت ایشان با وجود احتیاج خدمتکار
برای ایشان بهم رسانیدن و نفقهٔ او دادن لازم نیست و اکر نفقهٔ خویشان را مدتی نداده
باشد قضا از و واجب نیست اما اکر ایشان را حاکم شرع اذن داده باشد که نفقهٔ خود
قرض کنند بواسطهٔ انکه خویش ایشان غایب باشد دادن ان قرض بر او واجبست و هرکاه
پدر موجود نباشد یا موجود باشد و مفلس باشد نفقهٔ فرزند بر جد لازم است و هر چند
بالا رود و اکر جد موجود نباشد یا مفلس باشد بر اجداد مادری واجبست که بالسویه نفقه دهند

وهم چنین هر مرضی که خوف سرایت ان باشد طنا طنا نجی مدظله

در بیان انکه سه چیز سبب وجوب نفقه و کسوه میشود

سبب اول قرابت و خویشی

وزوجه خود اکر زوجه داشته باشد طنا طنا نجی مد ظله

او و نفقهٔ زنان ایشان لازم نیست بلکه سنت است و همچنین با وجود احتیاج

صح صح متن

و هر خویشی که نزدیکتر باشد مقدم است در نفقه دادن از خویشی که دورتر باشد و
پدر و مادر و فرزندان در نفقه کرفتن برابرند **سبب دویم** زن بودن چه نفقهٔ
زن بر شوهر واجب میشود بچهار شرط **اول** انکه زن دائمی باشد چه نفقهٔ متعه
واجب نیست و نفقهٔ زنی که او را طلاق رجعی داده باشند و هنوز از عده بیرون نرفته
باشد لازمست و اما نفقهٔ زن در عدهٔ وفات واجبست یا نه مجتهدین را در این دو قول
است **دویم** انکه زن شوهر خود را بر دخول کردن قدرت کامل دهد پس اکر بر
دخول او تمکین کامل نکند نفقهٔ او واجب نیست و همچنین نفقهٔ زنی که سرکشی
کند نیز واجب نیست **سیم** انکه زن بالغ باشد چه نفقهٔ زن غیر بالغ لازم نیست و
بعضی از مجتهدین نفقهٔ زن غیر بالغ را نیز واجب میدانند **چهارم** انکه زن مرتده نباشد
چه نفقهٔ مرتده ساقط است و اکر چه حامله باشد بر قول بعضی از مجتهدین که نفقه را جهت
حمل لازم نمیدانند و هرکاه این چهار شرط بهم رسد هشت چیز بر شوهر واجبست **اول**
انکه شکم او را از نان سیر کند **دویم** انکه نان خورش با او دهد و اکر مدتی نان و نان
خورش بزن نداده قضای ان لازم است و اکر بعضی از مدت با شوهر چیزی بخورد قضای
ان مدت لازم نیست و نمیتواند که شوهر زن را تکلیف کند که با او چیزی بخورد و هر
صباح زن نفقهٔ خود را میتواند طلبید و صبر کردن تا شب لازم نیست پس اکر در اثنای
روز او را طلاق باین دهد نفقهٔ ان روز را از او باز نمیکیرد اما اکر در اثنای روز سرکشی
کند یا در بعضی نفقه رجوع میکند یا نه میانهٔ مجتهدین در ان خلافست و زن نفقهٔ دو
از یکروز نمیتواند طلبید و اکر شوهر مفلس باشد او را مهلت دهند تا خدا ابتعالی وسعت
با او دهد و زن در اینصورت فسخ نکاح خود نمیتواند کرد و بعد از انکه شوهر مالدار شود
نفقهٔ سابق را از او میکیرد بشرطی که در مفلسی بقدر استطاعت او نفقه نکرفته باشد **سیم**
انکه جامه با او دهد که او را بپوشاند و ان پیراهن است و زیر جامه و مقنعه و اکر از اهل تجمل

در بیان سبب دویم از نفقه و واجب

واما در عده طلاق باین پس واجب نیست مکر انکه حامله باشد طنا طنا نجی مدظله العالی

یعنی در صورتی که حامله باشد و قائل بوجوب اجتناب میدانند از مال الحمل و اظهر عدم وجوب است بلی هرکاه زوجه فقیره باشد محتمل است

در بیان انکه بعد از زوجیت شوهر کسوت وجوب

انفاق بر او از نصیب حمل و باب نمر نفقهٔ اقارب و شایدهم وجه جمع ما بین اخبار مختلفه باشد طنا طنا مد ظله العالی

مشکل است بلکه میتواند باز کیرد و همچنین هرکاه بمنزله ناشزه ... کند بنا بر احوط طنا طنا نجی مد ظله العالی

یعنی هرکاه در حال مفلسی بکمتر از ان خود راضی نشد ... لا ... منتظم

وشرف باشد جامه جهت غیر خانه او را لازمست و در زمستان زیادتی جامه برای دفع
سرما لازمست و اگر در شهری باشد که پوشیدن پوستین زنان متعارف باشد جهت
او نیز لازمست و اگر در جامه دادن مدتی تقصیر کند قضای آن مدت بر شوهر لازمست
و در جنس نان و نانخورش و جامه رجوع میکنند بزنانی که مثل این زن در آن شهر باشند
چهارم آنکه خدمتکاری باو دهد اگر از اهل خدمتکار باشد و لازم نیست که جهت
او کنیز بخرد و زیاده از یک خدمتکار لازم نیست و اگر چه این زن از اهل زیاده از یک خدمت
کار باشد و نفقه خدمتکار زن بر شوهر لازم است و اگر زن خدمتکاری داشته باشد
که شوهر بآن راضی باشد خوب و الا شوهر میتواند او را بیرون کرد و دیگری بجای او
آورد و اگر زن بشوهر بگوید که اجرت خدمتکار مرا بمن ده که من خدمت خود میکنم اجرت
دادن بر شوهر لازم نیست و اگر زن زیاده از یک خدمتکار داشته باشد شوهر منع
از زیاده میتواند کرد و هم چنین پدر و مادر زن را نیز از آمدن نزد او مانع میتواند
شد و او را از خوردن چیزهای بدبو منع میتواند کرد [illegible]
اقرب آنست که او را منع میرسد و هم چنین از خوردن چیزهائی که سبب بیماری او شود
و از خوردن زهر او را منع میتوان کرد **پنجم** خانه که در آنجا ساکن شود و غیر شوهر
در آن تردد نکند **ششم** فرشی که روز بر بالای آن نشیند و لحاف و بالشی که شب در آن
بخوابد و جهت خدمتکار او لحاف و بالش لازم نیست **هفتم** ظرفی که در آن طبخ کند
و ظرفی که در آن طعام بخورد و کوزه که آب از آن بیاشامد و کافیست که آن از چوب باشد
یا از گل **هشتم** چیزهائی که بدن را از کثافت پاک کند چون شانه و روغن و صابون اما
سرمه و بوی خوش و اجرت حمام لازم نیست مگر آنکه سرما باشد چه در اینصورت اجرت حمام لازمست
و اجرت فصد و حجامت و دوا جهت بیماری او بر شوهر لازم نیست **سبب سیم**
مالک بودن چه نفقه بنده و علف حیوانات یا علف کرم ابریشم و زنبور عسل بر مالک واجب

بشرط آنکه لایق بحال او چنین باشد و الا ما ینبغی بحاله [illegible] طباطبا مد ظله

لکن مقدار اجرت خدمت او بر شوهر است طباطبائی مد ظله

محل تامل است بلکه مناط صدق معاشرت بمعروفست در این و در جمیع آنچه ذکر شد طباطبا مد ظله العالی

است و اگر بنده کسبی داشته باشد جایز است که آقا نفقه او را از کسب او دهد اگر
کسب او وفا بنفقه او کند و اگر وفا نکند تتمه آن لازم است که آقا بدهد و در نفقه بنده
رجوع ببندگان مثل آن آقا کنند و هرگاه آقا مفلس باشد یا از نفقه دادن امتناع نماید
حاکم شرع او را جبر میکند بنفقه دادن یا فروختن آنها یا کشتن حیواناتی که قابل کشتن باشند

باب دوازدهم از کتاب جامع عباسی

در بیان طلاق دادن زنان و حکم نگاه داشتن ایشان و خلع و مبارات و ایلاء و ظهار و لعان با ایشان و در آن چند مطلب است

مطلب اول

در طلاق دادن و در آن چند فصل است **فصل اول** در اقسام طلاق دادن
بدانکه طلاق بر چهار قسم است **قسم اول** طلاق واجب و آن بر سه قسم است
اول طلاق دادن شوهر زنی را که باو گفته باشد که پشت تو هم چو پشت مادر من است
چه در این صورت حاکم شرع او را سه ماه مهلت دهد آنگاه واجبست بر او طلاق گفتن
یا بعد از دادن کفاره دخول کردن **دوم** طلاق دادن زنی که شوهر او قسم خورده
باشد که با او دخول نکند چه در اینصورت حاکم شرع او را چهار ماه مهلت میدهد
آنگاه طلاق گفتن یا دخول کردن واجبست **سیم** طلاق دادن خویشان شوهر و
خویشان زن در حالتی که اصلاح میانه زن و شوهر ممکن نباشد باذن شوهر و بعضی از
مجتهدین این قسم را سنت میدانند **قسم دوم** طلاق حرام و آن بر چهار قسم است
اول طلاق دادن زنی که حیض یا نفاس داشته باشد هرگاه شوهر با او دخول کرده
باشد و حاضر باشد **دوم** طلاق دادن زن بالغه که حیض میدیده باشد و
لیکن حامله نباشد و با او دخول کرده باشد پیش از آنکه حیض ببیند و پاک شود **سیم**
زیاده از یک مرتبه طلاق گفتن در یک مجلس چه بمذهب شیعه یک مرتبه لفظ طلاق کا

طلاق واجب طلاقیست که فعل واجبی یا ترک حرامی موقوف بران باشد یا قسم بران خورده باشد یا نذر یا عهد کرده باشد در صورتی که راجح باشد طلاق دادن طباطبا مد ظله العالی

است و دوم و سیم حرام است اما در مذهب سنیان جایز است **چهارم** طلاق دادن زنی که در آن شب نوبت خوابیدن پیش او باشد بر قول بعضی از مجتهدین **قسم سیم** طلاق مکروه و آن بر دو قسمست **اول** طلاق دادن شوهر زن خود را در حالتی که میان ایشان التیام باشد چه در حدیث وارد شده که خدا تعالی طلاق را دشمن میدارد **دویم** طلاق دادن بیمار زن خود را **قسم چهارم** طلاق سنت و آن در حالتی است که شوهر نرسد که از عهدهٔ حقوق زن بیرون نتواند آمد یا شکی از آن زن در دل داشته باشد وگاهی مجتهدین طلاق سنت میگویند و مقابل طلاق سنت بدعت میخواهند و این طلاق را سنت بمعنی اعم میگویند وگاهی طلاق سنت میگویند و مراد ایشان آنست که چون مرد زن را طلاق دهد بشرایط طلاق و بعد از آن بگذارد که از عده بیرون رود آنگاه او را عقد کند این را طلاق سنت بمعنی اخص میگویند و طلاق سنت بمعنی اعم بر دو قسمست **قسم اول** طلاق باین یعنی طلاق دادنی که شوهر را بعد از ایقاع صیغهٔ آن رجوع نمیرسد و آن بر هفت قسم است **اول** طلاق دادن زنی که با او دخول نکرده باشد **دویم** طلاق زنی که از دیدن خون حیض مایوس شده باشد **سیم** طلاق غیر بالغه **چهارم** طلاق زنی که چیزی بشوهر داده باشد که در عوض آن او را طلاق گفته باشد چه در اینصورت مادامی که آن زن رجوع در آن چیزی که داده نکند شوهر رجوع نمیتواند کرد **پنجم** طلاق دادن زن آزاد مرتبهٔ سیم و در کنیز مرتبهٔ دویم چه در اینصورت رجوع نمیتواند کرد تا آنکه شخصی دیگر آن زن را نکاح کند و دخول نماید **ششم** طلاق دادن زن آزاد مرتبهٔ ششم و در کنیز مرتبهٔ چهارم چه در اینصورت نیز رجوع نمیتواند کرد تا آنکه شخصی او را بعقد در آورد و دخول کند **هفتم** طلاق دادن زن آزاد مرتبهٔ نهم و در کنیز مرتبهٔ ششم چه در اینصورت نیز شوهر را رجوع نمیرسد چرا که اگر طلاق عدی باشد حرام موبد میشود و اگر غیر عدی باشد محتاج بانست که شخصی دیگر او را

قسم اول از قسم چهارم طلاق باین و آن هفت قسم است

بقصد اضرار واریث نیز رد دادن او طه المبائی مد ظله العالی

بیمهدی ... باشد که حیض نمی‌بیند با آنکه ... سنش باشد ... سال در رو ... طبا طبائی مد ظله

او قصد جماع ... شرائط خلع که مبارات ... مد ظله العالی

نکاح کند و دخول نماید تا حلال شود چنانچه عنقریب مذکور خواهد شد **قسم دویم** رجعی و آن بر دو قسمست **اول** طلاقی که شوهر را بعد از طلاق گفتن رجوع کردن جایز است و آن ما سوای طلاق باین است **دویم** طلاق عدی و آن چنانست که زنی را بشرایط طلاق طلاق دهند و در عده با آن زن رجوع کنند و دخول نمایند آنگاه بگذارند که حیض ببیند دیگر طلاق دهند آنگاه در عده رجوع نمایند و باز دخول کنند و هرگاه این چنین طلاق دهند زن آزاد را سه مرتبه و کنیز را دو مرتبه شوهر را دیگر نمیرسد که با او رجوع کند و دخول با او حرامست تا آنکه شخصی دیگر این زن را بنکاح دائمی دخول کند و در مرتبهٔ ششم آزاد و در چهارم کنیز نیز حرام میشود تا آنکه دیگری بنکاح دائمی با او دخول کند و در مرتبهٔ نهم زن آزاد و در ششم کنیز بر شوهر حرام موبد میشود و اگر همچنین طلاق بگویند و در عده رجوع نکنند بلکه بگذارند که از عده بیرون رود و عقد کنند در مرتبهٔ نهم آزاد و در مرتبهٔ ششم کنیز حرام موبد نمیشود بلکه هرگاه شخصی بنکاح دائمی با آن زن دخول کند حلال میشود و فرقی نمیست در آن شخصی که در اینمراتب میانهٔ زن و شوهر بنکاح دائمی درمیاید از آنکه بنده باشد یا آزاد و اگر این شخص در حالت حیض و نفاس با آن زن دخول کند بعد از مفارقت او آیا بر شوهر حلال میشود یا آنکه شرطست که در وقتی که زن از حیض پاک شود آن شخص دخول کند تا آنکه حلال شود مجتهدین را در این دو قولست و شرطست که آن شخص در فرج دخول کند پس اگر بجز دخول بغیر فرج آن زن بر شوهر خود حلال نمیشود و همچنین اگر در غیر قبل دخول کند

فصل دویم

در بیان شروط طلاق بدانکه شروط طلاق پانزده است **اول** صیغهٔ طلاق مثل آنکه شوهر بزن خود گوید انتِ طالقٌ یعنی تو طالقی یا آنکه اشاره بزن کند و گوید هذه طالقٌ یعنی این زن طالقست یا آنکه بگوید زوجتی طالقٌ یعنی زن من طالقست و سوای این طریقه پیش شیعه

قسم دویم از قسم چهارم رجعی و آن نوعست

طلاق عدی را قسم دویم شمردن صحیح نیست بلی در عدی نابد مانع عدی سیم و ششم و نهم باید و چهارم و ششم ان رجعی باشد و طلاق سنت بمعنی اخص اعم است از رجعی و باین طبا طبا مد ظله

بلی نابد بالغ باشد طبا طبائی مد ظله العالی

یا در حال احرام و یخوان از موارد حرمت وطی طبا طبائی مد ظله العالی

اظهر قول اولست طبا طبائی مد ظله العالی

در بیان اینکه شروط طلاق پانزده است

و احوط این است که انزال هم بشود هرچند اقوی کفایت مجرد دخول حشفه بمقدار است السید محمد کاظم الطباطبا مد ظله العالی

طریق دیگر صحیح نیست پس اگر کسی بزن خود گوید انتِ طلقٌ یعنی تو طلاقی یا تو از مطلقات
یا تو مطلقهٔ و مثل اینها طلاق واقع نمیشود و همچنین طلاق نیست اگر بزن خود گوید که
تو خلیهٔ و بریهٔ از شوهر و مثل اینها زیرا که این لفظها صریحاً دلالت بر طلاق ندارند و
اگرچه باین قصد طلاق کنند **دویم** آنکه صیغه را بغیر عربی نگوید هرگاه قدرت بر
عربی داشته باشد مگر اگر قادر بر آن نباشد بهر طریقی که قدرت بر آن دارد صحیح است
سیم آنکه صیغه را بلفظ بگوید هرگاه قادر بر گفتن باشد پس اگر بلفظ نگوید بلکه
بنویسد طلاق صحیح نیست خواه شوهر حاضر باشد و خواه غایب و بعضی از مجتهدین گفته
اند که اگر غایب باشد نوشتن صحیح است و اگر قادر نباشد بر گفتن مثل آنکه گنگ باشد
اشارت کافی است و در حدیث آمده که در اینصورت مقنعه بر سر این زن اندازد تا دلالت کند
بر آنکه زن را لازمست که بعد از این رو از او بپوشاند و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر
شوهر زن را مخیر سازد میانهٔ طلاق و غیر طلاق و قصد طلاق کند و زن اختیار طلاق
کند صحیح است **چهارم** آنکه صیغه را معلق بر شرطی یا صفتی نسازد پس اگر معلق
سازد صحیح نیست **پنجم** آنکه بعد از صیغهٔ طلاق چیزی دیگر ذکر نکند که منافی طلاق
باشد مثل آنکه بعد از آنکه گوید انتِ طالقٌ بگوید نصفَ طلقةٍ **ششم** آنکه در صیغهٔ
طلاق قصد انشا کند یعنی قصد ماضی و مستقبل و حال نکند پس اگر این قصد کند
صحیح نیست **هفتم** آنکه طلاق دهنده بالغ باشد پس اگر طفل باشد صحیح نیست و اگرچه
ولی او را اذن دهد و اگرچه ده ساله باشد و بعضی از مجتهدین طلاق دادن ده ساله را
صحیح میدانند **هشتم** آنکه طلاق دهنده عاقل باشد چه طلاق دیوانه صحیح نیست
و ولی زن دیوانه را اگر تمام وقت دیوانه باشد طلاق میتواند داد و اما اگر دیوانگی او دوری باشد طلاق
ولی صحیح نیست **نهم** آنکه طلاق دهنده باختیار طلاق دهد پس اگر او را باکراه بر آن
دارند صحیح نیست **دهم** آنکه طلاق دهنده قصد طلاق کند پس طلاق مست و خفته

و بیهوش و غافل صحیح نیست و همچنین اگر نام زنی طالق باشد و در وقت صیغه گفتن
طلاق قصد نام او کند صحیح نیست **یازدهم** آنکه زنی را که طلاقش میگویند
باید که زن دائمی باشد چه طلاق متعه و کنیزی که با او دخول کرده باشند بسبب مالک
شدن و زنی که بشبهه با او دخول کنند صحیح نیست **دوازدهم** آنکه در وقت طلاق
دادن باید که زن از حیض و نفاس پاک باشد اگر با او دخول کرده باشد و حیض میدیده
باشد و حامله نباشد و شوهر او حاضر باشد پس اگر شوهر با او دخول نکرده باشد یا
حاضر نباشد و عالم باشد که از پاکی که در آن وطی کرده بپاکی دیگر انتقال کرده یا آنکه
آبستن باشد طلاق دادن او در حالتی که حیض و نفاس دارد صحیح است **سیزدهم**
آنکه زنی را که طلاق میدهند میباید که در لفظ یا در قصد معین باشد پس اگر مجهول
باشد چون طلاق دادن یکی از دو زن صحیح نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که طلاق
در این حالت صحیح است و تعیین آن بقرعه میشود یا آنکه شوهر تعیین میکند **چهاردهم**
آنکه در وقت طلاق گفتن دو عادل حاضر باشند و هر دو بیکبار بشنوند پس اگر حاضر نباشند
یا آنکه هر دو بیکبار نشنوند یا آنکه یکی عادل بشنود یا آنکه عادل نباشند صحیح نیست و بعضی
از مجتهدین عدالت ظاهری را در طلاق کافی میدانند **پانزدهم** آنکه آن
دو عادل مرد باشند چه شنیدن زنان در طلاق معتبر نیست نه تنها و نه با مردان

فصل

در بیان رجوع کردن شوهر بعد از طلاق بدانکه رجوع کردن شوهر در طلاق رجعی جایز
است و این بر دو قسم است **قسم اول** قولی مثل آنکه شوهر بزن گوید راجعتکِ
و ارتجعتکِ یعنی رجوع کردم من بنکاح تو یا آنکه انکار طلاق کند و اگر شوهر گنگ باشد اشاره
او یا برگرفتن مقنعه از سر او که رجوع از آن فهمیده شود بجای گفتن است **قسم دویم**
فعلی چون دخول کردن بان زن یا بوسیدن یا دست بشهوت بر او مالیدن و اگر از زنی که طلاق رجعی گفته

و مایبدران پاکی با او مقاربت نکرده باشد و الا طلاق باطل است مگر آنکه یائسه یا آبستن یا صغیره باشد طباطبائی مدظله

لکن شرط است در غایب آنکه عالم باشد بوقوع طلاق در حال حیض یا نفاس یا آنکه نداند که حائض است یا نه و در وقوع حائض بوده و اما هرگاه در حال طلاق بداند که حائض است یا بتواند استعلام کند که حائض است یا نه صحیح نیست طلاق او و اما در آبستن و غیر مدخوله پس با علم بآنکه حائض است نیز جایز است طباطبائی مدظله

اند در عدّه عقد کنند یا عقد کردن رجوعست یا نه مجتهدین را در این دو قولست و
همچنین خلافست در صحت معلّق ساختن رجوع بر شرطی [illegible] در رجوع کردن شوهر را
زن رجوع او را شرط نیست پس اگر زن غایب را طلاق دهند و در عدّه رجوع کنند صحیح
است و واجب نیست گواه گرفتن بر رجوع کردن بلکه سنّت است و حرام بودن دخول
بزن چون دخول در حالت حیض مانع رجوع کردن از زن نیست بلکه اگر در حالتی که حیض
داشته باشد یا احرام بسته باشد رجوع کند صحیح است و اگر اختلاف شود میانه زن
و شوهر در رجوع یا در دخول و زن منکر دخول باشد قول قول زنست با قسم و اگر
زن دعوی کند بر شوهر که عدّه او تمام شده در زمانی که احتمال داشته باشد که راست
گوید مثل آنکه بیست و شش روز و دو لحظه از طلاق گفتن او گذشته باشد قول قول
زنست با قسم و ظاهر بعضی احادیث دلالت میکند که چه قول زن را در چیزهائی که معتاد
نباشد قبول نمیکنند مگر گواهی دادن چهار زن عادل که بر باطن امر زن مطلع باشند

فصل چهارم

در بیان عدّه داشتن زنان یعنی انتظار کشیدن ایشان مدّتی معیّن را که شارع جهت ایشان قرار داده
که تا آن مدت منقضی نشود شوهر نکنند و آن بر ده قسم است قسم اوّل جماعتی از
زنان که عدّه ایشان سه مرتبه از حیض پاک شدنست و ایشان جمعی از زنانند که عادت
مقرر داشته باشند که در هر ماهی چند روز معیّن حیض بینند و با ایشان دخول کرده
باشند و حصول دخول بغیبوبت حشفه است در قبل و اگر چه انزال نکرده باشد پس چون
ایشان را طلاق دهند باید که این طایفه سه مرتبه از حیض پاک شوند و اگر شوهر این قسم
زنان ذکر بریده باشد و خصیتین او باقی باشد آیا بعد از طلاق دادن عدّه بر ایشان
واجبست یا نه مجتهدین را در این خلافست و اگر این قسم زنان دعوی کنند که عدّه ایشان
تمام شده در زمانی که ممکن باشد راست گویند قول ایشان را قبول میکنند و کمتر زمانی

عه [illegible] که رجوع [illegible] بکنایات و همچنین قصد رجوع هم [illegible] طباطبائی مدّ ظلّه

عه اگر اختلاف [illegible] خروج از عدّه [illegible] طلاق رجعی باشد [illegible] طباطبائی مدّ ظلّه العالی

عه [illegible] و از ده هم باشند طباطبائی مدّ ظلّه

عه یا دبر طباطبائی مدّ ظلّه

عه در عبارت مسامحه است زیرا که در پاکی اوّل کفایت میکند بیک لحظه و بهتر اینست که گفته شود عدّه ایشان سه پاکی است هر چند پاکی اوّل یک لحظه باشد طباطبائی مدّ ظلّه العالی

زنان سه حیض بر بینند و پاک شوند بیست و شش روز و دو لحظه است چه ممکن
است که بعد از طلاق یک لحظه حیض دیده باشد و عادت او سه روز باشد و در میانه
دو حیض ده روز پاک باشد و خلافست میانه مجتهدین که آیا لحظه آخره داخل عدّه است
یا آنکه علامت بیرون رفتن زنانست از عدّه اصحّ آنست که لحظه آخره داخل عدّه نیست
بلکه آن علامت بیرون رفتن ایشانست از عدّه قسم دوّم جماعتی از زنان
که سه ماه عدّه ایشانست و ایشان چهار قسمند اوّل زنانی که عادتی مقرر در
حیض دیدن نداشته باشند یا هر شش ماه یکمرتبه حیض بینند و در سن زنانی باشند
که حیض بینند و ایشان را طلاق دهند چه عدّه ایشان سه ماهست اگر در وقت دیدن
ماه طلاق دهند و الا دو ماه هلالی و سی روز عدّه ایشانست دوّم زنانی که
بالغ نباشند چه بر قول بعضی از مجتهدین بعد از طلاق واجبست بر ایشان که سه ماه
عدّه دارند و بعضی گفته اند که ایشان عدّه ندارند سیّم زنانی که از حیض دیدن
مأیوس شده باشند و آوان یأس کاهی که از طایفه قریشیه یا نبطیه نباشند در پنجاه سالگی
بهم میرسد و اگر از طایفه قریشیه یا نبطیه باشند در شصت سالگی چه عدّه ایشان بعد
از طلاق بر قول بعضی از مجتهدین سه ماهست و بعضی بر آنند که ایشان عدّه ندارند
چهارم زنان حامله که حمل ایشان از غیر شوهری باشد که ایشان را طلاق گفته اند
چه عدّه ایشان سه ماهست قسم سیّم جماعتی از زنان که عدّه ایشان دو مرتبه
از حیض پاک شدنست و ایشان دو قسمند اوّل کنیزانی که ایشان را عادتی مقرر
باشد و بعقد با ایشان دخول کرده باشند چه عدّه ایشان بعد از طلاق دادن دو
مرتبه از حیض پاک شدنست و اگر چه شوهر ایشان آزاد باشد و کمتر زمانی که
کنیزان از عدّه بیرون آیند سیزده روز و دو لحظه است دوّم زنانی که بعقد متعه
با ایشان دخول کرده باشند چه عدّه ایشان دو مرتبه از حیض پاک شدنست هر گاه

عه بلکه همین که بعد از طلاق سه ماه حیض نه بینند کفایت میکند طباطبائی مدّ ظلّه

عه و صحیح این قول است طباطبائی مدّ ظلّه

عه و این قول اصحّ است بلی هر گاه بعد از یک حیض دیدن یائسه شوند باید دو ماه دیگر عدّه دارند طباطبائی مدّ ظلّه العالی

عه پس اگر حمل از زنا باشد کفایت میکند سه ماه هر چند بعض یا تمام آن در حال حمل باشد و اگر شبهه باشد باید بعد از وضع حمل سه ماه عدّه بدارد و در هر دو صورت اگر حیض به بینند باید عدّه او سه طهر باشد طباطبائی مدّ ظلّه

عه بلکه دو حیض است طباطبائی مدّ ظلّه

سال ایشانرا انتظار میفرماید و نفقه از بیت المال بایشان میدهد و در این مدت چهار سال خبر از شوهران ایشان میگیرد و تفحص حال ایشان در آن جهتی که کم شده اند میکند پس اگر خبری از ایشان نرسد ولی کم شده ایشانرا طلاق میدهد و عده ایشان چهار ماه و ده روز است بر قول مشهور و اگر ولی طلاق ندهد حاکم شرع خود طلاق میدهد و اگر شوهر او در عده پیدا شود اولیست بزن خود و اگر بعد از تمام شدن عده پیدا شود زن او نیست خواه شوهر کرده باشد و خواه نکرده باشد **ششم** واجبست بر کسی که کنیز مدخوله میفروشد یا کنیزی که بحد بلوغ رسیده باشد که باشد مالک میشود بشرطی که آن کنیز جوان باشد و حیض بیند آنکه انتظار بکشد که کنیز یک حیض ببیند آنگاه بفروشد یا با او دخول کند و اگر حیض نه بیند اما در سن زنی باشد که حیض میبینند واجبست بر او که چهل و پنج روز انتظار بکشد آنگاه دخول کند و اگر کنیز حامله باشد افضل انتظار بکشد که بزاید یا آنکه چهار ماه و ده روز بگذرد آنگاه دخول کند و آیا در مدت استبراء غیر از دخول کردن بوسه و غیر آن نیز حرام است یا نه مجتهدین را در آن دو قول است اقوی آنست که جایز است و اگر در ایام استبراء دخول کند آیا استبراء ساقط میشود یا نه در این نیز دو قولست اقوی آنست که لازم است و اگر دو عادل گواهی دهند که مالک اول استبراء کرده یا آنکه در حالتی که حیض دار باشد با او منتقل شود یا آنکه مالک او زنی باشد استبراء در اینصورتها واجب نیست و در مدت عده رجعیه نفقه بر شوهر لازمست بطریقی که در نکاح مذکور شد و حرام است بر آن زن بیرون رفتن از خانه که او را در آنخانه طلاق گفته بغیر عذر و بر شوهر نیز بیرون کردن او از خانه حرام است مگر آنکه کاری کند که مستوجب حد زدن باشد چرا او را جهت حد زدن بیرون میتوان کرد یا آنکه اهل او را آزار کند چون در این صورت نیز جایز است که او را از خانه بیرون کنند و بخانه دیگر فرستند و همچنین نفقه کنیز نیز در عده رجعیه لازمست و در عده باین نفقه لازم نیست مگر آنکه حامله باشد

احوط تا بکم اظهر ترک دخول است تا بزاید طاب الله ثراه مدظله

و همچنین است هرگاه مالک اول اخبار کند که وطی نکرده یا استبراء کرده بشرط اینکه وثوق باخبار او باشد و همچنین است هرگاه مالک اول طفل باشد یا خصی یا مقطوع الذکر طاب ثراه مدظله

چرا از دنا باشد چه کنیز طاب ثراه مدظله

مطلب دویم

در بیان خلع و مبارات کردن و آن چنانست که میانه زن و شوهر رنجش بهم رسد و زن تمام مهر خود را یا بعضی از آن را ببخشد که در عوض آن او را طلاق گوید و فرق میانه خلع و مبارات آنست که خلع رنجش از طرف زنست و مبارات از هر دو طرف و اقسام خلع سه است حرام و سنت و مباح اما حرام و آن وقتی است که شخصی زن خود را باکراه بر آن دارد که خلع کند و همچنین حرام است هرگاه شخصی زن خود را باکراه بر آن دارد که خلع کند از بعض حقوق او باز دارد تا خلع کند و اما خلع سنت آنست که زن بشوهر گوید که من کسی را بر تو بیاورم که تو از آن از رشوه و بعضی از مجتهدین در اینوقت خلع را واجب میدانند و اما خلع مباح و آن کاهی است که زن از مرد آزرده باشد و مالی باو دهد تا او را خلع کند و شروط و مبارات خلع زیاده بر شروطی که در طلاق مذکور شد شش چیز است **اول** ایجاب چون خالعتک یا بارئتک یعنی شوهر گوید بزن که خلع کردم با تو یا مبارات کردم با تو و آیا بعد از صیغه خلع بفاصله طلاق باید داد یا آنکه خلع فسخ است و محتاج بطلاق نیست مجتهدین را در این خلاف است اقرب آنست که خلع فسخ است و محتاج بطلاق نیست اما اگر بلفظ طلاق واقع شود مستغنی از صیغه خلع است **دویم** قبول زن بفاصله پیش از ایجاب یا بعد از ایجاب **سیم** آنکه مبارات خلع با زردگی زن واقع شود و مبارات با زردگی شوهر و زن هر دو پس اگر خلع و مبارات بی آزردگی واقع شود صحیح نیست و احیانا اگر بصیغه طلاق واقع شود طلاق رجعی خواهد بود و شوهر را در عده میرسد که رجوع کند **چهارم** آنکه چیزی که زن در عوض طلاق بشوهر میدهد باید که چیزی باشد که مسلمان مالک آن تواند شد پس اگر شراب و خوک باشد صحیح نیست و آن عوض مقدار معین ندارد بلکه آنچه در عوض میدهد جایز است که در خلع زیاده از مهر باشد اما در مبارات میباید که از مهر زیاد نباشد و خلع کردن کنیز بی اذن آقا صحیح نیست اما اگر آقا اذن دهد صحیح است و از غیر او

رنجش شدید که خوف وقوع در معاصی باشد بنابر احوط طاب ثراه مدظله العالی

بعض شروط مذکوره شرط مطلق طلاق است طاب ثراه مدظله العالی

اقوی عدم آنست که طلاق است هر چند بصیغه خلع باشد نیز اگر بصیغه طلاق نیست طاب ثراه مدظله العالی

هرگاه طلاق سیم نباشد طاب ثراه مدظله العالی

کر کنیز آزاد میشود مبعهد و اگر بندهٔ شخصی بی اذن آقا با زن خود خلع کند آن عوض ملك
آقا است و خلع صحیح است **پنجم** آنکه صیغهٔ خلع و مبارات را باید که دو مرد عادل
بالغ بیکدفعه بشنوند بطریقی که در طلاق مذکور شد پس اگر دو مرد عادل بیکدفعه نشنوند
صحیح نیست **ششم** آنکه خلع و مبارات مجرد از شرط باشد مگر آنکه شرطی باشد
که خلع و مبارات از لوازم داشته باشد چون شرط آنکه هرگاه زن در آن عوض رجوع
کند شوهر نیز در زوجیت رجوع نماید چه این شرط صحیح است زیرا که هرگاه عقد خلع
و مبارات منعقد شود شوهر را رجوع نمیرسد مگر آنکه زن در آن عوضی که بشوهر داده است
در عدهٔ رجعیه رجوع کند چه در اینصورت شوهر را نیز میرسد که در عده رجوع نماید اما
اگر زن طفل باشد یا غیر مدخوله یا یائسه یعنی از حیض دیدن مایوس شده باشد در عوض
رجوع نمیتواند کرد و اگر زن و شوهر در عوض یا جنس آن اختلاف کنند قول زن مقدم است با قسم

مطلب سیم

در بیان ظهار و ایلاء کردن با زن خود و در آن دو فصل است **فصل اول**
در اقسام ظهار کردن و شروط آن بدانکه ظهار بر دو قسم است **اول** آنکه کفارهٔ آن
پیش از دخول کردن است و آن چنانست که شخصی بزن خود گوید که پشت تو همچو پشت
مادر منست چه در اینصورت حرام است بر او دخول کردن تا آنکه کفاره بدهد چنانچه
در بحث کفاره مذکور شد **دویم** آنکه کفارهٔ آن بعد از دخول کردنست و آن چنان
است که شخصی بزن خود گفته باشد که پشت تو همچو پشت مادر منست اگر با تو دخول
کنم پس در اینصورت اگر با آن زن دخول کند ظهار هم میرسد و کفاره بر او لازم میشود
و شروط ظهار کردن نه است **اول** صیغه مثل اَنْتِ عَلَیَّ کَظَهْرِ اُمّی یعنی تو بر
من همچو پشت مادر منی و آیا در این حکم غیر مادر چون خواهر و دختر از زنان محرم
خواه نسبی و خواه رضاعی با مادر مساویاند یا این حکم مخصوص مادر است مثانه

دراختلاف در جنس مخالف است طباطبائی مد ظله

شرط نهم آنکه ظهار کردن

در اینصورت نیز کفاره پیش از دخول است چون مناط دخول بعد از ظهار است و ظهار بعد از شرط محقق میشود بنابر اینکه ظهار معلق را صحیح بدانیم بالجمله تقسیم مذکور مفاهیم خبر است لکن بعید نیست که مراد از اخبار در صورت تعلیق بر دخول همین نظهار باشد مثل یمین بطلاق و عتاق و آنهم چه که باطل است لکن ممکن است کر اخبار منزل بر تقیه باشند

مجتهدین در این خلافست اقرب آنستکه همه در این حکم مساویند و اگر شخصی بزن خود
گوید که پشت تو همچو پشت فلانکس است ظهار واقع نمیشود **دویم** آنکه ظهار کننده
بالغ باشد پس اگر طفل باشد صحیح نیست **سیم** آنکه ظهار کننده عاقل باشد پس
اگر دیوانه باشد صحیح نیست **چهارم** آنکه ظهار کننده قصد ظهار کند و مختار باشد
پس اگر از مست یا خفته یا بیهوش یا کسیکه او را باکراه بر آن داشته باشند واقع شود صحیح نیست
پنجم آنکه با زن دخول کرده باشد پس اگر دخول نکرده باشد ظهار کردن با او صحیح
نیست چنانچه در روایت فضیل بن یسار از حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه
السلام وارد شده و بعضی از مجتهدین این را شرط نمیدانند و اصح قول اولست قبل از دخول
کردن دخول کند بر کافی است **ششم** آنکه ظهار را معلق بر صفتی نسازد پس اگر معلق
بر صفتی سازد چون طلوع آفتاب مثلا صحیح نیست و اگر معلق بر شرط نماید آیا صحیح است
یا نه مجتهدین را در این خلافست اقرب آنستکه صحیح است **هفتم** آنکه صیغهٔ ظهار
را دو مرد عادل بیکبار بشنوند بطریقیکه در طلاق مذکور شد پس اگر دو مرد عادل بیکبار
نشنوند صحیح نیست **هشتم** آنکه در حالیکه شوهر صیغهٔ ظهار میگوید میباید که زن
از حیض و نفاس پاك باشد هرگاه شوهر حاضر باشد و حامله نباشد و در آن پاکی دخول
با او نکرده باشد چنانچه در طلاق مذکور شد پس اگر ظهار کند در حالتیکه حیض یا نفاس داشته
باشد و حامله نباشد یا در آن پاکی با او دخول کرده باشد صحیح نیست **نهم** آنکه ظهار را
بلفظ ظهر یعنی پشت واقع کرداند پس اگر بزن خود گوید که دست تو همچو دست مادر منست
ظهار نیست و آیا اسلام شرطست یا نه میان مجتهدین خلافست و همچنین آیا در ظهار نکاح
دائمی شرطست و متعه را ظهار میتوان کرد یا نه نیز خلافست و آیا اگر ظهار را بمدتی معین
معلق دارند صحیح است یا نه مجتهدین را در این دو قول است اقرب آنستکه صحیح است و همچنین
مجتهدین را دو قول است در اینکه آیا حکم ظهار مکرر میشود بمکرر شدن ظهار یا آنکه در حکم یکبار است

فرق ما بین شرط و صفت معلوم نیست هرچند مشهور است و صحت بر شرط نیز خالی از اشکال نیست از جههٔ اختلاف اخبار طباطبائی مد ظله العالی

عبارت خالی از سوء تعبیر نیست بهتر این است که گفته شود شرط است که در حین اجراء صیغه از حیض و نفاس پاك باشد و در آن پاکی دخول نکرده باشد مگر آنکه زوج غایب باشد یا آنکه زن حامله باشد که در این دو صورت این دو شرط ساقط است طباطبائی مد ظله

یعنی اشتراط طهر غیر مواقعه در غیر حامله است طباطبائی مد ظله

یعنی اگر حامله باشد شرط نیست که حایض یا نفسا نباشد و همچنین ضرر ندارد اگر در پاکی باشد که دخول کرده باشد طباطبائی مد ظله

محل تامل است طباطبائی مد ظله العالی

ظهار کردن نیست اقرب آنست که مکرر میشود و کفارهٔ ظهار در قسم اول وقتی واجب میشود
که اراده دخول کند زیرا که پیش از دخول کردن کفاره واجبست و جایز نیست دخول کردن
پیش از کفاره و اگر پیش از کفاره دخول کند از روی عمد و علم دو کفاره بر او واجب میشود
و اگر مکرر دخول کند کفارهٔ دخول کردن مکرر میشود نه کفارهٔ ظهار اما اگر دخول نکند
و طلاق دهد و بگذارد که از عده بیرون رود آنگاه عقد کند و دخول کند کفاره ندارد
و همچنین کفاره ندارد اگر با کنیز ظهار کند آنگاه آن کنیز را بخرد بر قول بعضی از مجتهدین
کفاره ندارد و اگر با کنیز ظهار کند آنگاه و اگر شوهر از دخول کردن زنی که با او ظهار
کرده امتناع نماید زن حال خود را بحاکم شرع عرض میکند و حاکم سه ماه مهلت میدهد
با آنکه کفاره دهد و دخول کند یا آنکه او را طلاق دهد و بعد از سه ماه اگر شوهر امتناع
نماید حاکم او را جبر میکند بر یکی از اینها یا بسختی که طعام و آب بر او تنگ میگیرد تا آنکه اختیار یکی
از اینها کند

فصل دویم

در ایلاء کردن و آن چنانست که شخصی قسم
بخورد که با زن دائمی خود دخول نکند مطلقا یا زیاده از چهار ماه بقصد ضرر رسانیدن
با زن و شروط ایلاء کردن هشت است **اول** آنکه آن شخصی که سوگند میخورد بالغ باشد
چه سوگند طفل صحیح نیست **دویم** آنکه عاقل باشد چه اگر دیوانه باشد صحیح نیست
سیم آنکه قصد کند و مختار باشد پس اگر غافل یا مست یا خفته یا کسی باشد که او را
باکراه بر آن دارند صحیح نیست **چهارم** آنکه زنی که سوگند میخورد که با او دخول نکند
باید که زن نکاحی او باشد چه اگر کنیز باشد بملک یا او دخول کرده باشد صحیح نیست
پنجم آنکه با زن دخول کرده باشد چه اگر دخول نکرده باشد صحیح نیست **ششم**
آنکه سوگند را باسم خدا تعالی بخورد چنانچه در بحث سوگند مذکور شد پس اگر بغیر اسم
خدا سوگند خورد سوگند نیست و بعربی گفتن آن لازم نیست پس اگر بفارسی با زن
خود گوید که والله دیگر با تو دخول نمیکنم ایلاء واقع میشود و سوگند خوردن بطلاق

[حاشیه:] و این قول اظهر است طاب ثراه مدظله

[حاشیه:] در بیان ایلاء کردن و شروط آن

زن و آزاد کردن بنده صحیح نیست خلاف مر سید مرتضی را که ایشان میگویند صحیح است **هفتم**
آنکه صریح بگوید که والله من التفوه را در فرج تو غایب نکنم پس اگر بکنایه گوید مثل آنکه
والله که با تو سر بر یک بالین نگذارم یا در زیر یک سقف نباشم صحیح نیست و اگر چه
باینها قصد ایلاء کند و اگر گوید که والله با تو جماع نکنم یا وطی نکنم و قصد ایلاء کند
صحیح است **هشتم** آنکه سوگند خوردن را مجرد سازد از شرط و صفت پس اگر
معلق بر شرطی یا صفتی سازد صحیح نیست و بعضی از مجتهدین این را شرط نمیدانند
و هرگاه این شروط بهم رسد زن در اینصورت حال خود را بحاکم شرع عرض میکند
و حاکم شرع او را چهار ماه مهلت میدهد و مخیر میسازد میانهٔ دخول کردن و کفاره
دادن یا طلاق گفتن و بعد از چهار ماه اگر از اینها امتناع نماید جبرش میکند بر یکی
از اینها و اگر طلاق بائن دهد حکم ایلاء باطل میشود و اگر در اثنای چهار ماه شوهر
مرتد شود ایام ارتداد او داخل چهار ماه نیست و اگر بنده یا خواجه سرا با زن خود
ایلاء کنند صحیح است و هر کس که اعتقاد بخدا تعالی داشته باشد و ایلاء کند صحیح است
و اگر کسی سوگند خورد بر ترک دخول بمدتی معین و آن مدت منقضی شود آنگاه دخول
کند کفاره ندارد و اگر کسی ایلاء کند با کنیزی آنگاه او را بخرد و آزاد کند و عقد کند
حکم ایلاء باطل میشود و یا حکم ایلاء بمجرد خریدن آن کنیز باطل میشود یا نه مجتهدین
را در این خلافست و اگر چند مرتبه ایلاء کند آیا کفارهٔ آن مکرر میشود یا همه یک حکم
دارد در این نیز خلافست اقرب آنست که مکرر نمیشود مگر آنکه در زمانها مختلف ایلاء
کند مثل آنکه گوید والله که شش ماه با تو دخول نکنم و بعد از شش ماه بگوید والله که شش
ماه دیگر دخول نکنم و کفاره با دخول کردن در ایلاء وقتی واجب میشود که عمداً واقع
شود پس اگر سهواً دخول کند یا بشبهه یا بجنون واقع شود کفاره ندارد و آیا حکم ایلاء
بسبب این دخول کردن باطل میشود یا نه میانهٔ مجتهدین خلافست و اگر اختلاف شود میانهٔ زن و شوهر

[حاشیه:] وقوع با عزم و قصد ... طاب ثراه ... ظله

[حاشیه:] قول ابن جنید اقوی است طاب ثراه مدظله

[حاشیه:] محل منع است طاب ثراه مدظله العالی

[حاشیه:] اظهر بطلان است طاب ثراه مدظله

در انقضای چهار ماه قول کسی مقدم است که دعوای بقای آن میکند و اگر اختلاف
در زمان ایقاع ایلاء واقع شود قول کسی مقدم است که دعوای تأخیر ایلاء میکند و اگر
میانهٔ یهود و نصاری ایلاء واقع شود و بحاکم شرع حال خود را عرض نمایند حاکم مخیر است
که میانهٔ ایشان بطریق اسلام حکم کند یا آنکه ایشان را بملت ایشان رجوع نماید

مطلب چهارم

در لعان یعنی لعنت کردن شوهر و زن بطریقی که مذکور میشود و در آن سه فصل است

فصل اول در چیزهائی که سبب لعان میشود بدانکه دو امر سبب لعان میگردد
امر اول نسبت دادن شوهر زن خود را بزنا و در این صورت پنج شرط لعان لازم است
اول آنکه هر یک از زن و شوهر عاقل و بالغ باشند پس لعان طفل و دیوانه صحیح
نیست و اسلام و آزادی و عدالت شرط نیست پس لعان کافر و فاسق و بنده صحیح است و
بعضی از مجتهدین اینها را شرط میدانند **دویم** آنکه زنی که شوهر او دعوی مینماید که زنا
کرده است او را بعقد دائمی خواسته باشد چه اگر متعه باشد لعان واقع نمیشود **سیم**
آنکه زن عفیفه باشد چه اگر مشهور بزنا باشد لعان او صحیح نیست **چهارم** آنکه شوهر
دعوی مشاهده کند یعنی گوید که من دیدم که شخصی با او زنا میکرد بطریق میل در سرمه دان
پس اگر گمان کرده باشد یا جمعی باو گفته باشند و اگر چه بحد شیاع برسد لعان صحیح نیست
پنجم آنکه زن کر یا گنگ نباشد چه اگر کر یا گنگ باشد بی لعان کردن بر شوهر حرام
موبد میشود هرگاه شوهر دعوی مشاهدهٔ زنا کردن با او کند و آیا دخول کردن شوهر
با زن شرط است مجتهدین را در این سه قول است بعضی از ایشان دخول را شرط میدانند و بعضی شرط نمیدانند
و بعضی گفته‌اند که اگر سبب لعان دعوی زنا کردن باشد دخول شرط نیست و اگر انکار ولد باشد
دخول شرط است **امر دویم** انکار فرزند زن خود کردن چه در این صورت نیز چهار
شرط لعان لازم است **اول** آنکه زن بعقد دائمی باشد چه انکار فرزند متعه و زن اجنبیه

فی سبب اللعان و شرائطه

در صورتیکه لعان میشود

حکم بطریق اسلام ... از جامع طباطبائی مدظله العالی

این قول نوشته طباطبائی مدظله

که بشبهه با او دخول کرده باشد سبب لعان نمیشود و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر
انکار فرزند متعه جهت بر طرف شدن حد باشد انکار فرزند او نیز سبب لعان میشود
و آیا در کنیز لعان واقع میشود مجتهدین را در این چند قول است بعضی میگویند مطلقا
موجب لعان نمیشود و بعضی بر آنند که مطلقا موجب لعان میشود و بعضی گفته‌اند که بسبب
انداختن او بزنا لعان واقع میشود اما در انکار فرزند او لعان واقع نمیشود و قول اقرب
آنست که در کنیزی که بملک دخول کند لعان واقع نمیشود و اگر بعقد دخول کرده باشد
لعان واقع میشود **دویم** آنکه با زن دخول کرده باشد چه اگر دخول نکرده باشد انکار
فرزند او موجب لعان نمیشود **سیم** آنکه از دخول کردن با زن شش ماه یا زیاده گذشته
باشد و از نه ماه یا ده ماه یا یکسال که نهایت مدت آبستنی زنانست نگذشته باشد
چه اگر اینچنین نباشد انکار فرزند او سبب لعان نمیشود **چهارم** آنکه در وقت
زائیدن آن فرزند اقرار بفرزندی او نکرده باشد چه اگر اقرار کرده باشد انکار او بعد از
اقرار موجب لعان نمیشود و اگر چه اقرار بفرزندی او بکنایه از او صادر شده باشد مثل
آنکه شخصی باو گفته باشد که مبارک باشد فرزندی که خدا تعالی بتو داده و او آمین گفته
باشد یا انشاء الله تعالی اما اگر در حالت زائیدن آن زن ساکت بوده باشد و بعد از
زائیدن انکار فرزندی آن فرزند کند مجتهدین را در این دو قول است اقرب آنست که انکار
او در این صورت موجب لعان میشود **فصل دویم** در کیفیت لعان کردن
و شروط آن بدانکه هرگاه شخصی بزن خود گوید که من دیدم که شخصی با تو زنا میکرد یا انکار
فرزند او کند بشروطی که مذکور شد و گواهی بر مدعای خویش نداشته باشد حاکم شرع آن شخص را
امر میکند که چهار مرتبه بگوید اشهد بالله انی لمن الصادقین فیما رمیتها به من الزنا یعنی
گواه میگیرم خدا تعالی را که من از راستگویانم در آنچه این زن را انداخته‌ام در باب از
زنا کردن و بعد از آنکه چهار نوبت این قول را بگوید امر کند که بگوید که ان لعنة الله

مراد واضح
نبشته طباطبائی مدظله

در کیفیت لعان کردن و شروط آن

بعد از جراحت سک او را بکشد حلال نیست مکر انکه در انصورت جراحت سک کشنده نباشد و بعضی از مجتهدین کفته اند که اکر شکاری که مجروح شده باشد در اب عمیق پس اکر سر از اب بیرون اورده باشد یا انکه ان شکار حیوانی باشد که اب او را نکشد چون قاز و اردک حلال است **هشتم** انکه شکار مجروح از نظر غایب نشود و در او حیات باشد که ماندن او امکان داشته باشد و اکرچه بصفت بکرو زیبش نماند پس اکر در انصورت از نظر پنهان شود و او را مرده بیابند حلال نیست خواه بعد از انکه از نظر غایب شود سک بر سر او حاضر باشد و خواه نباشد **نهم** انکه انکس که سک سر داده و تیر انداخته و نیزه بر سر و شمشیر زده پیش شکار حاضر نباشد چه اکر حاضر باشد و انمقدار وقت باشد که او را تواند کشت لازمست که سر او را ببرد که اکر بکذارد تا بمیرد حلال نیست و اکر در وقت حاضر شدن او چیزی نباشد که شکار را بان تواند کشت میانه مجتهدین در ان خلافست اقرب انست که حرامست و بعضی بر انند که در انصورت بکذارند که سک او را پاره پاره کند **دهم** انکه میباید که شکار انچنان باشد که تواند کریخت خواه وحشی باشد خواه اهلی پس اکر کوچک باشد یا قدرت بر کریختن نداشته باشد حلال نیست

فصل سیم در احکام شکار کردن بدانکه واجبست موضعی از شکار را که سک بدندان کرفته باشد اب بشویند و بعضی از مجتهدین شستن انرا واجب نمیدانند و شرط نیست که تیر انداز و نیزه کذار و شمشیر زن که تنها باشد چه اکر جماعتی شکار را به تیر یا شمشیر یا نیزه بزنند حلال است و همه در ان شکار شریکند و همچنین شرط نیست که دیکری در شکار مدد نکند چه اکر دیکری او را مدد کند حلال است و همچنین حلال است که اکر تیر بزمین اید و از انجا جسته بر شکار خورد و او را بکشد و اکر شخصی شکار را بشمشیر زند و دو نصف کند بشروطی که مذکور شد حلال است خواه دو نصف مساوی شود و خواه مختلف و خواه هر دو نصف حرکت کند و خواه نکند مکر انکه نصفی که سر با او باشد

مکر انکه معلوم شود که سک او را کشته نه طپیدن او منه ظله

حرکتی کند مانند حرکت حیوان زنده چه در انصورت محتاج بکشتن او نیست و بعضی از مجتهدین کفته اند که حیوانی را که دو نصف مختلف کنند نصفی که بزرکتر حلال است و بعضی بر انند که اکر دو نصف کنند یکی حرکت کند و یکی نکند ان نصفی که حرکت کند حلال است و هر شکاری که کسی بدست ارد یا بدام کیرد مال ان مالک میشود و اکر از دست او بیرون رود و دیکری او را بکیرد مال او نمیشود و بعضی از مجتهدین کفته اند انکسی که اول او را کرفته بود اکر در وقت بیرون رفتن از دست او قصد بیرون رفتن از ملک خود کرده انکسی که دوم ان شکار را کرفته باشد مال ان میشود اما اکر شکاری یا مرغی بخانه کسی اید یا در خانه کسی مکان کند یا ماهی از دریا بکشتی کسی در اید مال ان نمیشود بلکه انکس بغیر از او دیکری اید بکیرد او بهتر است پس اکر کسی برخصت صاحب خانه او در اید و او را بکیرد مال ان میشود اما فعل حرام کرده اما اکر صاحب خانه و کشتی انها را بقصد شکار کردن ساخته باشند یا اکر شکاری یا مرغی بان خانه یا کشتی در اید مال ان میشود یا نه میان مجتهدین در این خلافست و اکر شکار را ببیند کسی افتد که علامت ملکیت شخصی در او باشد چون مقراض کردن بال کبوتر مال ان نمیشود و اکر صاحب ان پیدا شود و طلب کند واجبست که بصاحبش دهند

علیه قول ان بعض قوی است طاب ثراه منه ظله العالی

علیه اظهر ان است شدنست طاب ثراه منه ظله العالی

باب چهاردهم از کتاب جامع عباسی

فصل در ذبح حیوانات و حلال و حرام حیوانات و غیران و در ان چند فصل است

اول در اقسام ذبح بدانکه ذبح حیوانات بر دوازده قسم است چهار قسم حرام و یک قسم مکروه و یک قسم سنت و شش قسم مباح **اما** چهار قسم حرام **اول** ذبح کردن کافر و دشمن اهل بیت و در ذبح نمودن یهود و نصاری میانه مجتهدین خلافست اصح انست که حرامست **دویم** ذبح کردن دیوانه **سیم** ذبح کردن مست **چهارم** ذبح کردن طفل غیر ممیز **و اما** یک قسم مکروه و ان ذبح کردن مخالف است هر کاه مومن

نباشد و محتاج باو شوند **و اما** ببقسم سنت و آن ذبح کردن مومن است **و اما**
شش قسم ذبح کردن مباح **اول** ذبح کردن بسلاح چون تیر و نیزه و شمشیر **دویم**
بسگ شکاری بشروطی که در باب شکار کردن مذکور شد **سیم** ذبح کردن بچه که در
شکم حیوانی باشد که قابل ذبح باشد چه ذبح کردن او ذبح مادر اوست هرگاه خلقت
او تمام شده باشد یعنی موی بر او روئیده باشد خواه روح در او داخل شده باشد و خواه
نشده باشد اما اگر از شکم زنده بیرون آید ذبح کردن او لازمست و بعضی از مجتهدین گفته
اند که اگر از شکم بیرون آید ذبح کردن او لازم است و اگر بقدر وقت نماند که او را بکشند
اگر بمیرد حلال است و در این قول اشکال است و اگر خلقت او تمام نشده باشد حرام است
چهارم ذبح کردن ماهی و آن زنده بیرون آوردن او از آبست و در بیرون آوردن ماهی
او از آب مسلمان بودن انسان شخص و بسم الله گفتن او شرط نیست بلکه سنت است پس اگر
کافری ماهی از آب بیرون آورد حلال است بشرطی که مسلمانی به بیند که زنده او را بیرون
آورده اما اگر نه بیند حرام است و اگر ماهی در آب مرده باشد حلال نیست و اگر مشتبه
شود ماهی مرده بغیر مرده احتیاط است که از همه اجتناب کند **پنجم** ذبح نمودن
ملخ و آن زنده گرفتن او است بدست یا بالتی چون دام و غیر آن و در گرفتن ملخ بسم الله
گفتن و مسلمان بودن شرط نیست چنانچه در گرفتن ماهی مذکور شد پس اگر
پیش از گرفتن ملخ بدست او با آتش بسوزانند حلال نیست **ششم** ذبح نمودن حیوانی
که در چاه افتاده باشد یا بصحرائی گریخته باشد و ذبح او بطریقی که از شارع معهود
شده است ممکن نباشد کشتن او بهر طریقی که ممکن باشد **و فصل دویم**
در بیان آنچه بذبح نمودن تعلق دارد بدانکه بیست و پنج امر بذبح کردن متعلق است سیزده امر واجب و هفت
پنج امر سنت و هفت امر مکروه **اما** سیزده امر واجب **اول** آنکه کسیکه ذبح میکند میباید
که تمیز داشته باشد چه ذبح نمودن طفل غیر ممیز حلال نیست **دویم** آنکه عاقل باشد

هرگاه مسلم نه بیند و لکن علم حاصل شود که کافر از آب بیرون آورده بعید نیست حلیت اگر هر چند احوط اجتنابست طباطبائی مدظله

بلی هرگاه آتش زالت منبع از آن ... بعید نیست حلیت چنانچه بعضی گفته اند و روایت دال بر آن است عمرا بن صورت است طباطبائی مدظله العالی

در بیان آنچه بذبح نمودن تعلق دارد

در اینکه بیست و پنج امر واجب است

چه اگر دیوانه باشد حلال نیست **سیم** آنکه قصد تواند کرد پس ذبح نمودن مست و دیوانه
و بیهوش حلال نیست **چهارم** آنکه مسلمان باشد یا در حکم مسلمان چون طفل ممیز
پس اگر کافر یا دشمن اهل بیت یا خارجی باشد حلال نیست و اگر چه در وقت کشتن بسم
الله گفته باشد و ذبح نمودن یهود و نصاری میانه مجتهدین خلافست اصح آنست که
حرامست چنانچه گذشت **پنجم** آنکه آن حیوان قابل ذبح کردن باشد خواه گوشت او
را خورند و خواه نخورند پس اگر قابل ذبح نباشد چون سگ و خوک بذبح کردن پاک
نمیشود و حیوانی که قابل ذبح باشد و گوشت او را نخورند بذبح کردن پوست او پاک
میشود و بعضی از مجتهدین بر آنند که تا پوست او را دباغت نکنند پاک نمیشود و حیوانی
که مسخ شده باشد چون فیل و میمون و خرس و غیر اینها آیا بکشتن پوست اینها پاک میشود
یا نه میانه مجتهدین در این خلافست **ششم** آنکه چهار عضو آن حیوان را ببرند و آن
مجرای آب خوراک و آب حلقوم که راه نفس اوست و دو رگ گردن چه اگر یکی از این چهار
را نبرند حلال نمیشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که بریدن حلقوم کافیست **هفتم**
آنکه اعضای آن حیوان را که مذکور شد ذبح کنند باهن چون کارد و شمشیر و نیزه ببرند
اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد بهر چه مقدور باشد چون آبگینه و سنگ سر تیز
و نی ببرند و آیا اگر بناخن و دندان ببرند حلال میشود یا نه مجتهدین را در این خلافست
بعضی بر آنند که بدندان و ناخنی که متصل ببدن و انگشتان باشد جایز است اما اگر
جدا باشد جایز نیست **هشتم** آنکه در وقت کشتن بسم الله گویند و در آنچه ذبح بسم الله
گفتن شرط باشد **نهم** آنکه در وقت کشتن حیوان را رو بقبله کنند اگر مقدور باشد
باین طریق که سر و گردن و سینه او را بطرف قبله کنند و بعضی از مجتهدین گفته اند که
محل ذبح را بجانب قبله کردن کافیست پس اگر عمداً رو بقبله ذبح نکنند حرامست و اگر
فراموش کنند یا در حالتی باشد که مقدور نباشد رو بقبله کردن شرط نیست چنانچه مذکور شد

چیزی نباشد که بخورد سوای آن چیزها حرام و بترسد که اگر نخورد ضعیف شود و پیاده
نتواند رفت و از همراه باز ماند و او را بکشند یا مال او را ببرند در این صورت جایز است
که آنقدر بخورد که سد رمق او شود و نیز باید جایز نیست بشرطی که آن شخص بجنگ امام
عادل نرود و راهزن مسلمانان نباشد چه اگر چنین شخصی باشد خوردن چیزهای حرام
در حال اضطرار او را حرام است و اگر شخصی در صحرائی باشد و چیزی نداشته باشد که
بخورد و بترسد که از گرسنگی بمیرد و کسی طعامی داشته باشد که بقیمت دهد و او را
قدرت بر قیمت دادن نباشد واجب است بر آنکس که طعام باو دهد و اگر ندهد بجبر
و غلبه از او میتوان گرفت و اگر در صحرائی تشنه باشد و بترسد که بمیرد آنقدر شراب
میتواند خورد که نمیرد و اگر از تشنگی محتاج بخوردن بول باشد نیز میتواند خوردن
و فرقی نیست میانه خوردن بول خود یا غیر و بعضی از مجتهدین بر آنند که بول خود را
بخورد نه از دیگری و خوردن تریاق فاروق حرام است مگر باحتیاج **و اما** هشت
قسم مکروه **اول** گوشتهای دل و رگهای حیوانی که گوشت او را خورند **دویم** گرده
حیوانی که گوشت او را خورند **سیم** گوشت خر و اسب و استر **چهارم** شیر انسان
پنجم چیزهائی که جنب و حایض و نفسا و کسیکه پرهیز از نجاست نکند برطوبت
دست بر آن رسانیده خوردن آنها مکروهست **ششم** پیاز و سیر خوردن کسی را که
اراده داخل شدن مسجد داشته باشد و در شب جمعه خوردن **هفتم** آبهای گرم
خوردن خصوصاً آبهائی که بوی کبریت از آن آید بقصد شفا **هشتم** شرابی که علاج
او را سرکه کرده باشند و بعضی از مجتهدین خوردن این را حرام میدانند

در بیان اینکه هشت چیز مکروه است

باب یازدهم از کتاب جامع عباسی

در بیان آداب طعام خوردن و آب نوشیدن و در آن چهار مطلب است **مطلب اول**

در بیان آداب طعام خوردن و آب نوشیدن

در بیان طعام خوردن و اقسام آن بدانکه اقسام طعام خوردن پنجست **اول**
واجب چون طعامی که سد رمق شود و طعام واجب النفقه و طعام کفارات با عاجز شدن
از عتق **دویم** حرام چون طعام مائده که در آن شراب خورند **سیم** سنت چون
طعام عروسی و خانه نو ساختن و از حج آمدن و ختنه پسر کردن **چهارم** مکروه
چون طعام ختنه کردن زنان و طعام خانه تعزیت **پنجم** مباح و آن ما عدای طعامهائی
است که مذکور شد و اما آنچه تعلق بطعام خوردن و آب نوشیدن و رخت پوشیدن
دارد هفتاد و چهار امر است یک امر واجب و چهل و چهار امر سنت و چهار امر حرام
و بیست و پنج امر مکروه **اما** یک امر واجب و آن گردانیدن دهن است از موضع
طلا و نقره اگر در ظرف طلاکوب و نقره کوب طعام خورند **و اما** چهل و چهار امر
سنت **اول** دست شستن پیش از طعام خوردن **دویم** پاک نکردن دست
خود بمندیل بعد از دست شستن پیش از طعام چه در حدیث ائمه معصومین صلوات
الله علیهم اجمعین وارد شده که تا آن تری در دست باشد برکت در آن طعام هست
سیم نشستن بر زانوی چپ در حالت طعام خوردن **چهارم** به سه انگشت
طعام خوردن **پنجم** انگشتان خود را لیسیدن **ششم** طعام از پیش خود خوردن
هفتم لقمه را کوچک برداشتن **هشتم** بسیار خائیدن **نهم** بمردم بسیار نگاه
نکردن در حالت طعام خوردن **دهم** پیش از طعام قبل از خوردن بسم الله الرحمن
الرحیم گفتن و همچنین سنتست گفتن بسم الله الرحمن الرحیم بواسطه هر رنگی و هر
قسمی از طعام که بر سفره باشد یا بر هر ظرفی و اگر در ابتدای طعام خوردن بگوید
بسم الله الرحمن الرحیم من اوله الی آخره. بر اول و آخر طعام کافیست و اگر بسم الله
را فراموش کرده باشد هر وقت که بخاطرش آید بگوید و در بعضی از احادیث اهل بیت علیهم السلام
آمده که اگر یکی از اهل مجلس بسم الله گوید از همه کافیست **یازدهم** الحمد لله گفتن

در اینکه اقسام طعام خوردن پنج است
و خوردن طعامیکه برکت آن موجب ضرر نباشد طبابت مد ظله العالی

در اینکه چهل و چهار امر سنت است

وارد در حدیث چنین است بسم الله علی اوله و آخره و کسیکه فراموش کرده باشد بسم الله در اولش نیز مستحب است همین عبارت بگوید چنانچه در همان حدیث است طبابت مد ظله العالی

در بیان تقبیل آداب مستحب

بعد از فارغ شدن از طعام و آنچه در این زمان میانهٔ مردمان متعارف شده است از
خواندن سورهٔ فاتحه بعد از طعام در حدیث مذکور نیست **دوازدهم** الحمد لله
مکرر گفتن در اثنای طعام خوردن **سیزدهم** بعد از طعام فارغ شدن از طعام
ابتدا خواندن الحمد لله الذی اطعمنا فی جائعین وسقانا فی ظامئین وکسانا فی عارین
وهدانا فی ضالین وحملنا فی راجلین وآوانا فی ضاحین واخدمنا فی عانین و
فضلنا علی کثیر من العالمین **چهاردهم** هر دو دست را شستن و اگرچه یکی طعام
خورده باشد **پانزدهم** هر دو دست بعد از شستن بر ابروهای خود مالیدن
چه در حدیث اهل بیت علیهم السلام آمده که کلف از روی زایل میشود **شانزدهم** آبهائی
که از دست شستن هم میرسد در ظرفی جمع کردن **هفدهم** در وقت دست شستن
پیش از طعام اول صاحب طعام دستها خود را شستن آنگاه کسی که در دست راست او نشسته باشد و در
دست شستن بعد از طعام ابتدا بکسی کنند که در جانب دست چپ صاحب طعام نشسته باشد
آنگاه آخر از همه صاحب طعام دستهای خود را بشوید و در بعضی احادیث واقع شده که در
دست شستن ابتدا بکسی کنند که در جانب راست در خانه نشسته خواه آزاد باشد
و خواه بنده **هجدهم** آنکه اول صاحب طعام شروع در طعام خوردن کند **نوزدهم**
آنکه صاحب طعام بعد از همه دست از طعام خوردن بکشد **بیستم** دعا کردن جهت
صاحب طعام بطریقی که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منقول است که آنحضرت
بعد از طعام بصاحب طعام میگفتند افطر عندکم الصائمون واکل طعامکم الابرار
وصلت علیکم الملائکة الاخیار **بیست و یکم** اول نماز کردن هرگاه طعام در وقت
نماز حاضر شود و وقت نماز وسعت داشته باشد مگر آنکه جماعتی انتظار او کشند
بیست و دوم بعد از طعام خوردن بر پشت افتادن و پای راست را بر بالای پای چپ
نهادن **بیست و سیم** بعد از هر سه روز یکبار گوشت خوردن **بیست و چهارم**

در بیان بعضی ... آداب ... طعام خوردن

خلال جهت مهمان حاضر ساختن بعد از طعام خوردن و خلال کردن بعد از طعام خوردن
و بیرون آوردن آنچه در بیخ دندان مانده باشد **بیست و پنجم** سبزیها با طعام آوردن
چه در حدیث آمده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چنین میکردند **بیست و ششم**
پیش از طعام ابتدا بنمک کردن و بعد از طعام ختم بسرکه یا نمک نمودن **بیست و هفتم**
دهن را بعد از طعام بسعد یعنی بسعدان شستن چه در حدیث آمده که دفع درد دندان
میکند **بیست و هشتم** جمع کردن آنچه در دستار خوان ریخته باشد اگر در خانه طعام
خورده باشند و گذاشتن آنچه در آن ریخته باشد اگر در صحرائی خورده باشند **بیست و**
نهم شب سیر خوابیدن مرد پیر چه در حدیث آمده که هرگاه مرد پیر شب بخوابد
شکم او سیر باشد باعث آن میشود که شب خواب کند و بوی دهن او نیک شود
سی ام خوردن آنچه از طعام در دستار خوان ریخته باشد چه در حدیث آمده
که سبب شفای مرضها میشود و محتاجی را زایل میکند و فرزند زیاده میکرداند و مرض
ذات الجنب را برطرف میکند **سی و یکم** ضیافت کردن مهمان و اگر نخواهند خوردن
همه ایشان آوردن و اگر نخواهند آب وضو برای ایشان حاضر ساختن **سی و دوم**
اعزاز و احترام نمودن مهمان **سی و سیم** مهمان نسبت بخانه آوردن و طعام دادن **سی و چهارم**
در حدیث آمده که بسیار دست در طعام موجب برکت طعام است **سی و چهارم**
آنچه در خانه حاضر باشد بواسطهٔ مهمان آوردن **سی و پنجم** تکلف کردن جهت
مهمان اگر خود آمده باشد و تکلف کردن اگر او را طلبیده باشد **سی و ششم** بسیار طعام
نچیدن اگر مقدور او باشد و کم نچیدن اگر مقدورش نباشد **سی و هفتم** دو روز
مهمان را تواضع نمودن و آنچه خواهد همه را حاضر کردن چه روز سیم مهمان چون اهل خانه است هر چه بکس شود
سی و هشتم صاحب طعام خود با مهمان خوردن **سی و نهم** اجابت کردن دعوت
مسلمان بطعام خوردن و اگرچه بمسافت پنج میل باشد اما اگر کافر بطلبد اجابت او لازم

نیست **چهلم** باشتهاء عیال خود طعام خوردن چه در حدیث وارد شده که مؤمن باشتهای
عیال خود طعام میخورد و کافر باشتهای خود **چهل و یکم** آنکه بعد از حاضر شدن نان بر دستار
خوان انتظار چیز دیگر نکشد و شروع در خوردن نکند **چهل و دوم** کوچک نشکستن
نان چه در حدیث آمده که با هر نانی برکتی هست **چهل و سیم** بعد از گذاردن نماز خفتن
چیزی خوردن چه آن از عادت پیغمبر است **چهل و چهارم** خوردن پاره‌های نان که در
زمینها افتاده باشند چه در حدیث آمده که هر کس آنرا بخورد حسنه در دیوان اعمال او نوشته شود
و اگر نجس باشد و آنرا بشوید و بخورد هفتاد حسنه در دیوان اعمال او نوشته میشود **اما** چهار امر حرام
اول بسیار خوردن بحدیکه ضرر رساند چه هرگاه چیزی خورده باشند و دیگر چیز خورند
باعث امتلا میشود و مرضها از این هم میرسد و در حدیث آمده که چیزی خوردن در حالتی
که سیر باشند باعث مرض میشود **دویم** رفتن بمجلس ضیافتی که او را نطلبیده باشند
و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند **سیم** خوردن طعام در مائده که شراب
یا هر چه مست کننده باشد خورند **چهارم** در ظرف طلا و نقره طعام خوردن **و اما**
آن بیست و پنج امری که مکروه است **اول** شکم را از طعام پر ساختن **دویم** تکیه کردن
طعام خوردن **سیم** بعد از طعام هرگاه آروغ زند سر بسوی آسمان کردن **چهارم**
مربع نشستن در وقت طعام خوردن چه در حدیث آمده که مربع نشستن را خدا تعالی
دوست نمیدارد **پنجم** پسر خود را همراه بردن هرگاه او را نیز بمهمانی طلبیده باشند
ششم طعام خوردن بدست چپ با اختیار **هفتم** طعام خوردن در حالتی که
راه روند **هشتم** اجابت کردن دعوت طعامی که جهت ختنه دختران پخته باشند
نهم نان را بکارد یا غیر آن بریدن یا در زیر کاسه نهادن **دهم** پاک کردن استخوان
از گوشت چه در حدیث آمده که جنیان را در آن نصیبی هست پس اگر تمام گوشت او را
بخورند ایشان در آن حصه نمیبرند **یازدهم** هر روز گوشت خوردن و در

در بیان چهار امر حرام که تعلق بطعام خوردن دارد

هرگاه معلوم نباشد رضای صاحب خانه
طباطبائی مدظله العالی

در بیان بیست و پنج امر مکروه متعلق بنان

بلکه نشستن بر آن مائده حرام است
هر چند چیز نخورد طباطبائی
مدظله العالی

با علم بعدم رضای
صاحبخانه حرام است
السید محمد کاظم الطباطبائی
دام ظله العالی

خوردن روزی دو مرتبه کراهت بیشتر است **دوازدهم** زیاده از چهل روز ترک
خوردن گوشت کردن **سیزدهم** گوشت نیم پخته خوردن **چهاردهم** در پیری
گرسنه خوابیدن **پانزدهم** فراخ دستی کردن در معاش هرگاه مفلس باشد **شانزدهم**
مهمان را خدمت فرمودن **هفدهم** ترک کردن چیزی خوردن در وقت شام چه
در حدیث آمده که آن موجب خرابی بدن میشود و نیز در حدیث آمده که هر کس که شب
شنبه و شب یکشنبه شام چیزی نخورد قوت از او میرود و تا چهل شبانروز باز نمیاید
هیجدهم بدو انگشت طعام خوردن با اختیار **نوزدهم** در ظرفهای نقره کوب
طعام خوردن **بیستم** خلال کردن بخصوص درخت خرما و نی و ریحان چه خلال کردن
به نی و ریحان سبب مرض جذام میشود و همچنین خلال کردن بچوب شاهسپرم و آهن
مکروه است **بیست و یکم** ماهی خوردن چه در حدیث آمده که خوردن آن گوشت
بدن را میگدازد **بیست و دوم** پنیر بی مغز گردو و گردو بی پنیر خوردن **بیست و سیم**
گوشت گاو خوردن **بیست و چهارم** گوشت کنده خوردن چه آن باعث
خرابی بدن میشود **بیست و پنجم** از چیزی که موش از آن خورده باشد خوردن

مطلب دویم

در بیان منافع طعامها و میوه‌ها بطریقی که از حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم
اجمعین منقولست نان شعیر یعنی نان جو خوردن از شعار پیغمبر است و قوت ایشان
و در حدیث وارد شده که در هیچ شکمی قرار نگیرد الا آنکه مرضی که در آن باشد بیرون کند
و قوت پیغمبر است نان برنج در حدیث آمده که جهت مبطون نافعتر از دواها است و
دباغت معده میکند گوشت در حدیث آمده که خوردن گوشت گوشت زیاد در بدن
میرویاند و سید طعامها است در دنیا و آخرت و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
گوشت بسیار دوست میداشتند گوشت قلیه بدترین گوشتها است چه مثل بول تر دیگر است گوشت

در بیان خواص و منافع طعامها و میوه‌ها

کباب ساقها یا برای قوّت هضم کند و تب را میبراند گوشت مرغ از حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام منقولست که گوشت مرغ بچه بهترین گوشتها است قطاة از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام منقولست که گوشت قطاة مبارکست و صاحب یرقان را کباب آن نافع است حباری
از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که گوشت حباری بواسیر و درد پشت
را نافعست و قوت باه میدهد گوشت میش و گاو از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که گوشت میش شنوائی و بینائی را زیاده میکند و گوشت گاو با چغندر
خوردن برص را برطرف میسازد هریسه در حدیث آمده که نفع بسیار دارد و سبب
قوت باه میشود تخم مرغ در حدیث آمده که سبب بسیاری فرزند میشود عسل شفای بیماری
است که سبب آن بلغم باشد عدس بریان کرده تشنگی را مینشاند و قوت معده میدهد
و شفای هفتاد مرض است و عدس دل را نازک میکند و اشک چشم را زیاده میگرداند
آرد گندم بریان کرده طعام پیغمبرانست و خوردن آن گوشت میرویاند و استخوان را استحکام
مینماید و قوت باه میدهد پنیر با مغز گردو در حدیث آمده که هر دو با هم شفا است
و هر یک تنها مرض است شکر نافع است از همه چیزها و ضرری ندارد سرکه و زیت طعام
انبیا است و منافع آن بسیار است ذهن را روشن میگرداند و عقل را زیاده میکند و
صفرا را کم میسازد و دل را زنده میدارد و کرمهائی که در شکم آدمی باشد میکشد
و شهوت زنان را برطرف میسازد و زیتون بادها را میشکند روغن دوا است خصوصا
[illegible] شیر گوسفند سیاه نافعتر است از گوسفند سرخ و شیر گاو سرخ بهتر است
از گاو سیاه شیر و عسل جهت پشت نافع است برنج بهترین چیزها است برای قطع بواسیر
[illegible] جهت درد پشت نافع است و هفتاد پیغمبر از او دعا کرده باقلی مغز ساق را
[illegible] میسازد و ابر اندر دماغ زیاده میگرداند و اگر با پوست بخورند دباغت معده میکند لوبیا
بادها را از شکم میراند [illegible] را زایل میگرداند کدو باعث زیادتی دماغ میشود

مویز سرخ هر صباح ناشتا بیست و یک عدد خوردن آن دفع مرضها میکند انجیر شبیه ترین
میوه‌ها است بمیوه‌های بهشت بعضی از مرضها را نافعست قطع بواسیر و نقرس میکند انار
سید میوه‌ها است و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله او را بهترین میوه‌ها گفته
سیر را گرسنه میسازد و گرسنه را سیر میکند و در هر اناری دانه از بهشت است و لهذا
بعضی از حضرات ائمه معصومین علیهم السلام انار را تنها میخوردند و دانه انار را با پیه او
خوردن دباغت معده میکند و وسوسه شیطان از دل میبرد و اگر کسی در روز جمعه
پیش از آنکه چیزی بخورد یک انار بخورد چهل روز دل او را نورانی میکند و اگر دو انار
بخورد هشتاد روز و اگر سه انار بخورد صد و بیست روز و از وسوسه شیطان خلاصی
یابد و دود کردن چوب انار جانوران را میگریزاند سیب نافعست جهت زهر و سحر و
دیوانگی و زیادتی بلغم و خوردن آن خون از بینی آمدن را برطرف میسازد به رنگ را
نیکو میگرداند و اگر زن در آبستنی بخورد فرزند او را نیکو رو میسازد و غم را میبرد کسی
که آنرا بخورد کلام او تمام حکمت میشود و شجاعت میآورد امرود دل را جلا میدهد و
معده را دباغت میکند خصوصا در وقتی که طعام خورده باشد آلو اطفای حرارت
میکند و صفرا را ساکن میسازد و خشک آن جوشش خون را فرو مینشاند و مرضها را
میبرد ترنج بعد از طعام خوردن نافع است حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله ترنج سبز را دوست میداشت
سنجد دباغت معده میکند و بواسیر را زایل میسازد و ساقین را قوی میکند و تقطیر بول
را نافع است کاسنی امان است از قولنج هر صبح هفت ورق آن و بر هر ورقی از آن قطره از آب
بهشت است و باه را زیاده میکند و فرزند را نیک میسازد و در آن شفای هزار مرض است
باذروج یعنی ریحان کوهی سده را میگشاید و اشتهای طعام میآورد و سل را میبرد و هضم
طعام میکند و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام او را دوست میداشته‌اند گندنا جهت
بواسیر نافعست و اگر سه روز بخورند بوی دهن را خوش میگرداند و بادها را دفع میکند

وقطع بواسیر مینماید و امانست از جذام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از با نمک مجوزه
اند کرفس طعام الیاس و یوشع و یسع پیغمبر است و خوردن آن باعث زیادتی حافظه
میگردد و دل را پاک میکند و جنون و جذام و برص را بر طرف میسازد خرفه حضرت
فاطمه علیها السلام آن را دوست میداشته اند که او خون را صاف میکند سداب عقل
را میافزاید سلق یعنی برگ چغندر را از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام
منقولست که آن دفع جذام میکند و شفای مرضها است و استخوان را سخت میگرداند
کماه آب آن شفای درد چشم است تربه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول
است که در آن سه خصلت است ورم و بادها را میشکند و مغز و بول را میافزاید
واصل او بلغم را بر طرف میسازد کرز امانست از قولنج و بواسیر و باه را قوت میگرداند
شلغم جذام را میبرد بادنجان مرض را میبرد و طبیعت را باصلاح میآورد و درد پا را قوت
باه میدهد و بلغم را میبرد و پشت را سخت میگرداند و تب را زایل میکند و مرض
وباء را بر طرف میسازد سعتر خوردن آن پیش از طعام رطوبتها را دفع میکند

مطلب سیم

در آداب آب نوشیدن بدانکه بیست و سه امر باب نوشیدن تعلق دارد یک امر واجب
و سیزده امر سنت و یک امر حرام و هشت امر مکروه اما یک امر واجب کردانیدن دهن
از موضع طلا و نقره اگر ظرف نقره کوب یا طلا کوب باشد چنانچه مذکور شد و اما
سیزده امر سنت اول آنکه در وقت آب خوردن ابتدا بخواند الحمد لله منزل الماء
من السماء و مصرف الامر کیف یشاء بسم الله خیر الاسماء دویم آنکه بعد از آب خوردن
ابتدا بخواند الحمد لله الذی سقانی فارونی و اعطانی فارضانی وعافانی و کفانی اللهم اجعلنی ممن
تسقیه فی المعاد من حوض محمد صلی الله علیه و آله و تسعده بمرافقته برحمتک یا ارحم الراحمین
سیم آنکه آب را بمکد چهارم آنکه هر دو دست بنوشد پنجم آنکه بسه نفس بنوشد

در بیان آداب آب نوشیدن

در بیان یک امر واجب و سیزده امر سنت متعلق بآن

ماء عذبا ولم یجعله ملحا اجاجا بذنوبی الحمد لله الذی سقانی ...

اگر آب دهنده غلام باشد ششم آنکه با نفس بنوشد اگر آب دهنده آزاد باشد
هفتم آنکه آب بسیار ننوشد چه بسیار نوشیدن آب ماده جمیع مرضها است هشتم
آنکه از نزدیک دسته کوزه و از موضع شکسته آب ننوشد نهم آنکه در وقت آب نوشیدن
حضرت امام حسین علیه السلام را یاد نماید و صلوات فرستد و قاتلان او را لعن کند که اگر
آنحضرت را یاد نماید و بر قاتلان و لعن فرستد صد هزار حسنه در دیوان اعمال او ثبت
میشود و صد هزار گناه از دیوان اعمال او محو میشود و صد هزار درجه بلند او را روزی
میگردد دهم آنکه از زمزم و آب خانه کعبه فرود آید نوشیدن چه سبب شفا مرضها
در آنست یازدهم آب فرات نوشیدن چه در آن شفا مرضها است دوازدهم
آب باران نوشیدن چه سبب شفا امراض است سیزدهم تنها بردن آب بزم
شهرها و اما یک امر حرام آن در ظرف طلا و نقره آب نوشیدنست و اما هشت
امر مکروه اول آب نیل مصر نوشیدن چه آن دل را میمیراند دویم آنکه بیک نفس
آب نوشیدن اگر آب دهنده غلام باشد سیم آنکه بسه نفس آب نوشیدن اگر آب دهنده
آزاد باشد چهارم بسیار سرکشیدن آب چه آن باعث مرض کبد میشود و آن مرضی است
در جگر پنجم ایستاده آب نوشیدن در شب ششم آنکه از نزدیک دسته کوزه و از موضع
شکسته آب نوشیدن هفتم بسیار آب نوشیدن هشتم بگرانی خوردن

مطلب چهارم

در آداب رخت پوشیدن و عمامه پیچیدن و انگشتر بدست کردن و کفش و موزه و نعلین بپا کردن و آن
دو فصل است

فصل اول

در اقسام رخت پوشیدن بدانکه رخت پوشیدن
بحسب احکام پنج قسمست قسم اول رخت پوشیدن واجب چون رخت خوب پوشیدن
زن هر گاه شوهر او خواهد و رخت پوشیدن قبل هر گاه باعث خوف و ترس عدو شود
قسم دویم رخت پوشیدن سنت چون رخت خوب پوشیدن زن جهت شوهر خود

در بیان هشت امر مکروه متعلق بآب

اما در روز پیش مستحب است ایستاده نوشیدن طبا لطبائع

در آداب رخت پوشیدن و عمامه پیچیدن و بعض دیگر

در بیان اقسام رخت پوشیدن

اول دفعه و رخت خوب پوشیدن مرد برای زن خود و رخت خوب پوشیدن واجب است
تعظیم شرع و رخت خوب پوشیدن علماء جهت تعظیم علم **قسم سیم** رخت پوشیدن
حرام چون حریر پوشیدن مردان را در غیر جنگ و ضرورت چنانکه مذکور خواهد شد
قسم چهارم رخت پوشیدن مکروه چون پوشیدن رخت خوب زن را در وقت مردن
شوهر چنانچه در بحث طلاق مذکور شده هرگاه اراده زینت نکند **قسم پنجم**
رخت پوشیدن مباح و آن رخت خوب پوشیدنست سوای آنچه مذکور شد چه رخت خوب
پوشیدن مباحست

فصل دویم

در آنچه برخت پوشیدن خوب متعلق است بدانکه چهل و شش امر برخت پوشیدن متعلق است یک امر واجب و شش امر حرام و
بیست و شش امر سنت و ده امر مکروه **اما** یک امر واجب انکه جامه پاک باشد در حالیکه
نماز میکند چه در جامه نجس نماز صحیح نیست **و اما** شش امر حرام **اول** پوشیدن
مردان حریر محض در غیر جنگ و ضرورت **دویم** پوشیدن زنان حریر محض در حالت احرام
و در وقت نماز کردن خلاف است **سیم** پوشیدن پوست مرده **چهارم** پوشیدن رخت
که غصب کرده باشند **پنجم** رخت خوب پوشیدن زنا جنبیه بقصد انکه با و زنا کنند
ششم انگشتری طلا در انگشت **و اما** بیست و شش امر سنت **اول** رختی که
میپوشند قیمتی باشد بجهت تجمل و زینت **دویم** انکه سفید باشد و از پنبه باشد چه در
حدیث امده که جامه پنبه پوشیدن لباس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله و ائمه
معصومین علیهم السلم بوده **سیم** انکه کوتاه باشد **چهارم** انکه استین انجامه
از انگشتان دراز تر نباشد **پنجم** انکه جامه خانه غیر جامه بیرون رفتن باشد **ششم**
انکه در حالت پوشیدن جامه کوزه نو را پر اب سازند و سوره انا انزلناه سی و دو بار بران
بخوانند و به مند و قدری از ان بران جامه پاشند چه از حضرت امام جعفر صادق علیه
السلم منقولست که سبب فراخی نعمت میشود مادامی که از انجامه اثری باقی باشد **هفتم**

اظهر در وقت نماز حلال بودن است طاب طاب ثراه مد ظله

از برای مردان و هم چنین غیر انگشتر هم صد و لبس طلا کند طاب طاب ثراه مد ظله

در حالت پوشیدن جامه نو این دعا را بخواند که محمد بن مسلم بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلم
روایت کرده که گفت پرسیدم از انحضرت که کسیکه جامه نو بپوشد چه کار کند انحضرت فرمودند
این دعا بخواند که اللهم اجعله ثوب یمن و تقی و برکة اللهم ارزقنی فیه حسن عبادتک
و عملا بطاعتک و اداء شکر نعمتک الحمد لله الذی کسانی ما اواری به عورتی و اتجمل
به فی الناس **هشتم** انکه در وقت عمامه پیچیدن این دعا بخواند اللهم سومنی بسیماء
الایمان و توجنی بتاج الکرامة و قلدنی حبل الاسلام و لا تخلع ربقة الایمان من عنقی
نهم انکه استاده ببندد چه در حدیث از نشسته پیچیدن عمامه نهی وارد شده **دهم**
انکه همیشه تحت الحنک ببندد **یازدهم** انکه در وقت زیر جامه پوشیدن این دعا بخواند
اللهم استر عورتی و امن روعتی و اعفف فرجی و لا تجعل للشیطان فی ذلک نصیبا
و لا له الی ذلک وصولا فیصنع لی المکائد و یهیجنی لارتکاب محارمک **دوازدهم**
انکه زیر جامه را رو بقبله نپوشد **سیزدهم** انکه موزه و کفش و نعلین را نشسته
بپوشد **چهاردهم** انکه در وقت پوشیدن نعلین و موزه پای راست را پیش از
پای چپ در ان کند و در کندن اول از پای چپ بکند **پانزدهم** انکه در وقت نعلین
و موزه پوشیدن این دعا بخواند بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد و ال محمد و وطئ
قدمی فی الدنیا و الاخرة و ثبتهما علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام **شانزدهم**
انکه در وقت کندن نعلین و موزه این دعا بخواند بسم الله و الحمد لله الذی رزقنی ما اوقی
به قدمی من الاذی اللهم ثبتهما علی صراطک و لا تزلهما عن صراطک السوی
هفدهم انکه نعلین و موزه زرد بپوشد چه در حدیث امده از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلم که فرمودند کسیکه نعلین زرد بپوشد همیشه خوشحال خواهد بود
تا کهنه شود **هیجدهم** نعلین سفید پوشیدن چه از حضرت امام جعفر صادق علیه
السلم منقولست که نعلین سفید اگر کسی بپوشد کهنه نشود تا مالی بدست بوشند

ان ابد و نعلین زرد لباس پیغمبرانست نوزدهم پوشیدن موزه بیستم پوشیدن
پیراهن کتان چه در حدیث آمده که پوشنده را فربه میکند بیست و یکم انکشتری بدست
کردن بیست و دوم انکشتری بدست راست کردن بیست و سیم انکشتری عقیق
بدست کردن چه در حدیث آمده که ان امانست از هر بلائی بیست و چهارم انکشتری
که نکین ان از یاقوت باشد در دست کردن چه در حدیث آمده که مفلسی را میبرد بیست و
پنجم انکشتری که نکین ان فیروزه باشد در دست کردن چه در حدیث آمده که کسی که در دست
او انکشتری باشد که نکین ان فیروزه باشد هرکز محتاج نمیشود بیست و ششم انکشتری
که نکین ان جزع یمانی یا بلور باشد در دست کردن چه خاصیت بسیار دارد و اما
امور مکروهه اول پوشیدن موزه سرخ در حضر اما در سفر مکروه نیست دوم
پوشیدن نعلین سیاه چه در حدیث آمده که بچشم ضرر میرساند و غم میاورد اما کفش
سیاه پوشیدن مکروه نیست سیم پوشیدن جامه مصور بتخصیص در نماز چهارم
جامه سیاه پوشیدن چه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که حق تعالی وحی
فرستاد به پیغمبری از پیغمبران که بمؤمنان بگوی که لباس دشمنان مرا نپوشند یعنی جامه
سیاه پنجم جامه پوشیدن که بسبب ان انکشت نما باشد چه در حدیث آمده که کسی که
جامه پوشد که بسبب ان جامه مشهور شود خدا تعالی او را جامه از آتش دوزخ بپوشاند
ششم جامه سرخ پوشیدن مکر در عروسی هفتم پوشیدن جامه که زرد باشد
یا بزعفران رنک کرده باشند مکر در عروسی چه در حدیث آمده که حضرت امام محمد باقر
علیه السلام فرمود که رنک کردن جامه بزعفران خاصه بنی امیه است و در حدیث آمده که
انحضرت وقتی قبای زرد پوشیده اند و از ان عذر کفته که من چون عروسی کرده ام جهت
ان قبای زرد پوشیده ام هشتم آنکه یک کفش یا یک نعل پوشیده براه روند مکر
آنکه یکی را بدوختن داده باشند چه در حدیث آمده که هر که در یک نعل راه رود اکر شیطان ضرر باو رساند

کسی را ملامت نکند مکر نفس خود را نهم انکشتری از آهن بدست کردن دهم عمامه را نشسته پیچیدن

باب شانزدهم از کتاب جامع عباسی

در قضا پرسیدن و دران چند مطلب است **مطلب اول** در اقسام ان
و صفات قاضی و دران سه فصل است **فصل اول** در اقسام قضا پرسیدن و آن
بر دو قسم است **قسم اول** قضا پرسیدن عام یعنی حکم کردن در همه مسائل و آن
وظیفه امام است یا نایب او و بر امام واجبست که در هر قطری از اقطار و در هر مصری از
امصار قاضی نصب کند و هر قاضی جامع الشرائطی که امام جهت قضا پرسیدن تعیین
کند بر او واجب عینی است و بعضی از مجتهدین با تعیین نیز واجب عینی نمیدانند هرکاه
جمعی دیکر باشند که بان قیام توانند نمود و اکر امام تعیین نکند واجب کفائیست مکر انکه منحصر بیکشخص
باشد چه در اینصورت بعد تعیین امام نیز بر انکس واجب عینی است و اکر امام عالم بحال ان کس
نباشد بر او واجبست که حال خود را بعرض امام رساند تا امام عالم بحال او شود
و در حال غیبت امام فقیه جامع الشرائط را لازمست حکم کردن و واجبست بر مردمان
رفع قضایای خود باو نمودن چنانچه بر قاضی منصوب از جانب امام لازم بود و بعضی از
مجتهدین کفته اند که در حالت غیبت امام و نبودن فقیه جامع الشرائط قضا فقیه عادل
امامی و اکرچه مجتهد نباشد کافیست و حکم او حکم فقیه جامع الشرائط است و هرکاه
جماعتی که اهلیت قضا در ایشان باشد بسیار باشند آیا قضا پرسیدن ایشان سنت
است یا نه مجتهدین را درین خلافست اقرب آنست که اکر کسی که بر خود اعتماد داشته
باشد که بان قیام تواند نمود سنتست که متکفل ان شود و بعضی از مجتهدین بر آنند
که اکر مفلس باشد سنتست که قضا پرسد و از بیت المال روزی کیرد و اکر بفضل مشهور
نباشد سنتست که مرتکب قضا نشود تا مشهور بفضل کردد و اکر مشهور بفضل باشد

باب شانزدهم در بیان قضا پرسیدن

تا انکه محتاج نباشد مکروهست قضا پرسیدن و جایز است از جانب حاکم ظالم قاضی
شدن هرگاه داند که حکم شرع بطریق حق جاری میتواند ساخت و حکمی که قاضی منصوب
از جانب حاکم ظالم کند صحیح نیست و اگرچه آن ظالم صاحب شوکت باشد اما از راه
جهت ضرورت بان قاضی جایز است و اگر آن قاضی حکمی کند بواسطهٔ شخصی بگرفتن
مال خود آن شخص را جایز است و اگر آن گرفتن آن و جایز است متعدد بودن قاضی در یک
شهر و در این صورت مردمان در رجوع کردن قضا خود هر کدام که خواهند مخیرند
هرگاه در جامعیت شرایط مساوی باشند و اگر مساوی نباشند رجوع باعلم باید کرد و اگر
در علم مساوی باشند باورع و اگر یکی اعلم باشد و یکی اورع اعلم مقدمست بر اورع
و اگر در این صورت میانهٔ مدعی و مدعی علیه نزاع واقع شود و هر یک از ایشان بقاضی
راضی شوند قاضی که مدعی خواهد مقدمست بر قاضی مدعی علیه و جایز است
که امام در هر محلهٔ قاضی نصب کند تا انکه هر قاضی را بنوعی از قضا مخصوص کرداند
مثل انکه یکی را جهت قضا پرسیدن میانهٔ مردان تعیین نماید و دیگری را جهت
زنان و آیا جایز است که شرط کند که هر دو مثلا در حکم واحد متفق شوند میانهٔ
مجتهدین در این خلافست و کسی که جاهل باحکام شرعیه باشد و شرایط قضا در
او متحقق نباشد قضا پرسیدن بر او حرامست چه در حدیث از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلم منقولست که قاضی بر چهار قسم است سه ازیشان در دوزخند و یکی در بهشت
اول انکه دانسته حکم بباطل کند **دویم** انکه حکم بباطل کند و نداند که باطل است
سیم انکه حکم بحق کند و نداند که حق است این هر سه بدوزخ میروند اما **چهارم**
انکه حکم بحق کند و داند که حق است این قاضی ببهشت میرود **قسم دویم**
قضا پرسیدن خاص و آن در صورتی است که مدعی و مدعی علیه بشخصی راضی شوند که
میانهٔ ایشان حکم کند و حکم این شخص بر ایشان جاری است و اگرچه اما باکسی از جانب او جهت قضا پرسیدن

و در صورت نزاع که هر دو مدعی باشند قرعه است طباطبائی مد ظله العالی

اظهر جواز است طباطبائی مد ظله العالی

قسم دویم قضا پرسیدن خاص است

اقسام قضا و در بیان صفات قاضی

عام موجود باشد و شرطست در این قاضی انچه در قاضی منصوب از جانب امام شرطست
از صفاتی که مذکور خواهد شد و آیا رضای مدعی و مدعی علیه بعد از حکم این
قاضی شرطست مجتهدین را در آن خلافست و اگر یکی از ایشان پیش از حکم یا بعد از آن
حکم رجوع کند حکم آن قاضی بر او نافذ نیست و حکم این قاضی از مدعی و مدعی
علیه تعدی نمیکند پس اگر حکم بدیت کند در خطای عاقله دیت نمیدهد **فصل**
دویم در صفات قاضی بدانکه بیست و هفت صفت میباید که در قاضی
باشد دوازده صفت واجب و پانزده صفت سنت **اما** دوازده صفت واجب
اول انکه بالغ باشد چه قضای طفل صحیح نیست **دویم** انکه عاقل باشد چه
قضای دیوانه صحیح نیست **سیم** انکه مرد باشد چه قضای زن صحیح نیست و بعضی از
مجتهدین گفته اند که قضای زن در مواضعی که گواهی او مسموع باشد صحیح است
چهارم انکه مومن باشد چه قضای غیر مومن صحیح نیست **پنجم** انکه عادل باشد
یعنی گناه کبیره نکند و گناه صغیره از او بسیار سر نزند چه قضای فاسق صحیح نیست **ششم**
انکه حلال زاده باشد چه قضای ولد الزنا صحیح نیست **هفتم** انکه قدرت بر چیز
نوشتن داشته باشد بمذهب بعضی از مجتهدین **هشتم** انکه آزاد باشد بر قول
بعضی از مجتهدین **نهم** انکه کور نباشد بمذهب بعضی از مجتهدین اما اگر کر باشد
صحیح است **دهم** انکه فراموشی او زیاده از یاد بود او نباشد چه اگر فراموشی او
غالب باشد قضای او صحیح نیست **یازدهم** انکه کسی نباشد که گواهی او بر مدعی
علیه مسموع نباشد پس اگر چنین نباشد چون قضای فرزند بر پدر و بنده بر آقای او و دشمن
بر عدو صحیح نیست **دوازدهم** انکه در احکام شرعیه و اصول اجتهاد کرده باشد
و اجتهاد بدانستن هفت علم حاصل میشود **اول** علم کلام بدلیل تفصیلی چه دلیل
اجمالی کافی نیست و آن علمی است که بحث کرده میشود در آن از شناختن خدا تعالی و صفات ثبوتیه و

در بیان صفات قاضی و آن بیست و هفت صفت است

اظهر عدم اشتراط است و همچنین در آزادی و کور نبودن طباطبائی مد ظله

معلوم نیست طباطبائی مد ظله العالی

در بیان اینکه اجتهاد بهفت علم حاصل میشود

سلبیه و عدل و حکمت او و نبوت پیغمبر و امامت امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام
و معاد و اما معرفت انچه در کتب حکمت مذکور میشود از جواهر و اعراض و دفع شبهاتی
که کرده اند و کنند واجب کفائیست **دویم** علم اصول فقه و ان علمی است که بحث
میشود در ان از دلایل احکام شرعیه از امر و نهی و عموم و خصوص و اطلاق و تقیید و اجمال
و بیان و غیر اینها **سیم** علم نحو و صرف و ان علمی است که بحث میشود در ان از احوال
اخر کلمه و کلام از حیثیت اعراب و بنا اما استیفاء مسایل نحو لازم نیست **چهارم**
علم صرف و ان علمی است که بحث میشود در ان از احوال بنای کلمه **پنجم** علم بلغت
عرب بمقداری که قران و احادیث حضرت رسالت پناه و ائمه معصومین علیهم السلام را تواند
فهمیدن **ششم** علم منطق و ان علمیست که فهم را از خطا در فکر نگاه میدارد و دانستن
علم منطق دانستن شرایط حد و برهان و معرفت اشکال اقترانیه و استثنائیه کافیست
هفتم دانستن چهار اصل اول آیات قرآنیه دویم احادیث نبویه صلی الله علیه
و آله و ائمه علیهم السلام که از انها احکام شرعیه مستنبط میشود و در دانستن انها دانستن
بیست و پنج امر لازمست و از دانستن ناسخ و منسوخ انهاست و عموم و خصوص و امر
و نهی و اطلاق و تقیید و محکم و متشابه و اجمال و بیان و ظاهر و مأول و قصد الفاظ
و کیفیت دلالت و مقاصد الفاظ و متواتر و آحاد و مسند و مرسل و مقطوع و حال
رواة و تعارض ادله و قوت استخراج آیات قرآنیه که احکام شرعیه از ان مستنبط میشود
قریب پانصد ایه است و حفظ انها شرط نیست بلکه فهمیدن معانی و استحضار انها هر گاه محتاج باشد
شود کافیست و در احادیث اعتماد بر اصل مصحح از چهار اصل مشهور که ان کافی و من لا یحضره
الفقیه و تهذیب و استبصار است که بسند متصل از عدول تا امام روایت کرده اند کافیست
سیم احاطه بمسائل اجماعیه تا انکه اجتهاد بخلاف ان نکند اما معرفت مسائل اجماعی که
خلافی واجب نیست **چهارم** دلیل عقلی از استصحاب و برائت اصلیه در جائی که محتاج

اعتماد بر ایات
اصل این نیست بلکه فحص
از معارض لازم است و
شاید در اصول بکر و چون
باشد طبا طبائی مد ظله العالی

احاطه فعلی
لازم نیست قدر تیسر اطلاع
کافی است بلی در اجتهاد
فعلی فحص فعلی لازم است
طبا طبائی مد
ظله

بدلیل عقلی میشود و انجا ایات قرانیه و احادیث نباشد و دانستن قیاس پیش امامیه
حجت نیست اما نو دستیابان حجت است و مراد بدانستن این علوم انستکه او را قوت
ان باشد که رد فرع باصل تواند کرد و استنباط فرع از اصل تواند نمود چه تحصیل این
علوم چنانچه در این زمان متعارفست سهل است اما بهم رسانیدن ان قوت بغایت مشکل
است تا انکه توفیق الهی شامل حال کدام سعادتمند گردد ع اینکار دولت است کنون تا کرا رسد
و اما پانزده صفت سنت **اول** انکه قاضی زاهد و متورع و امین باشد **دویم**
انکه اعمال صالحه بسیار کند **سیم** انکه از هوای نفس شدید العفة باشد **چهارم** انکه
بتقوی حریص باشد **پنجم** انکه بی عنف و تعدی صاحب قوت باشد و بی ضعف و
سستی ملایم باشد تا انکه قوی در او طمع نکند و ضعیف از عدل او مایوس نشود
ششم انکه حلیم باشد **هفتم** انکه فهیم باشد برای امور **هشتم** انکه ضابط باشد
نهم انکه چیزها را زود بشنود **دهم** انکه قوت در بصر و بصیرت او باشد **یازدهم**
انکه دانا باشد بزبان اهل انشهری که در انجا قاضی است **دوازدهم** انکه از طمع منزه
باشد **سیزدهم** انکه صادق القول باشد **چهاردهم** انکه صاحب رای باشد
پانزدهم انکه جبار نباشد **فصل** قاضی بودن شخص بسبب تعیین امام
بسه طریق ثابت میشود **اول** شنیدن از امام که شخصی بصیغه ماضی گوید ولیتک
الحکم یعنی والی کردانیدم ترا در حکم کردن یا استنبتک فی الحکم یعنی نایب کردانیدم
ترا در حکم کردن یا بصیغه امر گوید چون احکم بین الناس یعنی حکم کن تو میان مردم
دویم گواهی دادن دو عادل بر قول امام در تعیین او **سیم** گواهی دادن جماعتی
که از گواهی ایشان ظن حاصل شود و شیاع برسد و قول قاضی در تعیین از جانب امام
بی این سه طریق کافی نیست اگر چه قرینه بران دلالت کند و آیا کافیست [illegible] اما در قبول کردن قول او میان
مجتهدین در این خلافست **فصل** عزل قاضی از منصب قضا بچند چیز میشود **اول** دیوانه شدن

در بیان صفات قاضی [illegible]

در بیان شخص قاضی
بچه ثابت میشود

بلکه علم
طبا طبائی مد ظله

در بیان عزل قاضی
از منصب بچه میشود

قاضی یا فاسق شدن یا بیهوش شدن او یا غالب شدن نسیان بر او و در این صورتها بعد
از عزل او باین سببها اگر اینها زایل شود قضا عود نمیکند **دویم** مردن امامی که آن
قاضی را نصب کرده **سیم** ساقط شدن ولایت کسی که او را تعیین کرده چون فاسق
شدن یا بیهوش گشتن او **و چهارم** عزل کردن امام او را بجهت مصلحتی و یا امام
او را بی مصلحت عزل میتواند کرد یا نه مجتهدین را در آن خلافست اقرب آنست که میتوا
ند و در عزل علم قاضی بعزل او شرطست پس اگر پیش از علم بعزل حکمی کرده باشد صحیح است
و اگر قاضی بعد از عزل دعوی نماید که در فلان معامله حکم کرده بودم قول او را قبول
نمیکنند مگر بگواه که دو ادا نمایند و اگر پیش از عزل دعوی کند قولش مقبولست **فصل**
سیم در آنچه تعلق بقضا پرسیدن دارد بدانکه شصت و هفت امر تعلق بقضا
پرسیدن دارد شانزده امر واجب و شش امر سنت و چهار امر حرام و یازده امر
مکروه **اما** شانزده امر واجب **اول** حاضر ساختن مدعی علیه بجهت مدعی و اگر
چه تحریر دعوی نکرده باشد بخلاف غایب که او را تکلیف حضور نکنند مگر با تحریر دعوی
و تکلیف حضور وقتی لازم است که از ولایت او باشد و اگر در ولایت دیگر باشد بعد از
ثبوت حکم میکنند و گواه میگیرد و اگر مدعی علیه زنی باشد که از خانه بیرون نمیآمده
باشد قاضی کسی پیش او تعیین کرده بفرستد که وکیل او باشد اگر او وکیل تعیین نکرده
باشد و اگر حکم قسم خوردن باشد امین خود را با دو گواه بفرستد که او را قسم دهند
و اگر خصم از حاضر شدن پیش قاضی امتناع نماید قاضی حکم باحضار او میکند و اگر خواهد
که او را تعزیر کند جایز است و قاضی معزول نیز اگر مدعی علیه باشد لازم است رفتن و
اما اولی آنست که تحریر دعوی کند آنگاه مدعی علیه را طلبد **دویم** برابر داشتن
مدعی و مدعی علیه خواه هر دو مسلمان باشند و خواه هر دو کافر در نظر کردن و
گوش بسخنان ایشان انداختن و جواب سلام ایشان گفتن و در جا دادن و تعظیم کردن و عدل نمودن و

در صورتی که منصوب از جانب امام او را تعیین کرده باشد طباطبائی مد ظله العالی

در بیان اینکه شصت و هفت امر تعلق بقضا پرسیدن دارد

در اینکه شانزده امر از آنها واجب است

و هذا هینست که بعد از تحریر باشد مگر معلوم باشد که دعوای او مسموع است طباطبائی مد ظله العالی

و لکن غایب بر حجت خود باقی است طباطبائی مد ظله

حکم کردن و بعضی از مجتهدین این را سنت میدانند اما اگر یکی از ایشان مسلمان باشد
و دیگری از اهل کتاب جایز است جایز است که مسلمان را در مجلس بر اهل کتاب مقدم
دارد چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در مجلس شریح پهلوی او نشست و جایز است
که کافر ایستاده باشد و مسلمان بنشیند اما تسویه در میل قلبی در هیچ کدام واجب نیست
سیم مقدم داشتن کسی که پیشتر بدعوی آمده باشد مگر آنکه متاخر ضرورتی داشته
باشد چون مستعجل و کسی که بسفر رود یا زن باشد چه در این صورت واجب است که اینها
را مقدم دارد و اگر در آمدن مساوی باشند قرعه بنام ایشان بزنند پس بنام هر کسی که
بیرون آید او را در یک دعوی مقدم دارد **چهارم** شنیدن سخن کسی که پیشتر سخن کند
از خصمین و اگر هر دو ابتدا بسخن کنند از کسی بشنود که در دست راست خصم بوده باشد
و شیخ طوسی در این مسئله نقل اجماع کرده و بعضی گفته اند که قرعه بزنند خلافست
و اگر ایشان گفته اند که میباید هر دو قسم بخورند که کدام مدعی است و کدام مدعی علیه
و بعضی گفته اند که صرف دعوی ایشان کنند تا صلح نمایند و بعضی گفته اند که حاکم در این
صورت در مقدم داشتن مخیر است **پنجم** زجر کردن کسی که از طریق شرع در مجلس
او تعدی کند باین طریق که اول با آهستگی و نرمی دفع او نماید پس اگر باین متنبه نگردد
درشتی کند و اگر محتاج بزدن باشد بزند اما اگر حق از قاضی باشد سنتست که عفو
کند مادامی که بفساد نکشد **ششم** تلقین نکردن یکی از مدعی علیه و مدعی علیه را
بچیزی که ضرر دیگری در آن باشد و هدایت نکردن یکی از ایشان را بحجت او **هفتم**
رشوه نگرفتن پس اگر گرفته باشد واجبست که بصاحبش رد کند با وجود آن و بدل آن
با تلف آن **هشتم** آنکه قاضی در اثنای گواهی دادن گواه یا بعد از آن چیزی نگوید که
گواه از او وسیله گواهی خود سازد یا او را دلیر گرداند بر گواهی دادن هر گاه در گواهی دادن
متردد باشد و همچنین اگر مدعی علیه خواهد که بر حقی اقرار کند حاکم شرع او را چیزی نگوید که

مگر آنکه بدانند که حق با او است طباطبائی مد ظله العالی

باعث انکار کردن او کردد مکر در حدود نهم حکم کردن هرکاه مدعی التماس حکم کند
و موجب حکم پیش او ثابت شده باشد پس در این صورت بکوید که حکمت یا قضیت یا
انفذت و انچه بدینها ماند و بعضی از مجتهدین کفته اند که هرکاه حق مدعی را تسلیم
او کند یا او را بکرفتن از عین یا فروختن ان امر نماید کافی نیست و احتیاج بحکم کردن نیست
و کافی نیست که بکوید مدعا تو پیش من ثابت شده یا دعوی تو ثابت است چه در این صورت
نقض ان جایز است بخلاف امر کردن بکرفتن عین جهت انکه نقض ان جایز نیست
دهم حکم خود را برطرف کردن هرکاه خلاف ان بر او ظاهر شود یا بحدیث متواتر یا نقل اجماع
یا خبر واحد صحیح ظاهر کردد خواه او حاکم باشد و خواه غیر او و خواه تنفیذ حکم او کرده
باشد یا مثل ان و خواه نکرده باشد **یازدهم** نوشتن حکم و محضر و همچنین نوا
است نوشتن تمسک جهت اقرار کننده هرکاه خصم او التماس کند و انکس معروف باشد
یا کسی باشد که او را بشناسد و قیمت کاغذ تمسک از بیت المال باید داد و یا بعد از ان نکر
که التماس میکند بدهد **دوازدهم** جبر کردن محکوم علیه بر بیرون امدن از عهده
حق اکر انکار کند و اکر ادعای مفلسی نماید و اصل مالی نداشته باشد یا انکه اصل دعوی
مال نباشد او را سوکند بدهد و سر دهد و اکر اینچنین نباشد او را حبس کند تا انکه
مفلسی او بکواهی کسی که مطلع بر ظاهر و باطن او باشد ظاهر شود یا انکه خصم او تصدیق
افلاس او کند و اکر مال ظاهری داشته باشد امر کند بفروختن ان و اکر از فروختن
امتناع نماید او را بر فروختن جبر کند یا انکه بنفسه یا خود بفروشد **سیزدهم**
سؤال کردن از کواه هرکاه مدعی علیه منکر حق باشد پس اکر مدعی دعوی کواه کند
او را بحاضر کردن ایشان امر نماید و بعد از انکه کواه را حاضر کرداند اکر از ایشان
سؤال نکند مکر بالتماس مدعی یا انکه بکوید هرکس پیش او کواهی هست بکوید پس اکر
هر دو کواه متفق کویند و مطابق دعوی مدعی باشد و عدالت ایشان نزد حاکم ثابت شده باشد حکم

لا زمست انشا
حکم بهر نحو که باشد و انشا
کند حق یکفتن پیش من
ثابت شد یا دعوای تو
ثابت است طبا طبائی مد
ظله العالی

یعنی دعوی
مال باشد و اصل مالی
داشته باشد یعنی سابقا
مالی داشته و شک در
بقاء ان باشد طباطبائی
مد ظله العالی

کند التماس مدعی و بعضی از مجتهدین بر انند که بی اذن مدعی حکم میتواند کرد لکن واجبست که کواهان
بر خصم عرض کند تا انکه اکر خصم فسق ایشان را ظاهر کرداند پس اکر خصم جهت جرح کردن
مهلتی طلبد سه روز او را مهلت دهد و بعد از ان حکم کند و اکر حاکم حال کواهان را نداند
کواهان عادل از مدعی طلب کند و اکر مدعی کوید که کواه ندارم خاطر نشان مدعی کند
که او را قسمی بر مدعی علیه میرسد پس اکر مدعی طلب قسم نماید حاکم او را قسم دهد
چهاردهم سؤال کردن از حال کواهان از عدالت و فسق ایشان اکر عالم نباشد
و اکرچه مدعی علیه از ان ساکت باشد و موقوف نیست واجب بودن تزکیه کواهان
بر طعن در ایشان و با وجوب تفحص حال کواهان ساقط میشود باقرار کردن مدعی
علیه بعدالت ایشان مجتهدین را در این دو قولست **پانزدهم** انکه در حالتی که
مدعی علیه از قسم خوردن امتناع نماید حاکم یکمرتبه با و بکوید که اکر قسم نخوری مدعی
قسم میخورد و حق را یا میبرد و بهتر انست که سه مرتبه بکوید و همچنین واجبست بر حاکم قسم دادن مدعی
بر غایب و میت و غیر اینها **شانزدهم** انکه تا یکی از مدعی و مدعی علیه حاضر نباشد
حکم نکند چه اکر اینها نباشند و حکم کند حکم او صحیح نیست **و اما سنتها** و شش امر سنت
اول بسبب جامع رفتن در روز اول امدن بشهر و دو رکعت نماز تحیت مسجد کردن و
سؤال نمودن از خدا تعالی توفیق و عصمت و اعانت را و سلام کردن بر انکسی که اول
پیش او اید **دوم** نزول کردن در میان شهر **سیم** کرفتن صورت تمسکات
و محضرها و قبالها را از قاضی معزول **چهارم** سؤال کردن از احوال اهل شهر و شناختن
اهل ان که محتاج بشناختن باشد **پنجم** منادی کردن با امدن او و بر وقت در امدن
بشهر و خواندن چیزی که امام جهت او نوشته باشد **ششم** انکه ابتدا کند باحوال
انهائی که در حبس قاضی معزول باشند یعنی اکر محبوس اقرار کند بواسطه خصم او را
نکاه دارد تا انکه حق را بدهد و اکر منکر باشد سؤال از خصم کند پس اکر خصم اعتراف کند

اظهر عدم
سقوط است طباطبائی
مد ظله

یعنی بعد
از کواهی دادن کواهان
لکن این حکم در غایب محل
تامل است هرچند احوط
است طباطبائی مد ظله

بانکه او را بغیر حق حبس کرده اند رها کند و اگر محبوس گوید مرا خصمی هست اما نمی
شناسم او را انگاه دارد تا خصم او پیدا شود و اگر گوید خصم ندارم حال خصم او را اعلام
کردن تحقیق نماید پس اگر بعد از منادی کردن خصم او ظاهر نشود او را سر دهد و اگر گوید
که حبس من بغیر حق واقع شده مجتهدین را در این دو قولست اقرب انست که قولش مقبول
نیست چه متضمن قدح در قاضی اولست بلکه تفحص حال او باید کرد و او را قسم باید داد
ببریء الذمه بودن او و انگاه او را سر دهد و با کفیل گرفتن از او در اینصورة لازمست یا نه
در ان خلافست و اگر گوید که خصمی دارم اما مرا بظلم حبس کرده بود در این نیز میانه مجتهدین
خلافست اقرب انست که قول او مقبول نیست چنانچه در مسئله سابق گذشت هفتم
نگاه کردن در اموال اطفال و دیوانگان پس حکم کند میانه ایشان بانکه بر بیند که اطفال
اگر بالغ و عاقل شده اند مال ایشان را بایشان تسلیم کند و ولی ایشان اگر از ولایت معزول
شده باشد حکم باسقاط ولایت او کند و هم چنین نظر کند در حال اوصیا و اخراج حقوق
پس اگر ایشان خلاف وصیت کرده باشند یا فاسق شده باشند تصرف ایشان را باطل گرداند
و بدل ایشان جماعتی دیگر تعیین کند و اگر ضعیف باشند دیگری را با ایشان ضم کند هشتم
نظر کردن در امینان قاضی اول و لقطه و ضاله پس هر گاه امینان خائن شده باشند اما
مسلمانرا از ایشان باز گیرد و لقطه و ضاله که در معرض تلف باشد یا انکه نفقه انها بر او
[illegible] انها شده باشد بفروشد و ما عدای انها را نگاه دارد یا انکه بکسی دهد که اظهار انها
نماید نهم ذکر کردن [illegible] و قسمت کنندگان املاک و کسانی که گواهان را تزکیه
کنند و مترجمان و کسانی که قاضی اگر کر باشد سخنان مدعی و مدعی علیه را بقاضی بفهمانند پس هر کدام
از اینها که فاسق شده باشند بدیگری تبدیل کند دهم نشستن جهت قضا در جائی که
اهل شهر را باسانی میسر گردد یازدهم انکه روی بقبله بنشیند و بعضی از مجتهدین
بر انند که پشت بقبله بنشیند و بر خاک و بوریا ننشیند بلکه جهت او فرشی بیندازند

دوازدهم انکه وضو بسازد و جامه خوب بپوشد سیزدهم انکه بسکینه
و وقار از خانه بیرون اید چهاردهم انکه لب با کشاده روئی نکند بجهتی که مردم
در سخن گفتن پیش او جرات کنند و چندان گرفته نیز نباشد که مانع از سخن گفتن پیش
او شود پانزدهم انکه خالی باشد از انچه او را مشغول سازد و باعث پراکندگی خاطر
او گردد چون غضب و گرسنگی و تشنگی و خوشحالی بسیار و غم بسیار و بیماری و خواب
و انچه بدینها ماند شانزدهم حاضر گردانیدن علما در مجلس قضا تا انکه او را اگاه
گردانند بر ماخذ حکم یا خطائی که از او واقع شود هفدهم حاضر گردانیدن جماعتی
از عدول را در مجلس قضا جهت ترتیب خصوم در دعوی و جماعتی که بر اقرار نمودن مردمان
و حکم کردن قاضی گواه شوند و کاتبی عادل و فقیهی امین هجدهم ترغیب نمودن
قاضی مدعی و مدعی علیه را بصلح کردن پس اگر از صلح امتناع نمایند حکم کند و اگر
ان مسئله بر قاضی مشتبه باشد از خصمین مهلت طلبد تا بر او ظاهر شود و اجتهاد
در تحصیل ان کند نوزدهم متفرق ساختن گواهان هر گاه در ان قضیه شک
و ریبی داشته باشد اگر گواهان از اهل فضل و علم نباشند بیستم انکه کسی که اقرار
بحدی نماید قاضی چنان کند که شاید او انکار کند و از حد خلاص گردد چنانچه حضرت رسالت
پناهی صلی الله علیه و اله نسبت بماعز کرده اند بیست و یکم امر کردن بنشستن
مدعی و مدعی علیه در برابر او و جائز است که هر دو بایستند اما ایستادن یکی از ایشان با نشستن دیگری مکروه
[illegible] کافر باشد و دیگری مسلمان بیست و دوم انکه [illegible]
در زبان نداشته باشد بیست و سیم انکه قاضی خود متوجه خرید و فروختن
خود نشود بیست و چهارم [illegible] حاضر نشدن قاضی بضیافت مدعی و مدعی علیه و
ضیافت نکردن یکی از ایشان بیست و پنجم انکه هر گاه مدعی و مدعی علیه از
سخن کردن ساکت باشند ایشان بگوید که سخن گوئید یا مدعی سخن گوید بیست و ششم

انکه در اسقاط کردن حق یا ابطال دعوی شفاعت نکند **بیست و هفتم** عیادت مدعی و مدعی علیه کردن و بر جنازهٔ ایشان حاضر شدن **بیست و هشتم** اجتهاد کردن در انکه مدعی و مدعی علیه را برابر خواهد اگر ممکن باشد **بیست و نهم** سؤال کردن از عدالت گواهان در نهانی چنان از تهمت دور تر است و هرگاه مدتی بگذرد که در آن گواهان تغییر حال ممکن باشد مجدداً از حال ایشان سؤال کردن و بعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه شش ماه بر ایشان بگذرد از حال ایشان سؤال باید کرد **سی ام** انکه قاضی در وقت حکم دادن وعظ کوید **سی و یکم** انکه قضایای هر روز و هفته و ماه و سال را در جائی جمع کند و تاریخ انها را بنویسد تا انکه از تغییر محفوظ باشد **سی و دویم** انکه بر حکم کردن قاضی در هر قضیه گواهان عادل بگیرد **سی و سیم** عفو کردن قاضی از کسی که در شتی با او کند **سی و چهارم** ترک کردن قاضی کرفتن چیزی از بیت المال جهت رزق اگر احتیاج بان نداشته باشد و همچنین است حکم کاتب و مترجم قاضی و معلم قران و مدرس اداب و غیر ان و صاحب دیوان و کیال و گواهانی که گواهی دهند مگر انکه برای سفر کردن و مؤنت سفر محتاج بان باشند چه در این صورت کرفتن چیزی جهت مؤنت سفر جایز است **سی و پنجم** انکه سه نوبت بکسی که قسم متوجه او شده بگوید که اگر قسم بخوری حکم میکنم بحق جهت دیگری **سی و ششم** سوگند مغلظه دادن در اموالی که زیاد از ربع دینار باشد **و اما** چهار امر حرام **اول** چیزی دادن جهت قاضی شدن و بعضی از مجتهدین بر انند که انکسی که ارادهٔ قاضی شدن دارد اگر پنهان مردمان مشهور کردد **دویم** رشوه کرفتن قاضی در قضا پرسیدن و همچنین رشوه دادن بقاضی حرام است مگر انکه داند که اگر رشوه ندهد مال او فوت میشود چه در اینصورت جایز است **سیم** اجرت کرفتن قاضی بلا عذر تعیین و عدم احتیاج از مدعی و مدعی علیه و غیر ایشان اما با احتیاج مکروه است **چهارم** تلقین کردن قاضی مدعی و مدعی علیه را بچیزی که مستلزم ضرر

دیگری باشد **و اما** یازده امر مکروه **اول** دربان نگاه داشتن قاضی در وقت قضا پرسیدن و بعضی از مجتهدین بنا بر احرام میدانند جهت انکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله نهی از ان کرده **دویم** قضا پرسیدن در وقت گرسنگی و غضب **سیم** خریدن و فروختن قاضی بنفس خود چیزی را جهت خود **چهارم** بسیار گشاده رو بودن قاضی که بسبب ان هیبتی او از دلها ساقط شود **پنجم** بسیار مقبوض بودن قاضی **ششم** تعیین کردن جماعتی مشخص جهت گواه شدن **هفتم** شفاعت کردن قاضی جهت اسقاط حقی یا ابطال دعوی **هشتم** متفرق ساختن گواهان هرگاه از اهل فضل باشند و وعظ گفتن ایشان **نهم** سخن کردن با یکی از مدعی و مدعی علیه و بعضی از مجتهدین بنا بر احرام میدانند **دهم** در مسجد قضا پرسیدن و بعضی از مجتهدین بنا بر احرام میدانند **یازدهم** رزق کرفتن قاضی با عدم احتیاج و عدم تعیین از بیت المال

مطلب ویم

در بیان تحقیق نمودن دعوی و جواب گفتن و کیفیت حکم حاکم و در ان چند فصل است

فصل اول

در تحقیق نمودن دعوی و جواب گفتن بدانکه مدعی کسی است که هرگاه او ترک کند کسی با او کاری نداشته باشد یا انکه خلاف اصل یا خلاف ظاهر را دعوی کند و مدعی علیه مقابل اوست و شش چیز در مدعی شرط است **اول** انکه بالغ باشد چه دعوی غیر بالغ مسموع نیست **دویم** انکه عاقل باشد چه دعوی دیوانه معتبر نیست **سیم** انکه مختار و جایز التصرف باشد چه دعوی غافل و مست و بیهوش و خفته و کسی که او را باکراه بر ان دارند صحیح نیست **چهارم** انکه دعوی را جهت نفس خود کند یا جهت کسی که ولی یا وصی یا وکیل او باشد یا حاکم شرع او را امین کرده باشد پس اگر غیر اینها دعوی کند صحیح نیست **پنجم** انکه انچه دعوی کند چیزی باشد که مسلمان مالک ان تواند شد پس دعوی شراب و گوشت خوک کردن مسلمان صحیح نیست و اگر چه دعوی بر یهود باشد **ششم**

انکه در ساقط کردانیدن حق یا ابطال دعوی شفاعت نکند **بیست و هفتم** عیادت مدعی و مدعی علیه کردن و بر جنازه ایشان حاضر شدن **بیست و هشتم** اجها کردن در انکه مدعی و مدعی علیه را برابر خواهد اگر ممکن باشد **بیست و نهم** سؤال کردن از عدالت گواهان در نهانی چنان از همسایه و دوستراست و هرگاه مدتی بگذرد که در گواهان تغیّر حال ممکن باشد مجدّداً از حال ایشان سؤال کردن و بعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه شش ماه بر ایشان بگذرد از حال ایشان سؤال باید کرد **سی ام** انکه قاضی در وقت خشم دادن وعظ گوید **سی و یکم** انکه قضایای هر روز و هفته و ماه و سال را در جائی جمع کند و تاریخ انها را بنویسد تا انکه از تغییر محفوظ باشد **سی و دویم** انکه بر حکم کردن قاضی در هر قضیه گواهان عادل بگیرد **سی و سیم** عفو کردن قاضی از کسی که در شیء با او کند **سی و چهارم** ترک کردن قاضی گرفتن چیزی از بیت المال جهت رزق اگر احتیاج بان نداشته باشد و همچنین است حکم کاتب و مترجم قاضی و معلّم قران و مدرّس اداب و غیران و صاحب دیوان و کیّال و گواهانی که گواهی دهند مگر انکه برای سفر کردن و مؤنة سفر محتاج بان باشند چه در این صورت گرفتن چیزی جهت مؤنة سفر جایز است **سی و پنجم** انکه سه نوبت بکسی که قسم متوجّه او ست بگوید که اگر قسم بخوری حکم میکنم بیچ جهت دیگری **سی و ششم** سوگند مغلّظه دادن در اموالی که زیاده از ربع دینار باشد **و امّا** چهار امر حرام **اوّل** چیزی دادن جهت قاضی شدن و بعضی از مجتهدین بر انند که انکسی که اراده قاضی شدن دارد اگر بهان مردمان مشهور گردد **دویم** رشوه گرفتن قاضی در قضا پرسیدن و همچنین رشوه دادن بقاضی حرامست مگر انکه داند که اگر رشوه ندهد مال او تلف میشود چه در اینصورت جایز است **سیم** اجرت گرفتن قاضی با عدم تعیین و عدم احتیاج از مدعی و مدعی علیه و غیر ایشان امّا با احتیاج مکروهست **چهارم** تلقین کردن قاضی مدعی و مدعی علیه را بچیزی که مسئله ضرر

دیگری باشد **و امّا** یازده امر مکروه **اوّل** دربان نگاه داشتن قاضی در وقت قضا پرسیدن و بعضی از مجتهدین انرا حرام میدانند جهت انکه حضرت رسالت پناه صلّی الله علیه و اله نهی از ان کرده **دویم** قضا پرسیدن در وقت گرسنگی و غضب **سیم** خریدن و فروختن قاضی بنفس خود چیزی را جهت خود **چهارم** نسبت کشاده روبودن قاضی که بسبب ان هیبت او از دلها ساقط شود **پنجم** نسبت مقبوض بودن قاضی **ششم** تعیین کردن جماعتی مشخص جهت گواه شدن **هفتم** شفاعت کردن قاضی جهت اسقاط حقی یا ابطال دعوی **هشتم** متفرق ساختن گواهان هرگاه از اهل فضل باشند و وعظ گفتن ایشان **نهم** سخن گردن با یکی از مدعی و مدعی علیه و بعضی از مجتهدین انرا حرام میدانند **دهم** در مسجد قضا پرسیدن و بعضی از مجتهدین انرا حرام میدانند **یازدهم** رزق گرفتن قاضی با عدم احتیاج و عدم تعیین از بیت المال

مطلب دویم

در بیان تحقیق نمودن دعوی و جواب گفتن و کیفیت حکم حاکم و در ان چند فصل است

فصل اوّل

در تحقیق نمودن دعوی و جواب گفتن بدانکه مدعی کسی است که هرگاه او ترک کند کسی با او کاری نداشته باشد یا انکه خلاف اصل یا خلاف ظاهر را دعوی کند و مدعی علیه مقابل او ست و شش چیز در مدعی شرط ست **اوّل** انکه بالغ باشد چه دعوی غیر بالغ مسموع نیست **دویم** انکه عاقل باشد چه دعوی دیوانه معتبر نیست **سیم** انکه مختار و جایز التصرّف باشد چه دعوی غافل و مست و بیهوش و خفته و کسی که او را باکراه بر ان دارند صحیح نیست **چهارم** انکه دعوی را جهت نفس خود کند یا جهت کسی که ولی یا وصی یا وکیل او باشد یا حاکم شرع او را امین کرده باشد پس اگر غیر انها دعوی کند صحیح نیست **پنجم** انکه انچه دعوی کند چیزی باشد که مسلمان مالک ان تواند شد پس دعوی شراب و گوشت خوک کردن مسلمان صحیح نیست و اگر چه دعوی بر جهود باشد **ششم**

مگر غرض عقلائی داشته در نبوت بخشیدن هر چند ملک او نشده باشد طباطبائی مد ظله العالی

قسم اول اقرار مدعی علیه

انکه دعوا او بحسب شرع لازم باشد پس اگر شخصی دعوی نماید که فلان ملک را فلان شخص بمن بخشید این دعوی مسموع نیست تا انکه بگوید که بمن بخشیده و بتصرف من داده چه در بخشیدن تا بقبض ندهند لازم نمیشود و جواب مدعی علیه بر سه قسم است **قسم اول** انکه اقرار کند بانچه مدعی دعوی میکند پس در این صورت هرگاه مدعی علیه بالغ باشد و عاقل و مختار و جایز التصرف باشد لازم میشود بر او ادای حق کردن و اگر در این صورت مدعی از حاکم التماس نماید که بر اقرار مدعی علیه چیزی بنویسد یا گواه بگیرد حاکم چیزی بران بنویسد و گواه بگیرد بشرطی که مدعی علیه را بشناسد یا دو گواه عادل گواهی دهند که بر حاکم حال او ظاهر شود چنانچه گذشت و اگر بر این مدعی گواه نباشد و مدعی التماس چیزی نوشتن کند حاکم چیزی بنویسد و در ان نوشته شکل مدعی علیه را بنویسد و بمجرد قول اقرار کننده چیزی ننویسد و اگر چه مدعی تصدیق او کند زیرا که ممکنست که هر دو با یکدیگر ساخته باشند بجهت لازم ساختن حقی بر غیری و اگر مدعی علیه در صورتی که اقرار بمال مدعی کند دعوی مفلسی نماید و بگواه انرا ثابت سازد مهلتش باید داد تا چیزی بهم رساند و اگر مفلسی خود را ثابت نسازد حاکم او را حبس کند تا حال او معلوم شود

قسم دوم انکار مدعی علیه

قسم دوم انکه مدعی علیه انکار دعوی مدعی نماید پس در اینصورت اگر حاکم شرع عالم باشد بحق مدعی حکم کند بر مدعی علیه بدادن ان حق بمدعی و اگر عالم نباشد طلب گواه از مدعی کند پس اگر گواهان عادل بگذرانند که بر حاکم حال ایشان ظاهر باشد حکم کند و اگر گواهانی بگذرانند که حال انها بر حاکم مجهول باشد حاکم طلب ظاهر ساختن عدالت گواهان از مدعی و طلب جرح در ایشان از مدعی علیه نماید و اگر مهلت خواهند سه روز ایشانرا مهلت دهد پس اگر مدعی گوید که گواهان من غایب اند حاکم او را مخیر میسازد میانه قسم دادن مدعی علیه و صبر کردن تا گواهانرا حاضر کرداند و در اینصورت بر مدعی علیه لازم نیست که کفیل بدهد و اگر مدعی گوید که گواه ندارم

قسم سوم احلاف و رد کردن

حاکم خاطر نشان او نماید که او را بر مدعی علیه قسمی است پس اگر طلب قسم کند حاکم مدعی علیه را قسم بدهد و حاکم بی رضا مدعی مدعی علیه را قسم نمیتواند داد و مدعی علیه بی رضا مدعی یا حاکم شرع اگر قسم بخورد اعتبار ندارد و بعد از انکه مدعی علیه قسم بخورد دعوی ساقط میشود پس اگر بعد از ان مدعی مالی از مدعی علیه بیابد بحرامست که انرا بعوض مال خود بردارد مگر انکه مدعی علیه بعد از قسم گوید که قسم دروغ خوردم و اگر مدعی بعد از قسم خوردن مدعی علیه گواه بگذراند حق او در اینصورت ثابت میشود یا نه میانه مجتهدین در این خلافست اصح انست که ثابت نمیشود و در اینصورت که قسم متوجه مدعی علیه باشد اگر از قسم خوردن امتناع نماید آیا بمجرد امتناع حاکم را میرسد که حکم کند بان حق جهت مدعی یا انکه مدعی هرگاه قسم بخورد جهت او حکم کند مجتهدین را در این نیز خلافست اقرب انست که مدعی باید که قسم بخورد انگاه برای او حکم کند و اگر در اینصورت مدعی نیز از قسم خوردن امتناع نماید آیا دعوی او بالکلیه ساقط میشود یا در ان مجلس ساقط میشود یا در ان مجلس دعوی او ساقط میشود در این نیز میانه مجتهدین خلافست و مشهور انست که بالکلیه دعوی او ساقط میشود مگر انکه بر مدعای خود گواهان عادل بگذراند و اگر مدعی از قسم خوردن در اینصورت مهلت طلبد حاکم او را مهلت میدهد بخلاف مدعی علیه که اگر او در قسم خوردن مهلتش طلبد نمیدهند و در صورتی که قسم متوجه مدعی باشد آیا میرسد او را که طلب حاضر کردن بینه حق خود کند مجتهدین را در این خلافست اقرب انست که لازم نیست و قسمی که باعث اسقاط دعوی مدعی میشود انست که باسم خدا تعالی باشد یا بصفات مختصه او چنانچه در بحث سوگند خوردن گذشت و اگر حاکم داند که جهودرا اگر قسم بمذهب او دهد بیشتر میترسد قسم بمذهب او دهد مگر انکه مشتمل باشد بر مذهب او و قسم دادن بر فعل حرامی و سنتست که حاکم در خصوص سوگند مغلظه بدهد مگر انکه کمتر از ربع دینار باشد که سوگند

اکر رد کند قسم را بر مدعی باید قسم بخورد والا حق او ساقط است طباطبائی مد ظله العالی

تغلیظ قسم خوردن

قسم باسماء الله غیر تنوع طباطبائی مد ظله العالی

مطلقا خوردن بر مدعی لازم نیست و سنت است که حاکم سوکند خورنده را پیش از سوکند خوردن وعظ کوید و قسم خوردن میباید که در مجلس حکم حاکم واقع شود مکر کسی که معذور باشد چون زنیکه عادت او نباشد که از خانه بیرون اید یا بیماری که بمجلس حاکم نتواند حاضر شد و سوکند خوردن کنک باشارت او ست و بعضی از مجتهدین کفته اند که صورت قسم را بر چیزی بنویسند و بشویند و بکنک دهند که بخورد اکر بخورد دعوی از او ساقط میشود و اکر نخورد انچه مذکور شد بر او حکم میکنند و کافیست منکر را سوکند خوردن بر نفی استحقاق مدعی و اکر چه جواب مدعی را بانکار چیزی مشخص داده باشد و سوکند خوردن بر قطع باید در فعل نفس خود و در ترک ان و در فعل غیر اما بر نفی علم است در نفی فعل غیر و قسم خوردن بر دو قسم است **قسم اول** بر نفی و آن وظیفه منکر است چنانچه مذکور شد **قسم دویم** در اثبات و آن در پنج موضعست که مدعی در انها قسم بخورد جهت اثبات حق خود یا اثبات دفع ضرری از خود **اول** لعان بمذهب جماعتی از مجتهدین که لعان را قسم میدانند **دویم** قسم خوردن مدعی بر کشتن و قسم خوردن خویشان او **سیم** قسم خوردن مدعی هرکاه یک کواه داشته باشد **چهارم** قسم خوردن مدعی هرکاه مدعی علیه رد کند یا از قسم خوردن امتناع نماید چنانچه مذکور شد **پنجم** قسم استظهار هرکاه دعوی بر میت یا طفل یا دیوانه یا غائب باشد چه مدعی در اینصورتها قسم میخورد جهت اثبات مال خود و در چهار موضع مدعی قسم میخورد **اول** انکه مدعی علیه قسم را رد کند چه در این صورت مدعی قسم میخورد چنانچه مذکور شد **دویم** انکه مدعی علیه از قسم خوردن امتناع نماید چه در انصورت مدعی قسم میخورد **سیم** انکه مدعی یک کواه داشته باشد چنانچه مذکور شد چه در انصورت مدعی قسم میخورد **چهارم** انکه مدعی دعوی کشتن یا لوث بر کسی نماید چنانچه در بحث قصاص خواهد امد چه در انصورت قسم متوجه مدعیست و در سه موضع رد قسم بر مدعی ممکن نیست

اجابت بتغلیظ مطلقا لازم نیست طاب ثراه مد ظله العالی

در صورت لوث طباطبائی مد ظله العالی

در دعاوی میت تامل است هرچند احوط است طباطبائی مد ظله

تکرار دعا سبق است السید محمد کاظم الطباطبائی مد ظله العالی

اول انکه هرکاه وصی یتیم مالی از برای یتیم بر شخصی دعوی کند و ان شخص منکر باشد و از قسم خوردن امتناع نماید چه در اینصورت رد قسم بر وصی یتیم نیست **دویم** انکه وصی یتیم بر وارث دعوی نماید که میت وصیت بچیزی برای فقرا و مستحقین کرده یا بخمس یا زکوة یا حج وصیت نموده و وارث منکر باشد و از قسم خوردن امتناع نماید چه در اینصورت نیز منکر لازمست یا انکه سوکند خورد یا اقرار کند **سیم** انکه امام وارث میت باشد چه سوکند خوردن امام نامشروع است بلکه حبس منکر میکنند تا سوکند خورد یا حکم بنکول کردن او کنند و در پنج موضع امام قسم نمیتواند داد **اول** انکه شخصی که منکر باشد تمام شدن سال بر مال او در زکوة **دویم** انکه شخصی منکر باشد رسیدن مال او بنصاب **سیم** انکه شخصی که دعوی اخراج زکوة از مال کند **چهارم** انکه شخصی دعوی ناقص بودن خرص را کند **پنجم** انکه جهود دعوی اسلام کند پیش از تمام شدن سال تا انکه از دادن جزیه خلاص شود **قسم سیم** انکه مدعی علیه از جواب ساکت باشد و سبب ان اکر از افت کنکی باشد حاکم او را بهر طریقی که تواند عالم کرداند تا انکه جواب او از اقرار و انکار معلوم شود و اکر سبب او عناد و عداوت باشد او را حبس کنند تا جواب مدعی کوید یا انکه حکم کنند به نکول کردن او و یعنی قسم نخوردن او و بعد از انکه حاکم شرع جواب را با او ظاهر کند او جواب از اقرار و انکار را بکوید مدعی را بقسم خوردن امر کند اکر قسم خوردن او ممکن باشد و حکم کند جهت مدعی بحق او

فصل دویم در انچه سبب حکم حاکم میشود بدانکه امام حکم میتواند کرد در حقوق الله و حقوق الناس بعلم خود و غیر امام از قاضیان جامع الشرائط در حقوق الناس بعلم خود حکم میتوانند کرد و ایا در حقوق الله نیز بعلم خود میتوانند کرد یا نه مجتهدین را در این خلافست اقرب انست که حکم میتوانند کرد اما بمجرد خط حکم نمیتوانند کرد هرکاه که تفتیش ان حکم در خاطر ایشان نباشد و بعضی از مجتهدین حکم کردن قاضی را بعلم خود در چهار موضع جایز داشته اند و در ما سوای ان منع کرده اند **اول**

عدالت گواهان وجرح ایشان چه اگر قاضی عالم باشد بعدالت یا فسق ایشان حکم بان
میتواند کرد و اگر عالم نباشد بعدالت یا فسق ایشان واجبست بر او که از حال گواهان
سؤال کند و اگرچه مدعی علیه از ان ساکت باشد **دوم** اقرار کردن در مجلس حاکم و
اگرچه غیر او نشود **سیم** حکم کردن با علم یقینی بخطا کردن گواهان یا کذب ایشان **چهارم**
تعزیر کردن کسی که در مجلس قضا بی ادبی کند و اگرچه غیر او بان عالم نباشد و بعضی از مجتهدین
زیاد کرده اند موضع پنجم را که قاضی بعلم خود حکم میتواند کرد و آن در صورتیست که در واقعه یک گواه
باشد و قاضی خود گواه دیگر باشد چه در اینصورت قاضی حکم میتواند کرد و قاضی حکم میکند
در حقوق الناس بر غایب از مجلس حکم خواه دور باشد و خواه نزدیک بشرط انکه مدعی قسم
بخورد بر بقا حق خود چه در اینصورت قسم دادن مدعی واجبست هرگاه مدعی جهت خود
دعوی نماید اما اگر جهت موکل یا مولی علیه باشد بر او قسم نیست بلکه مال را تسلیم او
میکنند یا کفیل میدهد تا انکه غایب حاضر شود و در دعوی بر طفل و میت و دیوانه قسم
خوردن لازم است و اما اگر در شهر باشد و از امدن بمجلس حکم معذور باشد یا قاضی
حکم در ان میکند یا نه مجتهدین را در این خلافست اقرب انست که حکم میکند اما بعد از
انکه حاضر شود و دعوی اداء حق یا ابراء ان کند و بگواهان عادل ثابت سازد حاکم حکمی
را که جهت او کرده باشد رد کند و قاضی در حق الله بر غایب حکم نمیتواند کرد اما اگر چیزی
باشد که مشتمل باشد بر حق الناس و حق الله چون دزدی کردن غایب حکم میکند بر
غایب برد مال اما بدست بریدنا و حکم نمیتواند کرد و بسبب نوشته قاضی که بقاضی
دیگر نوشته باشد حکم نمیتواند کرد اگرچه مهر کرده باشد اما اگر قاضی قاضی دیگر را
بحکم کردن خبر دهد انفاذ حکم او میتواند کرد و اگر قاضی بقاضی دیگر گوید که این دعوی پیش
من ثابت شده است جمعی از مجتهدین انفاذ انرا لازم نیست **فصل سیم** در کیفیت
حکم کردن حاکم بدانکه هرگاه مدعی و مدعی علیه دعوی کنند چیزی را که در دست هر دو

ـه این صورت از محل کلام خارج است چون معلوم مقدمه حکم است نه محکوم به طاب ثراه مد ظله العالی

ـه گذشت که حاجت بودن بقسم محل تامل است هر چند احوط است طاب ثراه مد ظله

ـه گذشت تامل در ما عدای میت طاب ثراه مد ظله العالی

باشد و گواه نداشته باشند حاکم هر یک را بر نفی استحقاق ان دیگری سوگند میدهد
و بالسویه ان چیز را میانه ایشان قسمت مینماید و همچنین است حکم ان اگر هر دو از قسم
خوردن امتناع نمایند و اگر یکی از ایشان سوگند خورد و دیگری نخورد حاکم ان را بکسی
دهد که سوگند خورد پس اگر سوگند خوردن انکس بعد از سوگند نخوردن ان دیگری باشد
سوگند میدهد حاکم ان دو تمی را یک قسم برای نفی و یک قسم برای اثبات و اگر خواهد حاکم
او را یک سوگند میدهد و میانه نفی و اثبات جمع میکند و اگر پیش از قسم نخوردن ان
دیگری باشد حاکم شرع او را جهت اثبات قسمی دیگر میدهد و همچنین بالسویه میانه
ایشان قسمت میکند هرگاه هر دو گواه داشته باشند و انچه در دست هر یک نباشد
حاکم از او میگیرد و بدیگری میدهد و اگر یکی از ایشان گواه داشته باشد انچیز تعلق
باو دارد بی قسم اگر یکی از ایشان خانه را متصرف باشد و دیگری را گواه نباشد قسم متوجه
او ست خواه انکس که متصرف است گواه داشته باشد و خواه نداشته باشد و گواه از
قسم خوردن او کافی نیست و اگر یکی از ایشان که متصرف نباشد دعوی جمیع انچیز کند و دیگری
دعوی نصف انچیز کند و گواه داشته باشد حاکم نصف را بکسی میدهد که دعوی کل میکند
بی منازعه ... قرعه میزند با قسم هر یک که بیرون اید از او ست بعد از انکه قسم
بخورد جهت نفی استحقاق دیگری و اگر از قسم خوردن امتناع نماید دیگری قسم بخورد و اگر
او نیز امتناع نماید نصف را در میانه ایشان دو قسم سازد پس مدعی کل سه ربع میبرد و مدعی
نصف یک ربع میبرد و اگر ایشان گواه نداشته باشند میانه ایشان بالمناصفه قسمت میکنند
بعد از انکه مدعی نصف را قسم میدهد و اگر هر دو متصرف باشند و گواه نداشته باشند
حاکم انرا میان ایشان بدو قسم منقسم میسازد و مدعی قسم میخورد و بر مدعی علیه قسم نیست
و اگر در اینصورت هر دو گواه داشته باشند حاکم نصف را بمدعی کل میدهد و در نصف دیگر
چون گواهان متعارض شدند در جمیع مواضع مساوی اند مجتهدین در این اختلاف کرده اند جهت انکه با گواهان ...

در صورتیکه هیچیک گواه نداشته باشند

در صورتیکه هر دو گواه داشته باشند

ـه از اینجا تا مسئله رجوع گواهان عبارت و مطلب هر دو مغشوش است و تفصیل مسئله بنحو دیگر است طاب ثراه مد ظله العالی

در صورتیکه هر دو متصرف باشند

در بیان احکام رجوع گواهان بعد از شهادت

داخل معتبر است یا گواهان خارج پس بمذهب جمعی که گواهان داخل را اعتبار کرده اند
ان نصف را بمدعی کل باید داد و بمذهب جمعی که گواهان خارج را اعتبار کرده اند
نصف را بمدعی نصف باید داد و در صورتی که گواهان متعارض شوند حاکم عمل بقول
اعدل گواهان میکند و اگر در عدالت مساوی باشند اما تاریخ گواهان مختلف باشد
انچه در تاریخ مقدم باشد حکم بان مقدم کردن مقدم است و اگر در تاریخ نیز مساوی
باشند قرعه بزند و حکم بان کند و هر گاه گواهان بعد از گواهی دادن و پیش از حکم کردن
رجوع کنند حاکم حکم بان نمیتواند کرد و اگر بعد از حکم کردن رجوع کنند حکم او باطل
نمیشود و لیکن اگر دعوی مال باشد گواهان ان مال را ضامن اند خواه ان عین باقی باشد
و خواه نباشد و بعضی از مجتهدین بر انند که اگر عین باقی باشد ان عین را میگیرد و اگر
دعوی کشتن یا زخم کردن یا دست بریدن یا جراحت کردن باشد و رجوع کردن گواهان
پیش از استیفای انها باشد استیفای ان جایز نیست و در قصاص بعضی بر ان رفته اند که منتقل
بدیه میگردد و بعضی گفته اند که ساقط میشود و اگر رجوع کردن ایشان در این صورتها
بعد از استیفای انها باشد و اعتراف کنند که عمداً بدروغ گواهی داده اند گواهان را قصاص
میتوان کرد اما زیادتی دیه ایشان را باید داد و اگر اعتراف کنند که بخطا گواهی داده اند قصاص
نیست بلکه دیه میدهند و اگر بعضی گویند که عمداً گواهی دروغ داده ایم و بعضی گویند که
بخطا گواهی داده ایم بر انهائی که عمداً گواهی داده اند قصاص است و انهائی که خطا کرده اند تتمه
دیه انها را میدهند و اگر دعوی طلاق زن باشد و بعد از شوهر کردن رجوع کنند میان
مجتهدین در ان خلاف است بعضی از ایشان گفته اند که حاکم ان زن را بشوهر اول رد کند و
مهری که شوهر ثانی داده گواهان غرامت کشند و بعضی از مجتهدین بر انند که بعد از دخول
شوهر اول رجوع کرده گواهان غرامت نمیکشند بلکه شوهر اول بسبب دخول مهر را میدهد
و زن تعلق بثانی دارد چه حکم را بعد از وقوع باطل نمیدانند و اگر پیش از دخول شوهر رجوع کنند گواهان

له اظهر است
طباطبائی مدظله العالی

ابن قول صحیح
نیست و دلیلان تمام
نیست و قول دویم اصح است
هر چند فرق ما بین قبل
الدخول و بعد از ان مشکل
است بلکه مقتضای قاعده
عدم غرامت است مطلقاً
طباطبائی مدظله

نصف مهر را غرامت میکشند و اگر دروغ گفتن گواهان بر حاکم یقین شود حکم او باطل
است در جمیع این صورتها و تعزیر ایشان میکند خواه ثبوت ان پیش از حکم باشد و خواه
بعد از حکم و گواهان ضامن اند در صورتهای مذکوره بتفصیلی که مذکور شد **فصل**
چهارم در بیان قسمت کردن میانه شریکان و ان تمیز کردن حصه یکی از شریکان
است از حصه دیگری بدانکه سنت است بر حاکم که در هر شهری شخصی تعیین کند که چیزهائی
که میانه شریکان مشترک باشد قسمت نماید و روزی قسمت کننده را از بیت المال مسلمانان
بدهند و شروط قسمت کننده پنج است اول انکه بالغ باشد دویم انکه عاقل باشد سیم
انکه مؤمن باشد چهارم انکه عادل باشد پنجم انکه عالم باشد بمعرفت حساب و اگر شریکان
متفق شوند بر شخصی که میانه ایشان قسمت کند غیر ان شخصی که حاکم شرع تعیین کرده
جایز است و در ان شخصی که شریکان باو راضی شده باشند سوای انکه مکلف باشد هیچ
شرطی از شروط مذکوره لازم نیست که در او باشد چه اگر بقسمت کردن کافر راضی شوند صحیح است و
قسمت کردن بر دو قسم است **قسم اول** قسمت اجبار یعنی اگر هر یک از شریکان
از قسمت امتناع نماید حاکم شرع بجبر و قهر میانه ایشان قسمت میکند و ان نیز بر دو قسم
است اول انکه چیزی که میانه شریکان حاکم بجبر قسمت میکند میباید که حصه هر یک مساوی
باشد یا انکه مختلف باشد اما توان مساوی ساخت و در قسمت کردن ضرر بهیچ یکی نرسد
و مراد بضرر انست که در قسمت کردن قیمت واقعی ان نقصان فاحش هم رساند و بعضی از
مجتهدین گفته اند که هر قسمتی که مستلزم نقصان باشد و اگر چه اندک باشد بی رضای شریک
حاکم قسمت نمیتواند کرد و بعضی از مجتهدین بر انند که هر قسمتی که سبب ان شود که شریک
از حصه خود منتفع نشود قسمت لازم نیست و بعضی گفته اند که وقتی قسمت لازم است
که شریک بطریقی که پیش از قسمت کردن انتفاع از حصه خود میبرد بعد از قسمت نیز
همان انتفاع کبرد و بهتر بنا قول اول است دویم انکه شریکی که ضرر باو رسد بسبب

در بیان قسمت

در بیان شرایط قسمت کننده

در بیان انکه قسمت بر دو قسم است

قسم اول قسمت اجبار و ان نیز بر دو قسم است

له این قوله هر چه
مشهور است لکن غرامت
کشیدن نصف در این فرض
مشکل است چون لزوم ان
بسبب عقد است پس فرق
ما بین قبل از دخول و بعد
از ان مشکل است طباطبائی
مدظله العالی

له هر گاه متعمداً
دروغ گفته باشند طباطبائی
مدظله العالی

قسمت کردن و راضی بقسمت نشود چه در اینصورت نیز حاکم بجبر و بانهٔ ایشان قسمت
میکند **قسم دوم** قسمت راضی یعنی قسمتی که بجبر و قهر حاکم نمیتواند کرد بلکه
تا شریکان راضی نشوند صحیح نیست و آن نیز بر دو قسم است اول انکه بسبب قسمت کردن
ضرر بشریک رسد و از آن منتفع نشود چون قسمت کردن دکانچه که قابل قسمت نباشد
تا آنکه بقسمت کردن ضایع شود چون شکستن یاقوتی که میانهٔ دو شخص مشترک باشد
دوم انکه قسمت کردن مستلزم ان باشد که یکی از ایشان چیزی بدیگری دهد تا حصه مساوی
شود پس در اینصورت تا ایشان راضی نشوند حاکم شرع بقهر نمیتواند میانهٔ ایشان قسمت
کرد و در صورت قسمت اجباری و غیر اجباری اگر یکی از شریکان طلب قسمت کردن منفعت
باجزاء یا بزمان کند جایز است اما اجابت او بر دیگری لازم نیست و اگر اجابت کنند
وفا بان واجب نیست بلکه هر یک را میرسد که فسخ کند و در قسمت اجباری و قسم اول از
غیر اجباری هر گاه حصه شریک باجزاء قسمت کنند در صورتی که اجزاء مساوی باشند متعین
شوند بحصه خود بی قرعه لازم میشود و اگر متفق نشوند حاکم میانهٔ ایشان قرعه زند یا
باینطریق که اسمهای ایشانرا بر رقعها نویسد و بکسی دهد که مطلع بر آن نباشد و او را امر
کند به بیرون آوردن اسم هر یک را بر حصه یا باینطریق که اسمهای حصه ها بر رقعها نویسد
و بکسی دهند که بیرون آورد و هر رقعه را باسم یکی از ایشان بیرون آید بدان عمل کنند و
اگر بر حاکم ظاهر شود که در قسمت کردن غلطی واقع شده قسمت باطل میشود و اگر یکی از ایشان دعوی غلط
نماید و بگواهان ثابت نتواند ساخت شریک دیگر را قسم ابتدا دهد پس اگر قسم بخورد قسمت صحیح
است و اگر قسم نخورد و مدعی قسم بخورد قسمت باطل است و اگر حصه بعضی از شریکان ظاهر
شود که مال غیری بوده اجزای آن مساوی باشد قسمت باطل نمیشود تا اگر ...

مطلب ششم

در شهادت یعنی گواهی دادن و در آن چند فصل است **فصل اول** در واجب

واجب است قسمتی که از غیر راضی قسمت است

وهم چنین ... در قسم دوم از قسمت غیر اجباری بعد از تسویه و تعدیل ... قدس الله

عبارت مفتی شرح استعمال این است که هر گاه بعض مال المقسوم مستحقا للغیر باشد معینا پس اگر در هر یک از قسمین بالسویه باشد قسمت باطل نمیشود و اگر باختلاف باشد باطل میشود و ظاهر این است که هر گاه مال غیر مشاع باشد نیز باطل میشود و هر چند که بالسویه باشد ... قدس الله

در بیان شهادت

بودن آن و شروط آن بدانکه گواهی دادن واجب کفائی است باجماع مجتهدین با قدرت
بر آن خواه او را جهت گواه شدن طلبیده باشند و خواه نطلبیده باشند مگر با خوف ضرر
بر خود یا بر بعضی از مؤمنین و اجرت گرفتن بر آن حرام است مگر هوقت سفر جهت ادای شهادت
و گاه هست که واجب عینی میشود و آن در صورتی است که گواه منحصر در یکشخص باشد و
شروطی که در گواه میباید یازده است **شرط اول** انکه بالغ باشد پس گواهی دادن
طفل مسموع نیست مگر در جراحتی که سرایت بمردن نکند بشرط انکه ده سال داشته باشند
و متفرق نشده گواهی دهند و بر چیز مباح مجتمع شده باشند بعضی از مجتهدین گواهی اطفال را مطلقا قبول
نمیدانند **شرط دوم** انکه عاقل باشد چه گواهی دیوانه صحیح نیست اما اگر دیوانگی او
دوری باشد در آن حالتی که دیوانه نباشد صحیح است **شرط سیم** انکه مسلمان باشد
چه گواهی کافر صحیح نیست و اگر چه جهت کافری گواهی دهد و بعضی از مجتهدین بر انند که
گواهی یهود جهت یهود مقبول است و بعضی گواهی اهل ذمه را در حق یکدیگر جایز داشته
اند و اگر چه در مذهب مختلف باشند چه گواهی دادن یهود جهت ترسا و گواهی دادن
غیر یهود باجماع جایز نیست و گواهی دادن یهود نیز جهت مسلمان جایز نیست مگر
در وصیت کردن هر گاه مسلمانان عادل نباشند و بعضی از مجتهدین گفته اند که گواهی
دادن ایشان در وصیت و فی مقبول است که در سفر باشند و بعضی گواهی دادن ایشان
را در وصیت و فی مقبول میدانند که بعد از نماز عصر قسم بخورند بر وصیت **شرط
چهارم** انکه مؤمن باشد یعنی قائل بامامت دوازده امام علیهم السلام باشد پس گواهی
غیر مؤمن صحیح نیست **شرط پنجم** انکه عادل باشد و عدالت قوتی است نفسانی
که باعث بر ملازمت تقوی و مروت میگردد و عدالت بکردن گناهان کبیره و مصر بودن
بر گناهان صغیره زایل میشود و مجتهدین علیه گناهان کبیره را در کتب خود مختلف ذکر کرده
اند بعضی از ایشان بیست چیز ذکر کرده اند اول اثبات شریک جهت خدا تعالی کردن

واجب است گواهی دادن

در بیان انکه شروط معتبره در شهادت ده است

بلکه مسموع است در مطلق جراحات و ابتدا باول کلام ایشان گرفته شود و شاهد دیگر نباشد بنابر احوط ... قدس الله

در بیان معنی عدالت

در بیان گناهان کبیره بقول بیشتر ...

دوم مسلمانان را بغیر حق کشتن و بغیر حق زخم زدن سیم زنا کردن چهارم لواطه کردن
پنجم از جنگ گریختن هرگاه در رکاب امام باشد و دشمن کمتر از دو مثل باشند مگر
بطوری که در مجتهدها مذکور شد ششم سحر کردن هفتم ربا خوردن هشتم زنان
شوهردار را بزنا نسبت دادن نهم مال یتیم بغیر حق خوردن دهم غیبت مسلمان کردن
یازدهم سوگند بدروغ خوردن دوازدهم گواهی دروغ دادن سیزدهم شراب و هر چه
مست کننده باشد مثل بنگ و غیره خوردن چهاردهم استحلال الکعبة معظمه یعنی حلال
داشتن اموری که در حرم کعبه اقدام بآن حرام است مثل کشتن صید و صید کردن کبوتران
حرم و ترک کردن احرام در وقت داخل شدن در آن سوای جماعتی که ایشان را استثنا کرده اند
پانزدهم دزدی کردن شانزدهم بیعتی را که با خدا یا رسول خدا یا یکی از ائمه معصومین علیهم
السلام بسته شده باشد شکستن هفدهم کافر شدن و بدیار کفر رفتن بعد از مسلمان بودن
هجدهم از رحمت خدا تعالی نومید بودن نوزدهم از مکر خدا تعالی ایمن بودن و در حکم
این هر دو است اعتراض بر قضا و قدر الهی کردن بیستم عاق شدن یعنی از اطاعت پدر و
مادر بموضعی که اطاعت ایشان لازم باشد بیرون رفتن و بعد از آنکه این بیست چیز
را ذکر کرده اند گفته اند که این بیست چیز همه جا در احادیث مذکور است که اینها گناهان
کبیره اند و بعضی دیگر از مجتهدین بر آنچه مذکور شد هجده چیز دیگر زیاده کرده اند اول
قیاده یعنی بهم رسانیدن زنان و مردان و وسیله شدن و ایشان را بیکدیگر بحرام رسانیدن دوم
دیوث بودن سیم بیرون آوردن کسی که پناه بکعبه و مدینه برده باشد مگر آنکه مجتهدین
استثنا کرده اند چهارم غصب مال مسلمان کردن پنجم سخن چینی نمودن ششم قطع
صله رحم کردن هفتم کم کشیدن و کم پیمانه کردن برای فروختن و زیاده پیمانه کردن
برای خریدن هشتم باهل ظلم نفع رسانیدن نهم ترک کردن نماز و روزه و زکوة و حج
در جایی که واجب باشد دهم بازی خوطها کردن یازدهم گوشت مرده و خوک بی اضطرار خوردن

یعنی اعانت کردن ایشان در ظلم کردن بایشان منه

دوازدهم راه مسلمانان زدن سیزدهم سرود و مستانه شنیدن و بطرب خواندن
چهاردهم قمار باختن پانزدهم هجو مسلمانان کردن شانزدهم مردان حریر محض و طلا
پوشیدن هفدهم کبر و حسد و بغض مؤمنان در دل داشتن هجدهم وصیت کردن
بهمه غیر وارث بقصد ضرر رسانیدن بوارث و بعضی از مجتهدین گفته اند که عدد گناهان
کبیره هفتاد است و در بعضی از احادیث آمده که عدد گناهان کبیره بهفتصد نزدیکتر
است که بهفتاد و بعضی از مجتهدین بر آنند که گناهان کبیره آنست که شارع جهت
کردن آنها حدی قرار داده باشد پس هر چه حدی نداشته باشد گناه کبیره نیست و بعضی
از مجتهدین گفته اند که گناه کبیره هر گناهی است که کننده آن را در قرآن یا در حدیث بعقاب
سخت وعید داده باشند و بعضی از مجتهدین بر آنند که گناه کبیره هر گناهی است که از
کردن آن فهمیده شود که کننده آن بمذهب و ملت کم اعتقاد است و بعضی از مجتهدین
گفته اند که گناه صغیره نمی باشد بلکه همه گناهان کبیره اند اما نظر بیکدیگر بعضی
از آنها صغیره اند مثل آنکه نظر کردن بزنان اجنبیه صغیره است نسبت ببوسیدن ایشان و
بوسیدن ایشان صغیره است نسبت بزنا کردن با ایشان و این خالی از قوتی نیست چه
در حدیث آمده که نگاه بخوردی گناه مکنید بلکه نگاه ببزرگی کسی کنید که نسبت بآن
گناه واقع میشود و در بعضی از احادیث آمده که هر گناهی عظیم است و همچنین عدالت
بترک مروت نیز زایل میگردد و آن هر چیزی است که سبب سبکی آن کس شود چون طعام
خوردن غیر بازاری در بازارها و سر برهنه راه رفتن و چیزهایی که سبب خنده شود
نسبت باگفتن و با وجود علم و فضل لباس لشکریان پوشیدن و غیر اینها و عدالت گواهان بسه
چیز ثابت میشود اول علم حاکم بآن بمعاشرت باطنی کردن با او دوم گواهی دادن دو
عادل بعدالت او سیم آنکه گواهان آن شخص را بنام او و نام پدر او در حضور مدعی و
مدعی علیه تعریف کنند چه گاهست که میانه شاهد و مدعی ترکیبی باشد یا میانه او و مدعی علیه

منه
مثل آنکه بگوید
فلان ملعون ...
این قول اختلاف
کتاب فی جملة از اخبار است
و اظهر این است که کبیره آن
است که یا در اخبار معتبره
از اکبر شمرده باشند یا
در کتاب یا سنت وعید
بر آن شده باشد یا بزرگان
عقاب بر آن شده باشد یا از
اکبر شمرده باشند از جمله
کبیره بودن آن ثابت است
یا در نظر عقل و اهل شرع
بزرگ باشد یا آنکه معصیت
بودن آن معلوم باشد و
شهادت غیر مرتکب آن مقبول
نباشد طباطبائی مد ظله
منه
اگر ارتکاب
آن کاشف از بی مبالاتی در
دین باشد و الاعلم
طباطبائی مد ظله

عداوتی باشد سیم شیاع بمذهب بعضی از مجتهدین که شیاع را در اثبات مجروح ساختن گواه کافی میدانند و اگر گواهان عدالت و گواهان جرح با هم متعارض شوند گواهان فسق مقدم اند بر گواهان عدالت هرگاه مطلق گواهی دهند و سبب را مذکور نسازند و اگر ذکر سبب کنند بعضی از مجتهدین گفته اند که گواهان جرح مقدم اند و بعضی بر آنند که گواهان عدالت و اما عدالت گواهان ثابت میشود باقرار کردن مدعی علیه بعدالت او میانه مجتهدین خلاف است و اگر بعد از گواهی دادن گواهان عادل بر عدالت شخص حاکم را شکی باشد مستحب است که میانه گواهان تفریق کند هرگاه از اهل فضل نباشند و عدالت گواهان در وقت گواهی دادن معتبر است نه در وقت گواه شدن مگر در طلاق که عدالت گواهان طلاق در وقت شنیدن معتبر است نه در وقت گواهی دادن شرط ششم انکه حلال زاده باشد چه شهادت ولد الزنا مقبول نیست و در بعضی از احادیث صحیحه وارد شده که شهادت فرزند زنا در چیز اندک مقبول است و گواهی ولد الزنا وقتی مردود است که حال او بحسب شرع مشخص باشد پس اگر میانه مردمان بحلال زادگی مشهور باشد گواهی او مقبولست شرط هفتم انکه در گواهی دادن متهم نباشد چه اگر در گواهی او سودی یا نفعی یا دفع ضرری متصور باشد مقبول نیست چون شهادت شریک بجهت شریک خود و شهادت وصی در انچه وصایت کرده باشند و شهادت قرض خواهان بجهت مفلسی بمالی و شهادت اقا بجهت غلام و شهادت عاقله بفسق گواهانی که گواهی دهند بر کشتن شخصی دیگری را بخطا و شهادت قرض خواهان مفلس بفسق قرض خواهان دیگر شرط هشتم انکه میانه ایشان عداوت دنیوی نباشد چه گواهی عدو بر عدو مسموع نیست اما بجهت عدو صحیح است هرگاه عداوت متضمن فسق نباشد و عداوت دینی مانع نیست بجهت انکه گواهی دادن مؤمن بر جمیع اهل ملتها صحیح است شرط نهم انکه گواهان بسیار سهو نکنند شرط دهم انکه در حقوق الناس بسر خود گواهی ندهند تا انکه

شیاع ظنی کافی نیست طباطبائی مد ظله

عدالت مسموع نیست طباطبائی مد ظله العالی

اظهر عدم ثبوت است و بنا بر ثبوت اختصاص دارد بخود مدعی علیه طباطبائی مد ظله العالی

حاکم شرع از ایشان گواهی نطلبد پس اگر بسر خود گواهی دهند گواهی ایشان در ان معامله که بسر خود جهت ان گواهی داده باشند مقبول نیست اما در معامله دیگر مقبولست اگر دران بسر خود گواهی ندهند اما اگر گواهی دادن ایشان در حقوق الله بسر خود باشد مسموع است شرط یازدهم انکه گواهی را بلفظ بگویند یا قدرت چه اشارت کافی نیست اما در گنگ اشارت که دلالت بر مقصود کند کافی است و شرط نیست در گواه انکه بینا باشد چه گواهی خویشان مقبولست و اما گواهی پسر بر پدر مقبولست میانه مجتهدین دراین خلافست اقوی انست که صحیح نیست و میباید که گواهان در وقت گواهی دادن باین شروطی که مذکور شد متصف باشند پس اگر این شروط در وقت گواه شدن در ایشان نباشد و در وقت گواهی دادن متصف بانها شوند گواهی ایشان مقبولست مگر در گواهان طلاق که میباید در وقت گواه شدن بر طلاق باین شروط متصف باشند چنانچه مذکور شد فصل دوم در انچه سبب گواه شدن میشود بدانکه گواه گواهی نمیتواند داد تا انکه او را علم قطعی حاصل نباشد بانچه بر ان گواهی میدهد و ان بدو چیز حاصل میشود اول دیدن در انچه اثر او توان دید چون دیدن غصب کردن و دزدی نمودن و کشتن و شیر خوردن و زائیدن و زنا کردن و لواطه نمودن و گواهی دادن کسی که کر باشد در اینها مسموع است هرگاه شروطی که مذکور شد در او باشد یعنی باید دیدن گواه روی زن اجنبیه را جهت گواه شدن بر او مگر انکه او را از اواز او بشناسد چه را بتصور دیدن روی او جایز نیست دوم شنیدن در انچه قابل شنیدن باشد چون شنیدن عقود و ایقاعات و دیدن خط خود کافی نیست و اگرچه عادلی گواهی دهد و انچه سنیان نسبت بامامیه داده اند که ایشان قائلند بجواز گواهی دادن بدروغ جهت برادر مؤمن خود غلط است زیرا که امامیه نقل اجماع کرده اند بر انکه این گواهی دادن جایز نیست و تصریح نموده اند که این قول مذهب محمد بن علی شلمغانی است که داخل غلات است و سبب غلط افتادن سنیان اینست که از مرد

وایضا شرط است اینکه سائل بکف نباشد طباطبائی مد ظله

محل اشکال است طباطبائی مد ظله

ودر مذهب امامیه داشته وبعد از ان داخل اله شده وکواه تا آنکه نسب شخصی را و
او را نشناسد کواهی دهد ونمیتواند داد پس انتساب او کافی نیست چه تزویر ممکن است و
اکر حال آن مرد بر کواه مجهول باشد ودو عادل حال او را بر او مشخص کنند صحیح است

فصل سیم در بیان تفصیل حقوقی که بکواهان عادل ثابت میشوند و
آنها بر نه قسم اند **قسم اول** آنکه بکواهی چهار مرد عادل ثابت میشود وآنها سه چیز اند
اول زنا دویم لواطه سیم سحق **قسم دویم** آنکه بکواهی چهار مرد عادل یا سه مرد
ودو زن ثابت میشود وآن زنائیست که موجب رجم است چه آن بکواهی سه مرد ودو زن نیز
ثابت میشود **قسم سیم** آنکه بکواهی چهار مرد عادل یا دو مرد وچهار زن ثابت میشود
وآن زنائیست که موجب جلد است چه آن بکواهی دو مرد وچهار زن نیز ثابت میشود **قسم
چهارم** آنکه بکواهی دو مرد عادل ثابت میشود وآن بیست ودو چیز است اول مرتد شدن
دویم بزنا نسبت دادن زنان سیم خوردن هر چه مست کننده باشد چهارم حد کسی که
دزدی کرده باشد پنجم زکوة ششم خمس هفتم نذر هشتم کفارات نهم مسلمان شدن
دهم بالغ شدن یازدهم ولاء عتق دوازدهم تعدیل وجرح سیزدهم عفو کردن
از قصاص چهاردهم طلاق پانزدهم عدة زنان شانزدهم خلع هفدهم وکالت هجدهم
وصیت کردن بشخص غیر مال نوزدهم نسب بیستم دیدن ماه هر کاه در آسمان ابر باشد
بیست ویکم دخول کردن با حیوان بیست ودویم کشتن آدمی که موجب قصاص باشد یعنی بعمد
کشته باشد **قسم پنجم** آنکه بکواهی دو مرد عادل یا یک مرد ودو زن یا یک مرد با قسم
ثابت میشود وآن هر چیزیست که مال باشد یا غرض از او مال باشد وآن هجده چیز است اول
دین دویم غصب سیم قرض چهارم بیع پنجم صلح ششم اجاره هفتم مزارعه هشتم
مساقات نهم شرکت دهم رهن یازدهم عدة کردن در بیع دوازدهم وصیت بمال
سیزدهم جنایات چهاردهم شفعه پانزدهم فسخ عقد کردن شانزدهم کرفتن مال الکتابة هفدهم هبه

ابر بودن نه / نبودن فرق نداشتن باین اظهر طباطبائی مد ظله

محل تامل است طباطبائی مد ظله العالی

یعنی اجل در ثمن یا مثمن طباطبائی مد ظله العالی

معوضه

معوضه هجدهم کشتن که موجب دیت باشد ودیت جراحتها وهم چنین پدر پسر خود را
وکشتن مسلمان کافر را یا آزاد بنده را چه در این صورتها دیت ثابت میشود وخلافست میان
مجتهدین که آیا آزادی ونکاح وقصاص بدین قسم کواهان ثابت میشود یا نه اقرب آنست که
بیک مرد ودو زن ثابت میشود **قسم ششم** آنکه بکواهی مردان تنها وزنان تنها و
با اجتماع هر دو ثابت میشود وقاعده در آن آنست که در هر موضعی که اطلاع مردان بر آن
دشوار باشد غالبا کواهی زنان در آن کافیست وآن هشت چیز است اول بکارت دویم
زاییدن سیم آواز کردن طفل در وقت زاییدن چهارم عیوب باطنی زنان پنجم رضاع
بر قول قوی ششم وصیت بمال چه وصیت بمال بکواهی چهار زن ثابت میشود وبکواهی
دو زن نصف وصیت وبکواهی سه زن ربع وصیت وآیا بکواهی یک مرد نصف وصیت
ثابت میشود مجتهدین در این خلافست واشکال در حق خنثی او نیست واکر زن داند که شخصی
تمت شخصی وصیت بمال کرده آیا جایز است که او وصیت را در کواهی دادن زیاد کوید
تا آنکه ربع آن موافق اصل وصیت باشد میانه مجتهدین خلافست هفتم انقضای عده
هشتم حیض ونفاس **قسم هفتم** آنکه بکواهی پنجاه کس ثابت میشود چون دیدن
ماه هر کاه در آسمان ابر نباشد بقول بعضی از مجتهدین **قسم هشتم** آنکه بکواهی
یک کس ثابت میشود چون عزل وکیل چه هر کاه وکیل را بکواهی یک مرد عادل ظنی حاصل شود
عزل ثابت میشود چنانچه در بحث وکالت مذکور شد وچون دیدن ماه بقول سلار که او
در اول ماه یک کواه عادل کافی میداند **قسم نهم** آنکه بقسم تنها ثابت میشود چون
کشتن چه مدعی وخویشان او هر کاه کواه نداشته باشند پنجاه قسم بخورند تا کشتن ثابت
میشود **فصل چهارم** در بیان تفصیل حقوقی که بشیاع ثابت میشود
بمذهب جماعتی از مجتهدین که شیاع را کافی میدانند وشیاع اجتماعی است که حاکم را
یا جزم یا ظن غالب حاصل شود ودر ذکر تفصیل حقوقی که بشیاع ثابت میشود میانه مجتهدین خلافست بعضی از

دراز ادای و قصاص تامل است بلکه در باب قصاص خواهد که بیک مرد ودو زن ثابت نمیشود طباطبائی مد ظله

کذشت که در عده معتبر است کواهی دو عدل طباطبائی مد ظله

واظهر عدم کفایت است طباطبائی مد ظله

... کفایت ... اشکال است طباطبائی مد ظله

ایشان

ایشان هفت چیز ذکر کرده اند اوّل نسب به پدر و مادر دوّم مردن شخصی سیّم ملک
مطلق چهارم وقف و صدقات پنجم نکاح ششم آزادی و بندگی هفتم ولایت از قبل امام
و بعضی از مجتهدین زیاد بر هفت چیز مذکور یازده چیز دیگر را بشیاع ثابت میدانند اوّل
عزل دوّم ولای عتق سیّم رضاع چهارم ضرر رسانیدن بزن پنجم تعدیل گواه ششم
جرح کردن گواه هفتم مسلمان بودن هشتم کافر بودن نهم رشید بودن دهم سفیه
بودن یازدهم حامله بودن دوازدهم زائیدن سیزدهم وصایت چهاردهم آزاد بودن
پانزدهم کشتن شخصی دیگر را و بعضی از مجتهدین زیاد بر این بیست و دو چیز پنج چیز
دیگر ذکر کرده اند اوّل غصب کردن دوّم دین سیّم آزاد کردن بنده چهارم مفلس بودن پنجم دیدن ماه

در بیان تفصیل حقوقی که بشهادت فرع ثابت میشود

فصل پنجم در تفصیل حقوقی که بگواهی دادن گواهان عادل بر گواهی
گواهان عادل ثابت میشود و این قسم را گواهی بر گواهی میگویند و آیا در این قسم گواهی دادن
زنان بر گواهی مردان مقبولست یا نه مجتهدین را در آن خلافست اقرب آنست که مسموع نیست
و اگرچه در جاهائی باشد که گواهی زنان در آنها مقبول باشد و باین قسم گواهی یازده چیز
ثابت میشود اوّل قصاص دوّم طلاق سیّم نسب چهارم آزادی پنجم قرض و دین ششم
عقود هفتم عیوب زنان هشتم زائیدن نهم آواز کردن طفل در وقت زائیدن دهم
وکالت یازدهم وصیت کردن بمال دیگران و قاعدهٔ کلیه در این قسم آنست که هر حق
الناس است باین گواهی ثابت میشود امّا حق الله ثابت نمیشود و گواهی دادن بنفسه گواهان
مشروط بچهار شرط است اوّل آنکه میباید که گواهان فرع آن قول را از گواهان اصل
و بر هر یک از گواهان اصل دو گواه فرع گواهی دهند پس اگر بر هر یک از گواهان اصل یک
گواه فرع گواهی دهند مسموع نیست دوّم آنکه گواهان اصل حاضر نباشند مثل آنکه
بیمار یا مرده یا در سفر یا در حبس باشند یا از ترس ظالمی حاضر نتوانند شد چه اگر ممکن
باشد که ایشان حاضر شوند گواهی گواهان فرع مسموع نیست سیّم آنکه شروطی که در

و کفایت میکند دو گواه هرگاه بر هر یک گواهی دهند طباطبا مدظله

گواهان اصل مذکور شد باید که در گواهان فرع باشد پس اگر آن شرطها نباشد گواهی
ایشان مسموع نیست چهارم آنکه گواهان اصل را معین سازند در وقت گواهی دادن یا آنکه
نام ایشان را ذکر کنند پس اگر نام ایشان را مذکور نسازند گواهی ایشان مقبول نیست و اگر
گواهان فرع بر گواهان اصل گواهی دهند و ایشان منکر باشند مابین مجتهدین در این خلاف
است اصح آنست که گواهی گواهان فرع در اینصورت مسموع نیست و بعضی از مجتهدین
گفته اند که اگر گواهان فرع اعدل باشند قول ایشان مسموع است و با مساوی بودن در عدالت
مسموع نیست و بعضی بر آنند که با مساوی بودن گواهی ایشان مسموع است و مراتب این قسم
گواهی دادن سه است **اوّل** اعلی و آن چنانست که گواهان اصل بگواهان فرع بگویند که
گواه باشید بر آنکه ما گواهیم که فلان شخص نزد فلان کس مبلغی دارد **دوّم** آنکه گواهان
فرع این قول را از گواهان اصل در حضور حاکم شرع بشنوند **سیّم** آنکه گواهان فرع این
قول را در غیر مجلس حاکم شرع از گواهان اصل بشنوند و در قسم سیّم مابین مجتهدین خلاف
است اقرب آنست که مسموع است و گواهان در قسم اوّل چنین ادای شهادت کنند که گواه
گرفتند ما را فلانان و در قسم دوّم شنیدیم در مجلس حاکم شرع که فلانان
گواهی دادند و در قسم سیّم شنیدیم که فلانان چنین میگفتند

هرگاه انکار ایشان قبل از حکم باشد امّا انکار بعد از حکم پس اثری ندارد طباطبائی مدظله

در بیان مراتب شهادت فرع

باب هفدهم از کتاب جامع عباسی

در اقرار کردن و وصیت نمودن و در آن دو مطلب است **مطلب اوّل** در اقرار
کردن و آن بر دو قسم است اقرار بحق کردن و اقرار بخویش کردن و در آن چند فصل است

در بیان اقرار کردن بحق و در اینکه شروط آن چهارده امر است

فصل اوّل در اقرار بحق کردن و شروط آن چهارده است **اوّل** آنکه اقرار کننده
بالغ باشد چه اقرار غیر بالغ صحیح نیست الّا اقرار به بلوغ باحتلام با امکان صحیح است بی گواه و قسم امّا اگر
اقرار به بلوغ بسال کند در این صورت تا بگواه ثابت نسازد مقبول نیست **دوّم** آنکه عاقل باشد

مشکل است طباطبائی دام ظله

چه اقرار دیوانه صحیح نیست و اگر دیوانگی او دوری باشد اقرار او در حالت غیر دیوانگی
صحیح است **سیم** آنکه اقرار را بچیزی معلق نسازد چون موت زید و شهادت عمرو پس اگر
معلق سازد صحیح نیست و صحیح است اقرار کردن بصیغه عربی و فارسی و غیر آن **چهارم**
آنکه قصد اقرار کند چه اقرار کسی که قصد نداشته باشد چون مست و خفته و سهو کننده
و غلط کننده صحیح نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر مستی مست بسبب خوردن
عین حرامی باشد اقرارش صحیح است و باقرار خود مواخذ است **پنجم** آنکه اقرار کننده
آزاد باشد چه اقرار بنده بانچه تعلق بمولی دارد از نفس او و مال او صحیح نیست بلکه اینچه
اقرار بمال آزاد او واقع میشود بر او لازمست که بعد از آزاد شدن از عهده آن بیرون آید
اما اگر بنده از آقا ماذون باشد در تجارت کردن و اینچه بدان متعلق است پس اگر اقرار
بچیزی از او واقع شود که متعلق بتجارت باشد صحیح است و همچنین صحیح است اقرار او
بچیزی که غیر مال باشد چون طلاق زوجه **ششم** آنکه مختار باشد پس اقرار کسی که او را
باکراه بر آن دارند صحیح نیست **هفتم** آنکه جایز التصرف باشد پس اقرار سفیه در غیر
جنایتی که موجب قصاص باشد در غیر طلاق و نکاح صحیح نیست و همچنین اقرار مفلسی
که حاکم شرع بواسطه قرض خواهان او را از مالش منع کرده باشد در عین صحیح نیست
اما در دین صحیح است و اقرار بیمار در زیاده از سه یک مالش برای اجنبی یا بعضی ورثه
صحیح نیست اما اگر تهمت نباشد یا جهت وارث نباشد از اصل بیرون میرود **هشتم**
آنکه کسی که اقرار جهت او میکند میباید که اهلیت آن داشته باشد که جهت او چیزی اقرار کند چه اگر برای ملک
یا دیوار یا زمین اقرار کند صحیح نیست و اگر جهت چارپائی اقرار کند در آن خلافست بعضی از مجتهدین
گفته اند که احتمال بطلان دارد و احتمال استفساد دارد یعنی سبب از او پرسند و اگر گوید
بسبب آن بعضی گفته اند که مال آن مالک او و متعلق است و اقرب استفساد است پس اگر تفسیر کند بار شتر
جنایت بر شخصی از او قبول میکنند و اگر چه تعیین آن نکند بر موت قریب و طلب تعیین

بلکه غیر مال نیز علی اشکال طباطبائی مدظله العالی

در از عهده که ماذون بوده است طباطبائی مدظله العالی

در آنها از غیر مالیات طباطبائی مدظله

در زیاده از ثلث صحیح نیست طباطبائی مدظله

یعنی بگوید فلان مقدار است بسبب آن چارپا و بعضی گفته اند که این اقرار است از برای مالک چون محتمل است جنایت بر او وارد آورده باشد یا از او منتفع شده باشد و بعضی گفته اند چون محتمل است که بسبب آن چارپا جنایت

آزاد میکند و احتمال بطلان نیز در این صورت میرود و اگر اقرار کند جهت بنده منصرف بمولای
او میشود و اگر جهت مسجدی یا مدرسه اقرار کند و ذکر سبب ممکن آن نماید چون وصیت
یا وقف یا مطلق گوید صحیح است و اگر سبب محال ذکر کند آن سبب لغو است اما آن اقرار
درست است بر قول بعضی از مجتهدین و بعضی اقرار را نیز در این صورت باطل میدانند و اگر جهت
حمل اقرار کند همچنین است و اگر مرده بیفتد باطل است اگر منسوب بوصیت کرده باشد
و از باقی ورثه است اگر نسبت بارث داده باشد و اگر حمل متعدد باشد قسمت کنند بطریق
میراث اگر وصیت نباشد چه در وصیت با عدم تنصیص بزیاده و نقصان همه مساوی اند
نهم آنکه کسی که جهت او اقرار میکند تکذیب اقرار کننده نکند چه اگر تکذیب او کند
مستحق چیزی نمیشود مگر آنکه بعد از تکذیب تصدیق کند یا آنکه تکذیب او اقرار را از آزادی
غلام لازم داشته باشد چه بر قول شیخ اگر شخصی بنده را جهت شخصی اقرار کند و او
منکر شود آزاد میشود **دهم** آنکه آنچه بآن اقرار میکند جهت کسی باید که چیزی باشد
که او مالک آن تواند شد پس اگر جهت مسلمانی بخوک یا شراب یا جهت کافر بمصحف
یا بنده مسلمانی اقرار کند صحیح نیست و بعضی از مجتهدین اقرار در صورت اخیر را جایز دانسته
اند و گفته اند که حاکم شرع ایشان را بفروختن آنها جبر میکند **یازدهم** آنکه آنچه بآن اقرار
میکنند باید چیزی باشد که صلاحیت مملوک بودن داشته باشد پس اگر اقرار کند بآزادی
جهت غلام کسی صحیح نیست و همچنین اگر اقرار بفضله انسان یا پوست مرده کند مگر آنکه
پوست را جهت حلال دانند مرده اقرار کند چه در این صورت صحیح است و اگر اقرار کند
جهت شخصی بحبه از گندم یا پوست جوز لازم نیست که بآنکس بدهد و اگر چه از آن انکار نکند
دوازدهم آنکه آن چیز ملک اقرار کننده نباشد پس اگر گوید که ملک من از فلانست
صحیح نیست **سیزدهم** آنکه چیزی باشد که احکام اقرار در آن جاری باشد پس اگر
کسی که بحسب شرع ثابت شده باشد که چیزی بر او و هم کرده باشند او آن چیز را جهت غیر اقرار کند صحیح

یعنی صورت عدم تعیین طباطبائی مدظله العالی

این قول اظهر است طباطبائی مدظله العالی

بطلان در ما عدای ارث محل تامل است چون محتمل است که اشتراط تولد زنده در ملکیت مختص بارث باشد از جهت نص خاص لکن ظاهر کلمات فقهاء اشتراط مطلق ملکیت است بتولد زنده طباطبائی مدظله العالی

با فرض معلوم بودن اینکه بنده است حکم بآزادی مشکل است طباطبائی مدظله

قول آن بعض اظهر است طباطبائی مدظله العالی

یعنی اسناد بملکیت خود نماید السید محمد کاظم الطباطبائی مدظله العالی

چهارم آنکه چیزی که اقرار بان میکند میباید که در دست او نباشد پس اگر اقرار بمال
غیر کند صحیح نیست **فصل دویم** در اقرار کردن بخویشی بودن بدانکه
شروط اقرار بخویشی کردن زیاده بر آنچه مذکور شد سه چیز است **اول** ممکن باشد الحاق
مقر به پس اگر اقرار کند به بنوت معروف بنسبی یا به بنوت بزرگتر از خود یا مساوی خود یا
کمتر از خود که عادت بر آن جاری نباشد باطل است و هم چنین باطل است اقرار بنسب کسی
که شرعا ممنوع باشد چون ولد الزنا و ولد اللعان و اگرچه در اینصورت فرزند میراث
میبرد و اگر اقرار کند که این ولد منست از زنا خلافست که اقرار باین از قبیل تعقیب اقرار
بمنافیست که قبول نمیکنند و اول را قبول میکنند یا اصلا باطل است **دویم** تصدیق
مقر به در غیر ولد صغیر و مجنون و میت چه در صغیر انکار اعتبار ندارد و اگرچه بعد از
بلوغ باشد و اگر دو شخص یا بیشتر تصادق کنند بر نسب غیر ولد چون اخوت صحیح است
و تعدی نمیکند از متصادقان بورثه ایشان **سیم** عدم منازعت در نسب پس اگر دو کس
در فرزندی نزاع کنند اعتبار بگواهست و اگر عم اقرار کند برادرزاده مال میت را باو دهد
و اگر زوجه اقرار کند بولدی و برادران تصدیق کنند مال را بفرزند میدهند و اگر
تکذیب کنند زیاده از هشت یک نصیب خود را باو میدهند و اگر برادران گویند که فرزندی
هست و زوجه منکر باشد آنچه زیاده از ربع است برادران باو میدهند و اگر فرزند
بفرزند دیگر اقرار کند نصف را باو میدهند و اگر هر دو بثالثی اقرار کنند ثلث را باو میدهند
و با عدالت هر دو نسب مقر له ثابت میشود **فصل سیم** در احکام اقرار
کردن بدانکه هرگاه شخصی برای شخصی بمال معینی اقرار کند لازمست بر او دادن آن مال
بان شخص و هرگاه اقرار کند بچیزی مجهول تعیین آن بر متعارف بلد اقرار کننده است
و هرگاه متعدد باشد آنچه در استعمال غالب باشد و اگر استعمال غالب نباشد تعیین آن
با اقرار کننده تعلق دارد و هرگاه اقرار بمجهول کند صحیح است و حاکم الزام نماید اقرار کننده را بتفسیر آن

در بیان شرایط اقرار

اگر اقرار بچیزی کند که در دست غیر است از راه دیگری ماخوذ است باقرار نیز هرگاه در دست او بیاید باید بدهد طباطبائی مدظله

حکم در مجنون و میت خالی از اشکال نیست هر چند مشهور است طباطبائی مدظله العالی

یعنی نصف ربع را باو میدهند طباطبائی مدظله العالی

بشرط آنکه عرفا آنرا غالب فهمیده شود بدون قرینه طباطبائی مدظله

یعنی مجهول که متعارف در بلد مقر له نباشد طباطبائی مدظله

مثل آنکه اقرار کند بمال یا بشیء یا مال جسیم یا مال عظیم یا کثیر یا نفیس بشرط آنکه آنرا
در عرف مال گویند پس در اینصورت اگر اقرار به پوست بادام یا حبه ارزن کند صحیح
نیست و شیخ طوسی رحمه الله گفته است که مراد بمال کثیر هشتاد است زیرا که در بعض
احادیث وارد شده که کثیر را حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بهشتاد
تفسیر کرده اند و در این قول اشکال است چه این حدیث در نذر کردن واقع شده و حمل
اقرار بر نذر کردن قیاس است و اقرار مجهول بر پانزده وجه است **اول** اقرار کردن
بشیء و آن اعم از مال است پس اگر آنرا بحد قذف یا شفعه تفسیر کند حاکم آنرا قبول
میکند و اگر بسرگین نجس تفسیر کند قبول نمیکند و بعضی از مجتهدین این را نیز جایز
داشته اند **دویم** اقرار بمال پس آنچه را در عرف مال گویند بر او لازمست و اگر
چه قلیل باشد پس اگر بمال نباشد چون سرگین نجس داخل نیست و آیا تفسیر بمال بحبه
کند جایز است یا نه دران خلافست چنانچه مذکور شد **سیم** اقرار باجناس چون زیت
و ذهب و فضه و قول قول مقر است در تفسیر اینها یا قسم **چهارم** اقرار بصیغه جمع
و آنرا حمل میکنند بر سه یا بیشتر و اگر گوید که من از این اقرار دو میخواستم که اقل جمع
است دران خلافست اقرب آنست که قبول میکنند **پنجم** اقرار بصیغه عدد چون صد
و هزار و تفسیر آن تعلق بمقر دارد و اگرچه بحبه کند **ششم** ابهام در صله چون له
علی من واحد الی عشرة یعنی فلانی را است بر من از یک تا ده چه این احتمال هشت دارد و احتمال
ده دارد و احتمال نه دارد و احتمال پنجاه و پنج نیز دارد **هفتم** ابهام در وصف چون له
علی درهم ناقص و هم چنین اگر گوید له علی مال عظیم یا جلیل یا نفیس **هشتم** ابهام
در جزء چون ضعف مثلا و تفسیر میکنند بضعف آنچه مشمول باشد و اگر اقرار کند بدرهمی
و ضعفی بعضی از مجتهدین میگویند که بضعف راجع بدرهم میشود **نهم** ابهام بکذا پس اگر
گوید له علی کذا مثل آنست که بگوید له علی کذا درهم برفع یا نصب یا جر او را بیانست که مراد واحد است

در نسبت با عظیم و کثیر و نفیس باید صدق این عناوین کند طباطبائی مدظله

یعنی تفسیر طباطبائی مدظله العالی

مناط در همه مذکورات انفهام صدق عرفی است طباطبائی مدظله

یعنی بر نفی ان هرگاه نزاع در تعیین مقدار باشد یا بر نفی آنچه مقر له ادعا کند هرگاه نزاع در تعیین شخص یا نوع یا صنف باشد طباطبائی مدظله العالی

رفع بعلیتاست ونصب بتمییز وجر باضافه ودر جر بعض درهم نیز احتمال دارد و
بعضی گفته اند که در نصب احتمال بیست دارد ودر جر احتمال صد دارد چه اقل عددی
که ممیز در آن مجرور است صد است واگر کذا کذا درهم باشد مثل اول است در حالت
نصب وجر وبعضی بر آنند که در نصب احتمال یازده دارد واگر با حرف عطف باشد در
حالت نصب بیست ویک است **درهم** ابهام بعطف ومانند آن چون له علی درهم
ودرهم ودرهم چه احتمال دارد که مراد سه درهم باشد واگر گوید که مراد سه درهم باشد
بثالث تاکید ثانی است صحیح است واگر گوید مراد بثانی تاکید اول است صحیح نیست **یازدهم**
ابهام بظرفیت ومانند آن چون له زیت فی جرة او سمن فی عکة او قماش فی عیبة او الف
فی صندوق ظرف داخل نیست وبعضی از مجتهدین گفته اند که هر چه بی ظرف نمیباشد
اقرار بآن اقرار بظرف آنست اقرار بنجار واقرار بزین او است اما اقرار به بنده که عمامه بر
سر وجامه در بر دارد اقرار بعمامه وجامه نیست **دوازدهم** ابهام در اعیان چون له هذا
الثوب او هذا العبد مطالبه تعیین میکند پس با تعیین اگر مقر له منکر باشد سوگند
میدهد وانتزاع میکند حاکم مقر به را از دست مقر میکند ارد پس اگر مقر له تصدیق
کند بعد از انکار قبول میکند **سیزدهم** ابهام مستخرج وآن بطریق استخراج مجهول است
وآن وقتی معتبر است که مقر له عالم باشد بآن عبارت پس اگر عامی را تلقین کنند حکم
بر آن مترتب نمیشود مثلا بطریق جبر ومقابله اگر گوید زید را بر من ما للبنت ونصف مال عمرو وعمرو را
بر من ما للبنت ونصف ما للزید پس مال هر یک بطریق جبر ومقابله چهار است وهر یک از
ایشان شش میباید داد ودر تفسیر جنس رجوع باقرار کننده باید کرد **چهاردهم** ابهام
ممکن الاستخراج بحسنا ورجوع بمقر کنند چون له علی من الفضة بوزن هذه الصخرة او
بقدر ثمن عبد زید **پانزدهم** ابهام از حیثیت عموم چنانکه گوید زید را است جمیع آنچه
در دست منست واگر گوید فلان شخص را بر من زیاده از مال فلانست او را زیاده از قدر

عه بالسخ والتشدید اناء معروف من خزف ۱۲

سه یعنی سوگند میدهد مقر را بر نفی علم مقر له بتعیین میکند طلبا لطلبه مطالبه ثانیا

مال او باید داد واگر در این صورت دعوی کند که من مال او را کم پنداشتم سوگندش میدهد
واقرار بعین ودین هر دو صحیح است پس اگر گوید که دین یا عینی که بر ذمه بکر است تعلق
بزید دارد ونام من در تمسک عاریه است صحیح است واگر گوید مرا بر تو است هزار واو
در جواب گوید بلی یا نعم یا اجل یا من مقرم بآن در این صورت هزار بر او لازم است واگر
در جواب گوید وزن کن یا نقد کن یا گوید که من مقرم ونگوید مقرم بآن در این صورت
لازم نیست چه در عرف در دو صورت اول احتمال استهزاء دارد ودر صورت آخر احتمال آن دارد که من مقرم
بآنچه حق جهت تو باشد دیگری **فصل چهارم** در مسائل فی الاقرار وآن بر دو قسم است
قسم اول مقبول بدو شرط اول بعد از اقرار کردن بچیزی استثنا زیاده بر آن یا
مساوی آن نکند بلکه بکمتر از آن استثنا کند مثل آنکه بگوید فلانی را است بر من ده درهم
الا دو درهم چه در این صورت اقرار بهشت درهم کرده دوم آنکه استثنا متصل باشد چنان
که اگر در مثال مذکور بی فاصله گوید الا دو درهم صحیح است اما اگر بعد از مدتی استثنا
کند صحیح نیست واستثنا از اثبات نفی است باجماع واز نفی اثبات خلاف مر ابو حنیفه
را که او بر این رفته که استثنای از نفی اثبات نیست واگر استثناء متعدد باشد بحرف عطف
یا آنکه استثنای سیم زیاده از دوم باشد هر دو استثنا از اول بیرون میروند مثل آنکه گوید
فلانی را است بر من ده درهم الا سه درهم والا سه درهم یا فلانی را است بر من ده درهم مکرر
چهار درهم پس در این دو صورت چهار درهم اقرار کرده واگر بحرف عطف نباشد واستثنا
از جنس باشد صحیح است بشرط آنکه مستغرق نباشد واگر استثنا بتردید باشد مثل آنکه
گوید فلانی را است بر من ده درهم الا سه درهم یا چهار درهم صحیح است ودر این دو احتمال
است چه احتمال شش دارد واحتمال هفت نیز دارد واگر گوید فلانی را است بر من ده درهمی
بلکه ده درهمی بنا بر مجتهدین در این قول اختلافست اقرب آنست که اقرار بیک درهم کرده مگر
آنکه گوید مراد من دو درهم است واگر بعد از دو جمله استثنا واقع شده باشد مثل آنکه

در بیان جمع استثنا واقرار آنکه بعد وقسم

قسم اول مقبول بدو شرط

دو درهم مکرر صح

قسم دویم مردود
در بیان وصیت نمودن

کوید فلانی راست بر من ده درهم و جامه الا درهمی پس بنابر مجتهدین در این خلافست
بعضی از ایشان بر این رفته اند که غایب بجمله اجزا است و بعضی گفته اند که غایب هر دو
جمله است **هشتم دویم** مردود مثل آنکه گوید فلانی راست بر من هزار دینار
قیمت شراب یا گوشت خوک یا متاعی که قبض نکرده ام یا اقرار کند جهت مسلمانی
بشراب یا خوک چه در این صورتها منافی اقرار[1] مقبول نیست **مطلب دویم**
در وصیت نمودن و در آن سه فصل است **فصل اول** در وصیت کردن
بمال و شروط آن بدانکه وصیت مالک کردانیدن کسی است شخصی را بر عین یا منفعتی
بعد از مردن و بعضی از مجتهدین[2] گفته اند که وصیت مسلط ساختن شخصی است
بر تصرف در چیزی بعد از مردن و شروط آن دوازده است **اول** ایجاب چون اوصیت
لفلان بکذا او افعلوا کذا بعد وفاتی یعنی وصیت کردم جهت فلان شخص بفلان چیز
مثلا یا آنکه گوید که فلان مبلغ بتصدق دهید و بفلان مبلغ حج اجاره کنید بعد از وفات
من و آنچه بدینها ماند و صیغه عربی در وصیت لازم نیست و اگر چه قادر بر آن باشد
و وصیت کنک و کسی که از نطق عاجز باشد باشاره و کتابت و اگر قادر بر نطق باشد
و بنویسد یا اشاره کند عمل بآن واجب نیست[3] و اگر چه در حال نوشتن و حاضر باشد
دویم قبول کسی که وصیت برای او میکند خواه بلفظ باشد چون قبلت و خواه
بفعل باشد چون تصرف کردن در آن و این در جائی شرطست که محصور باشد اما
در غیر محصور چون فقرای بنی هاشم یا مسجد یا قنطره قبول شرط نیست و عدم قبول اتصال
با ایجاب شرط نیست پس اگر بعد از ایجاب بزمانی یا بعد از وفات واقع شود صحیح است
و بعضی از مجتهدین گفته اند که قبول صحیح نیست مگر بعد از وفات و اگر رد کرده باشد
وصیت را در حیات موصی یا بعد از وفات او رجوع میتواند کرد و قبول کرد خلافست
مشهور آنست که جایز است اما اگر بعد از وفات پیش از قبول رد کند باطل است[4] و اگر بعد از قبول و بعد

[1] مقامات مختلف است طباطبائی مدظله

تعریف وصیت
شروط ... [illegible]

[2] وصیت یا تملیکی است و آن مالک کردانیدن کسی است چیزی را بعد از مردن یا عهدی است و آن سفارش کردن است بتصرف بعد از مردن مثل آنچه نقل کرده است از بعض مجتهدین طباطبائی مدظله العالی

[3] مراعات احتیاط ... طباطبائی مدظله

[4] و هم چنین هرگاه بعد از قبض و پیش از قبول رد کند در صورتی که قبض او بعنوان قبول نباشد طباطبائی مدظله

قبض رد کند لغو است[1] باجماع و اگر بعد از قبول و پیش از قبض رد کند خلافست[2] و اگر
پیش از قبول موصی له بمیرد وارث او بقبول میرسد خواه پیش از مردن موصی باشد و خواه
بعد از موصی و بعضی از مجتهدین بر آنند که در این صورت وصیت باطل است و بعضی گفته
اند که اگر غرض موصی تعلق بمیت داشته باشد باطل میشود و اگر نه صحیح است و بعضی
از مجتهدین بر آنند که اگر موصی له بعد از موصی بمیرد تعلق بوارثان میگیرد و اگر پیش
از او بمیرد باطل است و در قبول و رد ورثه موصی له حکم او دارند و اگر موصی له وارث
نداشته باشد راجع بورثه موصی میشود و بعضی گفته اند که بامام میرسد **سیم**
آنکه موصی بالغ باشد چه وصیت طفل صحیح نیست و وصیت طفل ممیز و طفلی
که ده ساله باشد خلافست بعضی از مجتهدین گفته اند[3] که وصیت ده ساله در ابواب
البر صحیح است و بعضی گفته اند که اگر مرد است وصیت هشت ساله صحیح است و
اگر زنست هفت ساله **چهارم** آنکه عاقل باشد چه وصیت دیوانه صحیح نیست **پنجم**
آنکه رشید باشد پس وصیت سفیه صحیح نیست مگر در ابواب البر و معروف نزد بعضی از مجتهدین و بعضی
مطلقا صحیح میدانند و همچنین کسی که خود را زخم زده باشد و در آن زخم خوف مردن[4]
باشد چه او نیز حکم سفیه دارد **ششم** آنکه قصد کند چه وصیت مست و خفته
و بیهوش صحیح نیست **هفتم** آنکه موصی له در حالت وصیت موجود باشد[5] پس
اگر وصیت کند جهت حمل وجود او در حالت وصیت معتبر است و اگر مشکوک
باشد وجود او صحیح نیست[6] **هشتم** آنکه صحیح باشد که مالک شود یعنی صلاحیت
مالک شدن چیزی داشته باشد چه وصیت جهت ملک و چهار پا و دابه صحیح نیست
مگر آنکه در دابه قصد علف او کند **نهم** آنکه موصی و موصی له آزاد باشند چه وصیت
بنده جهت بنده صحیح نیست[7] و اگر چه قائل باین شویم که بنده مالک چیزی میشود یا
وصیتی که در حال رقیت کرده بعد از آزادی او نافذ است یا نه در آن خلافست و اولی

[1] یعنی رد او لغو است طباطبائی مدظله

[2] اظهر لغویت رد است در این صورت نیز طباطبائی مدظله

[3] قول بعض خالی از قوت نیست طباطبائی مدظله العالی

[4] هرگاه اول زخم بزند و بعد از آن وصیت کند و اما اگر اول وصیت کرده باشد صحیح است طباطبائی مدظله

[5] این شرط در وصیت تملیکیه است نه عهدیه طباطبائی مدظله

[6] اگر بعد معلوم شود که موجود بوده صحیح است طباطبائی مدظله

[7] و همچنین عتق بنده برای آزاد و از آزاد برای بنده غیر طباطبائی مدظله

نفوذ است هرگاه وصیت را برای خود معلق ساخته باشد و اگر موصی له بنده
موصی باشد وصیت او صحیح است و منصرف بآزادی او میشود هرگاه ثلث مال موصی
وفا بآن کند **دهم** آنکه وصیت بر موصی له جایز باشد پس وصیت بر ظالمان و
نوشتن کتب ضلال و کافر حربی صحیح نیست و اگر چه ذی رحم باشد و بعضی از مجتهدین
در ذی رحم جایز داشته اند و وصیت بر جهودان صحیح است و بعضی تخصیص بذی رحم
داده اند و بعضی از مجتهدین مطلقا جایز میدانند و در کسی که وصیت میکند اسلام
شرط نیست پس وصیت کافر جهت مسلمان بچیزی که مالک آن تواند شد صحیح است
اما اگر شراب جهت مسلمان وصیت کند صحیح نیست **یازدهم** آنکه وصیت
بچیزی باشد که مالک آن تواند شد پس وصیت بشخص آزاد و وقف ام ولد و گوشت
میته و سرگین نجس و فضلات و حشرات صحیح نیست و هم چنین وصیت بشراب و خوک
در مسلمانان صحیح نیست اما اگر در جهود باشد صحیح است **دوازدهم** آنکه ثلث
مالی که در حال وفات باشد وفا بوصیت کند پس اگر زیاد از ثلث مال باشد زیاده
باطل است مگر آنکه وارث اجازت دهد و اجازت وارث بعد از وفات موصی معتبر است
باجماع و قبل از آن اعتبار دارد بنا بر قول اکثر و بعضی از مجتهدین اجازت پیش از وفات
را منع نموده اند و خلافست میانه مجتهدین که آیا اجازت وارث در اینصورت تنفید
آن چیزیست که موصی وصیت کرده یا ابتدای عطیه است **فصل دویم:**
در اقسام وصیت کردن و احکام مطلق وصیت بدانکه وصیت بر چهار قسم است
اول وصیت واجبه چون وصیت کردن بجهت ادای حقوق واجبه خواه حق الله
باشد و خواه حق الناس **دویم** وصیت مستحبه چون وصیت کردن بمال کم پس
وصیت بخمس مال کردن بهتر است از ربع و ربع بهتر است از ثلث و ثلث بهتر است از نصف
و بعضی از مجتهدین وصیت بثلث را با استغنا وارث بهتر میدانند اگر حال ورثه متوسط باشد

و اگر کمتر از
قیمت او باشد بهمان قدر
آزاد شود و در بقیه سعی
کند بنا بر مذهب اکثر
و اگر بیشتر از قیمت او
باشد زیادی را باو دهند
طباطبائی مدظله

یعنی بر اغنیائشان
در ظلم طباطبائی مدظله

قول باعتبار
داشتن قبل از وفات
چنانچه اکثر میگویند اصح
است طباطبائی مدظله

اظهر تنفید
است طباطبائی مدظله

وصیت ربع را بهتر میدانند و خمس را با فقر بهتر میدانند و چون وصیت بشهادتین و
اقرار بنبوت پیغمبر و امامت ائمه علیهم السلام و جمیع آنچه پیغمبر خبر داده **سیم** وصیت
حرام چون وصیت کردن بشراب و گوشت خوک و غیر آن **چهارم** وصیت مکروه
چون وصیت کردن بمال بسیار و هرگاه وصیت جهت جماعتی مطلق واقع شود تقاضای
تسویه میکند مگر بتصریح کردن بر تفاوت و در بعضی از احادیث صحیحه وارد شده که
وصیت در عم و خال بطریق میراثست و جهت خویشان و موالی و مستحقی زکوه و
سبیل الله بطریقی است که در بحث وقف مذکور شد و وصیت بمجهول و غیر موجود
صحیح است و تعیین آن بعد از وفات متعلق بوارث است پس اگر وصیت بمال یا نصیب
یا مال قلیل یا عظیم کند تعیین آن بوارث تعلق دارد هرگاه ندانند از مورث تفسیر معتبر
را و مراد بجزو عشر است چنانچه در روایت حسنه ابان بن تغلب از امام محمد باقر و امام
جعفر صادق علیهما السلام وارد شده و در بعضی روایات صحیحه نیز ایراد یافته که مراد بجزو
سبع است و در بعضی دیگر آمده که ثلث است و در روایت صحیحه وارد شده که مراد بسهم
ثمن است و در بعضی روایات ضعیفه سدس وارد شده و شیء سدس است و اگر وصیت
بمال بسیار کند پیش بعضی از مجتهدین هشتاد درهم است چنانچه در بعضی احادیث وارد
شده در نذر که مذکور شد و اگر کسی جهت شخصی بشمشیر وصیت کند در بعضی احادیث
وارد شده که غلاف و زیوران داخل است و در وصیت بصندوق آنچه از اموال در آن
باشد داخل است و هم چنین در وصیت بکشتی آنچه از طعام در آن باشد داخل است
فصل سیم در بیان وصی ساختن و آن والی کردانیدن شخصی است برای
اخراج حقی یا استیفاء حقی یا بر طفل و مجنون و پدر و جد طفل بالاصالة مالک ولایت اند و وصی که
پدر و جد جهت طفل تعیین میکنند صحیح است و اگر وصی را اذن دهند در وصی کرفتن
جایز است و اگر او را نهی کنند از وصی کرفتن نمیتواند کرفت و با اطلاق خلافست و

روایت حسنه
است بر جائی که مراد او
علی کتاب الله باشد طباطبائی
مدظله العالی

غیر موجود
مثل آنکه وصیت کند
بما تحمله المراة سنة ذلک
یا بآنچه در درخت ... از دهند
بعد از آن طباطبائی مدظله

اگر معلوم
نباشد که مراد او چیست و شرعی
است و روایت معتبره ...
است و هم چنین در سهم
و سهم طباطبائی مدظله

و اظهر در مذکورات
اتباع انفهام عرفی است
طباطبائی مد
ظله

مکاتبهٔ صفار از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مؤید جواز است و شروط وصی هشت است **اول** آنکه عاقل باشد پس وصی کردن دیوانه صحیح نیست و اگر بعد از آن دیوانگی هم رسد وصایت او باطل میشود و اگر دیوانگی او برطرف شود آیا وصایت او عود میکند میانهٔ مجتهدین در آن خلافست و اگر دیوانگی او دوری باشد نیز در آن خلافست اقرب آنست که در وقت عدم دیوانگی صحیح است **دویم** آنکه بالغ باشد هرگاه تنها باشد پس وصی کردن طفل منفرد بی آنکه بالغی را با او ضم کند صحیح نیست و تصرف بالغ نافذ است تا زمانی که طفل بالغ شود آنگاه هر دو شریکند **سیم** آنکه مسلمان باشد هرگاه موصی مسلمان باشد یا کافر باشد و وصیت بر اطفال مسلمانان باشد پس هرگاه مسلمان نباشد وصی بودن او بر اطفال مسلمانان جایز نیست **چهارم** آنکه عادل باشد بر قول مشهور پس وصایت فاسق باطل است و اگر چه بعد از فوت موصی فاسق شود و بعضی گفته اند که در این صورت باطل نمیشود **پنجم** اذن مولی اگر بنده شخصی را وصی کند و آیا بندهٔ خود را وصی میتواند کرد در آن خلافست **ششم** آنکه کسی که اولی از وصی باشد موجود نباشد چون پدر و جد پس اگر شخصی را غیر از پدر یا جد وصی کرده اند صحیح نیست با وجود یکی از اینها **هفتم** آنکه وصی تواند که از عهدهٔ وصایت بیرون آید پس اگر عاجز باشد از تصرف بسبب مرض یا پیری یا آنکه سفیه باشد آیا باطل است یا صحیح و حاکم کسی را با او ضم میکند یا نه میانهٔ مجتهدین خلافست و اگر عجز در اثناء هم رسد حاکم شخصی را با او ضم میکند **هشتم** آنکه صیغه بگوید چون اوصیت الیک یعنی وصایت را بتو رجوع نمودم یا امر فلان طفل خود را بتو تفویض کردم یا تو وصی منی و این شروط در حال وصیت معتبر است تا حین فوت پس اگر یکی از این شروط خلل رساند وصایت باطل است و بعضی گفته اند که در حال وصیت کافی است و بعضی بر آنند که معتبر حین فوتست و شرط نیست در وصی ذکوریت پس زن و خنثی را با اجماع شرایط وصی میتوان کرد و شیخ

طوسی اجماع شیعه را بر این نقل کرده و هم چنین بصر شرط نیست و آنچه در روایت مسکونی منع از آن واقع شده محمول بر کراهیت یا تقیه است و اتحاد وصی نیز شرط نیست پس با اطلاق هر دو با هم تصرف میکنند و با امتناع حاکم جبر میکند ایشان را بر اجتماع و واجب نیست بر وصی قبول کردن وصیت بلکه رد میتواند کرد بشرط آنکه موصی در حیات باشد و این خبر باو برسد پس اگر خبر باو نرسد و نیز مشهور آنست که وصی را قبول یا امر وصایت لازم است مگر آنکه عاجز باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه غالب بر وصیت باشد تا آنکه وصیت کننده بمیرد رد میتواند کرد و وصی امین است و ضامن نیست مگر با تعدی یا تفریط و در جائی که عادت جاری بتوکیل باشد جایز است وصی را که وکیل بگیرد و در غیر آنچه عادت بان جاری نباشد خلافست اقوی آنست که جایز است و جایز است وصی را استیفاء دین خود از آنچه در دست او است بی اذن حاکم و هم چنین اداء دین غیر با علم خود میتواند کرد بعد از آنکه قرض خواه را سوگند دهد و بعضی بر آنند که تا نزد حاکم شرع ثابت نشود نمیتواند داد و این اقوی است و باید که وصی اقتضا کند بر آنچه تعیین کرده اند پس اگر بر مال موجود او را وصی کرده باشند در مالی که بعد از آن هم رسد دخل ندارد و اگر مطلق باشد همه داخل است و هرگاه کسی بمیرد و وصی جهت اطفال خود تعیین نکند بر حاکم لازم است که تعیین کند و حاکم مالک عزل آن وصی است هرگاه خواهد و اگر حاکم مفقود باشد یا متعذر باشد مراجعت او جایز است آحاد مؤمنین عدول را تصرف در وصیت مادامی که متعذر باشد و وصایت و رجوع ثابت نمیشود مگر بشهادت دو مرد مسلمان عادل

باب هجدهم از کتاب جامع عباسی

در قسمت کردن ترکه و میراث و آن منتقل شدن مال است با جهتی از شخصی بعد از فوت او بوارث بیکی از وجوهی که مذکور خواهد شد بشرط که یکی از اموری که مانع میراث بردن

انها شود چنانچه مذکور خواهد شد در اینها نباشد و در آن شش مطلب است

مطلب اول

در بیان آنچه سبب میراث بردن میشود و آن بر هفت وجه است **وجه اول**
خویش بودن و آن باتصال شخصی است بدیگری بولادت یا بانتهای هر دو بدیگری بوجه شرعی و آن بر سه
قسم است **قسم اول** دو قومند که با یکدیگر میراث میبرند اول پدر و مادر دوم
فرزندان و هر چند پایین روند و این دو قوم با یکدیگر میراث میبرند و با ایشان سوای زن
و شوهر دیگری میراث نمیبرد پس هرگاه شخصی بمیرد و پدری داشته باشد تمام مال او تعلق
بمادر دارد و اگر پدر و مادر هر دو جمع شوند ثلث مال میت تعلق بمادر دارد و بقیه
تعلق بپدر و اگر با پدر و مادر پسری شود هر یک از پدر و مادر شش یک مال را میبرند
و بقیه آن تعلق بپسر دارد و اگر با پدر و مادر دختری جمع شود هر یک از ایشان شش
یک مال را میبرند و نصف مال را دختر میبرد و بقیه میانه ایشان و دختر پنج حصه میشود
بشرط که میت دو برادر یا یک برادر و دو خواهر پدر و مادری یا چهار خواهر پدر و مادری
نداشته باشد چه اگر اینها موجود باشند بقیه مال میانه دختر و پدر بچهار حصه منقسم
میشود چنانچه مذکور خواهد شد و اگر دو دختر با ایشان جمع شوند دو ثلث مال تعلق
بدختران دارد و ثلثان بپدر و مادر و اگر یکی از ایشان با دختران جمع شود دختران
ثلثان میبرند و شش یک آن پدر است یا از مادر و بقیه میانه ایشان بر پنج سهم یا چهار
سهم منقسم میگردد و هرگاه شخصی بمیرد و پسری داشته باشد تمام مال از اوست و
اگر متعدد باشند مال را میانه خود بالسویه قسمت میکنند و اگر پسر و دختر جمع شوند
دختر نصف پسر میراث میبرد و هرگاه شخصی بمیرد و یک دختر داشته باشد تمام مال او
از آن دختر است و اگر متعدد باشند مال را میانه خود بالسویه قسمت میکنند و هرگاه
میت فرزندان نداشته باشد و فرزندزاده داشته باشد آن فرزندزادها بجای فرزندان

در اینکه ... سبب ارث ... هفت وجه است

وجه اول ... و ... قسم ... بپدر دارد و هم چنین اگر مادر نداشته باشد تمام مال تعلق ... صح صح صح

منه
هرگاه اخوه حاجبین نباشند ولاما سدس میبرد و بقیه
طباطبائی مدظله العالی

حصه میبرند بطریقی که مذکور شد خواه تنها باشند و خواه با پدر و مادر میت جمع شوند
و هر یک از ایشان حصه کسی را میبرد که باو میرسد پس پسر دختر حصه دختر میبرد و دختر
پسر حصه پسر میبرد و ذکور و اناث هر یک از ایشان بطریق میراث پسر و دختر میراث
میبرند و بعضی از مجتهدین گفته اند که اولاد دختر از ذکور و اناث در میراث بردن مساوی اند
قسم دوم نیز دو قومند اول برادران و خواهران و اولاد ایشان با عدم
ایشان دوم جد و جده و هر چند بالا روند و این دو قوم وقتی از میت میراث میبرند که
دو قوم مرتبه اولی نباشند چه اینها با پدر و مادر و فرزند و فرزندزادگان میراث نمیبرند
پس اگر شخصی بمیرد و یک برادر داشته باشد و دیگر میراث خواری نداشته باشد تمام مال تعلق باو دارد و اگر
چه برادر پدری یا مادری باشد و اگر دو برادر یا زیاده داشته باشد مال میانه ایشان بالسویه
منقسم میگردد و هم چنین اگر یک خواهر یا زیاده داشته باشد و اگر برادر و خواهر جمع شوند
برادر دو حصه میبرد و خواهر یک حصه چنانچه در میراث پسر و دختر مذکور شد و
هرگاه برادر و خواهر پدر و مادری باشند برادر و خواهر پدری میراث نمیبرند و اگر برادر
یا خواهر مادری با پدر و مادری جمع شوند اگر واحد باشد شش یک مال تعلق باو دارد
و اگر زیاده از واحد باشد سه یک مال با ایشان تعلق دارد و بقیه از آن برادران و خواهران
پدر و مادری است و بعضی از مجتهدین بر آنند که هرگاه یا خواهر پدر و مادری خواهر مادری
جمع شود نصف مال از خواهران پدر و مادری است و شش یک از خواهر مادری و باقی میانه ایشان
بچهار حصه منقسم میشود سه از خواهر پدری و یک حصه از خواهر مادری و بعضی از مجتهدین
گفته اند که هرگاه برادر و خواهر مادری با خواهر پدری تنها جمع شوند بقیه رد بر همه قسمت
میشود و هرگاه جد و جده میت و برادر و خواهر او با یکدیگر جمع شوند جد مساوی
برادر میراث میبرد و جده مساوی خواهر و جد و جده پدری چون برادر و خواهر پدری است
و جد و جده مادری چون برادر و خواهر مادری است لیکن جد پدری با مادری جد پدری ...

منه
که هر دو پدر مادری یا هر دو پدری یا هر دو مادری باشند و هم چنین در خواهران طباطبائی مدظله العالی

منه
هرگاه پدر مادری با پدری باشند اگر مادری تنها باشند برادر و خواهر مساوی میبرند طباطبائی مدظله العالی

منه
یا با پدری تنها طباطبائی مدظله العالی

منه
یا پدری تنها اگر پدر و مادری نباشند ... مدظله العالی

ازمیراث منع نمیکند چنانچه برادر و خواهر پدری و مادری منع برادر و خواهر پدری میکنند و
فرزندان برادر و خواهر بدرونفی که پدران و مادران ایشان موجود نباشند با جد و جده
حصه پدران و مادران خود را میگیرند و هرگاه شخصی بمیرد و از او جد پدری با مادری ماند
باشد و دیگر میراث خواری نداشته باشد تمام مال تعلق باو دارد خواه جد پدری باشد و
خواه جد مادری و هرگاه جد و جده جمع شوند جد یکحصه میبرد و جده نیم حصه اگر هر دو
پدری باشند و برابر حصه میبرند اگر هر دو مادری باشند و اگر از دو طرف باشند جد یا جده
مادری اگر تنها باشد ثلث میبرد و بقیه تعلق بجد و جده پدری دارد و اگر زیاده باشند
ثلث مال تعلق بایشان دارد و بقیه تعلق بجد و جده پدری و بعضی از مجتهدین بر آنند
که اگر کسی مادر مادری و مادر پدری بگذارد مال و میانه ایشان بچهار حصه منقسم و یکحصه
مادر مادری برمیدارد و سه حصه مادر پدری و جد قریب بسبب جد بعید را منع میکند
ازمیراث پس جد بعید با وجود جد قریب میراث نمیبرد و متعدد در مرتبه اولی چهار جد ممکن
است که باشند پدر و مادر پدر و پدر و مادر مادر او و در مرتبه دویم هشت جد
و جده ممکنست و در مرتبه سیم شانزده و در مرتبه چهارم سی و دو و هم چنین هر چند بالا
رود پس اگر شخصی هشت جد و جده بگذارد اجداد و جدات مادری ثلث مال را میبرند بالسویه
و بقیه با اجداد و جدات پدری متعلق است باین طریق که ثلث بقیه بپدر و مادر مادر پدری
متعلق است ذکر دو مثل انثی و دو ثلث بقیه بپدر و مادر پدر پدر متعلق است ذکر دو
مثل انثی پس سهام اجداد و جدات مادری چهار است و سهام اجداد و جدات پدری نه است
پس فریضه ایشان از صد و هشت منقسم میگردد بجهت تباین چنانچه در مبحث تصحیح قسمت
بزودی خواهد آمد و بعضی از مجتهدین گفته اند ثلث ثلث بپدر و مادر مادر مادر میرسد بالسویه
و دو ثلث ثلث بپدر و مادر پدر مادر بالسویه میرسد و ثلث دو ثلث باقی بپدر و ماد
مادر پدر متعلق است بالسویه و باقی بپدر و مادر پدر پدر تعلق دارد ذکر دو مثل انثی و در نصو

ملکه سه یک
میبرد هر چند یکی باشد
چنانچه مشهور است و فافی
المتن مثل قول منقول از
بعض مجتهدین شاذ و خالی
از وجه است پس در این هب
جد امی مثل برادر امی
نیست طاب ثراه مد ظله

سهام خویشان مادری شش است و سهام خویشان پدری هجده پس فریضه ایشان از پنجاه و
چهار منقسم میگردد بجهت تداخل چنانچه خواهد آمد و بعضی از مجتهدین بر آنند که ثلث
ثلث به پدر و مادر مادر است بالسویه و دو ثلث ثلث به پدر و مادر پدر مادر است
ذکر دو مثل انثی میبرد و این قول از پنجاه و چهار منقسم میگردد و قول اول اقوی است
قسم سیم نیز دو قومند اول عم و عمه و هر چند بالا روند دویم خال و خاله
و هر چند بالا روند و این دو قوم با عدم مرتبه ثانیه میراث میبرند پس هرگاه شخصی بمیرد
و عم بگذارد میراث باو متعلقست و هم چنین است عمه و اگر هر دو جمع شوند یکحصه عم
میبرد و نیم حصه عمه بشرط آنکه هر دو پدر و مادری یا پدری باشند اما اگر مادری باشند بالسویه
میراث میبرند و اگر عم و عمه پدر و مادری و عم و عمه مادری جمع شوند ثلث مال از خویشان مادری است هر گاه
زیاده از واحد باشند و سدس مال اگر واحد باشد و بقیه بخویشان پدری متعلق است ذکر
ضعف انثی و اگر شخصی بمیرد و از او خال بماند تمام مال او متعلق بخال او دارد و هم چنین است
خاله خواه پدری باشد و خواه مادری که تعلق باو دارد و فرقی نیست میانه خال و خاله در
میراث چه همه برابر میراث میبرند و اگر خال و خاله پدر و مادری با خال و خاله مادری جمع شوند
خویشان مادری سدس میبرند اگر واحد باشند و اگر متعدد باشند ثلث بالسویه و باقی
از خویشان پدر و مادری یا پدری است با عدم خویشان پدر و مادری و آیا ذکر ایشان در اینصورت
دو مثل انثی میبرد میانه مجتهدین در این خلافست اصح آنست که همه برابر میراث میبرند
و اگر متفرق باشند سدس یا ثلث تعلق بخال یا خاله مادری دارد با اتحاد و ثلث ثلث با
تعدد و بقیه بخال و خاله پدر متعلق است و اگر عم و عمه و خال و خاله جمع شوند اخوال را
ثلث میدهند اگر چه یکی از ایشان باشد و ذکور و اناث مساوی اند و دو ثلث بعم و عمه
تعلق دارد و اولاد عم و عمه و خال و خاله با وجود ایشان میراث نمیبرند و هرگاه ایشان
موجود نباشند میراث میبرند اعمام و اخوال میت اولی اند بمیراث از اعمام و اخوال پدر

واحد دیگر
مثل قول اول قسمت میکنند
دو ثلث را بر این از طاب
مد ظله تعالی

مراعات احتیاط
بمصالحه ترک نشود طاب
دام ظله العالی

مشکل است
ترک احتیاط بمصالحه نشود
طاب ثراه مد ظله
العالی

وحکم قسمت
اعمام همانست که هرگاه متعدد
باشند مثل صورت انفراد
ایشانست و هم چنین اخوال
با تعدد حکمشان مثل صورت
انفراد ایشانست طاب ثراه
مد ظله العالی

و مادر او و اگر عم و عمه و خال و خاله پدر میت با عم و عمه و خال و خاله مادر او جمع شوند ثلث ترکه متوفی بالسویه بخویشان مادری متعلق است بر قول مشهور و دو ثلث دیگر متعلق بخویشان پدری است و ثلث دیگر باین طریق که ثلث آن ثلث بخال و خاله پدری متعلق است بالسویه و دو ثلث دیگر آن بعم و عمه متعلق است ذکر دو مثل انثی میبرد پس فریضه ایشان از صد و هشت منقسم میگردد و بعضی از مجتهدین گفته اند که خال مادر و خاله او ثلث ثلث بالسویه میبرند و دو ثلث ثلث از عم و عمه مادر است پس در اینصورت فریضه ایشان از پنجاه و چهار منقسم میگردد و بعضی بر آنند که اخوال اربعه ثلث را بالسویه میبرند و ثلث ثلثان را عمه و عم مادری میبرند بالسویه و دو ثلث ثلثان بعم و عمه پدری متعلق است ذکر دو مثل انثی میبرد و در اینصورت فریضه ایشان از صد و هشت منقسم میگردد

تتمه اقرب میت از هر صنفی ابعد از آن صنف را از اصل میراث منع میکند و آن بر شش وجه است **وجه اول** منع طبقه اولی ثانیه را لیکن ستانیدن پدر و مادر او اگر سدس بجد و جده بدهند بالنصیب اعلی خواه جد و جده پدری باشند و خواه مادری و هرگاه پدر و مادر موجود نباشند دادن سدس سنت نیست **دویم** منع طبقه ثانیه طبقه ثالثه را **سیم** منع نزدیکتر از هر مرتبه بیشتر و مادر خویشان پدری نهاد را از ایشان مرتبه **چهارم** منع طبقه ثالثه معتق را **پنجم** منع معتق ضامن جریره را **ششم** منع ضامن جریره حاکم را و اقربا از هر صنفی منع ابعد از صنف دیگر نمیکند چون خواهران مادری و جد قریب پدری میت چه در اینصورت جد قریب ثلثان میبرد و خواهران مادری ثلث را و هم چنین جد مادری و پسر برادر مادری با برادر پدری چه در اینصورت جد با پسر برادر را حاجب نیست و مزاحم برادر پدری نمیشاند و میراث میبرد با جد و این قاعده تخلف نمیکند مگر در هشت موضع **اول** میراث بردن فرزند زاده چه پدر و مادر نزدیکترند از فرزند زاده بمیت **دویم** میراث

بردن اجداد با فرزند زاده بر قول محمد بن بابویه که مستند شده است بحدیثی که از حضرت امام موسی علیه السلام نقل کرده اند که اگر شخصی بمیرد و از او دختر دختر و جد و جده بمانند سدس مال را جد و جده میبرند و باقی از او است **سیم** میراث بردن پسر برادر پدر و مادری با برادر مادری بر قول بعضی از مجتهدین و مستند شده اند باینکه چون در پسر برادر پدری و مادری دو سبب جمع شده و در برادر مادری یک سبب سدس از برادر مادری است و تتمه از پسر برادر پدر و مادری است و این قول ضعیف است چه همین علت در برادر پدری و برادر زاده پدر و مادری جاری میتوان ساخت و حال آنکه مانع نیست برادر پدر و مادری برادر زاده پدری را از میراث بردن حتی بمذهب صاحب این قول **چهارم** در صورتیکه شخصی بمیرد و پسر عم پدر و مادری بگذارد و عم پدری چه باجماع مجتهدین شیعه مال آن میت تمام تعلق به پسر عم دارد و عم را در مال او دخلی نیست و این حکم تغییر مییابد در متعدد بودن هر یک از پسر عم پدر و مادری و عم پدری هر دو و هم چنین حکم تغییر مییابد بوجود بودن زوج و زوجه با ایشان و با بقیه وارثات و انوثیت حکم تغییر مییابد مثل آنکه دختر عم پدر و مادری با عم پدری جمع شود یا پسر عم پدر و مادری با عمه پدری جمع شود میانه مجتهدین در این خلافست لیکن ظاهر آنستکه حکم تغییر مییابد و مال در اینصورت تعلق بعم یا عمه پدری دارد و همچنین خلافست میانه مجتهدین در اینکه هرگاه با پسر عم و عم مذکور خال جمع شود بعضی گفته اند که مال تعلق بعم و خال دارد بطریقه میراث و بعضی بر آنند که میانه پسر عم و خال منقسم میگردد بطریقه میراث و بعضی گفته اند که تعلق بخال دارد و قول اول اقوی است و اگر یکی از پسر عم و عم خنثی باشد یا هر دو خنثی باشند احتمال تغییر حکم دارد و احتمال آن نیز دارد که ایشان را ذکر فرض کنیم **پنجم** میراث بردن اجداد پدری و مادری با مادر بر قول بعضی از مجتهدین **ششم** منع کردن جد پدری فرزند فرزند را بر قول بعضی از مجتهدین **هفتم** میراث بردن تتمه مساوی و جده هرگاه جمع شوند بر قول بعضی از مجتهدین **تکمله** هرگاه با پدر

ومادر فرزند جمع شود ایشانرا از بردن زیاده از دو سدس مادر را منع میکنند مگر انکه فرزند
یک دختر باشد چه یک دختر پدر و مادر را منع زیاده از دو سدس نمیکنند بلکه با یک دختر میراث
میبرند بطریقی که مذکور شد و هم چنین دو دختر یا یکی از ایشان و فرزندان شوهر و زن
را از نصیب اعلی ایشان که نصف و ربعست منع میکنند و هرگاه برادران میت با مادر او
جمع شوند مادر را منع زیاده از سدس میکنند بهفت شرط **اول** انکه پدر ایشان موجود
باشد چه اگر پدر ایشان موجود نباشد مادر را منع نمیکنند **دویم** انکه دو برادر یا یک
برادر و دو خواهر یا چهار خواهر باشند چه اگر اینچنین نباشد مادر را منع نمیکنند و خنثی
درانصورت چون انثی است و احتمال قرعه اینجا قویست **سیم** انکه برادران پدر و مادری
یا پدری باشند چه برادران مادری میت منع مادر نمیکنند **چهارم** انکه در برادران یکی از
چیزها که مانع ارثست موجود نباشد چه اگر موانع ارث در ایشان موجود باشد منع مادر نمیکنند **پنجم**
انکه برادران میت در انوقت موجود باشند چه اگر در شکم مادر باشند مادر را از زیاده از
سدس منع نمیکنند **ششم** انکه زنده باشند چه اگر مرده باشند منع نمیکنند و همین حکم
دارد اگر برادران میت و میت در یکزمان بمیرند و تقدیم و تاخیر مشخص نباشد و بعضی
از مجتهدین در غرقی و مهدوم علیه توقف کرده اند **هفتم** انکه میانه حاجب و محجوب
مغایرت باشد چه اگر متحد باشند منع نمیکنند مثل انکه مادر کسی خواهر پدری او باشد چنانچه
در مبحث میراث مجوس خواهد امد یا در وطی شبهه اتفاق افتد چه اگر کسی بشبهه دختر
خود را وطی کند و دختری بهمرسد خوله هم مادر و هم خواهر پدری خود خواهد بود
وجه دویم که سبب میراث بردن میشود ان زن و شوهریست که بعقد
دوام باشد و زن آزاد باشد و دخول شرط نیست مگر انکه شخصی در حالت بیماری
زنی را عقد کرده باشد چه در انصورت اگر دخول نکرده بمیرد میراث نمیبرد و هر یک
از زن و شوهر با اصحاب مراتب ثلث سابقه میراث میبرند هرگاه مانعی از موانع میراث بودن

هرگاه مانع
ارث قتل باشد محل اشکال
است عرا عما احتیاط شود
طباطبائی مد ظله
العالی

بشرط انکه در همان مرض
بمیرد پس اگر بمرد حاصل شود
و بعد از صحت نکرده بمیرد میراث میبرد
و هم چنین هرگاه مرض یا طول کشید بلکه و همچنین
هرگاه او زاد در ان مرض بکشند
هم چنین بنابر نقول باشند
طباطبائی مد ظله

در ایشان نباشد و انها را دو نصیب است **اول** اعلی و ان در شوهر نصف مال است
و در زن چهار یک و اگر چه زنان متعدد باشند هرگاه میت را فرزندی نباشد **دویم** ادنی ان
در شوهر ربع است و در زن ثمن و اگر چه زنان متعدد باشند هرگاه میت را فرزندی باشد **وجه**
سیم ولاء ازادیست چه هرگاه کسی بنده خود را ازاد کند از او میراث میبرد بچهار شرط
اول انکه او را برضا و رغبت ازاد کرده باشد یعنی ازاد کردن بر او واجب نباشد چون
ازاد کردن برای کفاره چه در انصورت میراث نمیبرد **دویم** انکه کاری نکرده باشد که
بنده بسبب ان ازاد شود چون بریدن گوش و بینی او چنانچه در بحث عتق مذکور شد چه اگر چنین
کرده باشد از ان بنده میراث نمیبرد و بنده ازاد کرده از اقا بولاء میراث نمیبرد مگر در دوره
نادره و شیخ ابن بابویه فرموده که در ولای عتق بنده ازاد کرده شده از اقا میراث میبرد
سیم انکه از گناهان و جنایاتی که از بنده صادر میشود در وقت ازاد کردن او خود
را بری نساخته باشد چه در انصورت میراث نمیبرد **چهارم** انکه میراث خواری سوای او
نداشته باشد چه اگر میراث خواری داشته باشد میراث نمیبرد و هرگاه باین شروط مرده
بنده ازاد کننده ان بنده بمیرد ازاد کننده از ان بنده میراث میبرد و اگر ازاد کننده موجود
نباشد میراث بنده تعلق باولاد ازاد کننده دارد خواه ذکور باشند و خواه اناث و اگر
اولاد نباشد میراث او ببرادران و خواهران پدری او اجداد و جدات و اعمام و عمات و اخوال و خالات و اولاد ایشان
تعلق دارد و خویشان مادری را در انصورت میراث نمیرسد و اگر ازاد کننده خویشی نداشته باشد
خویشان کسی که ازاد کننده را ازاد کرده باشند میراث از او میبرند و هم چنین هر چند بالا
روند و اگر ازاد کننده زن باشد خود میراث میبرد و بعد از او خویشان پدری میراث میبرند اما
فرزندان ان زن از ان بنده ارث نمیبرند مگر انکه فرزندان و خویشان پدری ان زن باشند
پس در انصورت بسبب خویشی پدری ان زن میراث میبرند و هرگاه بنده کنیزی را که ازاد
کرده باشند نکاح کند ولای اولاد ایشان تعلق بکسی دارد که مادر ایشان را ازاد کرده

بلکه مختص
بذکور است و پدر ازاد کننده
نیز میبرد و مادر او نمیبرد
طباطبائی مد ظله

در این مرتبه
نیز مختص بذکور است پس
خواهران و عمات نمیبرند
هم چنین عمات و خالات
طباطبائی مد ظله
العالی

باشد پس اگر بعد از آزادی مادر ایشان کسی جد ایشان را آزاد کند ولای اولاد بکسی منتقل میشود که جد ایشان را آزاد کرده باشد و اگر بعد از آزادی جد پدر ایشان را آزاد کنند ولای ایشان بکسی منتقل میشود که پدر ایشان را آزاد کرده باشد **وجه چهارم** ولای ضامن جریره و آن چنانست که شخصی غیر وارث جنایتها و گناهان مرد آزادی را ضامن شود و شرط کند که از او میراث برد میراث از او میبرد هرگاه میراث خواری نداشته باشد اما او از آن شخص میراث نمیبرد مگر آنکه او نیز ضامن او شده باشد **وجه پنجم** ولای کسی که کافری را مسلمان کرده باشد چه هرگاه آن کافر مسلمان شده بمیرد و هیچکس نداشته باشد حتی ضامن جریره آنکسی که او را مسلمان کرده از او میراث میبرد **وجه ششم** ولای مستحقین زکوة چه هرگاه بنده را از زر زکوة بخرند و آزاد کنند آن بنده بمیرد و میراث خواری نداشته باشد میراث او از مستحقان زکوة است **وجه هفتم** ولای امامت چه هرگاه کسی بمیرد و هیچ یک از جماعتی که مذکور شد نداشته باشد میراث او از امامست و بعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه شخصی بمیرد و از او یک زن بماند چهار یک آن از زنست و تتمه آن در حالت حضور تعلق بامام دارد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میراث کسی را که میراث خوار نداشته در زمان خود بفقیران شهر و همسایگان مفلس خود میدادند و در حال غیبت امام در آن چند قولست بعضی از مجتهدین بر آنند که از آنکاه دارند تا ظهور امام و هم چنین وصیت بورثه خود کنند در رسانیدن آن بامام و بعضی گفته اند که در زمین دفن کنند و بعضی بر آن رفته اند که بر فقرا قسمت نمایند و استاد بنده افضل المتأخرین بهاء الملة و الدین محمد عاملی طاب ثراه ترجیح این قول کرده اند و اگر ظالمی آنرا بتعدی بگیرد کسی ضامن نیست اما دادن بظالم بی خوف جایز نیست و همچنین اگر کافر حربی یا ذمی بمیرد و میراث خواری نداشته باشد میراث او نیز از امام است

مطلب دویم

وپدر ایشان آزاد نشده باشد طباطبائی مد ظله

وجه چهارم و ضامن جریره

تا پیش از آزادی جد فرق نماید و بعد نیست طباطبائی مد ظله

و ولای کسی که کافری را مسلمان کند

بلکه مال امامست بلی هرگاه مسلمان کننده فقیر باشد احوط دادن بآنست دفع باو نیست طباطبائی مد ظله

وجه ششم

ابن حمزه رجوع بولای عتق است طباطبائی مد ظله

وجه هفتم

قول ابن بعضی قوی نیست و بلکه زن شریک و فقط ثلث طباطبائی مد ظله

همسایگان روایت نسبت بلی در نسخ بدل همشهریه و همسایه مشهور چه است و تفسیر شده است این نسخه بجوار اهران و برادران رضاعی او طباطبائی مد ظله العالی

احوط دادن بمجتهد جامع الشرائط است او بنیابت خود عمل کند و بمصرف داده و بیشتر آنرا بفقراء طباطبائی مد ظله العالی

در بیان آنچه فی الجمله میراث خوار را از میراث بردن مانع میشود بدانکه بیست و سه امر مانع از میراث بردن فی الجمله میشود **اول** بنده بودن چه بنده میراث نمیبرد خواه میت آزاد باشد و خواه بنده و میراث میت در اینصورت تعلق بمیراث خوار آزاد دارد و اگر چه دور باشد چون ضامن جریره و اگر بعض از او آزاد باشد و بعض بنده بمقدار آنچه آزاد است میراث میبرد پس اگر شخصی بمیرد و فرزندی داشته باشد که نصف او آزاد باشد و برادر آزادی داشته باشد مال او میانه پسر و برادر بدو قسم منقسم میشود و اگر برادر نصف آزاد باشد نصف مال از پسر است و چهار یک آن از برادر و اگر با ایشان عم آزادی باشد چهار یک آن از برادر است و تتمه از او میبرد و اگر نصف او آزاد باشد هشت یک را میبرد و اگر شخصی بمیرد و میراث خوار نداشته باشد سوای بنده حاکم شرع آن بنده را میخرد و آزاد مینماید و تتمه مال میت را باو میدهد خواه آن بنده پدر و مادر و فرزند میت باشد و خواه غیر اینها از خویشان باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که سوای پدر و مادر و فرزند کسی دیگر را نمی خرند **دویم** کافر بودن چه کافر از مسلمان میراث نمیبرد و اگر چه نزدیک باشد حتی آنکه ضامن جریره اولی از پسر کافر است اما مسلمان از کافر میراث میبرد و ورثه کافر او را از میراث بردن منع میکند و اگر چه نزدیک باشند اما اگر ورثه مسلمان موجود نباشند ورثه کافر میراث میبرند و فرقی میانه کافر حربی و ذمی و خارجی و ناصبی و غالی نیست در میراث بردن از یکدیگر و بعضی از مجتهدین بر آنند که ناصبی و غالی از غیر خود از کفار میراث میبرند و بر عکس میراث نمیبرند اما در میانه مبتدعه از مسلمانان و اهل حق توارث جایز است و بعضی از مجتهدین گفته اند که مؤمن از اهل بدعت میراث میبرد اما او از مؤمن میراث نمیبرد و ورثه کافر اگر پیش از قسمت ترکه مسلمان شوند همه شریک میشوند اگر مساوی باشند و تمام مال را میبرند اگر اولی باشند خواه میت مسلمان باشد و خواه کافر و ورثه اطفال در میراث بردن تابع پدر و مادرند در اسلام و کفر چه بحسب اسلام

مانع فرض وجوب اول بنده بودن

دادن بضامن مشکل است بلکه بعید نیست وجوب خریدن از نصیب دادن صورت طباطبائی مد ظله

وهم چنین میخرند جد را و فرزند و شوهر و زوج اشکال است طباطبائی مد ظله العالی

دویم کافر بودن

بلکه مولای معتق نیز اولی است از پسر کافر طباطبائی مد ظله

مکر در ارتداد که میراث او با جد و وارث مسلم مال امام علیه السلام السید محمد کاظم الطباطبائی مد ظله

سیم کشته بودن

میراث میبرند سیم کشته بودن چه کشنده را از مال کشته میراثی نیست و اگر جمعی در قتل شریک باشند همه از میراث ممنوعند اگر عمدا کشته باشند و در آنکه اگر بخطا باشد خلافست مشهور آنست که از دیت او ممنوعند و اگر شبه عمد باشد در آن نیز خلافست بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر شخصی پسر خود را ادب نماید بنحوی که بمیرد میراث از او میبرد و هم چنین اگر جراحتی از خویشان خود را ببندد تا بهبود که بمیرد میراث از او میبرد و اگر طفلی یا دیوانه کسی را بکشد میراث میبرد و منع میراث مخصوص قاتل است پس فرزند قاتل میراث میبرد مگر در صورتیکه آقا غلامی را آزاد کند آنگاه آن غلام را بکشد و آقا را پسری باشد چه در این صورت بعضی از مجتهدین گفته اند که اینجا پسر مولی از غلام میراث نمیبرد زیرا که انتقال ولاء به پسر بعد از مردن پدر است و پدر پیش از مردن ولاء او ساقط شده و بعضی بر آنند که در این صورت نیز میراث میبرد زیرا که ولاء منتقل میشود از اقرب باقرب بعد از عدم او و در این حال معتق در حکم عدم است و هم چنین خلافست در آنکه هرگاه معتق کافر باشد و بکریزد و بدار حرب برود و او را بگیرند و بنده کنند و او را فرزندی باشد آنگاه غلامی که معتق آزاد کرده بود بمیرد بعضی گفته اند که در حکم این صورت معتق میراث از او نمیبرد بلکه تعلق به بیت المال دارد و بعضی بر آنند که میراث میبرد چه معتق در این صورت در حکم معدوم است و دیت مقتول را کسی میبرد که وارث مال است و بعضی از مجتهدین منع قرابت مادری کرده اند و بعضی از ایشان منع خواهران پدری کرده اند چهارم لعان کردن چه بعد از لعان زن و شوهر از یکدیگر میراث نمیبرند و فرزندی که بسبب نفی او لعان واقع شده او از پدر و پدر از او میراث نمیبرند اما او از مادر و مادر از او میبرد و فرزندان او از او وارث میبرند و خویشان مادری او و زوج و زوجه میراث میبرند و در بعضی از روایات وارد شده که او از خال میراث نمیبرد اما خال از او میراث میبرد اقرب آنست که هر دو میراث میبرند و اگر پدر بعد از لعان اعتراف بفرزندی او کند فرزند از پدر میبرد اما پدر از او میراث

مثل خطا است که از ما عدای دیت میبرد طاب ثراه مد ظله

محل اشکال است در صورت عمد ایشان نیز مراعات احتیاط ترک نشود طاب ثراه مد ظله العالی

چهارم لعان کردن

این قول اقوی است لیکن ما عدای برادر و خواهر مادری از متقربین بمادر حکم خالی از اشکال نیست مراعات احتیاط شود طاب ثراه دام ظله العالی

مانع پنجم زنا کردن

نمیبرند و اما در این صورت خویشان پدر از او میبرند در آن خلافست پنجم زنا کردن چه فرزند زنا میراث از پدر نمیبرد و پدر از او و خویشان او نیز از او میراث نمیبرند اما پسر او و زوجه و معتق و ضامن جریره و امام از او میراث میبرند ششم بری شدن پدر از گناهان پسر نزد حاکم شرع چه این نیز مانع میراث بردن او است از پسر بر قول بعضی از مجتهدین و اکثر بر آنند که منع میراث نمیکند هفتم بری ساختن پدر پسر خود را از میراث چه در اینصورت پسر از ثلث ترکه محروم نیست هشتم مشکوک بودن نسب مثل آنکه زنی یا کنیزی را که مولی یا شوهر دخول کرده باشد اجنبی با او دخول کند در طهر واحد چه فرزندی که در این حالت حاصل شود مشکوک خواهد بود چه در این صورت پدر از پسر و پسر از پدر میراث نمیبرد و میراث پسر او از فرزندان او است و سنت است که پدر جهت او حصه از مال خود بیرون کند و بعضی از مجتهدین انکار این قسم نیز کرده اند نهم غیبت منقطعه موت چه آن مانعست از میراث بردن از او تا آنکه موت او بگواه دانسته شود یا بگذشتن مدتی که اغلب در مدت کسی زنده نتواند بود و بعضی از مجتهدین گفته اند که در این صورت چهار سال مال او را نگاه دارند و در این چهار سال او را طلب کنند پس اگر یافت نشود مال او را میان ورثه او قسمت کنند دهم فرضی که تمام ترکه را فرا گرفته باشد یازدهم غرق و مکشتن بیک دفعه مردن با آنکه مشتبه شده باشد تقدم و تأخر هر یک بغیر سبب غرق یا حرق یا هدم چه در اینصورت چنانچه عنقریب مذکور میشود از یکدیگر میراث نمیبرند و مال هر یک از ورثه او از احیا او میشود دوازدهم در شکم بودن طفل چه تا از شکم زنده بیرون نیاید میراث نمیبرد پس اگر مرده یا نطفه بیفتد میراث نمیبرد سیزدهم بعد درجه یا وجود اقرب از کل میراث یا بعضی چنانچه مذکور شد چهاردهم رضی بعقد زن و دخول کردن با او و مردن در آن مرض چه بقول مشهور زن را میراث نیست پانزدهم منع طفلی که از شکم افتد از بعض میراث مثل آنکه جمعی که بگواهی ایشان کلا

اظهر این است که نمیبرد طاب ثراه مد ظله

از مادر هم نمیبرد و هم چنین مادر از او و هم چنین خویشان مادر طاب ثراه دام ظله العالی

و هم چنین دختر طاب ثراه مد ظله

قول اکثر اصح است طاب ثراه مد ظله

ممنوع است طاب ثراه مد ظله

این حکم در زن و شوهر جاری نیست بلکه مختص بمولی و کنیز است و مع ذلک مختص است بصورتیکه مظنه باشد که از مولی نیست بنابر مشهور هر چند بعض اخبار اطلاق دارد و علی ای حال مشکل است مراعات احتیاط ترک نشود طاب ثراه مد ظله

این قول خالی از قوت نیست و اما اگر وارث غیبت داشته باشد این حکم در او جاری نیست در میراث برای او عزل میشود مادام که موت او ثابت نشود به تبیّن یا گذشتن مدت عمر طبیعی طاب ثراه مد ظله

و اما اگر بسبب غرق یا هدم نباشد ارث از یکدیگر نمیبرند و اینجا مناط این است و حرق ملحق نمیشود

میراث ثابت نشود گواهی دهند چون گواهی یک زن بر او زادن طفل چه در اینصورت
ان طفل میراث نمیبرد مگر چهار یک مال **شانزدهم** مشتبه شدن وارث آزاد و بنده
و در بعضی روایات وارد شده که بقرعه آزاد را بیرون آرند و میراث باو دهند **هفدهم**
مقدم شمردن کفن و مخرج دفن کردن میت چه ورثه از آن میراث نمیبرند **هجدهم** وصیت کردن
میت بثلث مال خود برای کسی چه در این صورت ورثه از ثلث مال او میراث نمیبرند
نوزدهم مالی را که میت وقف کرده باشد چه ورثه از آن نیز میراث نمیبرند **بیستم**
جنایت کردن بنده از روی عمد بر کسی چه در اینصورت اگر او را بکشند وارث قیمت او محروم
است اما اگر جنایت بنده خطا باشد محروم نیست چه در اینصورت مخیر است صاحب او در دادن
غلام یا دادن دیه جنایت که در شرع بهمان جنایت مقرر باشد **بیست و یکم** فرزند
نداشتن زن چه آن زن از شوهر از زمین میراث نمیبرد **بیست و دوم** حرام موبد شدن
زن مدخوله بر شوهر بواسطه شیر دادن زن کوچک چه در این صورت او میراث نمیبرد
و در عیب اگر از طرف مرد باشد خلافست و این دو امر را مجتهدین در موانع ارث در
کتاب میراث ذکر نکرده‌اند و از خواص این کتابست **بیست و سیم** فقد حبوه که متعلق به
پسر بزرگ دارد و وارثان دیگر از آن محرومند و حبوه در کلام عرب بمعنی عطیه است
و آن چنانست که هرگاه شخصی بمیرد انگشتری و شمشیر و مصحف و رختهای بدن او تمام متعلق
به پسر بزرگ دارد و در بعضی روایات آمده که کتابها و راحله و سلاح او نیز از پسر بزرگ
است و آیا این اجناس اگر متعدد باشند همه از پسر بزرگ است یا نه میانه مجتهدین خلاف
است اقرب آنست که جامهها چون بلفظ جمع در حدیث وارد شده تمام از او است و اجناس
دیگر که بلفظ واحد وارد شده یکفرد از آن متعلق به پسر بزرگ دارد و بعوض این عطیه لازم
است به پسر بزرگ که نماز و روزه که بسبب بیماری یا سفر از پدر او فوت شده باشد با وجود
قدرت بر قضا آن اهمال کرده باشد قضا کند و این حبوه مخصوص بمذهب امامیه است و در مذهب سنیان نیست

شروط حبوه شش است **اول** آنکه پسر بزرگ موجود باشد که اگر کسی پسر بزرگ نداشته
باشد حبوه نیست و اگر پسر بزرگ متعدد باشند مجتهدین را در آن خلافست اقرب آنست
که حبوه میانه ایشان منقسم میشود **دویم** آنکه پسر بزرگ بی عقل و سفیه نباشد بر قول
بعضی از مجتهدین **سیم** آنکه بالغ باشد بر قول بعضی از مجتهدین **چهارم** آنکه غیر از حبوه
میت چیزی دیگر داشته باشد چه اگر چیزی دیگر نداشته باشد حبوه نیست **پنجم** آنکه میت
قرضی نداشته باشد که مستغرق تمام مال او باشد چه اگر چنین قرضی داشته باشد حبوه
نیست اما اگر بعضی از ورثه قرض میت را از مال خود بدهند آیا حبوه تعلق به پسر بزرگ
دارد یا نه مجتهدین را در این خلافست اقرب آنست که تعلق باو دارد و هم چنین اگر در وقتی
که قرض میت مستغرق ترکه باشد و پسر بزرگ قرض او را از مال خود بدهد آیا جایز است
که متصرف حبوه شود یا نه در آن نیز خلافست اقرب آنست که جایز است **ششم**
آنکه قضا روزه و نماز پدر کند بر قول بعضی از مجتهدین چنانچه مذکور شد چه اگر اینها را
قضا نکند حبوه تعلق باو ندارد و خلافست میانه مجتهدین که آیا حبوه را به پسر بزرگ دادن
واجبست یا نه اکثر مجتهدین بر این رفته‌اند که واجبست و اگر فرزند بزرگ میت دختر باشد
نیز حبوه تعلق به پسر بزرگ دارد و خلافست میانه مجتهدین که آیا قیمت حبوه را از حصه
میراث او کم میکنند یا نه اکثر مجتهدین بر آنند که کم نمیکنند و اگر میت حبوه را بجهت دیگر
یا بر امر صرف مصلحتی از مصالح مسلمانان وصیت کرده باشد میانه مجتهدین خلافست اقرب
آنست که اگر مساوی ثلث ترکه است در آنچه تعیین کرده صرف باید کرد و اگر زیاده از ثلث باشد موقوفست
بر اذن پسر بزرگ و اگر نصیب هر وارثی کمتر از حبوه باشد مجتهدین را در آن خلافست بعضی
گفته‌اند که ممنوع نیست پسر بزرگ از حبوه و بعضی بر آنند که ممنوع است

مطلب سیم

در بیان تفصیل صاحبان فروض و مراتب و سهام ایشان و در آن دو فصل است

در تفصیل صاحبان فرض و قرابت
وارث منقسم میشود بسه قسم

فصل اول در تفصیل صاحبان فرض و قرابت بدانکه آنچه در قرآن مجید از
نصیب حصهٔ هر یک از میراث خواران وارد شده آنرا فرض ایشان گویند و آنچه حصهٔ ایشان
از عموم قرآن استنباط کرده اند آنرا قرابت گویند پس بدین سبب وارث منقسم میشود به
سه قسم **قسم اول** جماعتی که بفرض تنها میراث میبرند چون مادر و خواهران مادری و
شوهر در صورتی که فریضه متضمن ردّی نباشد و زن بنابر قول اصح که برو رد نمیشود
قسم دوم جماعتی که گاهی بفرض و گاهی بقرابت میراث میبرند چون پدر و دختران
و خواهران پدری **قسم سیم** جماعتی که بقرابت تنها میراث میبرند و آنها سوای جماعتی اند
که مذکور شد چون جد و جده و عم و عمه و خال و خاله و اولاد ایشان پس اصحاب مرتبهٔ
اولی اصحاب فروض اند سوای پدر با عدم فرزند و دختر هرگاه با پسر باشد و اجداد و جدات
از هر طرف که باشند و اصحاب مرتبهٔ ثالثه بقرابت میراث میبرند سوای خویشان مادری چه
ایشان صاحب فرض اند و آنچه از میت بماند صاحب فرض فرض خود را میبرد و اگر متعدد باشند
هر یک حصهٔ خود را میگیرند و آنچه زیاده بماند باز بصاحبان فرض رد میشود چنانچه مذکور
خواهد شد و رد بر شوهر هرگاه میراث خواری سوای او نباشد خلافست اصح آنست
که برو رد میشود و رد بر زن نیز خلافست اصح آنست که رد نمیشود چنانچه مذکور شد
خواه در غیبت امام باشد و خواه در ظهور او و هرگاه میراث خواری سوای او نباشد و اگر در
وارث چند امر نسبی یا سببی که بآن میراث میبرد جمع شود بهمهٔ آن میراث میبرد و هرگاه یکی
از آن مانع دیگری نباشد بهمهٔ آن میراث میبرد و آن هشت وجه است **اول** آنکه در شخصی
دو امر نسبی جمع شود و هر دو میراث میبرد چون عم که خال باشد **دوم** آنکه در شخصی
زیاده از دو امر نسبی جمع شود بهمه میراث میبرد چون پسر پسر عم که پسر پسر خال باشد که پسر دختر خاله باشد
سیم آنکه در شخصی دو امر نسبی جمع شود که یکی از آنها منع دیگری کند بیک امر میراث
میبرد چون برادری که پسر عم باشد ببرادری میراث میبرد **چهارم** آنکه نسبی و سببی در یک

خویشان مادری
مرتبهٔ ثالثه نیز بقرابت
میبرند پس وجه استثناء
معلوم نیست طاب طابع
مد ظله العالی

شخص جمع شود که یکی مانع دیگری نباشد اما غیر آنها یکی از آنها مانع باشد چون شوهری
که پسر عم باشد و زنی که برادری یا پسر برادری باشد چه در این صورت برادر یا پسر برادر پسر
عم را مانعند از میراث بردن پس نصف میراث از شوهر است و نصف از برادر یا پسر برادر
پنجم آنکه دو نسب در شخصی و یک نسب در شخصی دیگر جمع شود چون دو پسر عم که یکی
از ایشان پسر خال نیز باشد چه یکی از هر دو نسب میراث میبرد و آن دیگری بیک نسب
ششم آنکه دو سبب در یک شخص جمع شود که هر یک مانع دیگری نباشد بهر دو سبب
میراث میبرد چون شوهری که معتق یا ضامن جریره باشد **هفتم** آنکه دو سبب در شخصی
باشد و یک نسب در شخصی دیگر که یکی از آنها را منع کند چون شوهر که معتق باشد و زنرا
پسری یا برادری باشد چه در این صورت شوهر بشوهری میراث میبرد اما بمعتق بودن میراث
نمیبرد **هشتم** آنکه دو سبب جمع شود در شخصی که یکی مانع باشد دیگری را از میراث
بردن چون امام هرگاه غلامی را که آزاد کرده باشد بمیرد بولاء عتق میراث آن غلام میبرد نه بولاء امامت

فصل دوم در بیان تفصیل سهام مفروضه صاحبان فروض بدانکه
فروض در قرآن مجید بر شش قسم است **قسم اول** نصف و آن نصیب سه قوم است
اول نصیب شوهر هرگاه فرزند و فرزند زاده نداشته باشد دوم نصیب یک دختر هرگاه
با او پسری نباشد سیم نصیب یک خواهر پدر مادری یا پدری با عدم خواهر پدر مادری هرگاه
برادر نباشد **قسم دوم** ربع و آن نصیب دو قوم است اول شوهر هرگاه فرزند
یا فرزند زاده باشد دوم نصیب زن هرگاه فرزند و فرزند زاده نباشد **قسم سیم**
ثمن و آن نصیب یک زن یا چند زن است هرگاه فرزند یا فرزند زاده موجود باشد **قسم**
چهارم ثلث و آن نصیب دو قوم است اول نصیب مادر هرگاه میت فرزند یا برادر
نداشته باشد دوم نصیب دو کس یا بیشتر از خویشان مادری خواه ذکر باشند و خواه
اناث **قسم پنجم** ثلثان و آن نصیب دو قوم است اول نصیب دو دختر یا بیشتر

از اینجا تا تکمله
که شش ورق است و بعد
ثلاث است معلوم باشد
طاب طابع مد ظله العالی

در بیان تفصیل سهام مفروضهٔ صاحبان فروض

هرگاه پسر با ایشان نباشد دو ثلث نصیب دو خواهر یا بیشتر هرگاه با ایشان برادر نباشد

قسم ششم سدس و ان نصیب سه قوم است اول نصیب پدر و مادر است هرگاه فرزند یا فرزند زاده موجود باشد دویم نصیب مادر هرگاه میت دو برادر یا یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر پدر مادری یا پدری داشته باشد سیم نصیب یکی از خویشان مادری و هرگاه

فروض سته هر یک با دیگری بعد از سقوط مکررات نه تا بر بیست و یک وجه است چهارده ترکیب از ان ممکن است و هفت ترکیب ممتنع اما چهارده ترکیب ممکن **اول** جمع شدن نصف با نصف مثل انکه زنی بمیرد و شوهری و خواهر پدری و مادری یا پدری داشته باشد **دویم** جمع شدن نصف با ربع مثل انکه زنی بمیرد و شوهری و دختری داشته باشد یا مردی بمیرد و زنی و خواهری پدر مادری یا پدری داشته باشد **سیم** جمع شدن نصف با ثمن مثل انکه شخصی بمیرد و دختری با زنی داشته باشد **چهارم** جمع شدن نصف با ثلثان اما قسمت نمیشود بلکه نقص بر خویشان پدری میشود مثل انکه زنی بمیرد و شوهری و دو خواهر پدر مادری یا پدری داشته باشد چه در این صورت نصف از شوهران زنست و ما بقی از خواهران او **پنجم** جمع شدن نصف و ثلث مثل انکه زنی بمیرد و شوهری و مادری داشته باشد **ششم** جمع شدن نصف و سدس مثل انکه شخصی بمیرد و دختری و مادری داشته باشد **هفتم** جمع شدن ربع و ثلثان مثل انکه مردی بمیرد و زنی و دو خواهر پدر مادری یا پدری داشته باشد **هشتم** جمع شدن ربع و ثلث مثل انکه مردی بمیرد و زنی و مادری داشته باشد **نهم** جمع شدن ربع و سدس مثل انکه شخصی بمیرد و زنی و یک خواهر مادری داشته باشد **دهم** جمع شدن ثمن با ثلثان مثل انکه شخصی بمیرد و زنی و دو دختری داشته باشد **یازدهم** جمع شدن ثمن و سدس مثل انکه شخصی بمیرد و زنی و فرزند و پدری داشته باشد **دوازدهم** جمع شدن ثلثان با ثلث مثل انکه شخصی بمیرد و دو خواهر پدر مادری یا پدری و دو خواهر مادری داشته باشد **سیزدهم** جمع شدن ثلثان با سدس مثل انکه شخصی بمیرد و دو خواهر

پدر مادری یا پدری و یک خواهر مادری داشته باشد **چهاردهم** جمع شدن سدس با سدس مثل انکه شخصی بمیرد و پدر و مادر و فرزند داشته باشد **و اما** هفت ترکیب ممتنع **اول** جمع شدن ربع با ربع چه ربع فریضهٔ شوهر است با فرزند و فریضهٔ زنست با عدم فرزند **دویم** جمع شدن ربع با ثمن چه ربع فریضهٔ زنست با عدم فرزند و ثمن فریضهٔ اوست با وجود فرزند **سیم** جمع شدن ثمن با ثلث چه ثمن فریضهٔ زنست با وجود فرزند و ثلث فریضهٔ مادر است با عدم فرزند **چهارم** جمع شدن ثلثان با ثلثان **پنجم** جمع شدن ثلث با ثلث **ششم** جمع شدن ثلث با سدس چه ثلث فریضهٔ مادر است با عدم فرزند و سدس فریضهٔ اوست با وجود فرزند **هفتم** جمع شدن ثمن با ثمن

مطلب چهارم

در قواعد حسابی که در قسمت ترکه احتیاج با نها میشود و در ان دو فصل است

فصل اول در بیان نسبتهائی که میان سهام ورثه و عدد رؤس ایشان بهم میرسد بدانکه نسبتهائی که میان اعداد غیر واحد ممکن است که بهم رسد چهار قسم است **قسم اول** تماثل و آن چنانست که دو عدد مثل یکدیگر باشند **قسم دویم** تداخل و آن چنانست که دو عدد بر وجهی باشند که عدد اقل را چون یک مرتبه یا چند مرتبه از عدد اکثر بیندازند عدد اکثر را فانی سازد و یا بدانکه عدد اقل از نصف عدد اکثر بیشتر نباشد چون سه و شش و این قسم را متداخلان گویند **قسم سیم** توافق و آن چنانست که دو عدد بر وجهی باشند که عدد اقل را چون از عدد اکثر بیندازند عدد اکثر را فانی نسازد و عدد ثالث غیر از ایشان هر دو را فانی سازد و این عدد ثالث مخرج کسری باشد که از هر دو عدد در ان موافق اند چون چهار و شش که هر دو شریکند در عدد دو که مخرج نصف است که هر دو را فانی میسازد و گاه هست که فقها جهت یکی عدد فریضه متداخلان را متوافقان بمعنی اعم میگویند زیرا که البته متداخلان در کسری موافق هستند و این را مبانه رؤس و سهام اعتبار میکنند چنانچه

زود باشد که در مسائل انکسار مذکور گردد قسم **چهارم** تباین و آن چنانست
که دو عدد بر وجهی باشند که اقل اکثر را افنا ننماید و عدد ثالث غیر از واحد نیز ایشان را افنا
نکند چون سه و پنج **فصل دویم** در بیان کسوری که در فریضه باشد و
مخارج مشترکه آنها بدانکه کسر آنست که چون عدد واحد را باجزاء معینه قسمت کنند تمام
آن اجزا را مخرج گویند و بعضی از آن را کسر و کسر بر پنج قسمست **اول** کسر مفرد چون ثلث
دویم کسر مکرر چون ثلثان **سیم** کسر مضاف متحد چون نصف ثلث **چهارم** کسر
مضاف متعدد چون نصف سدس و ربع **پنجم** کسر معطوف چون ثلث و ربع و مخرج کسر
مفرد اقل عددیست که آن کسر از او صحیح بیرون آید پس مخرج نصف دو است و مخرج ثلث
و ثلثان سه است و مخرج ربع چهار است و مخرج ثمن هشت است و مخرج سدس شش
است پس مخارج فروض سته پنج است نصف و ثلث و ربع و ثمن و سدس و مخرج کسر مضاف
حاصل ضرب مخرج مضاف است در مخرج مضاف الیه مثلا مخرج ثلث ثمن بیست و چهار است
و مخرج نصف سدس ربع چهل و هشت است و مخرج کسر معطوف حاصل ضرب مخرج کسر
معطوف است در مخرج کسر معطوف علیه اگر میانه ایشان تباین باشد چون ثلث و ثمن
که مخرج ایشان بیست و چهار است و اگر توافق باشد حاصل ضرب مخرج کسر معطوف است
در جزء وفق کسر معطوف علیه چون ربع و سدس که مخرج ایشان دوازده است و اگر
تداخل باشد اکتفا باکثر از دو مخرج مفرد آنها باید کرد چون ربع و ثمن که مخرج ایشان
هشت است و قاعده مخرج کسر معطوف ثلاثی یا بیشتر آنست که نظر کنی در نسبت میانه
مخرج کسر معطوف ثانی و ثلاثی پس اگر تباین باشد ضرب کنی حاصل ضرب مخرج هر سه است
و اگر توافق باشد در جزء وفق ضرب کنی و حاصل ضرب مخرج است و اگر تداخل باشد اکتفا
باکثر کنی چنانچه مذکور شد پس مخارج فروض سته بیست و چهار است زیرا که میانه مخرج نصف
که دو است و مخرج ثلث و ثلثان که سه است چون تباین بود ضرب کردیم دو را در سه و نظر کردیم میانه شش و

چهار توافق بنصف بود نصف احدهما را در دیگری ضرب کردیم دوازده شد و نظر
کردیم میانه دوازده و هشت نیز توافق بربع بود ربع احدهما را در دیگری ضرب کردیم بیست
و چهار شد و چون میانه بیست و چهار و شش تداخل بود اکتفا به بیست و چهار کردیم

مطلب پنجم

در بیان دانستن نصیب هر وارثی از ترکه بعلم حساب و آن بر پنج طریق است **طریق اول**
آنکه در میانه ورثه صاحب فرض نباشد و همه در یک مرتبه باشند عدد رؤس ایشان سهام ایشان
خواهد بود و اگر با ایشان دختران جمع شوند هر دو دختر را یک پسر حساب کنند و بر ایشان
قسمت باید و اگر در میانه ورثه صاحب فرض باشد و همه در یک مرتبه نباشند طلب عددی باید کرد که سهام
مفروضه صاحبان فروض را داشته باشد و بر ایشان قسمت باید کرد و ترکه میت نسبت بسهام
ورثه بر سه قسمست **قسم اول** آنکه ترکه بعدد سهام ورثه باشد و آن بر چند وجه است
اول آنکه بی کسری بر ورثه منقسم شود مثل آنکه شخصی بمیرد و پدر و مادر و چهار دختر
داشته باشد چه اقل عددی که سدس دارد شش است سدسان او که دو است بپدر و مادر
متعلق است و چهار باقی بچهار دختر **دویم** آنکه با کسری منقسم شود پس خالی از آن
نیست که تعلق کسر بیک فرقه منکسر است یا بیش از یک فرقه منکسر باشد پس در این صورت
اگر میانه رؤس و سهام ایشان تباین باشد ضرب باید کرد عدد رؤس را در اصل فریضه
مثل آنکه شخصی بمیرد و پدر و مادر و سه دختر داشته باشد اصل فریضه شش است دو
از پدر و مادر است و چهار سهم از سه دختر است چون بر ایشان منکسر است میانه سهام
و عدد رؤس ایشان تباین است ضرب باید کرد سه را در شش هجده میشود پس پدر و
مادر شش سهم میبرند و هر دختری چهار سهم و اگر میانه عدد رؤس و سهام ایشان
توافق باشد جزء وفق عدد رؤس را نه جزء وفق سهام در اصل فریضه ضرب باید کرد مثل
آنکه شخصی بمیرد و پدر و مادر و شش دختر داشته باشد حصه پدر و مادر دو سهم

مىشود وحصه شش دختر چهار سهم ومباينه چهار وشش توافق بنصف است نصف
عدد رؤس ايشانرا كه سه است در اصل فريضه ضرب بايد كرد هجده مىشود شش سهم از پدر
ومادر است وهريك از دختران را دو سهم مى‌رسد واگر زياده از فرقه منكسر باشد پس
خالى از آن نيست كه انكسار مستغرق جميع فرقست يا مخصوص بعضى دون بعضى است وبر هر
تقدير اگر مباينه رؤس هر فرقه منكسره وسهام ايشان توافق هست رد بايد كرد رؤس ايشانرا
بجزء وفق واگر مباينه رؤس وسهام ايشان توافق نيست بحال خود بايد گذاشت واگر مباينه
رؤس وسهام بعضى از فرق توافق باشد ومباينه رؤس وسهام بعضى از ايشان توافق نباشد رد
كند رؤس ايشانرا بجزء وفق وانچه مباينه ايشان توافق نباشد بر حال خود بگذارد انگاه
نظر كند بمباينه عدد رؤس جميع فرق پس اگر مباينه ايشان تماثل باشد ضرب بايد كرد يكى از
ايشانرا در اصل فريضه واگر تداخل باشد اكتفا باكثر ايشان بايد كرد واگر توافق باشد جزء وفق
فرقه را در عدد رؤس فرقه ديگر ضرب بايد كرد وحاصل را در وفق فرقه ثالثه وهمچنين هرچند فرقه كه باشد
بعد از امعان نظر در انچه مذكور شد ظاهر مىشود كه مسائلى كه در انكسار سهام بر ورثه دائر باشد
بيست وچهار است از انجمله دوازده صورت كه انكسار انها مستغرق جميع فرقهاست وامثال مسائل
انكسار است در اين رساله مذكور مىگردد اول انكه مباينه سهام جميع فرق وعدد رؤس ايشان
توافق باشد ومباينه رؤس جميع فرق تماثل باشد عدد رؤس هر فرقه را بجزء وفق رد بايد كرد و
عدد رؤس يك فرقه را در اصل فريضه بايد زد مثل انكه شخصى بميرد وشش زن وهشت خواهر
مادرى وده خواهر پدرى داشته باشد اصل فريضه ايشان دوازده سهم است سه سهم نصيب
شش زنست وچهار سهم نصيب خواهران مادرى وپنج سهم نصيب خواهران پدرى وچون مباينه
سهام زوجات ورؤس ايشان توافق بثلث بمعنى اعم بود رد كرديم رؤس ايشانرا بثلث كه دو بود
ومباينه سهام خواهران مادرى ورؤس ايشان توافق بربع بمعنى اعم بود رؤس ايشانرا بربع كه دو
بود رد كرديم ومباينه رؤس خواهران پدرى وسهام ايشان توافق بخمس بمعنى اعم بود رد كرديم

در بيان انكه انكسار دوازده صورت است ... ومستغرق فرق است

در تمثيل صورت اول

فرقه ثالثه وهمچنين هرچند فرقه كه باشد

رؤس ايشانرا بخمس كه دو بود چون رؤس جميع فرق بعد از رد انها بجزء وفق متماثل شد يكى
از انها را در اصل فريضه ضرب كرديم بيست وچهار شد پس حصه هر يك از زنان يك سهم شد وحصه
هر يك از خواهران مادرى وخواهران پدرى يكسهم دوم انكه مباينه رؤس وسهام جميع فرق
توافق نباشد ومباينه رؤس ايشان تماثل باشد همان رؤس يك فرقه را در اصل فريضه ضرب
بايد كرد مثل انكه شخصى بميرد وهفت زن وهفت خواهر مادرى وهفت خواهر پدرى داشته باشد چه اصل
فريضه ايشان دوازده سهم است حصه زنان سه سهم است وعدد رؤس ايشان هفت ومباينه انها
تباين است وحصه خواهران مادرى چهار سهم است بر رؤس ايشان منكسر ومباينه انها تباين
است وحصه خواهران پدرى پنج سهم است بر رؤس ايشان منكسر ومباينه انها تباين است
چون رؤس جميع متماثل بود رؤس يك فرقه را در اصل فريضه زديم هشتاد وچهار سهم شد
پس حصه هر يك از زنان سه سهم شد وحصه هر يك از خواهران پدرى پنج سهم وحصه
هر يك از خواهران مادرى چهار سهم سيم انكه مباينه رؤس وسهام بعضى از فرق توافق باشد
ومباينه رؤس وسهام بعضى ديگر توافق نباشد ومباينه رؤس جميع فرق تماثل باشد رؤس
ان بعضى را كه مباينه سهام ورؤس ايشان توافق باشد بجزء وفق رد بايد كرد وهمان رؤس
يك فرقه را در اصل فريضه بايد زد مثل انكه شخصى بميرد وسه زن ونه خواهر پدرى داشته
باشد اصل فريضه ايشان چهار سهم است حصه زنان يك سهم وحصه خواهران سه سهم
وچون مباينه سه ونه توافق بثلث بود بمعنى اعم رد كرديم رؤس ايشانرا بسه تا در اصل فريضه
زنيم دوازده شد حصه زنان سه سهم شد وحصه هر يك از خواهران پدرى يكسهم چهارم
انكه مباينه رؤس وسهام جميع فرق توافق باشد ومباينه رؤس ايشان تداخل باشد عدد رؤس هر فرقه
را بجزء وفق رد بايد كرد واكثر را در اصل فريضه بايد زد مثل انكه شخصى بميرد وشش زن
وشانزده خواهر مادرى وده خواهر پدرى داشته باشد اصل فريضه ايشان دوازده سهم است
حصه زنان سه است با رؤس ايشان چون توافق بثلث بود بمعنى اعم رد كرديم رؤس ايشانرا

در تمثيل صورت دوم

در تمثيل صورت سيم

بدو که ثلث شش است و حصهٔ خواهر مادری چهار است با رؤس ایشان موافق بربع بود یعنی
اعم رد کردیم رؤس ایشان را بربع که چهار است و حصهٔ خواهران پدری پنج است با رؤس ایشان
متوافق بخمس بود رد کردیم رؤس ایشان را بخمس که دو است و چون مباینهٔ رؤس جمیع فرق
تداخل بود اکتفا بچهار کردیم و چهار را در اصل فریضه زدیم چهل و هشت شد حصهٔ هر یک
از زنان چهار سهم شد و حصهٔ هر یک از خواهران مادری یک سهم و حصهٔ هر یک از خواهران
پدری دو سهم **پنجم** آنکه مباینهٔ رؤس و سهام جمیع فرق توافق نباشد و مباینهٔ رؤس ایشان
تداخل باشد همان رؤس یک فرقه را در اصل فریضه باید زد مثل آنکه شخصی بمیرد و سه زن
و شش پسر داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان هشت سهم است یک سهم حصهٔ زنان و مبا
ان در رؤس ایشان تباین و هفت سهم حصهٔ پسران و مباینهٔ ایشان نیز تباین و چون مباینهٔ رؤس
هر دو فرقه تداخل بود اکتفا بشش کرده شش را در اصل فریضه زدیم چهل و هشت سهم
شد حصهٔ هر یک از زنان سه سهم شد و حصهٔ هر یک از پسران هفت سهم **ششم** آنکه
مباینهٔ رؤس و سهام بعضی از فرق توافق باشد و مباینهٔ رؤس و سهام بعضی توافق نباشد و مباینهٔ رؤس ایشان
تداخل باشد رؤس آن بعضی را که با سهام ایشان موافقند بجزء وفق رد باید کرد و اکثر را در اصل
فریضه باید زد مثل آنکه شخصی بمیرد و چهار زن و شش برادر پدری داشته باشد اصل فریضهٔ
ایشان چهار سهم است حصهٔ زنان یک سهم شد و حصهٔ برادران سه سهم و چون مباینهٔ ایشان
توافق بثلث بود یعنی اعم رد کردیم رؤس ایشان را بثلث که دو است و چون مباینهٔ دو و چهار
تداخل بود چهار را در اصل فریضه ضرب کردیم شانزده شد حصهٔ زنان چهار سهم شد و حصهٔ
هر یک از برادران پدری دو سهم **هفتم** آنکه مباینهٔ رؤس جمیع فرق و سهام ایشان توافق بمعنی
اعم باشد و مباینهٔ رؤس ایشان توافق باشد رؤس ایشان را بجزء وفق رد باید کرد و جزء
وفق رؤس فرقهٔ را در فرقهٔ دیگر ضرب باید کرد و حاصل را در وفق فرقهٔ ثالثه و همچنین و
حاصل را در اصل فریضه مثل آنکه شخصی بمیرد و دوازده زن و بیست و چهار خواهر مادری

بیان صورت پنجم

بیان صورت ششم

بیان صورت هفتم

و پنجاه خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه دوازده سهم است حصهٔ زنان سه سهم بود
چون مباینهٔ رؤس و سهام ایشان توافق بمعنی اعم بود رد کردیم رؤس ایشان را بثلث یعنی چهار
و حصهٔ خواهران مادری چهار سهم بود مباینهٔ رؤس و سهام ایشان توافق بربع بود رد کردیم
رؤس ایشان را بربع یعنی شش و حصهٔ خواهران پدری پنج بود مباینهٔ رؤس و سهام ایشان توافق
بخمس بود رد کردیم رؤس ایشان را بخمس یعنی ده و چون مباینهٔ رؤس فرقهٔ اولی و ثانیه
توافق بنصف بود ضرب کردیم دو را در شش دوازده شد و مباینهٔ حاصل و رؤس فرقهٔ
ثالثه توافق بنصف بود ضرب کردیم حاصل را در پنج شصت حاصل شد انگاه شصت را
در اصل فریضه که دوازده بود ضرب کردیم هفتصد و بیست سهم شد حصهٔ زنان صد
و هشتاد سهم شد و حصهٔ خواهران مادری دویست و چهل سهم و حصهٔ خواهران پدری
سیصد سهم **هشتم** آنکه مباینهٔ رؤس و سهام جمیع فرق توافق نباشد و مباینهٔ رؤس
ایشان توافق باشد جزء وفق فرقهٔ اولی را در فرقهٔ ثانیه ضرب باید کرد و حاصل را در
اصل فریضه مثل آنکه شخصی بمیرد و چهار زن و ده برادر پدری داشته باشد اصل فریضهٔ
ایشان چهار سهم است حصهٔ زنان یک سهم و حصهٔ برادران پدری سه سهم و چون مباینهٔ رؤس
ایشان توافق بنصف بود رد کردیم رؤس ایشان را بنصف پس دو را در ده ضرب کردیم بیست
شد و بیست را در چهار ضرب کردیم هشتاد شد حصهٔ زنان بیست سهم شد و حصهٔ برادران
پدری شصت سهم **نهم** آنکه مباینهٔ رؤس بعضی از فرق و سهام ایشان توافق باشد و مباینهٔ
سهام و رؤس بعضی توافق نباشد و رؤس ایشان متوافق باشد رؤس آن بعضی را که توافق است
مباینهٔ رؤس و سهام ایشان رد باید کرد بجزء وفق و ضرب باید کرد جزء وفق فرقهٔ اولی را در فرقهٔ ثانیه و حاصل
را در فرقهٔ ثالثه و همچنین حاصل را در اصل فریضه مثل آنکه شخصی بمیرد و شش زن و دوازده
خواهر پدری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان چهار است حصهٔ زنان یک سهم است و حصهٔ خواهران
پدری سه سهم است و مباینهٔ سهام و رؤس ایشان توافق بثلث است یعنی اعم رد کردیم رؤس ایشان را

بیان صورت هشتم

بیان صورت نهم

در بیان صورت دهم

ثلث که چهار است و چون مباینه رؤس هر دو فرقه توافق بنصف بود سه را در چهار
ضرب کردیم حاصل شد که دوازده است در چهار که اصل فریضه است زدیم چهل و هشت
سهم شد حصهٔ زنان دوازده سهم شد و حصهٔ خواهران پدری سی و شش سهم **دهم**
آنکه مباینه سهام و رؤس جمیع فرق توافق باشد و میان رؤس ایشان تباین رؤس ایشان را
بجزء وفق رد باید کرد و ضرب باید کرد رؤس هر فرقه را در دیگری و حاصل را در عدد رؤس
فرقهٔ ثالثه و همچنین و حاصل را در اصل فریضه مثل آنکه شخصی بمیرد و شش زن و دوازده
خواهر مادری و بیست و پنج خواهر پدری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان دوازده سهم است
سه سهم حصهٔ زنان و چون مباینه رؤس ایشان و سهام ایشان توافق بثلث بود بمعنی اثر رد
کردیم رؤس ایشان را بثلث که دو است و حصهٔ خواهران مادری چهار است و چون مباینه
رؤس و سهام ایشان توافق بثلث بود رد کردیم رؤس ایشان را بثلث یعنی چهار و حصهٔ خواهران
پدری بیست و چون مباینه رؤس و سهام ایشان توافق بخمس بود رد کردیم رؤس ایشان را به
پنج آنگاه دو را در سه ضرب کردیم و حاصل را در پنج زدیم و همچنین حاصل را در دوازده
که اصل فریضه است ضرب کردیم سیصد و شصت سهم شد حصهٔ زنان نود سهم شد و حصهٔ
خواهران مادری صد و بیست و حصهٔ خواهران پدری صد و پنجاه **یازدهم** آنکه مباینه
رؤس و سهام جمیع فرق توافق نباشد و مباینه رؤس جمیع فرق تباین باشد رؤس هر فرقه را
در دیگری ضرب باید کرد و حاصل را در عدد رؤس فرقهٔ ثالثه و همچنین حاصل را در اصل
فریضه مثل آنکه شخصی بمیرد و دو زن و پنج خواهر مادری و هفت خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه دوازده
سهم است حصهٔ زنان سه سهم است حصهٔ خواهران مادری چهار سهم و حصهٔ خواهران پدری پنج
سهم و چون مباینه سهام و رؤس جمیع فرق توافق نبود ضرب کردیم دو را در پنج و حاصل را در
هفت و همچنین حاصل را در اصل فریضه هشتصد و چهل سهم شد حصهٔ زنان دویست و
ده سهم شد حصهٔ خواهران مادری دویست و هشتاد سهم و حصهٔ خواهران پدری سیصد و

در ذکر صورت یازدهم

در ذکر صورت دوازدهم

پنجاه سهم **دوازدهم** آنکه مباینه رؤس و سهام بعضی از فرق توافق باشد و مباینه رؤس
و سهام بعضی تباین باشد و مباینه رؤس جمیع فرق تباین باشد رؤس متوافقین را بجزء وفق رد
باید کرد و رؤس فرقهٔ اولی را در فرقهٔ ثانیه ضرب باید کرد و حاصل را در فرقهٔ ثالثه و هم
چنین و حاصل را در اصل فریضه مثل آنکه شخصی بمیرد و چهار زن و شش خواهر مادری
و هفت خواهر پدری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان دوازده است حصهٔ زنان سه سهم
و حصهٔ خواهران مادری چهار سهم و حصهٔ خواهران پدری پنج سهم و چون مباینه سهام خواهران
مادری و رؤس ایشان توافق بنصف بود رد کردیم رؤس ایشان را بنصف که سه باشد و چون
مباینه رؤس جمیع فرق تباین بود ضرب کردیم چهار را در سه و حاصل را در هفت و حاصل را
در اصل فریضه یکهزار و هشت سهم حاصل شد حصهٔ زنان دویست و پنجاه و دو سهم شد
و حصهٔ خواهران مادری سیصد و سی و شش سهم و حصهٔ خواهران پدری چهارصد و بیست سهم

قسم دوم آنکه ترکه زیاده باشد بر سهام مفروضهٔ صاحبان فروض پس
زیادتی را بر صاحبان فروض رد باید کرد سوای زوجه که اصح آنست که مطلقا بر او رد نمیشود
و در زوج خلافست اصح آنست که رد میشود چنانچه مذکور شد و سوای مادر با حاجب و
مذهب سنیان که ایشان قائلند بآنکه آنچه از حصهٔ صاحبان فروض زیاده میماند از خویشان
پدر بیت و این را تعصیب میگویند و تعصیب پیش شیعه باطلست و از عادتهای ائمه
رضوان الله علیهم آنست که هرگاه ترکه زیاده از فروض صاحبان فرض باشد اول قسمت
فروض ایشان مینمایند آنگاه تتمه را نیز بر ایشان رد میکنند و حضرت سلطان المحققین و
برهان المدققین نصیر الملة والحق والدین محمد طوسی قدس سره در رسالهٔ میراثیه خود
بیکدفعه بر صاحبان فرض قسمت میکند و با وجود آنکه طریقهٔ قسمت خواجه اخصر از طریقهٔ
قسمت ایشانست و احادیث حضرات ائمه معصومین علیهم السلام نیز بر طبق آن وارد است چنانچه
در روایت صحیحه محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام وارد شده که کیفیت آنحضرت علیه السلام صحیفه

در بیان قسم دوم یعنی آنکه ترکه زیاده باشد بر سهام مفروضه که آنرا تعصیب گویند

میراثیه که بخط حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و املای حضرت رسالتپناهی صلی الله علیه
و آله بود بمن نمود دیدم که نوشته بود که شخصی مرده و دختری و مادری گذاشته حصه دختر نصف
است و حصه مادر سدس پس مال را بر چهار سهم قسمت باید کرد سه حصه از آن تعلق
بدختر دارد و یک حصه بمادر و هم چنین محمد بن مسلم نقل کرده که در آن صحیفه دیدم بخط حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام و املای حضرت رسالتپناهی صلی الله علیه و آله نوشته بود که
مردی فوت شده و دختری و پدر و مادری گذاشته حصه دختر نصف است سه سهم و حصه
هر یک از پدر و مادر یک سهم پس مال را بر پنج قسمت باید کرد سه حصه آن تعلق بدختر دارد
و دو حصه بپدر و مادر **تکملة** بدانکه جمیع مسائلی که مشتمل بر رد بر صاحبان فروض
است در طبقه اولی و طبقه ثانیه نزد جماعتی از مجتهدین که در طبقه ثانیه رد را جایز میدانند
یازده قسمست **اول** آنکه شخصی مرده باشد و دختری و یکی از پدر یا مادر داشته باشد
بطریق سلطان المحققین اصل فریضه ایشان از چهار سهم منقسم میشود **دویم** آنکه شخصی
مرده باشد و دختری و پدر و مادری داشته باشد اصل فریضه ایشان از پنج سهم منقسم
میشود **سیم** آنکه شخصی مرده باشد و دو دختر یا بیشتر و یکی از پدر یا مادر داشته باشد
اصل فریضه ایشان نیز از پنج سهم منقسم میشود **چهارم** آنکه زنی مرده باشد و دختری
و یکی از پدر و مادر و شوهری داشته باشد اصل فریضه ایشان از شانزده سهم منقسم میشود
پنجم آنکه مردی مرده باشد و دختری و یکی از پدر یا مادر و زنی داشته باشد اصل فریضه
ایشان از سی و دو سهم منقسم میگردد **ششم** آنکه مردی مرده باشد و دختر و پدر و مادری
و زنی داشته باشد اصل فریضه ایشان از چهل سهم منقسم میگردد **هفتم** آنکه شخصی
مرده باشد و دو دختر یا بیشتر و یکی از پدر یا مادر و زنی داشته باشد اصل فریضه ایشان نیز
از چهل سهم منقسم میگردد **هشتم** آنکه شخصی مرده باشد و یک خواهر مادری و یکی خواهر
پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان از چهار سهم منقسم میشود **نهم** آنکه شخصی مرده باشد

این قسم و سه قسم بعد بنا بر قولیست که ... و امی نیز مستحق رد ... چنانچه جماعتی گفته ... در اول تکمله بیان شد ... و اما بنا بر مشهور اقوی ... مختص بخواهر پدری یا ... پدر و مادری است طباطبائی منه ظله

و یک خواهر مادری و دو خواهر پدری یا بیشتر داشته باشد اصل فریضه ایشان از پنج سهم
منقسم میگردد **دهم** آنکه شخصی مرده باشد و دو خواهر مادری یا بیشتر و یک خواهر پدری
داشته باشد اصل فریضه ایشان نیز از پنج سهم منقسم میشود **یازدهم** آنکه شخصی مرده
باشد و یک خواهر مادری و یک خواهر پدری و زنی داشته باشد اصل فریضه ایشان از شانزده سهم
منقسم میگردد و اگر در این یازده صورت اصل فریضه بر ایشان صحیح منقسم نشود رعایت نسبتهائی
که در ما سبق مذکور شد باید کرد تا بر ایشان صحیح منقسم شود و رد نیز بر دو قسمست **اول**
رد اخماسی و آن چنانست که آنچه از فرض صاحبان فروض زیاد میاید بر پنج سهم منقسم میگردد
مثل آنکه شخصی بمیرد و دختر و پدر و مادری داشته باشد اصل فریضه ایشان شش سهم است دو سهم تعلق
بپدر و مادر دارد و سه سهم تعلق بدختر دارد و تتمه بر ایشان رد میشود بر پنج سهم **دویم**
رد ارباعی و آن چنانست که تتمه بچهار سهم منقسم میشود مثل آنکه شخصی بمیرد و جماعت مذکوره
و دو برادر یا یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر پدر و مادری یا پدری داشته باشد چه در این
صورت بر مادر رد نمیشود بلکه تتمه میانه دختر و پدر بچهار سهم منقسم میگردد و بعضی از
مجتهدین در این صورت نیز به پنج حصه منقسم میکنند و حصه مادر را بپدر میدهند پس بنابر
ایشان رد بر یک قسم است **قسم سیم** آنکه ترکه از سهام صاحبان فروض ناقص باشد
و سبب آن دو امر است **اول** داخل شدن شوهر مثل آنکه زنی بمیرد و دختری و پدری
و مادری و شوهری داشته باشد اصل فریضه ایشان دوازده است چهار سهم حصه پدر و مادر است
و سه سهم حصه شوهر پس پنج سهم باقی ماند و سهام مفروضه دختر شش است چون اینجا
شوهر داخل باشد حصه او ناقص میشود و نقص بر او واقع نباشد و هر جا که در ترکه نقصی
بهم رسد بر پدر و دختران و خواهران پدر و مادری یا پدری است خلاف عرسنیان که ایشان بر
فریضه زیاد میکنند تا نقص بر کسی واقع نشود و این را عول میگویند و عول در مذهب حق
امامیه باطل است **دویم** داخل شدن زن مثل آنکه شخصی بمیرد و دو خواهر مادری و یک

معین الدین مصریست و قول او شاذ است و موافق ... طباطبائی منه ظله

بنا بر مذهب بعضی که خواهران مادری نیز رد میبرند رد ارباعی میشود چنانچه در قسم هشتم ذکر شد طباطبائی منه ظله

خواهر پدر مادری با پدری و زنی داشته باشد اصل فریضه ایشان دوازده است ثلثان که
چهار است حصه خواهران مادری است و ربع آن که سه است حصه زن و پنج باقی حصه خواهر
پدر مادری یا پدری است و سهام مفروضه ایشان شش باشد اینجا نقص بر او وارد میشود
طریق دوم آنکه سهام هر وارثی را از فریضه نسبت دهند پس بآن نسبت
از ترکه میگیرند و این نزدیکست بفهم هرگاه نسبت واضح باشد مثل آنکه شخصی بمیرد و از او
زنی و پدری و مادری بماند و مادر را حاجب نباشد چه فریضه ایشان از دوازده سهم منقسم
میشود زن ربع ترکه که سه است میبرد و مادر ثلث ترکه که چهار است میبرد و باقی که پنج است
و ربع و سدس ترکه است پدر را معلوم است و گاه هست که نسبت واضح نیست و اسان نمیشود
مگر بضرب مثل آنکه ترکه پنج دینار باشد و ورثه جماعت مذکوره باشند چه در اینصورت محتاج
است که پنج را در عدد سهام فریضه ضرب کنند تا شصت حاصل شود آنگاه هر دیناری را به دوازده
جزو باید کرد تا منقسم شود پس زوجه را پانزده جزء میرسد که یک دینار و ربع دینار باشد و مادر را
بیست جزو که یک دینار و ثلث دینار باشد و پدر را بیست و پنج جزو که دو دینار و نصف و
سدس دینار باشد **طریق سیم** آنکه ترکه را بر فریضه قسمت نمایند بعد از آن خارج
قسمت را در سهام هر یک از ایشان ضرب کنند آنچه بهم رسد نصیب هر یک باشد و این نزدیک
است بفهم چه قسمت در اینصورت سهل است مثلا هرگاه فریضه مذکوره باشد و ترکه شش
دینار باشد بعد از قسمت بر دوازده هر یک سهم را نصف دینار میرسد پس نصف دینار را
در سهام زوجه که سه است ضرب کنند یک دینار و نصف دینار بهم میرسد و نصف دینار را در
سهام مادر که چهار است ضرب کنند دو دینار حاصل میاید و نصف دینار را در سهام پدر که
پنج است ضرب کنند دو دینار و نصف میشود **طریق چهارم** مستعمل میاید و فریضه
و آن بود و قسمست **اول** آنکه در ترکه کسر نباشد چون دوازده دینار چه سهام هر وارثی را
از فریضه باید گرفت و در ترکه ضرب کرد آنچه حاصل شود بر اصل فریضه قسمت باید نمود پس خارج قسمت نصیب

در بیان طریق دوم

در بیان طریق سیم

در بیان طریق چهارم

آن وارث است مثل آنکه ستر زن و پدر و مادر و دو پسر و یک دختر باشند چه فریضه ایشان
بیست و چهار است منکسر میشود نصیب اولاد بر پنج و پنج را ضرب باید کرد در اصل فریضه
صد و بیست حاصل میشود پس سهام هر یک از زوجات پنج بود او را ضرب باید کرد در
دوازده که اصل فریضه است شصت شد آنگاه قسمت باید کرد بر صد و بیست نصف دینار
خارج قسمت است نصیب هر یک از زوجات نصف دینار و سهام هر یک از پدر و مادر بیست است
چون او را در دوازده ضرب کنند دویست و چهل میشود و بعد از قسمت بر صد و بیست خارج قسمت دو دینار
میشود آن نصیب هر یک از پدر و مادر است و سهام هر پسری بیست و شش است چون او را در دوازده
ضرب کنند و بر صد و بیست قسمت نمایند خارج قسمت دو دینار و سه خمس دینار میشود نصیب
دختر دینار و سه عشر دینار میشود **دویم** آنکه در ترکه کسر باشد پس بسط باید کرد
تا از جنس کسر گردد و کسر را بر آن بیفزایند و چنانچه مذکور شد در آن عمل کنند پس در مثال
مذکور هرگاه ترکه دوازده دینار و نصف باشد او را بیست و پنج باید کرد و اگر ثلث باشد
سی و هفت و همچنین هرگاه ممکن باشد بقیراط و حبات قسمت باید کرد و بآن عمل نمود
دینار بیست قیراط است و قیراط سه حبه و حبه چهار ارز و بعد از ارز اسم خاصی نیست
طریق پنجم مناسخات و آن چنانست که شخصی بمیرد و قسمت میراث نشده یکی
از ورثه او بمیرد چه در این صورت قسمت هر دو فریضه از یک اصل باید کرد و آن بر دو قسم
است **قسم اول** آنکه وارث و استحقاق واحد باشد چون شش برادر و شش خواهر
از شخصی بعد از فوت او بماند و پیش از قسمت ترکه یکی از برادران بمیرد و بعد از آن یک خواهر
و همچنین یک برادر و یک خواهر بمیرند تا آنکه یک برادر و خواهر بماند مال میت بآن ایشان
اثلاثا حصه میشود اگر برادران و خواهران پدری باشند و بالسویه میبرند اگر برادران و خواهران
مادری باشند **قسم دویم** آنکه وارث و استحقاق مختلف باشد یا یکی از آنها پس
اگر نصیب میت ثانی بر ورثه ایشان منقسم شود هر دو مسئله از مسئله اولی منقسم میگردد

مثل آنکه زنی بمیرد و شوهر و چهار خواهر پدری داشته باشد آنگاه شوهر بمیرد و پسری
و دو دختر بگذارد فریضهٔ اولی هشت است حصهٔ شوهر چهار است و بر ورثهٔ او منقسم میشود
و اگر منقسم نشود پس اگر نسبت میانهٔ نصیب میت ثانی و سهام ورثهٔ او توافق باشد وفق
فریضهٔ ثانیه را نه وفق نصیب را در فریضهٔ اولی ضرب میکنند مثل آنکه کسی بمیرد و پدر و مادر
و پسر داشته باشد بعد از آن پسر بمیرد و از او دو پسر و دو دختر بماند فریضهٔ اولی شش است نصیب پسر چهار
است و سهام ورثهٔ او شش و میانهٔ سهام ورثه و رؤس ایشان توافق بنصف است سه را در شش
ضرب میکنند هجده میشود و اگر تباین باشد فریضهٔ ثانیه را در اولی ضرب میکنند چون پدری
و مادری و پسری باشد و پسر بمیرد و دو پسر و یک دختر از او بماند فریضهٔ اولی شش
است و حصهٔ پسر چهار است و سهام ورثهٔ او پنج و میانهٔ رؤس و سهام ایشان تباین
است پنج را در شش ضرب باید کرد سی میشود و اگر یکی از میراث خوار میت ثانی
پیش از قسمت بمیرد عمل و احد است و همچنین اگر فرض کثرت تناسخ کنند

مطلب ششم

در لواحق میراث و در آن چهار فصل است **فصل اول** در میراث جماعتی
که بیکدفعه در دریا غرق شوند یا دیوار بر سر ایشان افتد و همه بمیرند از یکدیگر میراث
میبرند بچهار شرط **شرط اول** آنکه هر یک مال داشته باشند چه میراث در مال است
پس اگر در میانهٔ ایشان کسی باشد که مال نداشته باشد میراث نمیبرد و از او میراث نمیبرند
شرط دویم آنکه از یکدیگر میراث برند پس اگر از یکدیگر میراث نبرند مثل آنکه دو برادر
غرق شوند و یکی از ایشان فرزندی داشته باشد چه برادر با وجود فرزند میراث نمیبرد **شرط سیم**
آنکه تقدیم و تاخیر مردن هر یک بر دیگری مشخص نباشد چه اگر تقدیم و تاخیر مشخص باشد
مقدم میراث نمیبرد **شرط چهارم** آنکه مردن ایشان بسبب غرق یا هدم باشد پس
اگر دو کس بیکدفعه با جل خود بمیرند میراث از هم نمیبرند و بعضی از مجتهدین بر آنند که هر سببی

که باعث اشتباه شود این حکم دارد و بعضی از ایشان گفته اند که اگر جماعتی از دار انس ایشان افتد
یا بکشند از یکدیگر میراث میبرند و هر گاه این چهار شرط بهم رسد میراث از همه یکدیگر میبرند
از جمیع چیزها یکدیگر مگر از آنچه از یکدیگر میراث میگیرند که از آن میراث نمیبرند زیرا که
لازم میاید که شخص مرده را زنده فرض کنند و این محالست و بعضی از مجتهدین گفته اند
که از آن نیز میراث میبرند و خلافست میانهٔ مجتهدین که آیا در این صورت تقدیم میراث
بردن کسی که نصیب او کمتر باشد واجبست یا نه اقرب آنست که واجب نیست لیکن سنت
است پس اگر پدری و پسری بیکدفعه غرق شوند اول فرض مردن پسر باید کرد و حصهٔ
پدر را از ترکهٔ پسر باید داد و بعد از آن فرض مردن پدر باید کرد و حصهٔ پسر را از ترکهٔ
پدر بیرون آورد سوای آنچه از پسر بمیراث برده چه از آن میراث نمیبرد آنگاه آنچه هر یک
از ایشان میراث برده است بمیراث خوار زندهٔ او میرسد و اگر یکی از ایشان میراث خوار
نداشته باشد میراث او بکسی میرسد که با او غرق شده و از او بورثهٔ زندهٔ او میرسد
فصل دویم در میراث خنثی یعنی کسی که هم آلت مرد داشته باشد و هم فرج
زن و قاعده در تحقیق حال او چنانست که بول از کدام فرج پیشتر بیرون میاید حکم بر آن کنند و اگر از هر دو
بیکدفعه بیرون میاید ببینند آخر از کدام منقطع میشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که
حکم بر آن کنند که پیشتر منقطع میشود و اگر هر دو در ابتداء و انقطاع مساوی باشند
در این صورت خنثی مشکل است در حکم او میانهٔ مجتهدین خلافست بعضی بر آنند که
پهلوهای او را بشمارند پس اگر هجده ضلع داشته باشد زنست و اگر هفده باشد باین
طریق که نه ضلع از جانب راست داشته باشد و هشت ضلع از جانب چپ مرد است و بعضی
گفته اند که قرعه بزنند و بر آن حکم کنند و بعضی بر آنند که اگر علامتی از لحیه یا بوی یا حیض
یا احتلام یا جماع در او باشد بآن عمل نمایند و اگر این علامتها نباشد میراث مرد باو دهند
و مشهور در میراث او آنست که نصف میراث مرد و نصف میراث زن باو دهند باینکه ترکه را بکسر نه

بر تقدیر ذکورت منقسم سازند و یک مرتبه دیگر بر تقدیر انوثت انگاه ضرب کنند یکی
را در دیگری در تباین یا در جزء وفق در توافق یا در اکثر در تداخل و حاصل را در دو ضرب
کنند یا انرا تضعیف نمایند انگاه هر وارثی را نصف انچه حاصل میشود از دو فریضه بدهند
پس هرگاه میت پسری و دختری و خنثائی بگذارد فریضه ایشان از چهل منقسم میشود چه
فریضه ذکورت پنجست و انوثت چهار و چهار در پنج بیست و پنج میشود و بیست را که
در دو ضرب کردیم چهل شد حصه ذکر بر تقدیر ذکورت خنثی شانزده میشود و بر تقدیر
انوثت خنثی بیست میشود و نصف هر دو هجده است و حصه خنثی سیزده میشود زیرا
که حصه او بر تقدیر ذکورت شانزده است و بر تقدیر انوثت ده و حصه دختر نه میشود
زیرا که حصه او بر تقدیر ذکورت خنثی هشت میشود و بر تقدیر انوثت ده میشود
و در صورت مذکوره اگر شوهر یا زن جمع شود مخرج نصیب ایشان را در فریضه ضرب باید
کرد و نصیب او را بیرون باید اورد انگاه تتمه را باید قسمت کرد بر چهل سهم هر سهمی بسه
سهم اگر شوهر باشد و هفت سهم اگر زن باشد و اگر با پدر و مادر خنثی جمع شود فریضه
ذکورت شش است و فریضه انوثت پنج و حاصل ضرب پنج در شش سی است و هر گاه سی را
در دو ضرب کردیم شصت میشود پدر و مادر بیست و دو میبرند چه حصه ایشان بر تقدیر
ذکورت بیست است و بر تقدیر انوثت بیست و چهار و خنثی سی و هشت میبرد بر تقدیر
ذکورت چهل میبرد و بر تقدیر انوثت سی و شش و اگر با پدر و مادر دو خنثی جمع شوند
در این هر دو صورت اکتفا بشش باید کرد و اگر یکی از پدر و مادر با خنثی جمع شوند فریضه
ذکورت شش است و فریضه انوثت چهار و میانه ایشان توافق است نصف هر یک را در
دیگری ضرب کردیم دوازده شد باز دوازده را در دو ضرب کردیم بیست و چهار شد پس حصه
یکی از پدر و مادر پنج باشد و حصه خنثی نوزده و اگر دو خنثی با یکی از پدر و مادر جمع شوند
فریضه ایشان مثل فریضه پدر و مادر با دو خنثی است که مذکور شد اما شصت را در دو ضرب کردیم صد

و بیست میشود و اگر با دختر و خنثی یکی از پدر و مادر باشد پنج مسئله انوثت را در
هجده مسئله ذکورت ضرب کردیم نود میشود و نود را که در دو ضرب میکنیم صد و هشتاد
میشود حصه یکی از پدر و مادر سی و سه میشود چه بر تقدیر ذکورت سی و شش میبرد و
بر تقدیر انوثت سی و حصه دختر شصت و یک و حصه خنثی هشتاد و شش چه در اینصورت
از حصه پدر نصف رد افتاده است زیرا که مردود بر تقدیر انوثت هر دو شش است
که فاضل است بر تقدیر ذکورت و اگر جمع شود با پدر و مادر یا یکی از ایشان با دو خنثی
ذکر نصیب مادر از ایشان بر فریضه ایشان زیاده نمیشود و همچنین دو خنثی با پدر و مادر
و اگر برادران پدر و مادری یا پدری خنثی باشند چون اولاد پدر اند و اما برادران مادری
مساوی اند و اعمام هم چون برادران پدری است و اخوال چون برادران مادری

فصل سیم در بیان میراث کسی که هیچ یک از فرج ذکر و انثی نداشته باشد
و میراث کسی که دو سر داشته باشد و میراث فرزندی که در شکم باشد و میراث فرزندی که پدر او با مادر
لعان کرده باشد و میراث ولد الزنا اما میراث کسی که هیچ یک از فرج ذکر و انثی نداشته باشد
یا کسی که یکی از مخرج قبل و دبر داشته باشد یا کسی که هیچ کدام نداشته باشد و انچه خورد
قی کند یا کسی که بول و غایط او هر دو از یک موضع بیرون اید همه بقرعه بیرون باید اورد باین
طریق که بر پارچه کاغذی بنویسند عبد الله و بر پارچه دیگر امة الله و انرا در سهام مبهمه
بگذارند و این دعا بخوانند که اللهم انت الله لا اله الا انت عالم الغيب والشهادة
انت تحكم بين عبادك فيما كانوا فيه يختلفون بين لنا امر هذا المولود كيف تورث
ما فرضت له في كتابك بعد از ان سهام را مشوش سازند و دفعه بیرون اورند پس اگر عبد
الله بیرون اید میراث پسر میگیرد و اگر امة الله بیرون اید میراث دختر و تحقیق میراث کسی
که دو سر و دو بدن بر یک کمر داشته باشد باین طریق است که یکی از ایشان را بیدار کنند
اگر هر دو بیک دفعه بیدار شوند میراث یک کس میبرند و اگر یکی بیدار شود و یکی در خواب

نباشد میراث دو کس میبرند و میراث فرزندی که در شکم باشد وقتی ثابت میشود که زنده از
شکم بیرون آید و حرکت کند حرکت احیاء اما احتیاطا حصه دو پسر باید گذاشت پس اگر
مرده زائیده شود ورثه قسمت کنند و میراث ولد الملاعنه از مادر و فرزند و زوجه اوست
و با عموما نیز از خویشان مادر اوست بالسویه و او نیز از خویشان مادر میراث میبرد و
میراث ولد الزنا از طرفین از فرزند و زوجه اوست و پدر و مادر از او میراث نمیبرند و نه
کسی که با ایشان نزدیک باشد و هرگاه فرزند و زوجه مفقود باشد ضامن جریره میراث
از او میبرد و با عدم او امام علیه السلام و ولد الزنا از یک طرف مثل مخصوص باطرفست و از طرف
دیگر

فصل چهارم در بیان میراث مجوس بدانکه میانه مجتهدین خلافست

در میراث ایشان بعضی گفته اند که میراث میبرند به نسب صحیح و سبب صحیح و بفاسد نمیبرند
و بعضی برآنند که هر دو میبرند خواه صحیح باشد و خواه فاسد و بعضی گفته اند بنسب صحیح
و فاسد میراث میبرند و بسبب صحیح میبرند نه بسبب فاسد و آنچه در احادیث وارد شده موید
قول دویم است چه سکونی از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت کرده که فرمودند
مجوسی از مادر و خواهر و دختر میراث میبرد برای آنکه مادر اوست و هم زن اوست و حضرت
امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام بکسی دشنام مجوسی میداده که مادر خود را خواسته
بود فرمود که نمیدانی که این پیش مجوسی نکاح است پس اگر مجوسی دختر خود را تزویج کند و از او دختر هم
بهمرسد نصیب او نصیب دختری و زنی را میبرد و دختر نصیب دختران دیگر میبرد و اگر خواهر
مادری خود را که جده پدری او باشد با خواهر پدری را که جده مادری باشد
بخواهد هر دو میراث میبرد و اگر یکی از اینها منع دیگری کند از ارث بمانع میرسد چون
دختر که خواهر مادری باشد و عمه که خواهر پدری باشد و عمه که دختر عمه باشد و
خواهری که مادر باشد و اما غیر مجوس حکم ایشان حکم مسلمانانست و مسلمانان
بسبب فاسد میراث نمیبرند باجماع اما بنسب فاسد چون وطی بشبهه میراث میبرند

در بیان میراث مجوس

مگر آنکه مثل
ایشان مثل مجوس باشند و
مجوز نکاح محارم باشند
...

باب نوزدهم از کتاب جامع عباسی

در بیان حدود که جهت زدن و زنا و لواطه و سحق و غیر آن در شرع مقرر است و تعزیرهائی
که اهل شرع جهت بعضی از گناهان قرار داده اند بدانکه حد در لغت عرب بمعنی منع است و بحسب شرع
عقوبت خاصی است متعلق بآزار بدن کسی که گناهی از او صادر شده باشد و شارع
جهت آن مقداری معین کرده بحسب هر فردی از افراد حدود و در آن سه مطلب است

مطلب اول

فصل اول در بیان اقسام حدود و آن چهارده است و در آن چند فصل است

در بیان قسم اول از اقسام حدود و آن بریدن دست دزد است در مرتبه اولی و پای چپ
در مرتبه ثانیه و حبس مخلد در مرتبه سیم و کشتن در مرتبه چهارم و این حد دزدیست
و شروط آن چهارده است **اول** آنکه دزد بالغ باشد پس اگر طفل دزدی کند تادیبش
باید کرد و بعضی از مجتهدین گفته اند که در مرتبه اولی دزدی او را عفو باید کرد و در مرتبه
دویم تادیبش باید کرد و در مرتبه سیم سرهای انگشتان او را بتراشند که خون
آلوده شود و در مرتبه چهارم سرهای انگشتان او را قطع باید کرد و در مرتبه پنجم دست
او را بطریق بالغ باید برید **دویم** آنکه عاقل باشد پس دیوانه را تادیب باید کرد
و اگر چه مکرر از او دزدی صادر شود اما اگر جنون ادواری باشد و در حال شعور دزدی کند
حد از او ساقط نمیشود **سیم** آنکه مختار باشد پس اگر کسی او را باکراه بر
دزدی دارد بر او حد نیست **چهارم** آنکه آنچه دزدیده است مال باشد پس اگر مال نباشد
بر او حدی نیست مثل آنکه طفل آزادی را بدزدد و اگر چه جامه او زیاده از ربع مثقال
طلا بوده باشد حد ندارد اما اگر طفل را بفروشد دست او باید برید و ربع مثقال طلا باشد
حد دارد و اگر غلام کوچک شخصی را بدزدد حد دارد و اگر غلام بزرگ کسی را بدزدد

بعنی مثقال
شرعی که سه ربع مثقال
صیرفی است چنانچه مناسب
طبا طبائی مد ظله

بشرط آنکه دزد
خواب باشد که صدق کند
که بر جامه او پیدا دارد و انها
دزدیده بلکه در صغر اکر
صدق کند چنین است و اکر
حتی بالغ را بفروشد بجهت
دارد از جهت فسادنه از جهت
دزدی چنانچه مشهور گفته اند
و جمله از اخبار دلالت دارد
بر آن طباطبائی دام
ظله

ندارد مگر آنکه در خواب باشد یا مست باشد و در دزدیدن مال فرقی میانهٔ جامه و
طعام و میوه و آب و نمک و برف و خاک و گل ارمنی و حیوان و غیر آن نیست **پنجم**
آنکه آن مال بمقدار نصاب رسیده باشد و نصاب چهار یک مثقال شرعی طلای خالص است که مضروب
بسکهٔ معامله باشد یا هر چه قیمت آن ربع مثقال باشد پس دزدیدن چیزی که قیمت
آن کمتر از این باشد حد ندارد و اگر انگشتری که وزن آن شش یک مثقال باشد و قیمت
آن چهار یک مثقال بدزدد حد دارد اما اگر وزن آن چهار یک مثقال باشد و قیمت آن
شش یک مثقال حد ندارد و اگر مالی را که قیمتش ربع مثقال باشد بدزدد بگمان آنکه
ربع مثقال نیست حد دارد و اگر جامه بدزدد که قیمت آن کمتر از ربع مثقال باشد و در
جیب آن جامه ربع مثقال طلا باشد و عالم بآن نباشد و بعد از آن دزدیدن آن جامه بر او
ظاهر شود آیا حد دارد یا نه میانهٔ مجتهدین در آن خلافست و آیا دزدیدن نصاب یک
دفعه شرطست یا نه در این نیز خلافست اقرب آنست که شرطست و همچنین خلاف
کرده اند در آنکه اگر دو شخص ربع یک مثقال طلا بدزدند آیا قطع بر ایشان لازمست یا نه
اقرب آنست که لازم نیست **ششم** آنکه آن مال مال فرزند و بنده نباشد چه اگر پدری
مال فرزند خود را بدزدد و آقا مال بندهٔ خود را و اگر چه مکاتب باشد بر این هر دو شخص
قطع نیست اما اگر پسر مال پدر را بدزدد قطع لازمست و همچنین اگر مادر مال پسر را
بدزدد **هفتم** آنکه آنچه دزدیده باشد از طعام در سال قحط نباشد چه اگر در سال
قحط طعام بدزدد قطع نیست **هشتم** آنکه تمام آن مال مال غیر دزد باشد چه اگر مال
خود را که باجاره داده باشد از مستاجر بدزدد قطع نیست و همچنین قطع نیست اگر
مال مشترک را یا مال خود را بگمان آنکه مال غیر است بدزدد و همچنین قطع نیست هرگاه
پیش از بردن از حرز یا بعد از بیرون بردن از حرز و پیش از آنکه بحاکم عرض کنند حکم
بقطع او کند مالک شود بهبه یا بمیراث یا بخریدن **نهم** آنکه توهم حلیت نباشد پس اگر توهم

یا چیزی که بها آن جامه در ربع مثقال باشد طباطبائی مدظله

اظهر این است که حد دارد طباطبائی مدظله

اما اگر بنده مال آقا را بدزدد نیز قطع نیست طباطبائی مدظله

اگر بهانه [illegible] نباشد [illegible] نباشد و الا قطع [illegible] طباطبائی مدظله العالی

حلیت باشد مثل آنکه کسی توهم کند که آنچه برده است از او است و اگر چه بمجرد دعوی
باشد قطع نیست **دهم** آنکه آن مال دزدیده از محرمات نباشد پس اگر دزد بدزدد شراب
و گوشت خوک باعث قطع نمیشود و اگر چه از جهود مستتر باشد لیکن در این صورت از جهت
جهود غرامت باید کشید و اگر سگی را که قیمت آن ربع مثقال باشد بدزدد مجتهدین را
در آن خلافست اقرب آنست که سبب قطع میشود و اگر آلات لهو چون طنبور یا ظروف
طلا و نقره را بدزدد بقصد شکستن قطع نیست و اگر بقصد دزدیدن برد اگر قیمت
آن ربع دینار باشد در آن خلافست اقرب آنست که قطع لازمست و اگر مال کافر حربی را
بدزدد باعث قطع نمیشود اما اگر مال جهود را که بشرایط ذمه باشد بدزدد باعث
قطع میشود **یازدهم** آنکه آن مال را از حرز بدزدد و مراد بحرز جائیست که مال را
بواسطهٔ محافظت و نگاهداشتن در آن گذارند و آن مختلف باختلاف اموالست پس
صندوق مقفل حرز زر و جواهر است و دکان در بسته حرز متاع و غیر آن و خانه و باغ
حرز میوه و طویله حرز چاروا و قبر حرز کفن و اگر در دکان گشاده باشد و صاحب دکان
نگاه میکرده باشد آیا اگر چیزی بدزدد موجب قطع میشود یا نه میانهٔ مجتهدین در این
خلافست و درخت حرز میوه نیست پس اگر میوه از درخت بدزدد قطع نیست و اگر
[illegible] را بدزدد یا کفن را از قبر بیارد قطع لازمست و آیا شرطست که قیمت آنها
ربع یک مثقال باشد یا نه مجتهدین را در آن خلافست و اگر غیر کفن چیزی با میت در قبر
گذارند و کسی آنرا بدزدد قطع نیست و در دزدیدن جامهٔ خانهٔ کعبهٔ معظمه یا پا زار آن
مجتهدین را خلافست و اگر چیزی را از غیر حرز چون صحراها و اسباها و راهها و مثلها
بدزدد قطع نیست **دوازدهم** آنکه دزد در بیرون آوردن آن متاع از حرز منفرد باشد
پس اگر حرز را بشکند و دیگری آنرا بیرون برد بر هیچ کدام قطع نیست **سیزدهم** آنکه
دزد متاع را بنفس خود بیرون برد پس اگر بر چاروا بار کند و بیرون ببرد یا طفلی را امر کند که آنرا

اگر معلوم الکذب نباشد طباطبائی مدظله العالی

اظهر عدم قطع است طباطبائی مدظله

مگر آنکه درخت در حرز باشد طباطبائی مدظله

قطع در دزدیدن [illegible] در مشهور مشکل است لکن [illegible] طباطبائی مدظله

اظهر [illegible] است طباطبائی مدظله

اظهر عدم قطع است طباطبائی مدظله العالی

بردارد قطع نیست **چهارم** آنکه دزد به پنهانی ببرد پس اگر بظاهر بقهر و غلبه ما غیر
آن ببرد قطع نیست و در دزد مسلمانی و آزادی و ذکوریت و بینائی شرط نیست پس اگر کافر
یا بنده یا زنی یا کوری چیزی بدزدد قطع بر ایشان لازمست و بعد از آنکه شروط مذکوره متحقق
شود واجبست بر دزد که آنچه دزدیده همانرا یا مثل آنرا یا قیمت آنرا اگر تلف شده باشد بصاحبش دهد اما
رد کردن مال دزدیده بصاحبش مانع از قطع دستش نمیشود و حد او آنست که حاکم شرع
بعد از ثبوت در مرتبه اول چهار انگشت دست راستش را ببرد و کف و انگشت شصت
او را بگذارد و در مرتبه دوم پای چپ او را تا عقب ببرد و عقب را بگذارد و در مرتبه سیم او را
حبس مخلد کند و در مرتبه چهارم اگر دزدی کند مثل آنکه در حبس چیزی بدزدد حاکم
او را میکشد و غیر حاکم را جایز نیست و اگر دست راست دزد بعد از دزدی و پیش از قطع
تلف شود یا شل باشد دست چپ او را بعوض دست راستش نمیتوان برید و سنت است
که دست و پای دزد را بعد از بریدن بروغن زیت داغ کنند

فصل دوم

در بیان قسم دوم از اقسام حدود و آن بریدن دست راست و پای چپ یا عکس و کشتن و
از حلق کشیدنست و در این حد میانه مجتهدین خلافست که آیا امام میانه اینها مخیر است یا
بترتیب همه را بفعل آورد و بعضی از مجتهدین بترتیب قائلند و همچنین خلافست در اینکه آیا
زنده از حلق باید کشید یا اول بکشد و بعد از آن از حلق بکشد و این حد محارب است و محارب
کسی است که در شهر یا در صحرا یا در دریا در شب یا در روز بقصد ترسانیدن مسلمانان
شمشیر برهنه کند خواه مرد باشد و خواه زن و خواه ضعیف باشد و خواه قوی و خواه
از جماعتی باشد که گمان برند که راه مسلمانان میزنند یا نه و بعضی از مجتهدین این را مخصوص
مردان ساخته اند و بعضی گفته اند که اگر کسی را کشته باشد و مال او را برده باشد دست راست
و پای چپ او را باید برید آنگاه او را باید کشت و اگر همین مال برده باشد و کسی را کشته
نباشد دست راست و پای چپ او را باید برید و از شهر بیرون کرد و مکتوب باید بشهرها نوشت

باطلاقه مشکل است طباطبائی مد ظله

احوط تا وسط قدم است طباطبائی مد ظله

فصل دوم در بیان قسم دوم از اقسام حدود

و اگر پیش از دزدی تلف شده باشد یا از اصل نداشته باشد در بریدن دست چپ یا پای چپ او خلاف است و اظهر عدم قطع است نیز طباطبائی مد ظله

و اگر کسی را کشته باشد و لکن مال نبرده باشد همین باید او را کشت و احوط مراعات این تفصیل و ترتیب است طباطبائی مد ظله العالی

که از مصاحبت و مجالست و نکاح کردن با او اجتناب کنند و او را از داخل شدن ببلاد
شرک منع نمایند و اگر اهل بلاد ایشان او را در بلاد خود جای دهند قتال کردن با ایشان
لازمست تا آنکه او را بسر دهند و از شهر خود بیرون کنند و اگر آنکس را جراحت کرده باشد
قصاص نیز بر او لازمست و اگر محض بکشیدن شمشیر و سلاح کرده باشد و کسی را
نکشته باشد و جراحت هم نکرده باشد و مال کسی را نیز نبرده باشد حد او آنست که او را
از آن شهر بیرون کنند و اگر آن شخص محارب پیش از گرفتن او توبه کند حد از او ساقط شود
اما اگر مال کسی را برده باشد از او میگیرند و اگر کسی را جراحت کرده باشد قصاص نیز بر او
لازمست و اگر کسی که [illegible] باشد یعنی کسی باشد که از دشمن
خود بترسد و همیشه [illegible] شر او یا شمشیر برهنه کرده او را حکم محارب نیست او محارب
نیست و همچنین کسیکه [illegible] تجارت کند اما باعث کشتن و ایذای مردمان [illegible] او
نیز حکم نیست و سنت است که بعد از بریدن دست و پای محارب بروغن زیت داغ کنند

فصل سیم

در بیان هشت قسم از اقسام حدود و آن حد زنا است و شروطش
هفت است **اول** آنکه هر یک از مرد و زن بالغ باشند چه طفل را حکم نیست بلکه تعزیر
میکنند **دویم** آنکه عاقل باشند چه بقول اقوی بر مجنون حد نیست **سیم** آنکه مختار
باشند چه بر کسیکه باکراه او را بر آن دارند حد نیست **چهارم** آنکه آن زنی که با او دخول
کرده بر او حرام باشد پس اگر حلیله او باشد حد ندارد **پنجم** آنکه اگر او را عقد
نکرده باشد یا مالک او نباشد چه اگر عقد کرده باشد یا مالک او شده باشد حد نیست
ششم آنکه با آن زن بشبهه دخول نکرده باشد بلکه عالم بتحریم باشد پس اگر بشبهه
دخول کرده باشد حد نیست **هفتم** آنکه آلت خود را در فرج زن غایب ساخته باشد
خواه در قبل او خواه در دبر او و غیبوبت حشفه کافیست پس اگر غیبوبت نشود حد زنا
ندارد و در اول اسلام حد زنا بکران بود که او را سرزنش مینمودند و [illegible] و گرنه

زنا با غیر بکر بوده حبس مخلد منکرده اند انگاه نسخ شد و اقسام حد زنا هشتست قسم
اول رجم کردن یعنی تا کمر در زمین نشاندن و سنگسار کردن و این حد هر یک از مرد
جوان آزاد بالغ عاقلی است که زن مدخوله بعقد صحیح یا ملک داشته باشد و هر صبح و شام
او را رسیدن بان زن ممکن باشد و همچنین حد هر یک از زن جوان آزاد بالغ عاقلی است
که شوهر داشته باشد و زنا کند و بعضی از مجتهدین گفته اند که در اینصورت جمع میان
صد تازیانه و سنگسار باید کرد و اگر یکی از مرد یا زن شوهر یا زن داشته باشد این حد
تعلق باو دارد و آن دیگری حد دیگر دارد چنانچه مذکور خواهد شد و همچنین است
حد زنی که شوهر داشته باشد و دیوانه با او دخول کند قسم دویم جمع میانه
صد تازیانه زدن و سنگسار کردن و آن حد دو قوم است اول حد مرد پیر آزاد بالغ عاقلی
است که زن مدخوله بعقد صحیح یا ملک داشته باشد و زن پیر اجنبیه که شوهر داشته باشد
و زنا کند پس در اینصورت ابتداء بنا زیانه باید نمود انگاه سنگسار باید کرد و اگر یکی از
ایشان بطریق مذکور باشد آن حد تعلق باو دارد دویم حد مردی که در میان پاهای مرد دیگر
منی خود را بریزد و زن داشته باشد و در اینها فرقی نیست میانه بنده و آزاد و مسلمان و کافر
قسم سیم صد تازیانه است و آن حد هفت قوم است اول حد مرد و زن آزادی که زن
شوهر نداشته باشد و زنا کند دویم حد زن آزادی که عقد واقع شده باشد اما شوهر با او دخول نکرده
باشد و زنا کند سیم حد مرد بیست که زنا بزن صغیره یا دیوانه کند چهارم حد زنی که شوهر
داشته باشد و طفلی با او زنا کند برضا و رغبت او پنجم دو زن که در زیر یک لحاف برهنه
بخوابند و دو مرتبه ایشان را تعزیر کرده باشند ششم حد کسی که در میان پاهای مرد دیگر
منی خود را بریزد و زن نداشته باشد هفتم زنی که با زنی مساحقه کند و بعضی از مجتهدین
برانند که اگر شوهر داشته باشد ایشان را سنگسار باید کرد قسم چهارم صد تازیانه
و تراشیدن موی سر و از شهر بیرون کردنست و آن حد مرد آزادیست که بکر باشد یعنی زن نخواسته

باشد و زنا کند و بعضی تفسیر بکر چنین کرده اند که زن داشته باشد اما دخول با او نکرده
باشد چه حد او انست که صد تازیانه بزنند و سرش را بتراشند و یکسال او را از شهر بیرون
کنند و بر زن تراشیدن موی سر و از شهر بیرون کردن نیست قسم پنجم پنجاه تازیانه
است و آن حد بنده بالغی است که زنا کند خواه مرد باشد یا زن خواه زن شوهر داشته
باشد و خواه نداشته باشد و بر بندگان تراشیدن موی سر و از شهر بیرون کردن نیست
قسم ششم هفتاد و پنج تازیانه است که سه ربع حد است و آن حد دو گروه است
گروه اول حد جماعتی که نصف ایشان آزاد باشد و نصف ایشان بنده و زنا کنند در اینصورت
نصف حد آزاد که پنجاه تازیانه است و نصف حد بنده که بیست و پنج تازیانه است بر او
میزنند هرگاه زن و شوهر بطریقی که در آزاد مذکور شد نداشته باشند گروه دویم حد
جماعتی که زنان را بمردان بزنا وصلت دهند یا مردان را بمردان جهت لواطه رسانند قسم
هفتم ضغث است یعنی جمع کردن تازیانه و جمیع انها را یکبار بر انکس که زنا کرده است
زدن و آن حد بیماریست که طاقت تازیانه نداشته باشد قسم هشتم حد با
زیادتی تعزیر و آن حد جماعتی است که در شهر رمضان یا در کعبه زنا کنند فصل
چهارم در بیان قسم یازدهم از چهارده قسم حدود و آن حد لواطه است یعنی جماع کردن
مردان با یکدیگر و شروط آن سه چیز است اول انکه بالغ باشند چه غیر بالغ را حد نیست
بلکه تعزیر لازمست دویم انکه عاقل باشند چه دیوانه را تعزیر باید کرد و اما اگر یکی
از ایشان بالغ و عاقل باشد و دیگری طفل و دیوانه حد بر بالغست و تعزیر بر طفل و دیوانه
سیم انکه مختار باشند پس اگر یکی کسی را باکراه بران دارند حد بر او لازم نیست و بعد
از انکه این شروط بهم رسد حد لواطه انست که ایشان را بشمشیر بکشند یا بسوزانند یا سنگسار
کنند یا دیواری بر سر ایشان فرود ارند یا از کوه بلندی ایشان را بیندازند و امام مخیر است میانه
انکه هر دو را بسوزاند یا سنگسار کند یا یکی از ایشان را بسوزاند و یکی را سنگسار کند و فرقی نیست میانه بنده

در بیان حد زدن و عفو کردن امام

وآزاد و مسلمان و کافر و فاعل و مفعول و میانه آنکه زن داشته باشند یا نداشته باشند و
بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اگر زن داشته باشند ایشان را سنگسار باید کرد بطریق حد زنا و اگر
نداشته باشند صد تازیانه باید زد و اگر بعد از آنکه نزد حاکم شرع لواطه شخصی بگواهان ثابت
شود توبه کنند حد از ایشان ساقط نمیشود و اگر بعد از آنکه پیش امام اقرار کرده باشند توبه
کنند امام مخیر است میانه حد زدن و عفو کردن **فصل پنجم** در بیان
قسم دوازدهم از اقسام حدود و آن هشتاد تازیانه است و آن حد دو قسم است **قسم اول**
حد کسی که دشنام بکسی دهد باین طریق که تو زنا میکنی یا لواطه میکنی و هر چه بدینها ماند
و شروطش هفت است **اول** آنکه بالغ باشد چه طفل را تعزیر باید کرد **دوم** آنکه عاقل
چه دیوانه را تادیب باید کرد **سیم** آنکه کسی را که دشنام میدهد آزاد باشد **چهارم** آنکه کسی
را که دشنام میدهد مسلمان باشد **پنجم** آنکه عفیف باشد چه اگر زانی یا کسی را که بفسق
مشهور است یا بچه در ایشان نسبت دشنام دهد حد ندارد **ششم** آنکه کسی را که دشنام میدهد
فرزند او نباشد چه اگر فرزند او باشد پدر را حد نمیزنند **هفتم** آنکه دشنام دهنده
عالم باشد بمعنی کلمه‌ای که میگوید چه اگر بلغتی دشنام دهد که معنی آن نداند او را حد نمیزنند و هرگاه
این شروط متحقق شود دشنام دهنده را هشتاد تازیانه باید زد و او را در میان مردمان مشهور باید ساخت تا گواهی
او را قبول نکنند و در این حکم میان آزاد و بنده فرقی نیست و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اگر بنده دشنام
دهد چهل تازیانه حد اوست و اگر دشنام دادن نسبت بجماعتی[1] متعدد باشد حد نیز متعدد میشود
و اگر جمعی را دشنام دهد و ایشان در طلب حد بیکدفعه جمع شوند او را یکحد[2] باید زد و اگر
متفرق بطلب حد آیند حد نیز متعدد بر او باید زد و اگر شخصی را گوید که ای پسر زانیه و زانیه
در اینصورت مادر او است حد بر او لازم است و اگر بکسی دیوث گوید یا اگر در عرف دشنام دهنده
این لفظ دشنام باشد او را حد میزنند و اگر نه تعزیرش باید کرد و اگر کافری را که مادرش
مسلمان باشد گوید که ای پسر زانیه حد بر او لازم است اما اگر زن بمیرد حد از او ساقط میشود

قسم اول در حد کسی که دشنام دهد و شروطش هفت است

[1] یعنی هر یک را جداگانه دشنام دهد طباطبائی مد ظله
[2] یعنی بلفظ واحد طباطبائی مد ظله

قسم سیزدهم در حد شراب خوردن و شروطش چهار است

و بچهار مرتبه نیز ساقط میشود اول تصدیق مقذوف دوم بینه بگواه کردن اینکه سیم بعفو
کردن چهارم بلعان کردن و این حد میراث برده میشود و اگر بعضی از ورثه عفو کنند حد ساقط
نمیشود و هرگاه کسی را سه مرتبه حد بزنند و توبه نکند در مرتبه چهارم میکشند و هرگاه قذف مکرر کرده باشد
و او را حد نزده باشند یک حد باید زد **قسم سیزدهم** حد شخصی که شراب یا هر چه
مست کننده باشد خورد و همچنین شیره[1] انگور که بجوشد و دو ثلثش کم نشود نیز حکم شراب
دارد و شروطش چهار است **اول** آنکه شراب خورنده بالغ باشد چه طفل را حد نیست **دوم**
آنکه عاقل باشد چه دیوانه را حد نیست **سیم** آنکه مختار باشد چه اگر کسی را باکراه شراب دهند
یا آنکه بخوردن آن مضطر باشد مثل آنکه در جائی که آب نباشد و لقمه در گلوی او مانده باشد
و بقدر آن شراب بتواند خورد که آن لقمه را فرو برد **چهارم** آنکه عالم باشد بحرمت و نجاست آن
چه اگر جاهل باشد حد ندارد و هرگاه این شروط متحقق گردد حد او هشتاد تازیانه است
و در این حکم میانه کافری که بظاهر شراب خورد و میان مسلمان و بنده و آزاد فرقی نیست
و بعضی از مجتهدین حد بنده را چهل تازیانه مقرر کرده‌اند و اگر شرابخوار را مکرر حد بزنند
و باز بخورد در مرتبه چهارم او را بکشند و اکثر مجتهدین بر آنند که در مرتبه سیم او را باید
کشت و اگر مکرر شراب بخورد و او را حد نزده باشند یک حد بر او لازم است و اگر پیش از
آنکه نزد حاکم شرع شراب خوردن او بگواه ثابت شود توبه کند حد از او ساقط است اما
اگر بعد از ثابت شدن توبه کند ساقط نمیشود و اگر ثبوتش باقرار خود باشد امام مخیر
است در حد زدن بر او و عفو کردن از او و اگر شرابخوار را اعتقاد این باشد که شراب حلال[2]
است و پدر او مسلمان باشد حد او کشتن است اگر مرد باشد و توبه او مقبول نیست چرا که او
مرتد است و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که توبه او در این صورت مقبول است و کسی که فقاع
شراب را حلال داند او را توبه باید داد و اگر از توبه کردن امتناع نماید او را باید کشت و
اگر فقاع خوردن را حلال نداند تعزیرش باید کرد و حکم کشتن بر کسی که غیر شراب را حلال داند[3]

[1] خالی از اشکال نیست طباطبائی مد ظله
[2] تا علم بحرام بودن آن طباطبائی مد ظله
[3] مگر آنکه علم بحرمت داشته باشد طباطبائی مد ظله

جاری نیست و کسی که شراب خورده باشد اگر دعوی نماید که جماعتی باکراه بخورد من داده اند
حد از او ساقط میشود بشرطی که گواهان عادل تکذیب او نکنند و اگر دعوی کند که من عالم
بحرمت شراب نبودم قولش مقبولست چه احتمال دارد که جدید الاسلام باشد **فصل**
ششم در بیان قسم سیزدهم و چهاردهم از اقسام حدود و آن حبس مخلد است و کشتن اما
حبس مخلد و آن حد چند جماعتست **اول** حد کسی که امر بکشتن کسی کند **دویم** حد کسی
که در مرتبه سیم دزدی کند بعد از آنکه دست راست و پای چپ او بریده باشند **سیم**
حد زنی که مرتده شده باشد و اما کشتن و آن حد بیست و پنج قومست **اول** حد دزدی
که در مرتبه چهارم بعد از حبس مخلد دزدی کند **دویم** حد کسی که با مادر خود یا خواهر
یا دختر یا دختر برادر یا دختر خواهر یا عمه یا خاله زنا کند **سیم** حد جهودی که با زنان مسلمان
زنا کند خواه بشرایط ذمه باشد و خواه نباشد و خواه زن باطاعت کرده باشد و خواه باکراه
زنا کرده باشد **چهارم** حد کسی که با زنی باکراه زنا کند **پنجم** حد کسی که بزن پدر یا کنیزی
که پدر او دخول کرده باشد زنا کند **ششم** حد کسی که او را جهت تفخیذ یعنی منی در میان
دو ران مردان سه مرتبه تعزیر کرده باشند **هفتم** حد زنانی که ایشان را سه مرتبه
جهت سحق تعزیر کرده باشند **هشتم** حد کسانی که جهت دشنام دادن ایشان را سه مرتبه
حد زده باشند **نهم** حد کسی که شراب خورده باشد و او را سه مرتبه حد زده باشند **دهم**
حد کسی که شراب خورده باشد و او را سه مرتبه حد زده باشند و آنرا حلال داند و توبه نکند
یازدهم حد کسی که فروختن شراب را حلال داند و توبه نکند **دوازدهم** حد کسی که محرمات
اجماعی را حلال داند هرگاه پدر او مسلمان باشد **سیزدهم** حد کسی که بکشتن کسی آید و
که منع او ممکن نباشد **چهاردهم** حد کسی که بقصد بردن مال کسی آید و بغیر از کشتن
دفع او ممکن نباشد **پانزدهم** حد کسی که حضرت پیغمبر و امیر المؤمنین و ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین را سب کند چه او را باید کشت اگر چه اذن امام نباشد مادامی که متضمن فتنه نباشد

یعنی حد تفخیذ زده باشند طباطبایی مد ظله
یعنی حد سحق زده باشند طباطبایی مد ظله
این از باب دفاع است نه حد و هم چنین چهاردهم طباطبایی مد ظله

شانزدهم حد کسی که دعوی پیغمبری کند و شک در نبوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله داشته باشد **هفدهم** حد کسی که تصدیق نماید دعوای کسی را که دعوی پیغمبری کند
هجدهم حد مسلمانی که ساحر باشد و سحر کند **نوزدهم** حد کسی که با زن شخصی زنا
کند چه شوهر را کشتن آن زن جایز است و در این کشتن کفاره بر او لازم نیست اما اگر بحسب
شرع زنای او را ثابت نسازد قصاص بر او لازم است **بیستم** حد مرتد فطری یعنی مردی
که پدر او مسلمان باشد و او کافر گردد **بیست و یکم** حد مرتد ملی یعنی مردی که پدر او کافر
باشد و او مسلمان شود و بعد از اسلام کافر گردد چه او را توبه باید فرمود و تا سه روز مهلت
باید داد پس اگر مسلمان نشود او را باید کشت و اگر اینچنین شخصی سه مرتبه توبه کند باز کافر شود در مرتبه
چهارم او را باید کشت و مرتد شدن یا بقولست چون گفتن چیزی که دلالت بر کفر او کند یا
بفعل است چون سجده کردن بت و در نجاست انداختن مصحف بقصد استهزاء و استخفاف
و شروط مرتد ملی و فطری چهار است **اول** آنکه بالغ باشد چه اگر طفلی مرتد شود تعزیر
میکنند **دویم** آنکه عاقل باشد چه مرتد شدن دیوانه را تعزیر لازم است **سیم** آنکه مختار
باشد چه اگر باکراه او را مرتد سازند چیزی بر او لازم نیست **چهارم** آنکه قصد داشته
باشد چه اگر بی قصد از او واقع شود چیزی بر او لازم نیست و توبه مرتد فطری بحسب ظاهر
مقبول نیست و تصرفات او چون هبه و عتق و تدبیر و وصیت صحیح نیست و زن او فی
الحال عده وفات نگاه میدارد و اگر چه دخول نکرده باشد بقول اقوی و میراث خواران
او را میان خود قسمت میکنند و اگر چه او را نکشته باشند و اگر زن مرتد شود او را نمیتوان
کشت بلکه حبس مخلد باید کرد و در اوقات نماز او را باید زد و لباس خشن در او پوشانید تا
توبه کند یا بمیرد و مرتد ملی را توبه باید داد و اگر از توبه کردن امتناع نماید او را بکشند و این
مرتد را تا نکشند قرینه او میراث او را قسمت نمیکنند و تصرفات او صحیح نیست تا آنکه مسلمان
شود و زن او عده طلاق نگاه میدارد نه عده وفات پس اگر در عده طلاق توبه کرد همان

حد بودن این نیز معلوم نیست طباطبایی مد ظله العالی

اقوی قبول توبه او است در ما عدا وجوب قتل او ... و از زوجیت و عده وفات و انتقال مال سابق او بوارث پس بعد از توبه مالک میشود و عبادات او صحیح میشود طباطبایی مد ظله

زنا و نیست و اگر بعد از عده توبه کرد زنا و نیست و توبه مرتد انست که اقرار کند باینکه نکاح
کرده بود و نماز کردن و کافی نیست و اگر بعد از مرتد شدن دیوانه شود کشتن او جایز
نیست و ولایت او بسبب مرتد شدن ساقط میشود پس نمیتواند که دختر صغیر خود را
دیگری عقد کند یا جهت پسر صغیر خود زن بخواهد و همچنین کنیز خود را بشوهر دهد
و بعضی از مجتهدین برآنند که میتواند داد بلی بیست و دویم حد کسی که بخانه کسی
نگاه کند بعد از آنکه او را منع کرده باشند چه او را قبل از منع نمیتوان کشت بلی بیست و سیم
حد قاذفی که بکشتن غلامان خود عادت کرده باشد بلی بیست و چهارم حد مسلمانی
که بکشتن جهود عادت کرده باشد بلی بیست و پنجم حد کسی که مؤمنی را از روی عمد بظلم
کشته باشد چه او را در عوض او قصاص باید کرد چنانچه در باب بیستم مذکور خواهد شد

مطلب دویم

در آنچه تعلق بحدود دارد و در آن دو فصل است **فصل اول** در آنچه حدود بآن
ثابت میشود بدانکه دزدی بسه چیز ثابت میشود **اول** بگواهی دادن دو عادل پیش حاکم
شرع **دویم** بگواهی دادن یک عادل با قسم خوردن صاحب مال **سیم** باقرار کردن دزد
دو مرتبه و محاربه یعنی شمشیر کشیدن بقصد ترسانیدن مسلمانان و استیلا کردن یعنی بجبر
... ورد و با حیوان دخول کردن با بهایم بدو چیز ثابت میشود **اول** بگواهی دادن دو مرد
عادل **دویم** باقرار کردن یکمرتبه و لواطه بدو چیز ثابت میشود **اول** بگواهی دادن چهار
مرد عادل **دویم** باقرار کردن چهار مرتبه و سحق و قیادت و شراب خوردن و دشنام دادن
بدو چیز ثابت میشود **اول** بدو گواه عادل **دویم** باقرار کردن دو مرتبه و ببوی شراب
آمدن از دهن کسی شرب او ثابت نمیشود چه احتمال مضمضه نیز دارد و زنا بدو چیز ثابت
میشود **اول** بگواهی دادن چهار مرد عادل یا دو مرد عادل یا چهار زن عادل **دویم**
باقرار کردن چهار مرتبه و شروطی که در گواهان زنا و لواطه معتبر است سه است **اول**

در بیان آنچه تعلق بحدود دارد

در آنچه حدود بآن ثابت میشود

آنکه گواهان دعوی مشاهده کنند بطریقی که میل در سرمه دان باشد **دویم** آنکه گواهان
متفق گواهی دهند بحسب زمان و مکان و هیئت **سیم** اتفاق گواهان در وقت گواهی
دادن چه اگر متفرق گواهی دهند صحیح نیست و بعد از آنکه زنا و لواطه بطریقی که مذکور
شد پیش حاکم شرع ثابت شود اقامت حدود بر ایشان میکند و غیر از امام یا نایب او دیگری
متولی حد نمیتواند شد و در اقامت کردن حد آقا بر غلام و کنیز خود هرگاه خود ببیند
مجتهدین را خلاف است و همچنین در اقامت نمودن پدر و شوهر حد را بر پسر و زن خود
هرگاه خود ببینند نیز خلاف است اما اگر پیش ایشان بگواه ثابت شود حد نمیتوانند
زد مگر برخصت امام و امام مخیر است میانه حد زدن جهودان بطریق اهل اسلام و
میانه دادن ایشان باهل ملت خود تا بطریق خود حد بر او بزنند و در اقامت کردن
حد حضور گواهانی که بگواهی ایشان حد ثابت شده لازم نیست چه اگر آن گواهان
بمیرند یا غایب باشند حد میتوان زد و سنت است امام را تلقین انکار کردن کسی را که
اقرار میکند چه مکروه است حریص ساختن اقرار کننده را بر اقرار مگر کسی را که عالم
بحال او باشد **فصل دویم** در آنچه تعلق بحدود دارد و آن سی امر است
دوازده امر واجب و پنج امر حرام و هفت امر سنت و شش امر مکروه **اما** دوازده
امر واجب **اول** اقامت حد قذف بر حق الله و حق الناس بعد از مطالبه صاحب حق
دویم حاضر شدن شهود و بعضی از مجتهدین حاضر شدن جمعی را برای اقامت حد
واجب میدانند و اقل ایشان یک است و بعضی گفته اند که اقل جماعتی که حاضر شوند باید
که ده کس باشند و بعضی سه کس نیز گفته اند و بعضی این حاضر شدن را سنت میدانند
سیم امر کردن کسی را که میخواهند سنگسار کنند بغسل میت کردن و کفن پوشیدن
و اگر غسل نکرده باشد واجب است که بعد از رجم یا حد او را غسل دهند و کفن کنند **چهارم**
نماز گذاردن بر او و دفن کردن او بعد از کشته شدن **پنجم** آنکه گواهانی که بزنا کردن گواهی داده اند

اول ایشان سنگ بزنند هرگاه موجود باشند ششم انکه امام ابتدا بزدن سنگ
کند اگر بعنه کواه پیش او ثابت شده باشد هفتم انکه اگر بر شخصی رجم و جلد واجب
شود اول او را تازیانه بزنند انگاه رجم کنند هشتم انکه در سنگسار کردن زن زانیه
و مرد زانی کمر در زمین پنهان کنند و بعضی از مجتهدین این را سنت میدانند و اگر بعد از
انکه ایشان را در زمین پنهان کرده باشند بگریزند پس اگر ثبوت آن بگواه شده ایشان را
برگردانند و اگر باقرار ثابت شده اگر سنگ براو خورده شده برگردانیدن او لازم
نیست نهم انکه زانی را برهنه کرده سنگسار کنند بر قول بعضی و بعضی گفته اند بطوری
که در حالت زنا کردن بوده بزنند دهم پوشیدن عورتین مرد واجبست و زن را
با رخت بزنند یازدهم سخت زدن تازیانه و بعضی میانه گفته اند دوازدهم
اجتناب کردن از زدن تازیانه بر سر و رو و فرج ایشان واما پنج امر حرام اول اقامه
کردن حد در زمین کسی که او را سنگسار کرده باشند دوم اقامه حد بر کسی که
بیمار باشد و امید نیک شدن او باشد یا زنی که نفاس یا استحاضه داشته باشد چه بر هر دو بیمار
هر شوند و اگر مصلحتی تقاضا کند که اقامه حد باید نمود حد ضغث باید زد چنانچه مذکور
شد سیم اقامه حد بر زنی که حامله باشد تا انکه بزاید و طفل او مستغنی از او شود اگر
کسی نباشد که محافظت او کند و شیر دهد چهارم اقامه حد در حرم کعبه کسی را که ملتجی
بحرم کعبه شده باشد پنجم گذاشتن کسی که او را از حلق کشیده باشند زیاده از سه روز
اما هفت امر سنت اول انکه امام مردمان را خبر کند و امر بحاضر شدن ایشان نماید جهت
اقامه حد دوم انکه سنگهائی که میزنند کوچک باشد تا انکه او را زود نکشد و بسیار
کوچک نیز نباشد که او را دیر بکشد سیم انکه مرد زانی را ایستاده حد بزنند و زن را نشسته
و زنان مخدره در میانه بزنند چهارم حد را بر بدن او متفرق کرده باشند بغیر [illegible]
بدنا و نزدن پنجم انکه در بریدن دست یا [illegible]

سه
بلکه جایز نیست
واگر سنگ براو نخورده
نیز احوط عدم رد است
طباطبائی مدظله

سه
وهم چنین
مرد بیمار طباطبائی مدظله

بعد از بریدن بروغن زیت داغ کردن هفتم انکه دست بریده را در گردن او اویختن
اما شش امر مکروه اول حاضر شدن کسی که حدی بر او باشد دوم اقامه حد در مساجد
سیم اقامه حد در حین سختی گرما و سرما بلکه در تابستان در صبح و شام باید زد و در
زمستان در میانه روز چهارم ضامن شدن کسی که حدی بر او است پنجم
شفاعت کردن در اسقاط حد از او ششم موخر داشتن حد بعذر

مطلب سیم

در بیان تعزیر کردن و آن در لغت عرب بمعنی تادیب است و بحسب شرع عقوبتی است با
اهانتی متعلق بجماعتی که گناهانی که مستوجب حد نباشد از ایشان بوقوع آمده باشد و
شارع مقدار آنها را معین نکرده مگر در پنج موضع که مذکور خواهد شد که مقدار تعزیر
آنها را مقرر ساخته اند که گناهانی که سبب تعزیر کننده انها میشود بر سی و پنج قسم است
اول کسی که در روز ماه رمضان با زن خود جماع کند سه امر بر او لازم است اول قضای
آن روزه دوم کفاره سیم بیست و پنج تازیانه دوم کسی که زن زانیه داشته باشد و
[illegible] و دخول کند چه او را دوازده تازیانه و نصف تازیانه که
هشت یک حد زنا است باید زد و نصف تازیانه را بدست گیرند و بنصف دیگر بزنند
سیم دو مرد بیگانه که برهنه در زیر یک لحاف باشند چه ایشان را از سی تا نود
و نه تازیانه باید زد چهارم دو زن بیگانه که برهنه در زیر یک لحاف باشند چه ایشان را
از ده تا نود و نه تازیانه باید زد و بعضی در این صورت حد بر ایشان لازم میدانند
پنجم کسیکه بکارت دختری را با انگشت ببرد چه او را از سی تا هشتاد و هفت
تازیانه باید زد بر قول بعضی از مجتهدین و بقول بعضی از سی تا هشتاد و بعضی از سی تا نود و نه گفته اند
ششم کسیکه [illegible] کند تا مقدار تازیانه براو بزنند که او خود گوید که تمام شد شرط
انکه از صد تازیانه تجاوز نکنند هفتم کسیکه بکر را به اقرار یا لواطه یا سحق کند هشتم

سه
مگر انکه مستلزم
تلویث مسجد باشد پس
حرام است طباطبائی مدظله

سه
بلکه احوط
ترک است در حالت سختی اسیر در
غیر رجم و قتل بلکه اگر خوف
هلاک باشد حرام است
طباطبائی مدظله

ضمانت و شفاعت و تاخیر
جایز نیست و داخل در
محرمات است طباطبائی مدظله

سه
وهم چنین است
زن بیگانه با زن [illegible]
هر چند از جهت اختلاف
اخبار اولی ابکال بنظر
حاکم است طباطبائی مد
ظله العالی

سه
واولی ابکال بنظر حاکم
است طباطبائی مدظله
العالی

سه
محل اشکال
است السید محمد کاظم
الطباطبائی
مدظله

کسیکه پسری را بشهوت ببوسد نهم دو زن برهنه بیگانه که در زیر یک لحاف باشند
دهم کسیکه دشنام بکسی دهد که در عرف آنرا دشنام گویند یازدهم کسیکه بکافر حربی
گوید که سبب زنا زن کسی دیگری شود مثل آنکه بکافر گوید که من حرامزاده نیستم دوازدهم
کسیکه بزن خود گوید که من ترا بکر نیافتم سیزدهم دشنام دادن طفل یا دیوانه چهاردهم
آنکه دو مرد که میان داشته باشند بیکدیگر دشنام دهند پانزدهم کسیکه ترک واجب کند
و تعزیر او برای امام منوط است بشرط آنکه از حد آزاد و بنده نگذرد شانزدهم کافری که
سحر کند هفدهم طفل و دیوانه که شراب بخورند هجدهم کسیکه شراب بفروشد اما
حلال نداند نوزدهم کسیکه حرام کند و حلال نداند بیستم کسیکه بظاهر بقهر
و غلبه مال کسی را بگیرد و بگریزد بیست و یکم کسیکه بخفیه مال کسی را بردارد و بگریزد
بیست و دوم کسیکه بحیله و تزویر اموال مسلمانان را ببرد و کتابها و نوشتها بسازد بیست و
سیم کسیکه بنگ یا داروی بیهوشی بخورد کسی بدهد بیست و چهارم کسیکه بحرکت دست
منی بیرون آورد چه در حدیث آمده که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اینچنین شخصی را آنقدر تازیانه بر کف دست
او زده بود که کفش سرخ شده بود بیست و پنجم کسیکه غلام خود را بکشد بیست و ششم
مسلمانی را که یهودی را بکشد بیست و هفتم کسیکه در مجلسی که شراب یا آنچه مست کننده
باشد خورند برود و باختیار بنشیند یا طعام خورد بیست و هشتم کسیکه ماهیی که فلوس
نداشته باشد بخورد بیست و نهم کسیکه حیوان زنده را بخورد سی ام کسیکه سپرز
حیوانات را بخورد سی و یکم کسیکه پسر خود را بکشد سی و دوم طفل و دیوانه که زنا
کنند سی و سیم دزدی کردن طفل و دیوانه سی و چهارم طفل و دیوانه که مرتد شوند
سی و پنجم دخول کردن با چهارپایان چه در اینصورت پنج امر لازم است اول تعزیر
او بآنچه رای امام باشد و بعضی گفته اند که بیست و پنج تازیانه او را باید زد و بعضی صد تازیانه
که حد است قرار داده اند و بعضی حکم بکشتن کرده اند دوم ضامن قیمت حیوانست که

در بیان بعضی مواضع تعزیر

در بیان احکام دخول کردن با چهارپایان

بصاحبش دهد سیم حرام شدن گوشت آن حیوان و آنچه از او متولد میشود اگر گوشت او را
خورند چهارم کشتن و سوزانیدن آن حیوان اگر گوشت او را نخورند پنجم بیرون بردن
آن حیوان از آنجائی که دخول کرده بشهر دیگر اگر گوشت او را نخورند و آنجا در آنکه قیمت آنرا
بصاحبش میدهند یا خود متصرف میشود یا تصدق میکند میانه مجتهدین خلافست و
اگر آن حیوان بحیوانات دیگر مشتبه شود دو قسم کنند و قرعه بزنند تا آنکه یکی بماند تتمه
بدانکه فرق میانه حد و تعزیر به امر میشود اول مقدار معین نداشتن تعزیر در طرف
قلت مگر در پنج موضع که مذکور شد دوم مساوی بودن آزاد و بنده در تعزیر سیم
موافق بودن تعزیر با گناهان در بزرگی و کوچکی به خلاف حد که مساوی است چهارم
آنکه تعزیر تابع مفسده است و اگرچه معصیت نباشد چون تادیب طفل و دیوانه بخلاف
حد که تابع معصیت است پنجم آنکه هرگاه معصیت حقیر باشد تعزیر او نیز حقیر است
و اگرچه فایده ندهد و بعضی از مجتهدین برآنند که این تعزیر عبث است چه قلیل فایده
نمیدهد و کثیر جایز نیست ششم ساقط شدن تعزیر بسبب توبه بخلاف حد چه بعضی از
آنها بتوبه ساقط نمیشود هفتم داخل شدن تخییر در تعزیر بحسب انواع تعزیر بخلاف حدود
که در آنها تخییر نیست مگر در محارب و لواط هشتم اختلاف تعزیر بحسب اختلاف
فاعل و مفعول و جانب بخلاف حدود که مختلف نمیشود باختلاف آنها نهم آنکه سبب
تعزیر نسبت بدو شهر مختلف میشود در هر شهری تفاوت آنشهر را رعایت باید کرد بخلاف حدود
دهم آنکه تعزیر بر چند قسم است حق الله چون دروغ گفتن و حق الناس چون دشنام دادن
بعضی و حق هر دو چون دشنام صلحا که مرده باشند بخلاف حد که حق الله است الا حد قذف که در آن خلاف

باب بیستم از کتاب جامع عباسی

در بیان خونبهای قتل آدمی و خونبهای زخمی که بر آدمی زنند و خونبهای قطع اعضای او و خونبهای

در بیان فرق میان حد و تعزیر

در بیان احکام دیات

در بیان آنچه موجب کشتن است

سلن شکار ی وسلن کله وسکی که محافظت باغ و زراعت کند و در آن چند مطلبست و خاتمه

مطلب اول

در بیان آنچه موجب کشتن است و در آن چند فصل است **فصل اول** در اقسام
کشتن و در آن پنج قسمست **قسم اول** واجب چون کشتن کافر حربی هرگاه مسلمان نشود
و جهود و ترسا و آتش پرست هرگاه التزام دوازده شرطی که در مبحث جهاد مذکور شد نکنند و مسلمان
نشوند و کشتن بسبب پنج کس که در مبحث حدود مذکور شد و کشتن مسلمانانکه کافران در جنگ ایشانرا
اسیر خود کرده باشند و فتح ممکن نباشد مگر بکشتن ایشان **قسم دویم** حرام چون کشتن
مؤمنی بغیر حق و کشتن جهود و ترسا و آتش پرست هرگاه التزام دوازده شرطی که در مبحث
جهاد مذکور شد کنند و کشتن کافرانیکه امام جهت مصلحتی بمدت معینی با ایشان عهد کرده
باشد و کشتن کافری که او را امان داده باشند و کشتن زنان اهل حرب و اطفال ایشان مگر
یاری کنند و کشتن اسیرانیکه از جنگ بدست آید و کشتن کافر در غار و مهما امکان
حرمت ایشان دارند **قسم سیم** مکروه چون کشتن کسیکه جهاد میکند پدر خود را بدست
خود **قسم چهارم** مستحب چون کشتن کسیکه بجهت قصاص و حد هرگاه نرسد که اگر
قصاص نکند او را ایذا کند چه در این صورت ممکنست که مستحب باشد **قسم پنجم** مباح چون
کشتن کسیکه بسبب حد یا بسبب قصاص و کشتن آدمی باعتبار سبب او منقسم میشود بشش قسم **اول**
آنکه موجب قصاص و دیت و کفاره و گناه نباشد چون کشتن واجب سوای کشتن مسلمانانکه کافران
ایشانرا در جنگ اسیر کرده باشند چه در آن کفاره لازمست و کشتن مباح **دویم** آنکه موجب
قصاص و دیت و کفاره نباشد اما گناه داشته باشد چون کشتن اسیری که از راه رفتن عاجز باشد
و کشتن جهاد کننده کسیرا بی اذن امام یا پیش از آنکه امام ایشانرا دعوت باسلام کند **سیم**
آنکه موجب قصاص و کفاره باشد چون کشتن مؤمنی مثل خود را از روی عمد بغیر حق **چهارم**
آنکه موجب دیت و کفاره باشد چون کشتن پدر پسر خود را و کشتن مؤمن مثل خود را از روی

سه
بعضی مباشرت اجرا سنت بعد از حکم مجتهد طباطبائی دام ظله

در بیان اقسام کشتن باعتبار سبب کشتن شش قسم است

خطا یا شبه عمد چنانکه مذکور خواهد شد **پنجم** آنکه موجب دیت باشد و موجب کفاره
نباشد چون کشتن جهود و ترسا و آتش پرست **ششم** آنکه موجب کفاره باشد و موجب
دیت نباشد چون کشتن بندهٔ خود را هرگاه مسلمان باشد و کشتن آدمی باز منقسم بسه قسم
است **اول** خطای محض که کشنده در فعل و قصد خطا کند مثل آنکه قصد داشته که تیری
بر کبوتری اندازد خطا شد و بر آدمی خورد و او را کشت **دویم** شبیه بعمد که کشنده آن کار را
کرده باشد اما بقصد کشتن نکرده باشد چون زدن طفل جهت تادیب بچیزی که غالبا
نکشد **سیم** عمد محض که کشنده کسی را بقصد بکشد و این قسم موجب قصاص است یعنی
کشنده را در عوض کشته شده باید کشت **فصل دویم** در بیان احکام
قتل عمد و جراحتی که کسی بر کسی زند و در آن چند فصل است **فصل اول** در بیان مواضع
که قصاص در آنها لازمست بدانکه در پانزده موضع قصاص باید کرد **اول** کشتن مؤمنی
بغیر حق از روی عمد **دویم** جراحت کردن هرگاه داند که آن جراحت سرایت میکند بکشتن اما
اگر بیخبر کردن کسی را بکشد یا موجب قصاص است یا نه میانهٔ مجتهدین در این خلافست و اقرب
آنست که در این صورت دیت لازمست مگر آنکه کشنده اقرار کند که من او را بسحر کشتم **سیم**
نسبتا زدن که احتمال اینقدر ندارد **چهارم** زدن اندک که بسبب آن بیمار شود و بمیرد **پنجم**
تیری یا سنگ سریزه زدن که مانند بمیرد **ششم** گلوی کسی را گرفتن و نگاهداشتن تا بمیرد
هفتم خود را از بلندی بر سر کسی انداختن و او را کشتن یا او را از بلندی انداختن **هشتم**
کسی را در آتش یا در آب انداختن بشرطی که داند که شنا کردن و بیرون شدن نتواند **نهم** آنکه طعام
زهر دار داد بخورد کسی داد که خورنده نداند که زهر دارد اما اگر آنکس خود دانسته بخورد یا برخصت صاحبخانه
او را بخورد قصاص نیست **دهم** کسی را در دریا انداختن که ماهیان و جانوران دریا او را بخورند
و اگر چه قصد نکرده باشد بقول بعضی از مجتهدین **یازدهم** چاه کندن در راه و طلبیدن
کسی را تا در آن بیفتد و بمیرد و سپردن کسی بدرنده را بر گرفتن کسی حریص کردن تا آنکه او را بکشد بشرطی

در اینکه کشتن آدمی سه قسم است

سه
اسباب قتل عمد منحصر بمذکورات نیست و مناط صدق عرفی قاتل عمد است طباطبائی مد ظله

در اینکه در پانزده موضع قصاص باید کرد

عه
و هم چنین هرگاه ببینه معلوم شود که کشته است و اگر قاصد قتل بوده است اظهر قصاص است طباطبائی مد ظله العالی

عه
بقصد کشتن یا با علم باینکه کشته میشود طباطبائی مد ظله

عه
یا علم باینکه بیمار خواهد شد طباطبائی مد ظله

که آنکس را ممکن نباشد خلاص شدن **دوازدهم** پیش شیر انداختن کسی را بشرطی که مذکور
شد **سیزدهم** پیش مار انداختن کسی را تا آنکه او را بگزد و بمیرد **چهاردهم** در چاه
انداختن کسی را که در آن چاه بمیرد **پانزدهم** گواهی دادن بدروغ بکشتن کسی جهت قصاص
و کشتن آنکس بگواهی او بشرط آنکه ولی که قصاص کرده نداند که او دروغ گفته اما اگر داند قصاص بر ولی است

فصل دویم در بیان شروط قصاص کردن بدانکه در قصاص هفت شرط است **اول**
مساوی بودن مرد و زن در آزادی و بندگی پس مرد آزاد را بعوض بنده نمیکشند مگر آنکه آزاد بنده
بسیار بکشد که در اینصورت او را میکشند و مرد آزاد را جهت مرد آزاد و جهت زن آزاد می کشند
بعد از آنکه رد کنند یعنی نصف دیت مرد را بورثه او دهند و زن آزاد را بعوض زن آزاد و
مرد آزاد می کشند اما رد نمیکنند بقول اقوی و قصاص میکنند بجهت آزاد و بنده از بنده
دویم مساوی بودن در دین پس مسلمان را جهت کافر قصاص نمیکنند بلکه اگر یهود را کشته
باشد تعزیر میکنند و دیت میدهد چنانچه خواهد آمد و اگر عادت کند بکشتن جهود
قصاص لازم است چنانچه مذکور شد بعد از آنکه زیادتی دیت مسلمان را رد کنند و ذمی را جهت
ذمی میکشند و ذمی را جهت ذمیه میکشند با رد و ذمیه را جهت ذمی و ذمیه میکشند و رد
نیست و ذمی را جهت مسلمان میکشند و مال او و فرزندان کوچک او تعلق بولی مقتول دارد
بقول بعضی از مجتهدین و اگر کافری کافر را بکشد و مسلمان شود قصاص از او ساقط
میشود بلکه دیت میدهد اگر مقتول ذمی باشد و اگر ذمی مرتدی را بکشد او را قصاص
میکنند **سیم** آنکه کشنده پدر و جد نباشد پس پدر و جد را جهت پسر و پسرزاده نمی کشند
بلکه ایشان را تعزیر میکنند و کفاره و دیت بر ایشان لازم است و اگر پدر و بیگانه در کشتن
پسر شریک باشند بیگانه را میکشند و پدر نصف دیت بیگانه را بورثه او میدهد
چهارم آنکه کشنده بالغ باشد چه اطفال را قصاص نیست و دیت بر عاقله ایشان است چه
عمد ایشان خطا است و در این مقام شیخ شهید قدس سره اشکال کرده که اصحاب گفته اند

که کشتن که
مشکل است طاب ثراه

وجایز است
اشتر قاتل او مگر آنکه بعضی
از اشتر قاتل مسلمان شود
که در اینصورت اشتر قاتل
جایز نیست بلکه همان کشتن
است طاب ثراه مد ظله

بلکه تنها بر او
دیه مال او طاب ثراه مد ظله

یعنی در حکم
خطا است در باب قصاص
و منها او بر این اشکال مرتفع
است طاب ثراه مد ظله
العالی

که عمد اطفال در کشتن خطا است با وجودی که تصریح کرده اند بانکه جوانی را که طفل ممیز بکشد
و شکاری که او بزند حلال است و حال آنکه در این هر دو امر قصد شرط است پس چون قصد
ایشان را در کشتن اعتبار نکرده اند و در ذبح کردن و شکار نمودن اعتبار کرده اند **پنجم**
آنکه کشنده عاقل باشد چه اگر مجنون باشد قصاص نمیکنند اما اگر عاقل باشد انگاه
دیوانه شود قصاص میکنند **ششم** آنکه کسی را بکشد که کشتن او جایز نباشد پس
اگر کشتن او بحسب شرع مباح باشد یا واجب شود قصاص نیست **هفتم** آنکه کشنده نفس
خود با شراکت دیگری بکشد چه اگر امر بکشتن کند قصاص نیست بلکه او را حبس مخلد
باید کرد **فصل سیم** در بیان آنچه قصاص بسبب آن لازم میشود بدانکه یکی
از سه چیز ثابت میشود **اول** اقرار کردن عاقل مختار آزاد و جماعتی از مجتهدین گفته اند که
بیک مرتبه اقرار کردن ثابت نمیشود باید دو مرتبه و اقرار بنده صحیح نیست مگر آنکه آقا او تصدیق کند و اقرار سفیه
و محجور و مفلس در آنچه موجب قصاص باشد صحیح است اما در آنچه موجب خونبها باشد صحیح نیست
و اگر یکی از دو کس اقرار کند که شخصی را بعمد کشته و دیگری اقرار کند که او را بخطا کشته ولی
مقتول مخیر است در تصدیق هر یک از ایشان که خواهد و اگر شخصی اقرار کند که شخصی را
کشته انگاه شخص دیگر گوید که من کشته ام این مسئله ایست که حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه امام حسن علیه السلام را بجواب آن مامور ساخته اند و آن حضرت فرموده که قصاص
از هر دو ساقط است و خونبهای مقتول را از بیت المال باید داد و باین روایت اکثر مجتهدین
عمل کرده اند و بعضی گفته اند که ولی مقتول در این صورت مخیر است در تصدیق هر یک
از ایشان که خواهد **دویم** گواه گذرانیدن چه هرگاه دو مرد عادل گواهی دهند که شخصی
دیگری را کشته قصاص ثابت میشود و بگواهی زنان یا دو زن و یک مرد ثابت نمیشود و بعضی
از مجتهدین گفته اند که بگواهی یک مرد و دو زن خونبها ثابت میشود و این قول ضعیف است
و میباید که گواهی دادن گواهان متفق باشد بحسب زمان و مکان و آلت و خالی باشد از

واگر عاقل مجنون
را بکشد قصاص نیست
بلکه باید دیه بدهد لکن هرگاه
بالغی طفلی را بکشد قصاص
است طاب ثراه مد ظله
العالی

اقوی کفایت
یکمرتبه است طاب ثراه
مد ظله العالی

اقرار ایشان
در موجب خونبها صحیح است
لکن شرکت با غرما نمیشود
مگر بعد تصدیق ایشان طاب ثراه
مد ظله العالی

و اقوی اعتبار اقرار
خود رجوع کند طاب ثراه
مد ظله العالی

و اما در رفع
خطاء و شبه عمد
مرد و دو زن
ثابت میشود طاب ثراه مد
ظله العالی

در بیان احکام قصاص اعضا و جراحات

احتمال اینها اگر مختلف باشد بحسب زمان و مکان و امثال اینها انکه محتمل باشد مثل انکه کوید بهادینم
که او را جراحت کرده قصاص ثابت نمیشود و مسئله قسامه ان چنانست که هرگاه بر کسی دعوی
کنند که تو کس مارا کشته و گواه نداشته باشند میباید که خویشان او پنجاه قسم بخورند اگر
دعوی قتل عمد باشد باجماع مجتهدین و در قتل خطا و شبه خطا اختلافست اقوی انست که در ان
نیز پنجاه قسمست و بعضی در قتل خطا بیست و پنج قسم گفته اند و این قسم خوردن در وقتی
است که بتوان گفت که مدعی راست میکوید مثل انکه شخصی دعوی نماید بر سر احدی که
سلاحش بخون الوده باشد که کس مارا تو کشته یا کشته در خانه او افتاده باشد یا در کوی
که غیر مردم انکوچه از انجا تردد نکنند یا در دهی که دیگران در ان تردد نکنند یا در میانه
دو ده که غیر مردم ان دو ده از انجا تردد نکنند و کشته در میانه حقیقی ان دو ده افتاده
باشد چه اگر بیکی از ان دو ده نزدیک باشد بان نزدیکتر گمان بردن او ولیست از دور یا انکه
بر طبق دعوی مدعی یک عادل یا جماعت فساق گواهی دهند بشرط انکه ظن حاصل شود که
مدعی راست میکوید و اما اگر کشته در مسجد جامع یا در راهی که جماعتی در ان تردد کنند
یا در صحرا یا در مکانی که ازدحام خلق باشد یا بر بالای پلی یا کنار جسری افتاده باشد
قصاص نیست بلکه خونبهای او را از بیت المال میدهند و اما مظنه صدق مدعی در تفصیل
دعوی چون تعیین قاتل و نوع قتل شرط است یا نه مجتهدین را در این خلافست و هرگاه مدعی
در اینصورت جاهل و نه کس خویش داشته باشد هر یک دو قسم بخورند که فلان خویش مارا
کشته است تا پنجاه قسم تمام شود پس قصاص ثابت میشود و اگر زیاد از پنجاه کس باشند
بر پنجاه کس قسم میکنند که یکی از ایشان مدعی باشد و ولی مقتول در اینصورت مخیر است با انکه تعیین نماید
و اگر کمتر از پنجاه کس باشند یا بعضی از قسم خوردن امتناع نمایند بقیه مکرر قسم بخورند تا پنجاه
قسم تمام شود و اگر خویشان مقتول قسم نخورند یا خویش نداشته باشند مدعی خود پنجاه قسم
بخورد و اگر مدعی از قسم خوردن امتناع نماید مدعی علیه و خویشان او پنجاه قسم میخورند که

قول ابن بعض
بعضی نیست طباطبائی سلمه الله

یعنی با کفایت
میکند در ثبوت قسامه
تحقق ظن در وقوع قاتل
یا نوع قتل هرچند مظنه
نسبت بخصوص شخص مدعی
علیه با کیفیت قتل از عمد
بودن یا خطا بودن حاصل
نباشد یا باید خصوص مدعی
علیه هم مظنون شود و هم
چنین خصوصیت قتل هم
مظنون شود طباطبائی
مدظله العالی

دعوی ساقط میشود و بعضی از مجتهدین برانند که اگر مدعی علیه قسم نخورد در اینصورت
قصاص ثابت میشود و بعضی از مجتهدین دیه و برخی گفته اند که اگر مدعی علیه قسم نخورد
ثابت میشود و سنت نیست که حاکم شرع پیش از قسم دادن ایشان وعظ گوید و یا در این قسم
خوردن پی در پی پنجاه قسم شرطست یا نه مجتهدین را در این خلافست و حاضر بودن مدعی
علیه در وقت قسم خوردن پیش شیعه شرط نیست و در قسم خوردن شرطست ذکر کردن
کشنده و کشته شده و مخصوص بودن کشنده و شریک بودن او و نوع کشتن او از عمد
خطا و شبه بعمد **فصل چهارم** در احکام قصاص و استیفای ان بدانکه هرگاه
در کسی شرایط قصاص متحقق شود و کسی را بکشد قصاص بر او لازم میشود و اگرچه کسی او را باکراه بر ان داشته
باشد اما اگر طفل غیر ممیز و دیوانه را باکراه کسی بر کشتن دارد یا مامور کرده اند در اینصورت
قصاص بر امر کننده است نه بر ایشان و اگر جماعتی در کشتن شخصی شریک باشند ولی مقتول
میتواند که همه را بکشد و زیادتی خونبهای ایشان را بورثه ایشان دهد و اگر دو زن یک مرد را
بکشند هر دو را بعوض مرد میکشند چه دو زن بعوض یک مرد حساب میشود و اگر یک زن مردی
را بکشد ان زن را بعوض مرد میکشند و یا نصف خونبهای مرد را میگیرند خلافست و نمیتوانند
که چیزی از او بگیرند و اگر دو خنثی مردی را بکشند هر دو را میکشند و نصف خونبهای مرد را
بورثه ایشان میدهند و اگر یک مرد و یک زن مردی را کشته باشند هر دو را میتوان کشت
و نصف خونبهای مرد را بورثه او باید داد و اگر در این صورت همین مرد را بکشند زن نصف
خونبهای مرد را بورثه او میدهد و اگر همین زن را بکشند مرد نصف خونبهای او را میدهد و
اگر مردی زنی را بکشد مرد را بعوض زن میکشند بعد از انکه نصف خونبهای او را بورثه او دهند
و اگر بنده ازادی را بکشد انگاه ازاد شود قصاص لازمست و در اینصورت رقیت نیست و
اگر جماعتی از بندگان ازادی را بکشند ولی مقتول مخیر است که همه را بکشد و زیاده
قیمت ایشان را از خونبهای کشته شده با قاهای ایشان دهد و بنده را در عوض بنده قصاص

واگر یک مرد
یک خنثی مردی را بکشند میتوانند هر دو را بکشد نصف
دیه بورثه مرد بدهد و ربع
دیه بورثه خنثی طباطبائی مد
ظله العالی

در بیان احکام قصاص و استیفای آن

یعنی نصف
خونبهای مقتول را بوارث
او میدهد طباطبائی مدظله

واگر ازاد شود
میتواند او را قصاص کند
و میتواند استرقاق کند
و یا جایز است که او را اختیار
او را عفو کند پس از استرقاق
یا نه محل خلافست طباطبائی
مدظله العالی

واگر بنده را
بکشد مولای او مخیر است
در کشتن همه و زیاده دادن
قیمت دادن یا استرقاق
هر یک بقدر جنایتش
طباطبائی مدظله

ومیتواند هر یک
را بقدر جنایتش استرقاق
کند پس هرگاه بنده شوند در کشتن و قیمت
هیچیک از عشر دیه زیاد
نباشد همه را استرقاق میتوان
کرد طباطبائی مدظله العالی

لازمست و آیا در بریدن آن تساوی در قیمت شرطست مجتهدین را دران خلافست
و اگر بنده و آزادی آزادی را بکشند ولی مقتول هر دو را میکشد و نصف خونبهای آزاد را بورثه
او میدهد و زیادتی قیمت غلام را از نصف خونبها با قای او میدهد و سنتست حاضر
ساختن دو عادل در وقت استیفای قصاص و اعتبار آلت قصاص که زهرآلود نباشد خصوصاً
در قصاص عضوی پس اگر در این حالت آلت قصاص زهرآلوده باشد ضامنست و قصاص
نمیتوان کرد مگر بشمشیر و در وقت استیفای قصاص کردن نباید بریدن جای دیگر را و اگر
جنایت کننده سر او را بریده جدا کرده باشد یا قاتل سر او را جدا میتواند کرد اقرب آنست
که میتواند کرد اما اگر قاتل سر مقتول را جدا نکرده باشد میانه مجتهدین خلافست اقرب
آنست که نمیتواند و جایز نیست گوش و بینی بریدن یا بآب غرق کردن یا باتش سوزانیدن
و اگر چه جنایت باین طریق واقع شده باشد بلکه بشمشیر باید کشت و بعضی از مجتهدین
گفته اند بطریقی که کشته او را میتوان کشت و حرامست کشتن بشمشیر کند چه مثله شود
اما اگر بان بکشد چیزی بر قصاص کننده بغیر از گناه لازم نیست و قصاص کردن زن حامله
جایز نیست تا آنکه بزاید و طفل خود را شیر دهد اگر کسی نباشد که او را شیر دهد و اجرت
کسی که قصاص میکند از بیت المال باید داد و اگر در بیت المال چیزی نباشد یا باشد و صرف
ضروریات دیگر شود از مال علیه مقتول باید داد و کسی را قصاص کردن میرسد که میراث
خوار مقتول باشد مگر زن و شوهر که ایشان را قصاص نمیرسد و بعضی از مجتهدین بر آنند
که قصاص کردن مخصوص بپدر و خویشان پدری است و مادر و خویشان او را دخلی نیست
و بعضی گفته اند که اناث را مطلقاً دخلی نیست و ولی بی اذن امام قصاص میتواند کرد اما
اذن امام سنتست خصوصاً در قصاص عضو و بعضی از مجتهدین اذن امام را در قصاص
کردن واجب میدانند و اگر ولی متعدد باشند محتاج باذن جمیع ایشانست و بعضی از مجتهدین
گفته اند که حاضران را قصاص میرسد اگر ولی مقتول طفل باشد یا طفل بزرگ و حکم داشته باشد ایشان

در حاشیه: هر گاه بنده ... اگر کشته شد ... بنده را بکشد ... اگر ... ایشان ... عفو ... قصاص ... قاتل ... نباشد ... جایز است ... قیمت ... قاتل ... مقتول ... ولی ... نماید ... از ... طباطبائی مد ظله العالی

لکن از دیه میتر نه هر چند در عمد باشد و مصالحه بدیه شود طباطبائی مد ظله العالی

بلکه اقوی هم چنین بر فقد بر مبادرت به دیه قصاص لازم نمیباشد طباطبائی مد ظله العالی

محل تامل است طباطبائی مد ظله العالی

قصاص او را نمیتوانند کرد بلکه صبر کنند تا آن طفل بالغ شود و بعضی بر آنند که اگر مصلحت
در تعجیل قصاص باشد قصاص باید کرد چه ممکنست که تأخیر سبب فوت قصاص شود و اگر
بعضی از اولیا راضی بقصاص شوند و بعضی بخونبها آن بعض را بشرطی قصاص میرسد که
حصه جماعتی را که بخونبها راضی شده اند بدهند و شرط نیست در قصاص کردن آنکه
در دار اسلام قصاص کنند چه اگر در دار کفر مسلمانی را از روی عمد بکشند قصاص لازمست
و جایز است سفیه و مفلس را استیفای قصاص کردن هر گاه بالغ و عاقل باشند و قرض
خواهان را نمیرسد که مفلس را از قصاص کردن مانع شوند و وکیل کردن در قصاص
جایز است پس اگر وکیل را عزل کند و او پیش از آنکه عالم بعزل شود قصاص کند چیزی
بر او لازم نیست

فصل پنجم

در قصاص اعضای آدمی بدانکه موجب قصاص
اعضای آدمی تلف کردن آن عضو است یا آنچه در حکم تلف کردن باشد بچیزی که غالباً
تلف کند یا قصد تلف کردن و ثبوت آن نیز بیکی از سه چیز است که در قصاص نفس
مذکور شد اما در سوگند خوردن جهت قصاص اعضا میانه مجتهدین خلافست
بعضی گفته اند که در جائی که خونبها در آن ثابت شود شش قسم باید خورد و اگر کمتر
از خونبها باشد قیاس بر شش قسم کنند یعنی اگر نصف خونبها باشد چون یک دست
سه قسم باید خورد و اگر خونبهای اعضاء کمتر از شش یک خونبها باشد چون انگشت
یک قسم باید خورد و بعضی از مجتهدین بر آنند که در قصاص اعضاء نیز پنجاه قسم باید
خورد بشرط آنکه در آن خونبها ثابت شود و اگر کمتر از دیت باشد بنسبت آن قسم
باید خورد و شروط قصاص اعضا همان شروط قصاص نفس است با زیادتی یک
شرط دیگر و آن مساوی بودن اعضاست در صحت و عدم آن پس دست صحیح را
بعوض دست شل نمیتوان برید اما اگر صاحب دست صحیح راضی شود که دست شل
را بعوض دست صحیح او ببرند جایز است بشرطی که از سرایت نترسند چه با خوف سرایت جایز نیست

در حاشیه: قول ابن بعض اقرب است طباطبائی مد ظله

و هم چنین میرسد ایشان را که عفو کنند طباطبائی مد ظله

در بیان قصاص اعضای آدمی

بلی هر گاه بدیه راضی شوند بقرض خواهان باید داد طباطبائی مد ظله

و اگر چه قصد تلف نداشته باشد یا بچیزی که غالباً تلف کننده

پس اگر قصاص کنند و سرایت کند ضامن نیست و بعوض دست راست چپ را نمیتوان برید مگر
انکه دست راست نداشته باشد چه در اینحالت دست چپ او را بعوض دست راست برند و اگر
هیچ یک از دست راست و چپ نداشته باشد پای او را بعوض دست راست برند و اگر کسی یک
چشم داشته باشد یکچشم شخصی را که دو چشم داشته کور کند آن یکچشم او را بعوض چشم او کور
کرده و در صورت عکس یکچشم صحیح را بعوض یکچشم او کور باید کرد و بعضی گفته اند که نصف
خونبها نیز بدهد زیرا که یکچشم او بجای دو چشم است چه در کور کردن آن کل خونبها لازم است
و اگر کسی چنان کرده باشد که بینائی چشم کسی رفته باشد و حدقه بجا خود باشد کیفیت قصاص و نظر
که در حدیث وارد شده است که قدری پنبه را تر کنند بر پیش چشم او بگذارند و او را در برابر آئینه گرمی که آن
رو بآفتاب کرده باشند بدارند تا آنکه بینائی چشم او برود و حدقه بماند و اقوی در کیفیت قصاص
در اینصورت آنستکه بهر طریقی که ممکن باشد که بینائی چشم او را کور کنند چنانکه حدقه بحال خود
بماند جایز است و گوش صحیح را بعوض گوش کر و بینی صحیح را بعوض بینی کسیکه بو را نشنود
و ذکر مرد جوان را بعوض ذکر مرد پیر و ختنه کرده را بعوض ختنه ناکرده میتوان برید و کسیکه
دندان دیگری را کنده باشد مثل آن دندان او را باید کند بشرطیکه دندان انکس را که کنده
است بیرون نیاید اما اگر بیرون آید قصاص نمیتوان کرد و رجوع در این باهل خبره باید کرد
پس اگر اهل خبره گویند که دندان کنده شده او دیگر بیرون نمیاید بعد از قصاص کردن
بیرون آید بخلاف عادت بر او چیزی نیست و اگر دندان کسیرا که اهل خبره گویند که بیرون نمیاید
و او قصاص کرده باشد ارش بر او لازم است و اگر دندان طفل را کنده باشد انتظار بیرون آمدن
آن باید کشید پس اگر بیرون نیاید قصاص لازم است و اگر بیرون آید ارش باید گرفت جهت زمانی
که دندان نداشته و اگر متغیر شده بیرون آید نیز ارش میگیرد و اگر پیش از بیرون آمدن دندان یا
پیش از مأیوس شدن از برآمدن دندان طفل بمیرد در این هر دو صورت ارش لازم است و
دندان اصلی را جهت دندان زیادتی نمیتوان کند و همچنین دندان زیادتی را بعوض دندان اصلی

سلمه — این قول اظهر است در صورتیکه خلقة یک چشم باشد و اما اگر بجنایتی یکچشم شده باشد نصف خونبها ثابت است منه طاب ثراه مد ظله العالی

سلمه — لکن ذکر صحیح را بعوض عنین قصاص نمیکنند السید محمد کاظم الطباطبائی مد ظله العالی

که در غیر مکان نباشد نمیتوان کند و اگر کسی انگشت شخصی را بریده باشد و دست
دیگری را بی انگشت او را باید برید انگاه دست او را اگر بریدن انگشت سابق باشد و
اگر بریدن دست سابق باشد دستش را ببرند و خونبهای انگشت را بصاحب انگشت
دهند و هر عضوی که قصاص در آن واجب باشد هرگاه باتفاق نشود خونبهای آنرا باید
داد و قصاص ثابت میشود در خارصه یعنی زخمی که پوست سر را بشکافد و در باضعه یعنی
زخمی که در گوشت سر فرو رفته باشد و در متلاحمه یعنی زخمی که از گوشت سر گذشته باشد
و بپوست نازکی که بر استخوان سر پیچیده رسیده باشد نیز قصاص میرسد و در استیفای
قصاص در این زخمها طول و عرض را باید رعایت باید کرد اما قدر نزول اعتبار ندارد
چه اعضاء در فربهی و لاغری متفاوتست و قصاص ثابت نمیشود در زخمی که استخوان را
شکسته باشد یا از جائی بجائی نقل کرده باشد برای آنکه استیفای آن بی زیادتی و
نقصان ممکن نیست زیرا که البته در قصاص زیادتی و نقصانی واقع میشود و در حال
قصاص هر دو طرف زخم را نشان باید کرد و از نشان اول تا نشان دوم باید برید در هوای
معتدل تا آنکه از سرایت محفوظ باشد و قصاص بغیر آهن جایز نیست و اگر در قصاص سرایت بهم رسد ضامن نیست
و جایز است قصاص کردن پیش از ساکن شدن جراحت و اگر چه صبر کردن تا ساکن شدن بهتر
است و بعضی از مجتهدین برانند که پیش از ساکن شدن جراحت قصاص جایز نیست جهت
آنکه احتمال سرایت بمردن دارد چه بمردن اگر تصور شود قصاص نفس داخل میشود و هرگاه
شخصی زخمی زند بعضو شخصی و او بعد از زخم خوردن بیمار شود و بمیرد در حال او هشته
شود که مردن او بسبب زخم بوده یا بسبب مرض دیگر از قصاص نفس نیست بلکه قصاص عضو ثابت است

مطلب دویم

در بیان خونبهای آدمی و در آن چند فصل است فصل اول در بیان آنچه
موجب خونبها میشود بدانکه در شصت و هشت موضع خونبها باید داد اول کشتن

سلمه — و نسبت ملاحظه نمیشود پس هرگاه سر جانی کوچکتر باشد یا بزرگتر باشد از سر مجنی علیه مساحت مقدار زخم بحسب طول و عرض است هر چند در احدهما مستوعب شود تمام یک طرفها از سر تا تمام سر را دو دیگری طباطبائی دام ظله

ادمی هرگاه از روی خطا واقع شود مثل انکه شخصی تیری بقصد جوانی بیندازد و ناگاه بر
ادمی خورد و او را بکشد دویم کشتن ادمی از روی شبهه عمد مثل انکه شخصی را بواسطه ادب
کردن بچیزی بزند که غالباً کشنده نباشد و اتفاقاً او را بکشد سیم کشتن ادمی از روی عمد هرگاه
از هر دو جانب بخونبها راضی شوند جایز است و بعضی از مجتهدین گفته اند که ولی مقتول مخیر است میانه قصاص
کردن و خونبها گرفتن یا عفو کردن و بعضی بر انند که هرگاه ولی مقتول بخونبها راضی شود بر قاتل
واجبست که خونبها بدهد چهارم کسیکه چاهی در راهی یا ملک غیر بی رخصت صاحب او بکند و
دیگری نداند که چاه هست در ان افتد انکس که چاه کنده خونبها میدهد پنجم هرگاه دو کس سبب
شوند و یکی سابق[۱] باشد ان سابق ضامن خونبها است مثل انکه سنگی بر جائی بگذارد و دیگری
چاهی بکند پس پای کسی بر سنگ خورد و در چاه افتد سابق ضامن است و اگر یکی از ایشان در
ملک خود سنگ گذاشته یا چاه کنده باشد ضامن خونبها نیست ششم طبیب ضامن خونبها
از مال خود انچه را از نفس یا عضو بعلاج تلف کند و اگر چه احتیاط کرده باشد و بیمار اذن
داده باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر طبیب سعی تمام کرده باشد و حاذق باشد
ضامن خونبها نیست و اگر بیمار پیش از مردن ابرای ذمه طبیب کند یا خونبها ساقط میشود
مجتهدین را در این دو قول[۲] است هفتم کسی که خواب الوده باشد و کسی را بکشد یا عضو
کسی را تلف کند عاقله او ضامن خونبها[۳] است و بعضی از مجتهدین بر انند که او خود ضامن
خونبها است از مال خود هشتم بردارنده متاع هرگاه بر کسی بخورد و بکشد یا عضو او را
تلف کند ضامنست از مال خود نهم کسی که زن خود را بنوعی در بغل گیرد یا جماع کند که بمیرد
ضامن خونبهای اوست از مال خود دهم کسیکه غافل فریاد کند بسبب ان طفلی یا دیوانه
یا بیماری یا صحیح المزاجی بمیرد ضامن خونبها است از مال خود و بعضی از مجتهدین بر انند که
عاقله او ضامن است یازدهم کسیکه بر کسی افتد که او را بکشد ضامن خونبهای او است از
مال خود و اگر خود بمیرد خون او هدر است و بعضی از مجتهدین بر انند که اگر در افتادن مضطر[۴]

باشد

۱ یعنی سابق در سبب نه در احداث طباطبائی مدظله العالی

۲ اظهر سقوط است بلکه بعید نیست عدم ضمان در صورت اذن در علاج یا حذاقت هر چند طلب برائت نکند طباطبائی مدظله العالی

۳ در عهد دایه و در دایه تفصیل است ما بین انکه بجهت فخر باشد دایه شدن او پس بر عاقله است یا بجهت عسر و فقر باشد پس بر خود اوست طباطبائی مدظله

۴ اگر اضطرار بحدی باشد که بی اختیار خود را بیندازد قول بعض قوی است و اما اگر مجرد الجاء باشد با بقاء اختیار یعنی ضرورت داعی شود پس مثل مختار است طباطبائی مدظله العالی

باشد خونبها بر عاقله است و اگر باد او را بیندازد خون هر دو هدر است دوازدهم
هرگاه طفلی را از بلندی بر سر کسی اندازد و قصد کشتن نکند و غالباً انداختن موجب
کشته شدن نباشد و اتفاقاً بکشد خونبهای او را از مال خود ضامن است سیزدهم هرگاه
کسی در راه تنگ در جائی که ممکن از ایستادن نباشد بایستد و کسی بر او خورد و کشته شود ضامن
خونبهای اوست چهاردهم هرگاه کسی شخصی را شب از خانه بیرون برد و صباح او را کشته
بیابند ضامن خونبهای اوست هرگاه گواه نداشته باشد که باز او را بخانه اورسانیده یا دیگری
او را کشته و اگر او را مرده بیابند یا خونبهای[۱] او بر او لازمست مجتهدین را در این خلافست و اگر
بیرون اوردن بالتماس مقتول باشد بیرون اورنده ضامن نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که در این صورت
نیز ضامن است اما اگر شخصی را طلب کرد و دیگری از خانه بیرون برد ضامن نیست پانزدهم
هرگاه زن شیر دهنده در خواب بر طفلی بیفتد و او را بکشد عاقله او ضامن خونبهای ان طفل است
و بعضی از مجتهدین بر انند که اگر شیر دادن را جهت افتخار قبول کرده خونبهای او را از مال خود
بدهد و اگر جهت احتیاج قبول کرده عاقله او بدهد و اقوی انست که در هر دو صورت
عاقله میدهد شانزدهم انکه اگر شیر دهنده طفل شخصی را بگیرد که شیر دهد و در وقت
رجوع نزاع شود میانه ولی ان طفل و این زن در انکه این شخص گوید که این فرزند من نیست و شیر
دهنده گوید فرزند تست انگاه ظاهر شود که دروغ گفته در این صورت هرگاه فرزندی[۲] که او
بشناسد حاضر نسازد ضامن خونبهای ان طفلست هفدهم هرگاه کسی بر کسی سوار شود
و شخصی دیگر یکی از ایشان را بگزد و او از ان نفرت کند و سوار را بیندازد و کشته شود مجتهدین
را در این صورت سه قولست اول انکه خونبها بر انکسی است که گزیده و این از حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام منقولست[۳] دوم انکه هر یک از گزنده[۴] و کسی که بر او سوار بوده ثلث خونبها دهد
و ثلث دیگر ساقط است چرا که خود او سبب سوار شده سیم انکه اگر گزنده انکس را الجاء کرده باشد
او را در انداختن بحیثیتی که بی اختیار افتد گویا خونبها بر گزنده است و اگر چنین نباشد خونبها

بر کسی

۱ اظهر دویم است ... دایه تفصیل ... طباطبائی مدظله

۲ و اگر فرزندی اورد که محتمل باشد انکه همان است قول او مسموع است حتی با کذب سابق مدظله العالی

۳ حدیث منقول اینست که ... و نصف بر گزیده شده طباطبائی دام ظله

۴ این قول منقول از امیرالمؤمنین است طباطبائی مدظله

بر کسی است که انداخته و این قول سیم اقوی است هیجدهم هرزن شخصی دیگر را در خانه پنهان
کرده باشد و بعد از انکه بر شوهرش ظاهر شود ان شخص را بکشد خونبهای او را ان زن میدهد
بر قول بعضی از مجتهدین و اقوی انست که خون ان شخص هدر است نوزدهم هرگاه شخصی طفلی
را باذن ولی خواهد که شنا باد دهد پس او را غرق کند ضامن خونبهای ان طفل است خواه تقصیر
کرده باشد و خواه نکرده باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر تقصیر نکرده ضامن نیست
بیستم هرگاه کسی در راه مسلمانان بنائی احداث کند یا سنگی بگذارد چنانکه راه تنگ شود
و شخصی بسبب ان کشته گردد ضامن خونبهای ان شخص است هرگاه بی اذن امام احداث کرده باشد
اما اگر راه گشاده باشد و امام اذن داده باشد ضامن نیست بیست و یکم هرگاه دیوار کج شده
بر سر کسی افتد و او را بکشد بشرطی که صاحب دیوار عالم بافتادن ان باشد و ممکن بوده که اصلاح
کند و نکرده ضامن خونبهای اوست بیست و دویم هرگاه ناودان یا پنجره خانه شخصی که بر راه
مسلمانان باشد یا علم صاحب خانه بیفتد و کسی را تلف کند ضامن خونبها است و اگر بی علم
صاحب خانه و تقصیر او کسی را تلف کند مجتهدین را در ان خلافست اقرب انست که ضامن
نیست بیست و سیم هرگاه کسی زیاده از قدر احتیاج اتش در ملک خود روشن کند در روز
که باد باشد و سرایت بتلف دیگری کند ضامن خونبهای کسی است که سوزد و همچنین اگر در روز باد در
بادانش در ملک خود روشن سازد و همچنین اگر در غیر ملک خود اتش روشن کند چنانکه سرایت
بدیگری کند بیست و چهارم هرگاه در حفظ چارپای خود تقصیر کند و ان چارپا کسی را بکشد
ضامن خونبهای انکس باشد چه واجبست بر صاحبان چارپای مست شده و درنده محافظت انها
کردن بیست و پنجم هرگاه کسی شخصی را بضرب فرطلبد و سگ او ان شخص را تلف کند
ضامن خونبهای اوست اگرچه نداند که سگ او درنده است بیست و ششم هرگاه کسی بر چارپائی
سوار باشد یا او را بدست کشیده باشد و صاحبش همراه نباشد و ان چارپا بسر و دستها
کسی را بکشد ضامن خونبهای اوست اما اینچه بپاها تلف کند ضامن نیست بیست و هفتم

وان حرف
صدقو انزن باشد بزنا
طباطبائی مجد ام
ظله

در بیان تتمه اسباب
موجب خونبها مشغول

هرگاه کسی بر چارپائی سوار باشد یا او را بدست گرفته ایستاده باشد و ان چارپا بدستها یا
بپاها کسی را بکشد ضامن خونبهای اوست و اگر دو کس سوار باشند هر دو در ضامن شدن خونبها مساوی اند
هرگاه یکی طفل یا بیمار نباشد بیست و هشتم هرگاه صاحب چارپا کاری کند که چارپا او در م
کند و کسی را بکشد ضامن خونبهای اوست بیست و نهم هرگاه کسی کاری کند که عقل کسی زایل
شود ضامن خونبهای اوست و اگر بعد از گرفتن خونبها عقل او بحال خود باز اید خونبها را از او
باز نمیتوان گرفت سی ام هرگاه کسی کاری کند که گوشهای کسی کر شود و چیزی نشنود بشرطی که
مایوس شوند از شنیدن او خونبهای او را باید داد و اگر از شنیدن او مایوس نشوند بلکه
ممکن باشد که بعد از مدتی بشنود انتظار باید کشید سی و یکم هرگاه کسی کاری کند که هر دو
چشم کسی چیزی نه بیند خواه حدقه بحال خود باشد و خواه نباشد ضامن خونبهای اوست سی و دویم
هرگاه کسی کاری کند که هیچ بوئی را نشنود ضامن خونبهای اوست و اعتبار حال او ببوهای خوش و بد میتوان
کرد و اگر باینها معلوم نشود بقسامه عمل کنند و در بعضی احادیث وارد شده که حضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلام فرموده که لته را بسوزانند و پیش دماغ او برند اگر چشم او پر اب شود دروغ میگوید
والا راستگو است سی و سیم انکه کسی کاری کند که ذایقه شخصی بر طرف شود ضامن
خونبهای اوست بقول بعضی از مجتهدین سی و چهارم انکه کسی کاری کند که شخصی در حال
جماع منی او بیرون نیاید سی و پنجم انکه کسی کاری کند که زن او حامله نشود
سی و ششم انکه کسی کاری کند که همیشه بول از شخصی اید و منقطع نشود بر قول بعضی از مجتهدین
سی و هفتم انکه کسی کاری کند که شخصی حرف نتواند زد و زبان داشته باشد و اگر بعضی از حروف
را نتواند گفت و بعضی را بتواند گفت قیاس بر بیست و هشت حرف باید کرد سی و هشتم
انکه کسی هر دو استخوانی که دندانهای ادمی بر ان نشسته و گوشت روئیده بشکند هرگاه دندانها
با ان نباشد سی و نهم انکه کسی گردن شخصی را بشکند و همچنان کج بماند چهلم انکه کسی کاری
کند که چیزی بگلوی شخصی فرو نرود چهل و یکم انکه کسی هر دو دست کسی را از بند دست که ان را

در ذکر بقیه موجبات
خونبهای ادمی

محل تامل
است طباطبائی مد ظله

محل تامل
است طباطبائی مد ظله

و اگر دندانها
نباشد دو خونبها بدهد
طباطبائی مد
ظله

زند گویند ببرد چهل و دوم آنکه کسی دو استخوان دست کسی را که ذراع گویند تا مرفق جدا کند چهل و سیم آنکه کسی هر دو بازوی کسی را تا دوش جدا از دست ببرد چهل و چهارم آنکه کسی پشت شخصی را بشکند و همین حکم دارد اگر کسی را گوژ پشت کند بحیثیتی که قادر بر نشستن نباشد چهل و پنجم آنکه کسی زخمی بزند که زنده چنانکه مغزی که در مهرهای پشت است بریده شود چهل و ششم آنکه کسی هر دو پستان زن را ببرد و همین حکم دارد بریدن سرهای پستان ایشان بقول بعضی چهل و هفتم کسی ذکر کسی را از بیخ یا از حشفه ببرد و اگرچه عنین باشد چهل و هشتم آنکه شخصی خصیه کسی را ببرد چهل و نهم آنکه کسی هر دو طرف فرج زنی را ببرد خواه صحیح باشد آن زن و خواه علتی دارد چون رتقا و خواه بکر باشد و خواه غیر بکر و خواه کوچک و خواه بزرگ پنجاهم آنکه کسی زنی را دخول کند چنانکه موضع بول و غائط یا مخرج بول و حیض او را بدرانند و هر دو راه را یکی کند خواه شوهرش باشد و خواه اجنبی و خواه بالغ باشد و خواه نابالغ اما در بالغه هرگاه شوهر او باشد خونبها ساقط است پنجاه و یکم آنکه کسی هر دو نشستنگاه کسی را ببرد که باستخوان رسد پنجاه و دوم آنکه کسی هر دو پای شخصی را ببرد تا مفصلهای پنجه پنجاه و سیم آنکه کسی انگشتان هر دو دست شخصی را ببرد و کفها را بگذارد پنجاه و چهارم آنکه انگشتان هر دو پا کسی را ببرد و پا را بگذارد پنجاه و پنجم آنکه کسی هر دو پاها کسی را تا زانو جدا کند پنجاه و ششم آنکه کسی هر دو زانوی کسی را ببرد تنها اما اگر با ساقین ببرد در هر دو یک خونبها دادن لازم است پنجاه و هفتم آنکه کسی استخوان کون دمی را بشکند سبب آن شود که همیشه غائط او آید پنجاه و هشتم آنکه کسی بکارت بکری را بانگشت ببرد چنانکه مثانه او دریده شود بقول بعضی از مجتهدین پنجاه و نهم آنکه کسی بینی کسی را ببرد یا بشکند و فاسد شود شصتم آنکه کسی کاری کند که موی سر کسی بیرون نیاید شصت و یکم آنکه کسی پلکها هر دو چشم کسی را ببرد شصت و دوم آنکه کسی کاری کند که موی ریش کسی را بریزاند شصت و سیم آنکه کسی موهای مژه هر دو چشم کسی را بریزاند که دیگر بیرون نیاید شصت و چهارم آنکه کسی هر دو لب کسی را ببرد

مشهور در علماء در عنین ثلث دیه گفته اند طباطبائی مد ظله

و هم چنین است اگر ... دخول باشد طباطبائی دام ظله

خالی از قوت نیست طباطبائی مد ظله العالی

محل اشکال و تأمل است بلکه ... ارش باشد طباطبائی مد ظله العالی

شصت و پنجم آنکه کسی زبان کسی را از بیخ ببرد شصت و ششم آنکه بیست و هشت دندان کسی را بشکند شصت و هفتم آنکه کسی کاری کند که طفل تمام خلقت که متحرک شده باشد از شکم زنی بیفتد شصت و هشتم آنکه کسی شخصی را در ماههای حرام بکشد چه در این صورت همه کشتن خونبها باید داد و ثلث دیگر بجهت کشتن در ماههای حرام ثلث خونبها و همین حکم دارد در حرم مکه بقول بعضی از مجتهدین

فصل دوم در بیان خونبهای اعضای آدمی و آن بر سی و چهار قسم است قسم اول آنچه سبب نصف خونبها میشود و آن بیست امر است اول آنکه کاری کند که موهای ابروی شخصی برود دوم آنکه یک چشم کسی را کور کند سیم آنکه یک دست کسی را تا زند ببرد چهارم آنکه ذراع کسی را تا مرفق ببرد پنجم آنکه یک بازوی کسی را تا کتف ببرد هرگاه ابهام را تنها ببرد و اگر بیکدفعه ابهام را تا کتف ببرد نیز موجب نصف خونبها است بقول بعضی از مجتهدین ششم آنکه یک پای کسی را تا مفصل ساق ببرد هفتم آنکه یک ساق پای کسی را تا زانو ببرد هشتم آنکه ران کسی را ببرد و اگر بیکدفعه یک پا را تا زانو ببرد هم موجب نصف خونبها است نهم آنکه یک استخوان بعضی اگر دندانها در او است بشکند یا ببرد دهم آنکه یکی از لبهای شخصی را ببرد بر قول بعضی از مجتهدین یازدهم آنکه یک پستان زن را ببرد دوازدهم آنکه یک خصیه شخصی را ببرد بر قول بعضی از مجتهدین سیزدهم آنکه یک طرف فرج زنی را ببرد چهاردهم آنکه یک طرف نشستنگاه کسی را ببرد پانزدهم آنکه کاری کند که یک گوش کسی چیزی نشنود شانزدهم آنکه هوش کسی را ببرد هفدهم آنکه کاری کند که یک چشم کسی چیزی نه بیند هجدهم آنکه کاری کند که مژه یک چشم کسی برود نوزدهم آنکه کاری کند که کسی از یک سوراخ بینی بو نشنود بیستم آنکه دو سوار آزاد یا دو پیاده در راه شتافته و بهم بر یکدیگر خورند و هر دو کشته شوند ورثه هر یک نصف خونبها از یکدیگر بگیرند قسم دوم آنکه موجب دو ثلث خونبها است و آن در صورتی است که کسی پشت کسی را بشکند و سبب آن شود هر دو پای او شل شود قسم سیم آنچه دو خونبها در آن باید داد و آن پنج امر است

خالی از قوت نیست طباطبائی مد ظله

یعنی هر دو ابرو و در هر یک ربع خونبها است و بعضی در هر دو تمام دیه گفته اند مثل سایر اعضائی که در انسان دو تا است چون چشم و دست و پا و شرط در نصف دیه تمام این که نروید بیرون نیاید و اما اگر بعد بیرون آید پس ارش ثابت است طباطبائی مد ظله

محل تأمل است طباطبائی مد ظله

در یمنی ثلث و در یسری دو ثلث خالی از قوت نیست طباطبائی مد ظله

ارش بعید نیست طباطبائی مد ظله

زند کوبند ببرد چهل و دوم آنکه کسی دو استخوان دست کسی را که ذراع گویند تا مرفق جدا
کند چهل و سیم آنکه کسی هر دو بازوی کسی را تا دوش جدا از دست ببرد چهل و چهارم آنکه
کسی پشت شخصی را بشکند و همین حکم دارد اگر کسی را کوز پشت کند بجهتی که قادر بر نشستن
نباشد چهل و پنجم آنکه کسی زخمی بدن کسی زند چنانکه مغزی که در مهرهای پشت است بریده
شود چهل و ششم آنکه کسی هر دو پستان حره یا زن را ببرد و همین حکم دارد بریدن سرهای پستان
ایشان بقول بعضی چهل و هفتم آنکه کسی ذکر کسی را از بیخ یا از حشفه ببرد و اگر چه عنین باشد
چهل و هشتم آنکه شخصی خصیه کسی را ببرد چهل و نهم آنکه کسی هر دو طرف فرج زنی را ببرد خواه
صحیح باشد آن زن و خواه علتی دارد چون رتقا و خواه بکر باشد و خواه غیر بکر و خواه کوچک
و خواه بزرگ پنجاهم آنکه کسی زنی را دخول کند چنانکه موضع بول و غائط یا مخرج بول و حیض
او را یکی کند و هر دو راه را یکی کند خواه شوهرش باشد و خواه اجنبی و خواه بالغ باشد و خواه غیر
بالغ اما در بالغه هرگاه شوهر او باشد خونبها ساقط است پنجاه و یکم آنکه کسی هر دو نشستنگاه
کسی را ببرد که با استخوان رسد پنجاه و دوم آنکه کسی هر دو پای شخصی را ببرد تا مفصلهای قدم پنجاه
و سیم آنکه کسی انگشتان هر دو دست شخصی را ببرد و کفها را بگذارد پنجاه و چهارم آنکه تمام انگشتان
هر دو پای کسی را ببرد و پاها را بگذارد پنجاه و پنجم آنکه کسی هر دو پای کسی را تا زانو جدا کند پنجاه
و ششم آنکه کسی هر دو زانوی کسی را ببرد تنها اما اگر با ساقین ببرد در هر دو یک خونبها
لازمست پنجاه و هفتم آنکه کسی استخوان کون آدمی را بشکند و سبب آن شود که همیشه غائط
او آید پنجاه و هشتم آنکه کسی بکارت بکری را با انگشت ببرد چنانکه مثانه او دریده شود بر قول
بعضی از مجتهدین پنجاه و نهم آنکه کسی بینی کسی را ببرد یا بشکند و فاسد شود شصتم آنکه
کسی کاری کند که موی سر کسی برون نیاید شصت و یکم آنکه کسی پلکهای هر دو چشم کسی را ببرد
شصت و دوم آنکه کسی کاری کند که موی ریش کسی را بر نیاید شصت و سیم آنکه کسی موهای مژهای هر دو
چشم کسی را بکند که دیگر برون نیاید شصت و چهارم آنکه کسی هر دو لب کسی را ببرد که

۱ه مشهور در
علماء در عنین ثلث دیه
گفته اند طباطبائی مد ظله

۲ه و هم چنین
است اگر ذکر خنثی مشکل باشد
طباطبائی دام
ظله

۳ه خالی از قوت
نیست طباطبائی مد ظله العالی

۴ه محل اشکال
و تامل است لکن سبب
ارش باشد طباطبائی مد
ظله العالی

شصت و پنجم آنکه کسی زبان کسی را از بیخ ببرد شصت و ششم آنکه بیست و هشت دندان
کسی را بشکند شصت و هفتم آنکه کسی کاری کند که طفل تمام خلقت که متحرک شده باشد از
شکم زنی بیفتد شصت و هشتم آنکه کسی شخصی را در ماههای حرام بکشد چه در این صورت جهت
کشتن خونبها باید داد و جهت کشتن در ماههای حرام ثلث خونبها و همین حکم دارد در حرم مکه بر قول بعضی از
مجتهدین **فصل دویم** در بیان خونبهای اعضای آدمی و آن بر سی و چهار قسم است قسم
اول آنچه سبب نصف خونبها میشود و آن بیست امر است اول آنکه کاری کند که موهای ابروی
شخصی برود دویم آنکه یک چشم کسی را کور کند سیم آنکه یک دست کسی را تا زند ببرد چهارم آنکه
ذراع کسی را تا مرفق ببرد پنجم آنکه یک بازوی کسی را تا کتف ببرد هرگاه اینها را تنها ببرد و اگر
یکدفعه اینها را تا کتف ببرد نیز موجب نصف خونبها است بقول بعضی از مجتهدین ششم آنکه
یک پای کسی را تا مفصل ساق ببرد هفتم آنکه یک ساق پای کسی را تا زانو ببرد هشتم آنکه
زانوی کسی را ببرد و اگر یکدفعه یک پا را تا زانو ببرد هم موجب نصف خونبها است نهم آنکه
یک استخوان روی که دندانها در او است بشکند یا ببرد دهم آنکه یکی از لبهای شخصی را ببرد
بر قول بعضی از مجتهدین یازدهم آنکه یک پستان زنی را ببرد دوازدهم آنکه یک خصیه شخصی
را ببرد بر قول بعضی از مجتهدین سیزدهم آنکه یک طرف فرج زنی را ببرد چهاردهم آنکه یک طرف
نشستنگاه کسی را ببرد پانزدهم آنکه کاری کند که یک گوش کسی چیزی نشنود شانزدهم آنکه
هوش کسی را ببرد هفدهم آنکه کاری کند که یک چشم کسی چیزی نه بیند هجدهم آنکه
کاری کند که مژه یک چشم کسی برود نوزدهم آنکه کاری کند که کسی از یک سوراخ بینی بو
نشنود بیستم آنکه دو سوار آزاد یا دو پیاده در راه اتفاق دو بدن بر یکدیگر خورند و هر دو کشته
شوند ورثه هر یک نصف خونبها از یکدیگر میگیرند **قسم دویم** آنکه موجب خونبها
و دو ثلث خونبها است و آن در صورتی است که کسی پشت کسی را بشکند و سبب آن شود
هر دو پای او شل شود **قسم سیم** آنچه دو خونبها در آن باید داد و آن پنج امر است

۱ه خالی از قوت
نیست طباطبائی مد ظله

در بیان خونبهای اعضاء و قسم اول آنچه موجب نصف خونبها شود

۲ه یعنی هر دو ابرو
و در هر یک ربع خونبها است
و بعضی در هر دو تمام دیه
گفته اند مثل سایر اعضائی
که در انسان دو تا است چون
چشم و دست و پا و شرط است
در نصف دیه یا تمام این که
نروید و برون نیاید و اما
اگر بعد بروید ارش
ثابت است طباطبائی مد ظله

۳ه محل تامل
است طباطبائی مد ظله

۴ه در یمنی ثلث
و در یسری دو ثلث خالی از
قوه نیست طباطبائی مد ظله

۵ه ارش بعید
نیست طباطبائی مد ظله

قسم دویم آنچه موجب خونبها و دو ثلث آن شود

قسم سیم آنچه موجب دو خونبها شود

اول شکستن هر دو استخوانی که دندانها در او است با دندانها دوم هرگاه پشت کسی را بشکنند که از جماع کردن بیفتد سیم هرگاه چیزی بر شخصی زنند که عقل او برود چهارم هرگاه چیزی بر دو گوش کسی زنند که فاسد و کر شود یا هر دو گوش کسی را ببرند و بعد از آن کر شود پنجم هرگاه بینی کسی را ببرند که دیگر بو چیزی نشنود **قسم چهارم** انچه موجب خونبها و زیاده از آن است و آن دعوی است که پستان زن را ببرند که شیر آن منقطع شود **قسم پنجم** انچه سبب دو ثلث خونبها میشود و آن چهار امر است اول بریدن لب پائین شخصی بر قول بعضی از مجتهدین دوم هرگاه کاری کنند که هر دو لب شخصی سست شود و از خلقت طبیعی دراز تر گردد سیم هرگاه پلکهای بالای چشم کسی را زایل کنند بر قول بعضی از مجتهدین چهارم بریدن خصیه چپ شخصی بر قول بعضی از مجتهدین **قسم ششم** انچه موجب ثلث خونبها است و آن چهارده امر است اول بریدن لب پائین بر قول بعضی از مجتهدین دوم زایل ساختن پلکهای پائین چشم شخصی بر قول بعضی از مجتهدین سیم بر طرف کردن خالی که میانه دو سوراخ بینی است چهارم زبان کنگ را بریدن پنجم یکی از دو سوراخ بینی شخصی کند زایل کنند که سوراخ از هم بپاید ششم هرگاه پشت کسی را بشکنند انگاه نیکو شود هفتم انکه کاری کند که بول کسی منقطع نشود انگاه نیک شود هشتم بریدن ذکر عنین نهم بریدن خصیه راست کسی بر قول بعضی از مجتهدین دهم هرگاه بکارت زنی را با انگشت ببرند چنانکه بول و غایط او بند نشود یازدهم هرگاه پای بر شکم کسی زنند که بول و غایط او بیرون اید دوازدهم بریدن انگشت ابهام یعنی انگشت نر خواه از دست باشد و خواه از پا بر قول بعضی از مجتهدین سیزدهم هرگاه کسی زخمی بر کسی زند که باندرون شکم او برسد چهاردهم انکه زخمی بر کسی زند که بخریطه دماغ او برسد بر قول بعضی از مجتهدین **قسم هفتم** انکه موجب ربع خونبها میشود و آن سه امر است اول تراشیدن یکی از دو ابرو دوم بریدن سر هر دو پستان مرد سیم بر طرف ساختن موی مژه پلک یکی از دو چشم **قسم هشتم** انکه موجب خمس خونبها میشود و آن دو امر است اول انکه هر گاه نیری از دو سوراخ

محل تامل است طباطبائی مدظله
قسم چهارم ما الی قسم هشتم
بنابر مذهب مشهور هر چند مستند واضحی ندارد طباطبائی مد ظله
اظهر ارش است طباطبائی مد ظله
محل اشکال است بلکه در مقام که نیست که مثل صحیح است طباطبائی مد ظله
[illegible]
هر [illegible] شا [illegible] دیه خالی از قوت نیست طباطبائی مد ظله
قول بعض ثلث در قطع دو ابهام است اما در ابهام یک دست با یک پا ثلث دیه [illegible] است و اظهر این است که دو دو [illegible] عشر است مثل سائر [illegible] طباطبائی طاب ثراه طلبه العالی
ذکر مشهور [illegible] طباطبائی مد ظله
انظهر ثلث است

بینی کسی بگذرانند و بعد از آن جراحت او هم اید دوم هرگاه شش کس در ابی شنا کنند و یکی از ایشان غرق شود بر هر یک از ان پنج کس خمس خونبهای غرق شده واجب است بر قول بعضی از مجتهد **قسم نهم** انکه سدس خمس خونبها در ان لازم است چون شکستن دوازده دندان پیش شش از بالا و شش از پائین که ابتدای ان از دندان پیشتر باشد و انتهای ان از دندان پیشتر و شش از بالا بطریق مذکور **قسم دهم** انچه در ان دو خمس خونبها لازم است و آن دو امر است اول شکستن شانزده دندان که از دندانهای پیش نباشد دوم هرگاه کسی کاری کند که هر دو خصیه شخصی بزرگ شود **قسم یازدهم** انچه در ان چهار خمس خونبها لازم است و آن در صورتیست که کسی کاری کند که هر دو خصیه شخصی بزرگ شود چنانکه فاید بر ان نباشد که در وقت رفتن پاهای او نزدیک بهم شود **قسم دوازدهم** انکه موجب سدس خونبها است و آن در صورتی است که چیزی از یک سوراخ بینی شخصی بگذرانند انگاه ان جراحت نیک شود **قسم سیزدهم** انچه موجب عشر خونبها است و آن پنج امر است اول بریدن یکی از پنج انگشت خواه از دست باشد و خواه از پا دوم چیزی از سوراخ بینی کسی گذرانیدن و بعد از آن جراحت نیک شود سیم انکه کسی کاری کند که طفلی که خلقتش تمام شده باشد اما هنوز بجز کسی نیامده باشد از شکم زن بیفتد خواه آن طفل مرد باشد و خواه زن خواه جهود باشد و خواه نصاری خواه ازاد باشد و خواه بنده چه در انها عشر خونبها دادن لازم است چهارم بریدن سر مسلمان مرده پنجم انکه زخمی بر کسی زنند که باستخوان رسیده از ان شکسته باشد **قسم چهاردهم** انچه در ان نصف عشر خونبها است که پنجاه مثقال طلا باشد چون شکستن یکی از دوازده دندان پیش شش از بالا و شش از پائین که ابتدای انها از دندان پیشتر باشد و انتهای انها از دندان پیشتر **قسم پانزدهم** انچه در ان نصف نصف عشر خونبها است که بیست و پنج مثقال طلا باشد و آن دو امر است اول شکستن یکی از شانزده دندان غیر از دندانهای پیش که مذکور شد دوم شکستن ضلعی که نزدیک دل باشد **قسم شانزدهم** انچه در ان ثلث خونبهای ان عضو لازم است و آن ده امر است اول انکه کاری کند که چشم کور کسی

بر مذهب جمعی از علماء لکن خالی از اشکال نیست و محتمل است عشر چنانچه جمع دیگر گفته اند طباطبائی مد ظله
قسم پنجم ربع شانزدهم
ابن الملاق
صحیح نیست در ایجا ان بعض گفته و مورد خبر است شش نفر طفل در فرات بودند یکی غرق شد و دو نفر از انها شهادت دادند که ان سه نفر دیگر غرق کرده اند و لیکن ان سه نفر شهادت دادند که ان دو نفر غرق کرده اند پس امیر المؤمنین ع حکم فرمودند بر هر یک از پنج نفر خمس دیه و این قضیه خاصه است و تعدی از ان مشکل است طباطبائی مد ظله العالی
بر قول بعضی
و بعضی پنجاه دینار گفته اند طباطبائی مد ظله
بر قول بعضی
طباطبائی مد ظله [illegible]

فرو رود چه دران ثلث خونبهای چشم صحیح است دوم بریدن نرمهٔ هر دو گوش چه در حدیث
آمده که خونبها آنها ثلث خونبهای گوشها است سیم مثله ساختن بینی شخصی چهارم کندن دندان
زیادتی شخصی چه دران ثلث خونبهای دندان اصلی است هر گاه تنها کنده باشد اما اگر با دندان
اصلی کنده باشد چیزی دران لازم نیست پنجم بریدن انکشت زیر بقول بعضی از مجتهدین ششم
بریدن انکشت زیادتی چه دران ثلث خونبهای انکشت اصلی است هفتم مثله کردن انکشت کج چه
دران ثلث خونبهای انکشت صحیح آن عضو لازم است هشتم کوفتن استخوان هر عضو چه دران
ثلث خونبهای آن عضو لازم است نهم شکافتن هر دو لب آدمی بطریقی که دندانها نمایان شود
چه دران ثلث خونبهای هر دو لب لازم است خواه تمام لبها شکافته شده باشد و خواه بعضی دهم
شکافتن یکی از لبها و دران ثلث خونبهای آن لب لازم است قسم هفدهم انچه دران دو ثلث خونبهای
آن عضو لازم است و آن چهار امر است اول شل کردانیدن انکشتان صحیح خواه از دست باشد و
خواه از پای دوم کندن ناخن انکشتان و بیرون آمدن نباتت سیم شکستن استخوان عضوی چنانکه
آن عضو باطل شود چهارم هر گاه کاری کند که شخصی را تا نصف روز بول منقطع شود قسم
هیجدهم انچه دران خمس خونبهای هر عضو لازم است و آن چهار امر است اول شکستن هر عضو
دوم هر گاه زخمی بر عضو شخصی زند که استخوان را ظاهر سازد چه دران خمس خونبهای
شکستن آن عضو لازم است سیم آنکه کاری کند که لبهای کسی شکافته شود و بعد از آن نیک
شود چه دران خمس خونبهای لبها است چهارم شکافتن لب لب که بعد از آن نیک شود نیز در
آن خمس خونبهای لبها است قسم نوزدهم انچه دران چهار خمس خونبهای هر عضو لاز
م است و آن دو امر است اول آنکه هر گاه استخوان عضوی را بشکند آنگاه نیک شود دوم هر گاه استخوان عضوی را بکوبد
و بعد از آن نیک شود چهار خمس خونبهای کوفتن لازم است قسم بیستم انچه هشت یک خونبها
دران لازم است چون بریدن یک پستان مرد قسم بیست و یکم انچه دران یک نفر شتر لازم است
چون خارصه و آن زخمی است در سر که پوست را بشکافد قسم بیست و دوم انچه دران دو نفر

شتر لازم است چون دامیه و آن زخمیست در سر که از پوست گذشته بگوشت رسیده باشد و
بسیار فرو نرفته باشد قسم بیست و سیم انچه دران سه نفر شتر لازم است چون باضعه و آن
زخمیست در سر که در گوشت فرو رفته باشد و آن را متلاحمه نیز گویند قسم بیست و چهارم
در انچه چهار نفر شتر دران لازم است چون سمحاق بکسر سین و سکون میم و آن زخمیست در سر که
از گوشت گذشته بپوست نازکی که استخوان را پوشیده است رسیده باشد قسم بیست و پنجم
انچه دران پنج نفر شتر لازم است چون موضحه و آن زخمی است در سر که باستخوان رسیده باشد
و آن را ظاهر کرده باشد قسم بیست و ششم انچه دران ده نفر شتر لازم است چون هاشمه و
آن زخمیست در سر که باستخوان رسیده آن را شکسته باشد و از جائی بجائی دیگر نقل کرده باشد
قسم بیست و هفتم آنکه دران سی و سه نفر شتر لازم است چون مامومه و آن جراحتی است در سر
که بخریطهٔ دماغ که آن را ام الراس میگویند رسیده باشد و بعضی از مجتهدین خونبهای آن را سی و سه
و ثلث شتر گفته اند قسم بیست و هشتم انچه دران سی و سه نفر شتر و زیادتی ارش
جمیع آن دامغه و آن زخمی است در سر که خریطهٔ دماغ را بشکافد و دور است که آدمی با این زخم زنده بماند
قسم بیست و نهم آنکه در خونبها از قیاس همان عضو باید کرد چون خارصه در دست مثلا چه دران
نصف شتر باید داد قسم سی ام انچه دران ده مثقال طلا لازم است و آن سه امر است اول
شکستن صلبی که نزدیک ازو باشد دوم [illegible] بی رخصت زن ازادی میرون فرج او
ریختن چه دران صورت براو لازم است که ده مثقال طلا بان زن دهد سیم آنکه کسی کاری
کند که سبب آن شود که کسی منی خود را در خارج فرج زن بریزد قسم سی یکم انچه دران بیست
مثقال طلا لازم است و آن آنست که کسی کاری بکند که بعد از آنکه نطفه در رحم زن قرار گرفته باشد
بیفتد قسم سی و دوم انچه دران چهل مثقال طلا لازم است و آن چنانست که کسی کاری بکند که بعد
از آنکه نطفه در رحم زن علقه شده یعنی خون بسته باشد بیفتد قسم سی و سیم انچه دران
شصت مثقال طلا لازم است و آن آنست که کسی کاری کند که بعد از آنکه نطفه در رحم زن مضغه

یعنی مانند گوشت خاییده شده باشد بیست قسم سیم چهار [illegible] انکه در ان هشتاد مثقال طلا لازم

ولد چنانست که کسی کاری کند که از شکم زنی طفلی که استخوان داشته باشد خلقت او تمام و متحرک نشده باشد بیست

و اگر مادر ان طفل خود انداخته باشد بر او لازمست که خونبها را از انچه مذکور شد به پدر طفل بدهد

مطلب سیم

در بیان انکه در چند موضع تمام خونبها گرفتن ساقط است و در چند موضع نصف خونبها

بدانکه در بیست و دو موضع تمام خونبها ساقط میشود و در دو موضع نصف خونبها **اما** ان بیست و

دو موضعی که تمام خونبها ساقط است اول انکه ولی مقتول خونبها را بقاتل عفو کند اگر ولی نداشته

باشد امام ولی او است و اما امام را نمیرسد که عفو کند بنا بر مذهب مجتهدین خلاف است دویم انکه

هرگاه شخصی که تیر میاندازد بشخصی گوید که بر حذر باش و ان شخص حذر نکند و تیر باو خورد و بکشد

سیم انکه دو بنده پیاده یا سواره در اثنا دویدن بر یکدیگر خورند و هر دو بمیرند چهارم انکه با

کسی را از بلندی بیندازد و در زیر کسی را بکشد پنجم انکه کسی خود را بر سر کسی انداز دو خود کشته شود

ششم انکه کسی که بدزدی کردن بخانه کسی اید و کشته شود هفتم انکه دزدان بر سر راه مسلمانان

ایند و کشته شوند هشتم انکه کسی را که بجهت قصاص بکشند نهم انکه هرگاه مقتول کافر حربی یا

ذمی باشد که بشرایط جزیه عمل نکند دهم انکه مسلمانی را که کفار اسیر کرده باشند و فتح ممکن نباشد

مگر بکشتن او یازدهم انکه هرگاه زن شخصی را در خانه پنهان کرده باشد و شوهر او واقف شده او را

بکشد دوازدهم انکه شخصی در راه واسعی باذن امام بنای اخداث نماید یا سنگی نصب کند که بسبب انها

کسی کشته شود سیزدهم انکه ناودانی یا پنجره خانه شخصی که بر سر راه نصب کرده باشد بی علم او بیفتد

و کسی را بکشد چهاردهم انکه کسی روزی که باد نباشد در ملک خود بقدر احتیاج اتش روشن کند

و سرایت بسوختن کسی کند پانزدهم انکه چاروای شخصی که بر او سوار شده باشد یا او را میکشیده

باشد پا کسی را بکشد شانزدهم انکه شخصی هر دو دست کسی را قطع کرده باشد انگاه انکس

او را از روی عمد بکشد پس هرگاه در این صورت ولی مقتول عفو کند خونبها ساقط میشود هفده

سه

مجتهد مجوز طباطبائی مد ظله العالی

عن ۳ گرچه بعضی تصریح بر ساقط بودن خونبها کرده اند

عه

زیرا که چون دو دست او را قطع کرده است گویا نصف خونبها را او رسیده است و لکن این حکم محل اشکال است و همچنین در چند موضع بعد از جمله انکه در قتل عمد قصاص است و خونبها ثابت نیست مگر بمصالحه و بدل صلح بادیه شرط نیست بلکه تابع مراد دو طرف راضی است پس بمجرد عفو از قصاص چیزی ثابت نیست تا ساقط شود یا نشود و اثبات انها بصلح ما بینی نزاع کرده سید کاظم الطباطبائی مد ظله العالی

انکه شخصی هر دو دست شخصی را ببرد و دستهای او را عوض ان ببرند چنانکه سرایت بکشتن کند پس هرگاه ولی

مقتول عفو کند خونبها ساقط میشود هجدهم انکه شخصی هر دو دست کسی را ببرد و خونبها بگیرد انگاه

سرایت بمردن نکند چه ولی مقتول او را میتواند کشت اما اگر عفو کند خونبها ساقط میشود نوزدهم

انکه شخصی دستهای کسی را ببرد انگاه دستهای انکس را بعوض ان ببرند و سرایت با ولی کند و بمیرد

سرایت نکند چه در این صورت ولی او را میتواند کشت اما اگر پیش از کشتن بمیرد ولی خونبها

از مال او میتواند گرفت بر قول بعضی از مجتهدین بیستم هرگاه دو دست غلامی را که خونبهای او

هزار مثقال باشد ببرند انگاه ان غلام ازاد شود و بعد از ان بمیرد ورثه غلام قصاص میتوانند کرد

اما اگر عفو کنند خونبها نمیتوانند گرفت زیرا که خونبهای دستهای او مال اقای او است بیست و یکم

هرگاه کسی خود را بکشد بیست و دویم هرگاه کسی از روی عمد بظلم کسی را بکشد انگاه بمیرد و مالی نداشته

باشد بر قول بعضی از مجتهدین خونبها از او ساقط است **و اما** ان دو موضعی که نصف خونبها ساقط

است اول انکه دو مرد از سوار یا پیاده که در دویدن بر یکدیگر خورند و هر دو کشته شوند چه هر یک

از ورثه نصف خونبها بورثه دیگری میدهند دویم انکه زنی دو دست مردی را ببرد بعوض ان هر دو دست

ببرند انگاه سرایت کند و ان مرد بمیرد بعد از ان ولی مرد زن را از کشتن عفو کند نصف خونبها ساقط میشود

مطلب چهارم

در بیان مقدار خونبها در قتل عمد و خطا و شبیه بعمد و ان بر هفت قسم است **قسم اول**

خونبهای مرد مسلمان و اگر چه طفل باشد بدانکه خونبهای مرد مسلمان در صورتی که کسی او را

بغیر حق عمداً کشته باشد و از هر دو طرف بخونبها راضی شوند یکی از شش چیز است اول صد نفر

شتری که پنجسال یا بیشتر داشته باشند و علت دار و لاغر نباشند و قیمت هر شتری ده مثقال

طلا یا صد و بیست درهم باشد دویم دویست راس گاو که در عرف انها را گاو گویند سیم

دویست حله و هر حله دو جامه از برد یمانی است معتبر انست که اسم جامه بر ان صادق اید چهارم

هزار فرد گوسفند یعنی که ذکر شد و معلوم است با ذکر نعم هر بیست گوسفند ده مثقال

له

یعنی بجهت بریدن که مستلزم سرایت باشد و الا هدر است خون از باب قصاص بوده و سرایت ان هدر است طباطبائی مد ظله العالی

عه

اگر مال داشته باشد نیز ساقط است بقول بعضی بلی اگر کرجه باشد که در ان حال بمیرد از ترکه او داده میشود طباطبائی مد ظله

لکن اینکه موضع نصف خونبها و ...

عه

مشکل است مثل سیم موضع شانزدهم و چند تا بعد از ان طباطبائی مد ظله

عه

مناط صدق است

اعتبار به تمیز بودن معلوم نیست طباطبائی مد ظله

[illegible]

مناط صدق است

طلا یا صد و بیست درهم باشد پنجم هزار مثقال شرعی طلای خالص ششم ده هزار درهم شرعی
نقره و قدر این شش چیز در میانه قتل عمد و شبه بعمد و خطا نیست مگر به چیز اول صد
شتر پس در صورتی که بخطا کشته باشد صد نفر شتر باینطریق باید داد که در حدیث صحیح بتصریح
بیان وارد شده که بیست شتر ماده یکساله و بیست شتر نر دو ساله و بیست شتر ماده دو ساله و بیست
شتر سه ساله و در شبه بعمد انچه در صحیح وارد شده چهل شتر پنج ساله و سی شتر سه ساله
و سی شتر دو ساله دوم انکه در صورتی که بعمد یا شبه بعمد کشته باشد خونبها را از اصل مال
خود میدهد و در صورتی که بخطا کشته باشد عاقله میدهند و زود باشد که معنی عاقله
در خاتمه مذکور شود سیم انکه در قتل عمد خونبها را در مدت یکسال میگیرند و اینکه یکسال
ازوقت کشتن است تا اخر سال و در زیاده از یکسال دادن جایز نیست مگر برضای ورثه مقتول
بخلاف قتل خطا که در سه سال هر سال ثلث خونبها را تا اخر سال از عاقله باید گرفت و در شبه
بعمد در دو سال از مال قاتل باید گرفت تا اخر سال و در خونبهای ولد الزنا هر گاه اظهار اسلام
کند خلافست بعضی از مجتهدین گفته اند که مثل خونبهای مسلمانانست و بعضی بر انند که مثل خونبهای
جهودانست که ان هشتصد درهم است قسم دویم خونبهای زن مسلمان و آن نصف خونبهای
مرد است یعنی پنجاه نفر شتر یا صد راس گاو یا پانصد فرد گوسفند یا صد حله یا پانصد مثقال
طلا یا پنجهزار درهم نقره و قدر خونبهای اعضا چنانکه مذکور شد تفاوتی میانه مرد و زن نیست
تا انکه خونبهای عضو بثلث خونبهای مرد برسد انگاه خونبهای عضو زن نصف خونبهای عضو مرد میشود
قسم سیم خونبهای خنثی و آن سه ربع خونبهای مرد است قسم چهارم خونبهای زنی که حامله
باشد چه خونبهای او نیز خونبهای زن و سه ربع خونبهای مرد است قسم پنجم خونبهای مردان جهود
و آن هشتصد درهم شرعیست قسم ششم خونبهای زنان جهود و آن چهار صد درهم شرعیست
قسم هفتم خونبهای غلام و آن قیمت اوست بشرط انکه از خونبهای ازاد زیاده نباشد و خونبهای
اعضای غلام بطریقیست که در خونبهای اعضای ازاد مذکور شد پس هر چه سبب نصف خونبهای

اظهر است طاب طباه مد ظله العالی

قسم دویم خونبهای زن مسلمان

قسم سیم خونبهای خنثی

چهارم خونبهای زن حامله

پنجم و ششم خونبهای جهود

هفتم خونبهای غلام

اعضای ازاد باشد در غلام نصف قیمت میشود و هم چنین در هر عضوی که در ازاد بحسب شرع
خونبها مقرر نباشد از قیاس بقیمت غلام باید کرد پس انچه در غلام قیمت کنند در ازاد از ابدا
داد و اگر غلام شخصی از روی خطا زخمی بر کسی زند که خونبهای ان مساوی قیمت او باشد اقای غلام
اختیار دارد در انکه غلام را بدهد یا خونبهای او را و اگر کسی غلام شخصی را زخمی زند که خونبهای او مساوی
قیمت او باشد اقای غلام اختیار دارد که غلام را بدهد و قیمت او بگیرد یا انکه غلام را نگاه دارد و چیزی طلبد

مطلب پنجم

در بیان انچه سبب ارش میشود یعنی تفاوتی که میانه صحیح و غیر صحیح بودن عضو ادمی است
بدانکه در شانزده موضع ارش لازم است اول انکه کسی کاری کند که بسبب ان چیزی بگلوی
شخصی فرو نرود و بعد بسته شود دویم انکه کسی پشت دیگری را بشکند انگاه بسته شود سیم
انکه کسی کاری کند که موی مژه کسی بریزد بر قول بعضی از مجتهدین و بعضی در اینصورت خونبها را
لازم میدانند چهارم انکه کسی بعد از بریدن انگشتان شخصی کف او را نیز ببرد پنجم انکه شخصی
بعد از بریدن دست کسی از استخوان زند او نیز چیزی ببرد ششم انکه کسی دست زیادی کسی را
ببرد هفتم بریدن سرهای پستان بر قول بعضی از مجتهدین هشتم بریدن رگی که آن چیز نیست
در زن که مثل پشت زهار است در مرد نهم انکه چیزی بر شکم کسی زند که بول یا غایط از او
بیرون اید دهم انکه کسی کاری کند که گوش کسی چیزی نشنود انگاه بسته شود یازدهم انکه کسی
کاری کند که بول کسی منقطع نشود انگاه بسته شود دوازدهم انکه پستانهای زنی را ببرند که
شیر او منقطع شود یا دیر بیرون اید چه در اینصورت خونبها یا زیادی ارش باید داد سیزدهم
هر گاه کسی زخمی بر شخصی زند که خریطه دماغ او را بشکافد چه در اینصورت ثلث خونبها یا زیادی
ارش باید داد چهاردهم هر گاه سیلی بر روی کسی زنند که روی او سرخ یا سبز یا زرد شود بر قول
بعضی از مجتهدین و بعضی بر انند که اگر سرخ شود یکمثقال و نیم طلا باید داد و اگر سبز شود شش
مثقال و اگر زرد شود سه مثقال و بعضی گفته اند که اگر اینها در بدن واقع شود نصف انچه

واگر خونبهای او کمتر از قیمت او باشد مثل انکه یکدست او را ببرد نصف خونبها از قیمت میگیرد و واجب نیست که چیزی باز غلام را بدهد طاب طباه مد ظله

در بیان انکه در کجا ارش لازم است موضع ارش

غیر از انکه ذکر کرده که گذشت ثلث خونبها است ان طاب طباه مد ظله العالی

که گذشت تامل در ان طاب طباه مد ظله

بلکه سبز شود و این قول اظهر است طاب طباه مد ظله العالی

مذکور شد باید داد و اطلاق روایت شامل مرد و زنست پانزدهم انکه حیوان کسی را شخصی عیبناک کند چه در این صورت تفاوت عیبناکی او را میدهد شانزدهم هرگاه شخصی حیوان کسی را بکشد و آن بر دو قسم است **قسم اول** انکه قابل کشتن باشد و آن بر دو قسم است اول آن انکه کوشت او را خورند چه در اینصورت تفاوت قیمت میانه کشته و زنده او را باید داد و آیا مالک را در اینصورت میرسد که بکشنده بکوید که کشته را تو بردار و قیمتی که از او خریده ام بمن ده مجتهدین را در این دو قولست اگر تفاوت نداشته باشد و اگر کشته او قیمت نداشته باشد مثل انکه کوسفندی را در صحرائی بکشند که کسی از کوشت او منتفع نشود قیمت او را باید داد **دوم** انکه کوشت او حرام باشد قیمت روزی که کشته است میدهد پس اگر در روزی که قیمت میدهد موی و پشم و پر او قیمت دار باشد زیادتی از او کم کند و اگر غاصب نباشد و اگر غاصب باشد بقول بعضی از مجتهدین قیمت اعلا از روز غصب تا روز تلف میدهد **قسم دوم** انکه قابل کشتن نباشد و آن بر پنج قسمست اول سگ شکاری و در آن چهل درهم لازم است بر قول بعضی از مجتهدین و بعضی بر آنند که قیمت او را باید داد دوم سگی که محافظت گله میکند و در آن یک کوسفند بر او لازمست و بعضی از مجتهدین بیست درهم گفته اند و بعضی قیمت او گفته اند سیم سگی که محافظت باغ میکند و در آن بیست درهم لازمست بر قول مشهور و بعضی از مجتهدین بر آنند که قیمت آن را باید داد چهارم سگی که محافظت زراعت میکند و در آن قفیزی یعنی خرواری گندم باید داد و در غیر این چهار سگ چیزی لازم نیست بر کسی که خوردن کوشت او را حلال داند چه قیمت آن را باید داد و همچنین قیمت شراب او را اگر تلف کند باید داد

خاتمه در بیان کفاره قتل و تحقیق عاقله و در آن دو بحث است **بحث اول** در کفاره قتل بدانکه در کشتن مسلمان بناحق و انکه در حکم مسلمان باشد از اطفال تا زن اگر چه در شکم باشند و دیوانگان و غلامان ایشان از روی عمد یا خطا یا شبیه بعمد واجبست کفاره بههمان چنانچه در بحث کفاره مذکور شد و اگر ولی مقتول بخونبها راضی نشود و او

تعلیقه کشتن حیوان کسی و آن دو قسم است

عینیت طابق اعلا مد ظله العالی

عینیت طابق اعلا مد ظله العالی

عینیت طابق اعلا مد ظله العالی

مشکل است و قیمت بعید نیست طابق اعلا مد ظله

در بیان کفاره قتل مسلمان

مقتول بکشتن او را آزاد واجبست یا نه در آن خلافست اقرب آنست که واجبست و از این قبیل است انکه او را بیرون نیاید کرد و همچنین هرگاه کسی کاری کند که بسبب آن شخصی کشته شود مثل انکه سنگی در جائی که ملک او نباشد انداختن یا کاریز انداختن اگر کشتن موجب کفاره است و اگر جماعتی در کشتن شخصی شریک شوند بر هر یک از ایشان کفاره علیحده واجبست و همچنین در کشتن مسلمانی که میان کفار باشد و نداند که مسلمانست کشته شود نیز کفاره واجبست و در کشتن جهودان و ترسایان و غیر ایشان از اصناف کفار خواه بشرایط ذمه کردن نهاده باشند و خواه نباشند کفاره واجب نیست و همچنین بر کسی که خود را بکشد یا کاری کند که بچه از شکم زن حامله بیفتد بشرط انکه بچه در حرکت نیامده باشد و خلقتش تمام نباشد کفاره واجب نیست

بحث دوم در تحقیق عاقله بدانکه عاقله جماعتی اند که خونبهای کسی را که خویش ایشان از روی خطا کشته باشد میدهند چون پسر و برادران خویشان پدری و شروط عاقله ده است **اول** انکه پدر یا خویشان پدری باشند پس برادران مادری و خویشان مادری خونبها دادن واجب نیست **دوم** انکه مرد باشند پس بر زنان واجب نیست **سیم** انکه بالغ باشند پس بر طفل واجب نیست **چهارم** انکه عاقل باشند پس بر دیوانه واجب نیست **پنجم** انکه در دادن خونبها مالدار باشند پس اگر فقیر باشند در وقت ایشان واجب نیست و اگر چه در روز کشتن مالدار باشند **ششم** انکه کشنده را بکواهان عادل بثبوت رسانیده باشند پس اگر کشنده اقرار نماید یا با ولی مقتول صلح نماید خونبها بر عاقله واجب نیست **هفتم** انکه بخطا باشد پس اگر عمداً یا شبه عمد باشد خونبها بر عاقله نیست **هشتم** انکه کشته شده آزاد باشد پس اگر بنده باشد عاقله چیزی نمیدهد **نهم** انکه کشنده شده جهود یا ترسا باشد چه جهود را عاقله نیست **دهم** انکه کشنده آزاد باشد چه بنده را عاقله نیست آقای او مخیر است در انکه خونبها دهد یا غلام را بولی مقتول بسپارد و هر گاه این شروط متحقق شود واجبست بر خویشان قاتل که خونبهای مقتول را بدهند و اگر چه ایشان متمکن از قاتل یا ارث نمیبرند و اگر خویشان و خونبها

خالی از اشکال نیست طابق اعلا مد ظله

مشکل است بلکه ظاهر عدم وجوبست طابق اعلا مد ظله

و در وجوب بر صبی و مجنون خلافست طابق اعلا مد ظله

اعتبار این شرط معلوم نیست السید محمد کاظم الطباطبائی متع الله المسلمین بطول بقائه

در بیان احکام عاقله

عاقلهٔ قاتل کسی است که او را آزاد کرده باشد اگر او نیز نبوده باشد عاقلهٔ او کسی است
که نزد حاکم شرع ثابت شده باشد که هر جنایتی که از او سر زند او ضامن باشد اگر او نیز نبوده
باشد عاقلهٔ او امام است و در کشتن عمد و شبیه عمد چیزی از خونبها بر عاقله لازم نیست
مگر آنکه کشنده مرده یا گریخته باشد پس در این صورت بعضی از مجتهدین گفته اند که خونبها را
خویشان نزدیک او میدهند هرگاه مالی نداشته باشد و همچنین عاقله را خونبها دادن
لازم نیست هرگاه چارپای کسی کسی را بکشد بلکه در اینصورتها از مال قاتل باید داد و
یهودان عاقله ندارند بلکه قاتل خود متعهد خونبهای کشته شده است خواه بعمد واقع شده
باشد و خواه بخطا و اگر یهودان چیزی نداشته باشند امام عاقلهٔ ایشانست زیرا که او جزیه
از ایشان میگیرد و خونبها را امام بحسب رای خود بر عاقله قسمت میکند و بعضی گفته اند
که مالدار ایشان نیم مثقال طلا میدهد و فقیر ایشان چهار یک مثقال و قول اقرب آنست
که امام آنرا بحسب رای خود بطریق مراتب بر عاقله قسمت میکند پس اگر فرزندان از
عهدهٔ خونبها بیرون نتوانند آمد یا چیزی نداشته باشند و برادران یا فرزندان ایشان
بر آن قادر باشند ایشان میدهند و همچنین اگر ایشان عاجز باشند اعمام قاتل و اولاد ایشان
و اگر ایشان نیز عاجز باشند اعمام پدر او و اولاد ایشان و اگر ایشان نباشند اعمام جد و اولاد
ایشان و اگر ایشان نباشند آزاد کننده و اگر او نباشد ضامن جریره و اگر او نیز نباشد امام
میدهد و خویشان حاضر و غایب همه در خونبها شریکند پس در اینصورت حاکم شرع آن
شهر چیزی بحاکم شهر غایب بنویسد که خونبها را بر ایشان قسمت کند و اگر حاکم شرع در حکم
یا در اجتهاد خطا کند خونبها را از بیت المال میدهد و نزد غیر حاکم از روی خطا عاقلهٔ او میدهد
تذکره داعی دولت قاهره نظام ساوجی گوید که از استاد خود اعنی افضل
المتأخرین بهاء الملة والحقیقة والدین محمد عاملی طاب ثراه شنیده شد که روزی نواب اعلی که
هزار جان گرامی فدای خاک پایش باد در مجلس درس ایشان حاضر شده بودند بحث عاقله در میان بود نواب اعلی

پرسیده اند که عاقله چه معنی دارد ایشان گفته اند که عاقله جماعتی اند که هرگاه کسی از روی خطا
کسی را بکشد خونبهای کشته شده را ایشان میدهند نواب اعلی فرموده باشند که حکمت در این
چه باشد که دیگری کسی را بکشد و جمعی دیگر خونبها دهند ایشان در جواب گفته اند که ظاهرا
حکمت در این است که چون ایشان دانند که هرگاه یکی از خویشان ایشان کسی را بکشد ایشان
خونبها میدهند ایشان نگذارند که هرزه گردی نمایند و همیشه در محافظت ایشان باشند تا کسی را نکشند
حضرت اعلی فرموده اند که حکمت در این خواهد بود که چون خویشان جرمانهٔ گناه او را می کشند
آن شخص همیشه شرمندهٔ ایشان باشد و دیگر اینچنین کاری نکند امید که ایزد تعالی فواتح
و خواتیم این پادشاه جوان بخت سرافراز تخت را بیمن برکات بی انتهای خویش و بانواع ظفر
و نصرت و خرمی و کامرانی مقرون داراد و ربع معمور از بسیط زمین این پادشاه را مسلم
کرده اعدای دین و دولت او را همیشه مقهور و منکوب گرداناد بحق النبی و آله الامجاد
یا رب دعای خسته دلان مستجاب کن و ختم این کتاب بدعای دولت ابد قرین کرده شد امید
که منظور نظر کیمیا اثر نواب همایون ارفع اقدس اعلی گردیده سبب حصول مطالب و مقاصد
این داعی گشته در باقی عمر از فواضل انعامات این پادشاه که در دولت مخلد و ابد اعد اظفر
بهره مند شده در یکی از مشاهد مشرفه بطاعت و عبادت الهی و وظیفهٔ دعا گوئی دوام
دولت ابد قرین شاهی ظل اللهی قیام و اقدام تواند نمود ولله الحمد علی فواضل نعمائه
و نوائل مراحمه و حسناته و جزائل آلائه و هباته التی من علی بالتوفیق فی اتمام
هذا الکتاب المستطاب بعون الله الملک الوهاب
قد وقع الفراغ فی الحادی عشر من شهر صفر المظفر
فی سنة … لطلاب … الکتاب
محمد حسین محمد قلی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله مفيض النعم على خير الامم ببعث النبي الاكرم
خاتم المرسلين على ولد آدم ونصب اوصيائه المعصومين بار على الامم
الائمة الهادين لاولي الالباب الى سبيل الخير الاعظم احياء الدين وتعاقبهم على
النهج الاقوم الى ان تقوم لا ينفع الا القلب السليم الاسلام وبعد چون
[illegible] نسخه مباركه جامع عباسى موشح بحاشيه حضرت مستطاب
آية الله في الانام حجة الاسلام رئيس الملة والدين علامة العلماء العاملين السحاب
المتراكم البحر المتلاطم اسناد الفقهاء الاعاظم آقا سيد محمد كاظم ادام الله ظلاله على رؤس
الاصاغر والاعاظم بيانات ارشيد كه غايت آمال مقلدين آنحضرت واهل ايمان است وهر چند سابقا
بشرايط در حواشي مطبوع گرديده ولي حاشيه متعدده وامر وبيت مخصوص بود كه استعلام
فتاوى واحكام از دو رأى صواب نما ان مرجع الانام بدون تفرق خاطر وتشتت ناظر
انجام يابد وتشكر اولي شايان بانى است كه از طبع بلند در بلند اين طبع همت گماشته وكذا
از اختيار نمره عاليه كاغذ ومكتوب وحسن وضع واسلوب وخوبي خط وتذهيب و
وتحمل مخارج كثيره در طبع مجبوب در امر تصحيح آن نهايت قدر اهتمام داشته بلكه باستيذان
فضلاء ماهرين وعلماء بارعين ونوكريدگان ومعتمدين خود حضرت مستطاب حجة
الاسلام [illegible] مقابل متن وحواشي مرة بعد اولى وكرة بعد اخرى نموده
وجد كافي وجهد وافي در تطبيق وتدقيق فرموده دقيقه فرو گذار نكردند تا آنكه
مورد صحت وامضا [illegible] حضرت مستطاب گرديده تصريح بجواز عمل بآن نسخه مباركه مطبوعه
بجميع مجلداته فرمودند والحمد لله على التوفيق لاتمام هذه النسخة المباركة مع هذه المزايا
والخصوصيات فليغتنم كل عامل بها ومنتفع منها وليدعوا للباني فيها ومصححها وساعيها في
كل مرتبة دخل فيها فانهم قد اهتموا في اتمامها وتحملوا المشاق في تيسيرها والصلوة
على احمد خاتم الرسل سيد البشر والهادين المطهرين الائمة من بعده واللعن على
اعدائهم ومخالفيهم الى يوم لقائه وكان الفراغ منها في
شهر ربيع الاول من شهور سنة خمس وعشرين
وثلثمائة بعد الالف من الهجرة النبوية
على مهاجرها الاف [illegible]

۳۹

فلزات

... احجار ساختمانی کدامند ؟ — احجار مخروفه کدامند ؟
... زغال سنگ چه نوع بخاری یافت میشود ؟ — احجار قیمتی را شمار...
...ده است ؟ — معدن فیروزهٔ ایران در کجاست ؟ —
...ی کدام است ؟ — نمک بر چند قسم است ؟
... را چطور استخراج مینمایند ؟

... هشتم — در فلزات

درس چهل و دوم

... از طلا و نقره و مس و آهن و قلع و روی و سرب ...
... است قیمتی و زرد رنگ که معادن آن ... در آسیا
... و افریقا یافت میشود
... طلا ماده معدنی را با جیوه مخلوط نموده تا مواد دیگر از ...
... به توسط حرارت ...

سؤالات راجع بفصل هفتم

احجار ... دم — احجار آهکی کدامند ؟ — احجار سیلیسی

... مینمایند تا طلای خالص باقی بماند
نقره — نقره فلزیست سفید رنگ و معادن آن در ایران و سایر جاها